



مكتبة العروبة للدراسات والبحوث

کتابخانه مجاهدیه

63

حاوی تشفاست اعنی سید کونین و خواجہ قاب قوسین مقصود و لاک ما خلقت الافلاک تکلیف خاتم و ما
 ارسلناک الا رحمت اللعالمین مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و برال
 و برتباع او که باو شروع وین اندر عنوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصیروار با
 سر برت پوشیده مباد و که غرض اصلی مقصود کلی از آنست که اجرام علوی و ایدای اجسام متغلی آفریده است
 که در صفت وجود زبده موجودات است و قادر علیهم و عالم حکیم تقدس است اسماوه و اورا بشرق خلقت
 و لقد کرمنا نبی آدم نوحا و تبرکنا کتب انزله مختلفه کتفیات متفصلا و آراسته و بعدل و سیاست طاعت و عبادت
 امر فرموده که ما خلقت الجن و الانس اللبعبه و ن و حصول این کمال و صد و زارین موجود صمیمت که میدار قابل
 و موصوف کمال است مقصود از سنو و پس بر هر کس لازم است که در محافظت صمیمت حاصله و دستر دوازده
 کوشش تا از سعادت دارین و کمال نمر لاین محروم فانه چون مزاج ان تیار باختلاف وصول از زمان تغییر
 و تبدیل ماکول و مشرب فی کل امان بر یک حال نمی ماند سبب تحراق مزاج از امور دنیوی و اخروی باز
 می ماند لاجرم آفریده کار تبارک تعالی در ضمن هر مضمونی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید متعدده
 درج کرده و هر دوی را دوائی آفریده و با استعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی صلوات
 در حالت مرض التفات بدوائی فرموده و با آنکه در آنکه ای موسی میخواهی که ابطل حکمت ما کنی و غرائب اسرار ما
 از خلق پوشیده میداری بعد از آن موسی علیه السلام است خود را میعرفت ادویه دلالت فرمود که العسلم
 علمان علم الابدان و علم الادیان علم ابدان را که اعلی جهان مرتبه است و استاد رتبه است مقدم در
 زیرا که علم ابدان و اشتغال بیان موقوف بر محبت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان تیاران مقدمه
 حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تقبیح اتعلم سعی وافر فرموده اند و در ادویه مفوده و کرمه نظر شافی و تا ماکانی
 کرده اند چون صنعت عبا و الله و اعجز الناس مقصودین محمد یوسف بن فقیه البیاس احسن الله عقوبت الیه
 غفر الله و والدیہ بر تبعم و مطالعه رتبه اشتغال مینور حکم آنکه اخذ العلم من اقوال الرجال در فواید و غرر فرموده
 از آنست مسائده این فن میر بود متوجه شد که تقو و فکر و حصول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختصری

و بیان امر فرمود

جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منجمنی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب لواقف آنهم گردد تا لایق
بعد از استخاره من العلم بدان شروع نموده و آنرا در قید کتابت کشیده به کتایب مجاهدیه بر سر موسوم گردانید
در باب از فرین که از نوبت القاب همانین حضرت اسکندر ثانی واقع اساس جہا تبانی حامی ملک ملت و ماجراجی
ظلم و بدعت **غزل** آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست **عقل کل طفل دیرستان ایچیدخوان**
کشف اسرار و قضا موقوف بر فرمان اوست **جام جم رشنجی** عکس خاطر رخنان اوست **آیت دولت**
همیشه همی ریایات اوست **کوی دولت** دریا اندر خم چون اوست **السلطان الاعظم الاموال**
و العالم الکرام افتخار رسالین العربی العجم المتعوت بقوت اللام المؤمنین السماء المنظور
على الاعداى و اعمى المشرق و المغرب و الى ممالک الغزل و الذهب تطل الله فى الارض ممالک ازمنه
البسط القیض مجایه السلطنت و الدین سلطان زین العابدین **بیت** ستاره همیشه در محل همیشه
سبیل کنین **منتهای** درج سمانا و ک هلال کمان **بزرگ** ممت و رونق افزای هست و تخت **د**
خجسته رایت و راهی کزیده نام و نشان لا زال فی عهده الملك مرقوع الواحلده لکده و سلطانه
المظفر علی الاعداى خورشید رانش در منار و مغارب عالم تا فته در خندان اوست و سایه حامی
همیش بر جنوبی شمال جهان تابان و کور و لیش بر نگه فر سعادت در شش جنبه و سفت
آلیم نواخته و صیت معدلت و او از به مومیش در کتاف و کناس و اطراف ریح سکون انداخته و جیای
سلطنت مالیش یا نتوا غل جهاننداری و دواعی کامکاری بپوسته اوقات شریف به تربیت الصواب
نضد و تقویت ارباب عقل و اعلام مع عالم دین و احیای قوانین سید مرسلین و تمهید قواعد و تشبیه
میان یقین و افاضه سمال داد و نوال و شاعت آیات مبروت کردانید لاجرم استخوانی و انامی
ناطقه مطیع و عاصی به ثنای فاتحه ایجاد و عیای که صالح این درگاه جاری گشته اند اذ قبح و لغزش و اعداد
تحت و دولت طلقه بلبله از صفت صحت فایض شده بنده نیز دست در قمر اک سوادت زده این
بصاعت مزجات و سید مرات ترقی ساخته متوجه بارگاه کیوان رفت شد تا قیظ کیمیا حاصیت

انتشارات

سلطنت پناه

سلطنت نباه که صرف با ذرات و نقاد در باب فطنت است مشرف کشته بشرف قبول ممکن
کرد و نامول از کمال عاطفت آنکه چون بسبب و زوال و سیان و فصل این مقاله بی عمارات را اطلاع افتد
استنارت رود تا بر قسم اصلاح مزین فرموده بر این کتبه مواخذة نفرمانند و ذایل اغماض بر مرال اودام
انعام ارسال فرمائند فانی الخطایا بالمقر و بالتقیه معترف و عیون الکلام عن المعاتب محفوظه و انشتم
عن الماهی مشنوت و الله والی توفیق و منه الهدایت و التحقیق و صلی الله علی رسولہ محمد و آلہ الطاهرین الطیبین
فهرست و این کتاب بمبیین بر دو فن است **فصل اول** در قسم طلب یعنی نظری و عملی **قسم اول** در طلب
نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله **مقاله اول** در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار باب **باب اول** در درگاه
باب دوم در رواج **باب سوم** در احوال **باب چهارم** در اعضا و **مقاله دوم** در اسباب صوری
صحت مشتمل بر دو باب **باب اول** در قسم اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در هوا **فصل**
دوم در حرکات لغتانی **فصل سوم** در حرکات و سکون بدنی **فصل چهارم** در حویض و بیداری **فصل**
پنجم در اکول و شرب **فصل ششم** در اجناس و استفرغ **باب دوم** در اسباب غیر ضروری
مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در اسباب ملکیه بینه ضروری **فصل دوم** در اسباب خدیبه بدنی **مقاله چهارم**
در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب **باب اول** در احوال و اعراض **باب دوم** در احوال
علامات و دلایل مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در علامات امتلاء **فصل دوم** در علامات مزاج **فصل**
سوم در نبض **فصل چهارم** در نبض استان و اعراض و مقبول و اجناس **فصل پنجم** در قاروره
فصل ششم در ریز از **فصل هفتم** در بحران **فصل هشتم** در محمودیه و ردیه **قسم دوم** در طلب عملی
مشتمل بر پنج مقاله **مقاله اول** در حفظ صحت مشتمل بر دو باب و معالجات کلی **باب اول** در حفظ
صحت مشتمل بر ده فصل **فصل اول** در تزکود و حبلی **فصل دوم** در تدبیر مقبول **فصل سوم** در تدبیر
ماکول و شرب **فصل چهارم** در تدبیر نوم و یقظه **فصل پنجم** در تدبیر استفرغ و اجناس **فصل**
ششم در تدبیر جماع **فصل هفتم** در تدبیر حرکت و سکون **فصل هشتم** در تدبیر حاله **فصل نهم** در تدبیر

مشایخ **فصل دهم** در تدبیر ساقرباب **دویم** در معالجات مشتق بر فصل فصل اول در معالجات
سور المزاج **فصل دویم** در تدبیر سهیل و قی و حقیقه **فصل سیوم** در نقد و حجامت **مقاله دویم**
در امراض که حادث شود از زمر تا قدم مشتمل بر سببیت **باب اول** در امراض سر و دماغ **باب**
دویم در امراض چشم **باب سیوم** در امراض گوش **باب چهارم** در امراض بینی **باب پنجم** در امراض
دندان و لب و زبان **باب ششم** در امراض لثه و دندان **باب هفتم** در امراض حلق **باب هشتم**
در امراض سینه و ریبه و آلات تنفس **باب نهم** در امراض قلب **باب دهم** در امراض
معهده **باب یازدهم** در امراض جگر **باب دوازدهم** در امراض طحال **باب سیزدهم** در امراض
امعایات **باب چهاردهم** در امراض انواع اسهال **باب پانزدهم** در امراض کلیه و مثانه
باب شانزدهم در امراض انبیین و قصب **باب هجدهم** در امراض رحم **باب نوزدهم**
در امراض مقعد **باب بیستم** در امراض پشت **باب بیستیم** در اوجاع تقرس و مغایر
مقاله سیوم در امراض حمیات **مقاله چهارم** در امراض که لطافه بدین حادث شود و معالجات
آن مشتمل بر سببیت **باب اول** در اورام **باب دویم** در نفور **باب سیوم** در جراحات
و قروح **باب چهارم** در درد کمر و خلع و مانند آن **باب پنجم** در جزام و امراض جلده **باب ششم**
که تعلق بخورد در **باب هفتم** در آنچه تعلق بدین دارد **مقاله پنجم** در ذکر زهر نمار حیوانات
در دفع فزآن مشتمل بر چهار باب **باب اول** در زهر نمار و علاج مشارب آن **باب دویم**
در کزیدن حشرات و تدبیر آن **باب سیوم** در کزیدن آدمی و چهار باب **باب چهارم** در
دفع موام حشرات و تدبیر آن و این آخرین است **فصل دویم** در ذکر ادریه مفرده و
و مرکب مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در ذکر بعضی ادریه مفرده مشتمل بر سببیت **باب اول** در
طبایع و تاثیرات آن ادریه **باب دویم** در حیوب **باب سیوم** در نجوم و البان **باب چهارم**
در نوک **باب پنجم** در القولات **باب ششم** در توایل **باب هفتم** در ریاحین و طبیب **مقاله**

انتشارات

دویم در ادویه مرکه مشتمل بر سبب **باب اول** در بیان کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان ترابما
باب دوم در ترابماقی **باب سوم** در مفرحات و بیان قوت هر یک **باب چهارم** در معاجین و اطریقات
باب پنجم در اشربه و مریات و لعوقات و ربوبات **باب ششم** در جوارشات **باب هفتم** در مسقوقات **باب**
هشتم در اقراص سهد و غیره **باب نهم** در شاتهای مسهد و غیره **باب دهم** در ارباجات **باب یازدهم**
 در مطبوخات و نفوغات **باب دوازدهم** در حقیقات **باب سیزدهم** در شیانبا و فزجها یا حیاطیم
 در اوئان **باب یازدهم** در مسعولات و مسنونات و غزائربا **باب شانزدهم** در اهلک و قمارات **باب**
هفدهم در ادویه حلیق **باب نوزدهم** در راهسم و نردوات **باب بیستم** در حلا و روغنات **باب**
سیزدهم در مفرقات فن **اول** در سبب یعنی نظری و عملی چون شروع کند در شئی لایه است از معرفت
 و شعور بآن منشی بوجهی من الوجوه لاجرم اشارتی تعریف ایتعلم برود پس بدانکه لب علمی است که بدو حال
 بین انسان معلوم کننده از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت مزاج و احوال بدن یا تقویر آن حاصل
 بین علم حافظ صحت کننده در حال حصول استراحت و در حال زوال و ایتعلم منقسم میشود بدو قسم برای
 آنکه اگر عقیده اعتقاد است با موری چند محدود از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم با رکان که
 چهار است و امری که است و اگر عقیده اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه نظری
 در او را ممتلا با اعتبار زمان و وقت از جهت ردع و تحلیل چنانکه گفته میشود پس این علم منقسم می شود
 بدو قسم نظری و عملی چنانچه معرفت موضوع هر علمی بعد از علم با سبب است او سبب زیاده و تنوع است بدان علم
 موجب امتیاز مسائل آن علم می شود از غیر او علماء و از اعادت شده است جاری بر آن که بعد از بیان ما
 موضوع را بیان میکنند از دو جهت شعور بدان علم حاصل می شود پس ازین جهت بیان موضوع هر یک ازین
 دو قسم انجام داده موری شود و معلوم شد که موضوع هر علمی است که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی
 که بحث از او کنند زمان جهت مستوی بصیحت است حفظ و در امان توقف آن صحت علیه آن موضوع علم باشد
 پس بدانکه موضوع قسم نظری ایتعلم بین انسان است از جهت صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه سبب

بحث از عوارض ذاتی این امور کنند از آن جهت که منسوب اند بهیچیکه غایت مطلوب این علم است و
موضوع قسم علی لقرت است در اسباب سه ضروریه و تدبیر و غالیه و علاج با دو به هر یک از این سبب
احتیاج طبیب بدان گفته شود چون اصل عمل علم است و عمل بمعلم کلام است شروع کنیم در قسم علم نظری
طب متوکلا علی العلیم الحکیم و قسم نظر مثل است بر مقدمه و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات
از معلم محافظت صحیح حاصله و استر و از او آید است و حفظ شئی بعد از علم بدان شئی میسر بود و علم بسیار
و معرفت او در بیان احوال بدن گفته شود و چون معرفت اسباب پزشکی موجب تحقیق وجود اشئی باشد
حالی اسباب آنرا بیان کرده شود اما بعد از تقدم معرفت سبب مطلق و معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس آنکه
سبب در وقت عام آن چیز را گویند که بدان توکل کنند برای حصول امر و بیکه در معرفت خاص که اصطلاح خاص
حکیمان است اما توقف علیه شئی بود اعلم از آنکه توقف مابیت بود یا اثر برای وجود و از این سبب بر چهار قسم است
زیر آنکه سبب در داخل بود یا خارج اگر داخل بود یا القوت آنرا سبب مادی گویند چون چوب رست
با سبب اگر داخل بود یا القوت آنرا سبب صوری گویند چون صورت تحت که مربع باشد یا مسدس و اگر خارج
باشد از سبب اگر موجود او است آنرا سبب فاعلی گویند چون بخار و کواکب برای آنت غای گویند همچون
جلوس امیر بر سر چرخ این معنی در زمین مقید گشت به آنکه اسباب مادی صحت اسبابی است که صحت
دران معززی شود و این مرکب بود یا بسیط و اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اصطلاح
یا لطیف بود و آن ارواح است یا متوسط بود و دران اختلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج بود
و قوی که بعد از حوادث شود و التیام اعضاء که عبارت از عدم تفرق الاتصال و سوس ترکیب است و اسباب
فاعلی صحت اسبابی است که اگر بر وجه مشاکمت و اعتدال وارد گردد در حافظه موجب صحت بود و الا موجب
و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا دسته ضروری گویند و اگر بعضی
افراد محتاج باشند بدان اما در جمیع از منتهای جناس گویند اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند بدان
صناعات و عادات و اگر محتاج نباشد و در ذات خارجی و اسباب غائی صحت سلامت افعال است که

انتشارات

Feyy Lahmas



قوی

قوی از او حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر شود و وقوع آن از هر عضوی بود چه اعضاء ال بود سبب عالی در بدن
مقدم بود در وجود موخر **مقاله اول در اسباب آمدن** چون این اسباب چهار است ارکان و رواج و اختلاط و
اعضا و این مقاله منقسم می شود به چهار باب **باب اول در ارکان** و آنرا اصول و عناصر و استقنسات
گویند و آن اجماعی چند بسط است که اجزای اولین بدن انسان و غیر آن از مرکبات حاصل شود و آن
چهار است زیرا که یا متوجه مرکز بود و یا متوجه محیط بر تقدیرین یا طالب غایت محیط بود یا طالب جهت مرکز بود
انچه طالب غایت محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک است و محل او بالای دیگر ارکان بود
چنانچه محسوس که آتش حماسه مغز فلک قمر است و فایده او در مرکبات الفصاح و تلطیف و کسر
برودات **عصرین** یارین و تقریبی مختلفات و تجویح تماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است
ذغاست آن هوا است و طبع او گرم تر بود و فایده او در مرکبات تجویف و حمل است و محل او زیر آتش است
و آنچه متوجه جهت مرکز است آب است و طبع او سرد تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول
اشکال و ترک است و محل او زیر کره هوا است و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک است و از آنجا
و صورتی پیدا می شود بحسب ظاهر و بقول ارباب است و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات
حفظ اشکال است و کهنه است و **اسمیت** است و **اسمیت** بود **باب دوم در رواج** و در عورت ارباب رواج
جسمی است لطیف نجاری که از لطافت اختلاط در دل بحسب انزاج مخصوص شکون شود و بواسطه نرمی
بعضی منشر کرد و اعضا را به حیات و قبول حس و حرکت و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود آنرا
روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم است و این روح چون بعضی به نافع رسد کیفیت دیگر
بپذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیگر شود و آنرا روح لغتانی گویند و قوت لغتانی بدو قائم است
و این روح معقد حس و حرکت باشد چون بعضی دیگر که رسد او را کیفیت دیگر حاصل شود آنرا روح
طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم است و از تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود و پس بحقیقت بقول معلم
اول و محققان حکما روح واحد است که در هر محلی و نظیر از او صورتی و اثری پیدا شود بحسب ظاهر قول ارباب

اینست که بر یک بستقدال روح عالی است و الله اعلم **باب سوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن**
 می شود تا آنوقت که جزو تمام اعضا نمیشود و او را چهار استیالت **تحتی** می شود و هر یکی را از آن نسیج
 گویند و هر یکی خلاصه و فضا از یکدیگر متمایز می شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فضا بطریق سهال
 و او را ربول یا عرق یا وسخ و چرک مندرغ کرده و مضم اول ازان زمان است که بدن آن را مضع
 کند تا در معده قرار گیرد و مشا به کشکاب سنجین **شود** آنرا کیوس گویند لطیف آن بطریق ماسا رفا
 که چون چوبن شعری است میان کبد و معده بکشد می رود و آن را کیوس نامند و کسیف آن بطریق
 اسعافغ شود و آن را بر از گویند و مضم در کبد است و آن عبارت است از استیالت کبک
 با خلاط و خلاصه آن باورده رود و فضا که با بیت است بطریق کلیه و مشا به مندرغ میشود آن را
 بول گویند مضم سیوم در عروق است و آن عبارت است از استیالت اخلاط باعضار
 بجز مزاج فقط مضم چهارم در اعضا است و آن عبارت است از استیالت طویت
 و ماده که مشا به اعضا شود باعتبار بهریت و صورت و جزو استیالت است که در حالت **فقد**
 غذا حرارت دارد و تاثیر کند و مستحیل گردد و تغذیه از او حاصل شود با الفعل و از هر یک از اعضا
 در قوام رسد و فضا این مضم غنبل عرق و وسخ مندرغ شود پس عمل مضم دوم ایجاد طویت
 ادبی است که عبارت از اخلاط اربع است و عمل مضم سوم ایجاد طویت ثانیه است از ماده
 معمول کبد و این طویت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج
 و اگر اخراجمی کنند متعفن شود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد
 با چهار ضعف است یکی آنکه در عروق صغیر دقاق موجود است جهت شکایت اعضا که مجاور آن باشد
 در حالت احتیاج دوم آنکه مستحیل میشود بجز عضو کبک مزاجه که در کبک قوام وی باشد که حرارت
 در او اثر کند و مستحیل در قوام نیز مشا به اعضا شود و جزو بدن کرده سیوم آنکه بمنزله عمل در اعضا
 متعفن است و مستحیل است که در حالت **فقد** آن غذا حرارت در او تاثیر و مستحیل گردد و تغذیه از او حاصل شود

سخن

انتشارات

چهارم

چهارم آنکه التیام و اتصال اعضا بوسیله استخوان بدینکه خلط جمیع است رطوبت سیالست که گویوس
 اولاد بدان مستحیل شود و آن چهار است زیر آنکه نفع تمام یافته است آنچه از وظایف بود و هضم است
 و آنچه را که بود سود است و آنچه متوسط خون و آنچه نفع تمام نیافته بلغم است و هر یک از این اختلاط
 چهارگونه طبعی بود و یا غیر طبعی اما خون طبعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم تر بود و تعدیه جمیع
 بدن بدو باشد تنها یا با قسطی از اختلاط دیگر بخیر طبعی از وی یا نفس خود فاسد شده باشد یا بسبب ورودی
 دیگر و یا بر تقدیرین و لطف او تیره یا بسود او تیره یا بلغمیه مایل بود شیرینی و طبع او سرد تر بود و فایده
 او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا استمیل بخون گردد و غذای بدن شود
 و ازین جهت او را مغز غریبه است و با خون در جمیع عروق جاریست و فایده دیگر آنست که با خون متمیز
 کشته غذا دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفصل کند از برای آن میکند که تا از حرکت بحقیق بحقیق نیاید
 که آنک فی الفرح و بلغم غیر طبعی باعتبار قوام رخ است زیرا که نفق القوام بود رفیق بود آنرا مای گویند
 و یا غلیظ بود و اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند که رطوبتی تحلیل رفته محضض و اگر مختلف القوام باشد
 و اگر اختلاف او محسوس شود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام گویند و غیر طبعی باعتبار طعم چهار است
 عقیص و مالج و نفوذ و حامض بلغم مالج از اجزای صفات بلغم است اما صفرا طبعی لئون او احمق ناصع و طبع
 او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود و قسمت ترقیق دم بالفود کت
 در منافذ ضیق و تقطع اختلاط ریه و دفع بلغم غلیظ کند و غذا بعضی اعضا شود مثل ریه قسمی دیگر براه ریزد
 چنانچه غسل معاد و تنبیه بر دفع بول و براز و صفرا غیر طبعی آنچه در نفس خود فاسد باشد اگر در کبد باشد مره
 سفر گویند و اگر در روده مخمق شده باشد گران گویند چون مخمق شد بینه نکاری گویند و آن بمنزله سم باشد
 و آنچه سبب تحالط و ورودی متعیر شده باشد و اگر وارد خون بود آنرا مره حمرا گویند اگر وارد بلغم رفیق بود مره
 صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود مخمق گویند و اگر سودا غلیظ بود صفرا سودا گویند اما سودای طبعی از دردی خون
 طبعی باشد و طعم او بعبوس است و محمود مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در کبد بدو قسم شود

اما بلغم طبعی رنگ او سفید
 و طعم او مایل بود شیرینی

حصص

نسی باخون لعروق رود و جبهه متمین و تعلیظ دم و غذا و عو فی اعضا اشود مثل عظام و نسی بطال رود و جبهه
 تبیه و غذای غذا المعده ریزد و غیر طبعی او هر خلطی باشد که ممتزق شود و اگر چه سودای طبعی باشد آنرا ماده گویند
 و مره سودای گویند و الله اعلم **باب چهارم در اعضا و مشتمل بر مقدمه بر تعریف اعضا و رسم**
 بر سبیل اجمال یاد کرده شود بدانکه اعضا عبارت است از اجسامی چند غلیظه که از امتزاج احتلاط حاصل شود
 از طنون بران است که اول عضو که متکون شود دل است و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده
 مستقر شود و در و علیاتی پیدا شود و چهار نقطه در او پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ
 و یکی بر همه محتوی کرد و اما تقسیم اعضا اید و وجه کردانیده یکی آنکه عضو یا معطی مطلق همچون دل و جگر و بعضی دیگر
 که اعطاء قوت حیوانی به جمیع اعضا کند و از غیر هیچ قوت قبول نمیکند زیرا که نفس ناطقه بحقیقت مبدأ
 جمیع قوی است و او اولاً تعلق بقلب میگیرد و این از و روح حیوانی قانیض میشود بواسطه **اعضا**
 ساری میگرد پس قلب معطی مطلق بود یا قابل مطلق بود همچون طمس یا معطی و قابل بود چون کبد یا معطی و قابل
 همچون عظام و لحم غیر حساس و وحشی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا مروس یا رئیس و نه مروس و نه خادم پس
 بود زیرا که از مریه ارفقی است که محتاج الیه است در بقا شخص و آن دل و دماغ و جگر است یا بحسب نوع و آن
 چون دل و دماغ و جگر و اینست است آنرا رئیس گویند و اگر ممد و متمم فعل عضو بود خادم گویند و این خادم یا ممدی
 بود چون ریه قلب و معده و آلات غذا کید را و شیکه دماغ را و او علیه منی انشیا ترا یا ممدی بود چون شش
 قلب و او رده کبیرا و اعصاب دماغ را و اجدیل انشیا ترا و اگر ممد یا قوت و نه ممد بود و اگر قابل فعل
 رئیس بود آنرا مروس گویند چون طمس و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مروس چون عظام و لحم غیر حساس
 و جمیع یا مفرد بسط بود آنرا اعضا در مشابیه الاجزا گویند یا مرکب بود آنرا اعضا ای خوانند و میان هر یک
 در فصل گفت مرشود انشاء الله تعالی **باب اول در اعضا مفرد** و اقسام آن ده است اول طمس
 است و آن اساسی بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود و آن
عظم مخلوق است از سخت عظم یکی از طرف قدام و یکی از طرف خلف یکی **بینه** و یکی **سار** نیز چهار دیوار

انتشارات

یکی از طرف

یکی جز سطح که آتر ا قاعده و دماغ گویند و دو نبره سقف که آتر ا قف گویند ^{فک علی مرکب است از چهارده عظم}
که عظام خنک و وجهه کوش چشم بکلی متصل شده و مفصل آنرا در دو گویند و الف از دو عظم و در
فلین نسبی و دو دندان مرکب است از فوق و در فکیه و در با عینه قطع است یا بی و در ناب حبلت
کثیر و از هر جاتی پنج فرس حبلت طحی و در اسفل مثل این بود ^{و منقح مرکب است از هفت عظم که آتر ا قف است}
عظم گویند و لعبد زان و از ده فقره ظهر است و سبت و چهار ضلع که از طرفین در آن مرکب است و لعبد
زوفرات قطن و آن پنج فقره است و لعبد زان سه فقره و لعبد ک فقره و عصب است و ترقوه
و عظم است و آن سینه هفت عظم است که آتر ا عظام القص گویند و در آخر مخا ذی خم معده غرقونی است
که آتر ا عظم خنجر گویند و عاده دو عظم است از طرفین بهم متصل و آتر ا چهار جزو است جزو قدام را عظم عاده گویند
جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف و حشی را خاصره و خر فقره و جزو اسفل السی را حق و رک اما است
مرکب است از کتف و عضده متقل بد است و لعبد زو ساعد که مولف است از دو عظم که آتر ا زنده الاعلی
از زنده الاسفل گویند و لعبد زو است عظم که در دو وصف نهاده که آتر ا را گویند و لعبد زو چهار عظم است
که آتر ا مشت کف گویند و پنج از اصبع هر یک است عظم و پای مرکب است از هفتی که نزدیکترین عظام است
و در حق و رک مرکب است و متصل بد و ساق است مولف از دو عظم که آتر ا نصیه کبرای و نصیه صغرائی
گویند و عظم رک که آتر ا زنده خوانند و قدم مرکب است از کعب و عقب و عظم تروی و احمص که آتر ا زوتی
گویند و چهار است و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی است عظم الابهام که دو عظم و الد در قاید است عدوی عظم خولجی
که بدانی یقین می برون آید زانجا که بیرون می آید ^{و هم از اعضا مفرده} غضروف است و آن جسمی است
شبه عظم اما از پوست تر است و منعطف می شود بخلاف عظم و قایده آن منع اصل کاک عظمی
بعظمی بود و به تدریج ترکیب اعضای صلبه بالینه و قایم مقام عظم است در عضوی که عظم در و فقود باشد
^{سیوم غصبت} و آن جسمی است لین و جسم و العطات و صلب در انفصال و قایده او بالذات
افانیت جسم حرکت و بالعرض شد و توشق اعضا و عصب و نوع است از دماغ رسته است

وآن نسبت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حرکت اعلی اعضای بدن حاصل است و نوعی از نواح
 رسته است و آن نسی و یک زوج است و فردی و حسن و حرکت و اعضا که بدون عنق است بدن
 حاصل شود **چهارم عضلات** و آن عضولست مولف از لیفات عصبی و ترش نظایا و رباط که با هم
 متبک گشته و فرج و خلل آن محسوس است و غشاء سبز و محیط شده و فایده او تحریک اعضا است و سطح
 تشنج و استرخا و عضل که هر یک است اما او را نیز از اعضا مفرد گرفته اند **پنجم** و آن جسمی است که شبیه
 جوهر عصب و باطراف عضل و اعضا متصل است جهت تحریک اعضا **ششم رباط** و آن جسمی است شبیه
 بعصب اما بی حس است و فایده او ربط کردن عظم العظمی دیگر و آنرا عصب نیز گویند **هفتم** **سپاس** و آن عروق
 متحرک باشد و مخلوق از لقیق عصب بود از لطن قلب گشته است و در حرکت انبساط و انقباض تابع
 اوست و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع شریانین دو و طیف باشد الا شریان در
 که یک طیف است و بر بر میرود **هشتم** **ورید** و آن عروق ساکنه است که از مخرب جگر رسته است اروج
 طبعی جمیع بدن میسازند و او مسلک رطوبات است بعضی از جهت ایصال با ش با عضلات و بعضی جهت
 رطوبت را یک جذب کند و بعضی جهت آنکه فضلات را از کبد اخراج کند و تغذیه و تمهید از او حاصل شود
 و مجموع آورده یک طیف بود الا و بر شریان که دو طیف است و بدل میسرود **نهم غشاء** و آن جسمی عصبانی
 از لیفات و عصب رباط گشته جهت حفظ شکل و بیئات و اعضا و تشدید و تشویق و اشتراک
 با یکدیگر و افاضت حس را اعضا و عذیمه طمس مثل کبد و طحال و این نهم از منی متکون می شود چون منفصل
 کردند التیام نپذیرند که بعضی از آن در طقوسیت و آنچه غیر این بود مثل طمس و شحم از خون متکون می شود چون
 منفصل کردند التیام نپذیرند **دهم** **طمس** و آن عصبی است که از دم طبعی متولد شود و فرج و خلل اعضا ملو
 و محسوس کرداند و عاقد او حرارت است و بعضی بدن است **اسام** **سپاس** و سیمین و جلد و شعر و ظفر **حشم** کرده اند و از
 اعضا مفرد شمرده اند و در آن نظر است زیرا که سیمین و شحم داخل طمس اند و شعر و ظفر از زواید فضلات
 است و جلد مرکب است نه مفرد و بیان هر یک گفته اند اما شحم جسمی است برفیق از ماده مائی دم در اعضا و

انتشارات

عصبانی

عصانی مثل شرب و امعا متولد می شود بگو سطر برودت محل انجید کرده دو عاقد او برودت است و سیمین
مشابه طم است از دم و سیم متولد می شود و او سیم که است از طم و سیم و نعر حسبی از بخار و عانی متولد می شود
و طبیعت کسب منفذ از دفع کتد بطریق مسام و بعضی شعز نیت را بود همچون حاجب و طبره و بعضی نیت
و قایه را بود همچون سر و فرقه و طفر حسبی است غفرونی عدم الطمس که متصل است بسلامیات انوار فایده
ان حکم و لفظ و مانند آن محقق نیست و جمله مضمونیت منتسج از لیفات و شتقایا عصب و غفلت آن
بیم نمونده همچون غشا و سنجیدین را فایده آن حفظ شکل و هیئات اعضاء و انازه حر و دراک
ملکوسات بود **فصل دوم در اعضاء** که او را اعضاء الی از ان جهت که گفته که آلات الصوات و نفس است
و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضاء الصوات و نفس قلب و ریه و
حجاب است و قلب کثرت اعضاء است و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است
از طم صلیق و انواع لیفات و غشا و غلیظیدان محسوس که آنرا غلات قلبی گویند و این غلات از قلب است
و آن بدو متصل نیت الاوصول که آنرا قاعده قلب گویند و شکل در صورتی است و قاعده او بالا است
و غفرونی است بر باطیات و شیعه و مریوط شده و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را
دو لطن است لطن الین مجازی که سید است و در خون بیشتر از روح بود و از کبد و ریه بدو متصل است
جهت رسانیدن خون لطیف و لطن الیتر بزرگ تر است و در روح بیشتر از خون و آنرا انفعال
قلب گویند و از دو کشریان طالع شده است یکی کشریان و ریه که بر ریه می رود از جهت جذب
سیرم از دو رسانید دم لطیف بدو یکی دیگر کشریاتی بزرگ است که اصل جمیع کشریان بود و آنرا
بهر دو از لطنی گویند و میان این دو لطن منفذی است همچون قنعی برای لطیف دم که از لطن الین
ب لطن الیتر می رود و این را در لطنی گویند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موقع دخول دم
و دخول سیرم دو زایده است که آنرا اذن القلب گویند و در حالت انقباض قلب ستر خزشوند و
در حالت انبساط کشیده نموده و این هر دو جذب سیرم و دم میکنند و لقلب می کشند **حجاب** غشوی است

مرکب از جوهر طم و غشا و عصب حس و حرکت محذریه است در اتساع و انقباض و جانم است
 میان آلات غذا و آلات تنفس مخلوق است از طم و ردی سنجف و زرشب شیران ^{برای}
 و شعیب و رید شیران و شعیب قصبه ریه و غشا از و الحس بر مجموع کشیده و لو با زیاده و شقی است
 و شقی طرفت السیرید و شعیب و مجموع کرد قلب بر آمده و فایده آن ترویج قلب است بواسطه جذب نسیم
 و احوال آن بکیفیتی متناسب مزاج قلب دفع بخار دخانی و او میداد صوت است ^{بر کرده} **اللات** ^{حل} اما حلق
 عبارت از مجموع مجریین بود که مر و قصبه ریه است و مرئی در اعضا غذا یا دیگر کرده شود ^{دوره} **قصبه ریه** عضوی
 است فرماری شکل مولف از اعضا لریف و غشا و بر آن کشیده و او را قدام مرئی نهاده است
 و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم لقلب و دفع بخار دخانی بود و او در ریه شش بود
 و بالای او جنجرا است و آن عضو غشوی است که آلت تمام صوت و حسیه نفس بود و او ^{بیش}
 است از ریه غشوی یکی از طرفت قدام که آنرا در تی و برسی نیز گویند و دو دیگر از طرفت خلف که مائل
 می باشد و این دو کوکب تر اند یکی را نام تیت و یکی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا
 چیزی در قصبه ریه نرسد و انقباض و انقباض و انقباض و در حقیقت جنجره بدو حاصل می شود و در حقیقت جنجره جسمی است
 فرماری که انقباض و انقباض پذیرد و صوت بدان حاصل شود **طیات** لحمی صغیر شکل از بالا
 جنجره او کینه و فایده او تصفیه هوا بود از عبا رود حان و محدود صوت باشد ^{صغیره} **لوزین** دو عضوانند
 از طم عصبانی شبیه بعهده که از زبان رسته اند و فایده آن متع هوا است از آنکه دفعه نفوذ کند
 امالات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است **دماغ** عضونست رئیس محل روح بقستانی و او
 مرکب است از مخ و او رده و شش این و غشا و رقیق که ملاقی نفس است و غشا و صلب که همچون ^{بیش} **طبات**
 این غشا است و عاقل صغیر است و شکل دماغ منتهی و مخروطی بود و قاعده او مقدم راس است
 و این بود زیرا که منشأ اعصاب حس است و راس او موخر است و او صلب بود زیرا که منشأ اعصاب
 حرکت است و دماغ از جنیه عرض که از طرفت پستی بود تا پس قسم می شود و آنرا بطون دماغ گویند و او

انتشارات

بطون

بطون لطن مقدم است و در زیر لطن اوسط تجویف است که آنرا معصمه گویند فضلات دماغ انجا جمع
 می شود و به جهت فرومی آید غشای که تماس جوهر دماغ است مانند ترارید و مضمون برآمده است و
 از آن صورتی همچون گرمی پیدا شده و آنرا در خوانند از آن سخت که بواسطه حرکت اینابلا و انقباض ترشین
 آن نیز متحرکی است **غشای جسمی** است مشابه جوهر دماغ و حلیقه او است و او را که غشای است و او همچون
 دنبال دماغ بود که از فقرات متبدا شده بالعصص میرسد **چشم** از اعضا انزلیه است و مرکب است از
 رطوبت و صفت طبقه دور و اعصاب و ترشین و آورده متفرق شد **قطعه** که در آفرید کار تعالی یعنی خویش
 چشمت صفت طبقه وسط است **صلب** و شکر که زجاجی و جلید **لبس** عنکبوت و بقس و عنب قرن و
 ملتحمه **طبقه اول** که تماس هوا است لکن کوه کند و جوهر آن گرم و سی است و متصل است بعصلات متحرکه
و طبقه دوم را قرنیه گویند و او بعد از ملتحمه باشد و این طبقه از چهار قسم است که در غایت رقت و لطافت اند
 و او جسمی است صلب و شفاف و به عنقه محسوس شده و منفعت او حفظ سایر طبقات است بر اوضاع خود
طبقه سوم که بعد از قرنیه است جسمی کوه کند و لون او مختلف است در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی
 اسهل و در بعضی از زرق بود و بعد از این رطوبت بیضیه است و آن رطوبت سفید است شفاف بود
و طبقه چهارم بعد از او است و آنرا عنکبوتی گویند و آن غشای رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد
رطوبت جلیدیه و آن جسمی است مانند جلید لغایت شفاف و طرف ظاهر او لغایت پهن است
 جنبه الطلیع مرئیات و طرف باطن او مخروطی است تا در سقیه عصبه مجوده که حس البصار را در او بود
 مرکوز کرد و بعد از این **رطوبت زجاجی** است که شبنم یا کینه که است باشد و طبقه پنجم **شکر** گویند
 مر او بعد از زجاجی بود و جسم او منتسج بود از پی ماور کهائی و ترشین تا مانند دام صیاد **طبقه ششم**
 متشکل گویند و آن همچون غشای است که بر همه محسوس شده است و اصل آن از عصب منتسج و رقیق بود که
 که از دماغ بعصب مجوف مانند رن چشم آمده و عند چشم از او بود **طبقه هفتم** اصلیکه گویند و آن غشای
 غلیظه است که ملائی غلیظ بود بحقیقت البصار بر رطوبت جلیدیه حاصل شود و یا قیالات و معدلات
 در آنند

او نید چه رطوبت سیفی حافظ او است تا بوا سطره او است و دفعه در جلیدی منقطع گردد که موجب حرکات
 زجاجی معدی است و بلعات از قدام و خلف بچو و فایده او است تبارک الله حسن الخلقین **جانان**
 عضوی غضروفی است و هوا متبلور در او مجتمع می گردد و در عقبه عظیم حجری نفوذ میکنند و مصداق **کوش**
 که در سماع مفروش است و قوت سماع در او است ادراک الهوت حاصل گردد بلکه **مراکز**
 بیالای بینی رسد بدو تجویف سقیم میشود قسمی با قصابی فم مستطبی شود جهت تنفس در **کوش**
 قسمی عظام که شبیه غریال است منتهی گردد جهت دفع فضلات و مایعی و تا دیده روح کند بدان **عظم**
 که شبیه بدو پل مانند آن را حملت آن گویند ادراک رایج بدان حاصل شود اما اعضای آلات **غذا**
 آن حجری دین است که فایده آن ظاهر است و دندان جهت سحی و طحن در آن موجود است **ساز**
 از طم امیض و شرایین و آورده و اعصاب در اصل او قطعه لحم غضروفی است بجهت **السیکات**
 مبطوعه مختلط گردد و زبان در اساخت و از وراد و تعقیب مضموع **مقدم** است و جسم ذوق **لحم**
 بدو حاصل شود **لب** مخلوق است از عصب و لحم و عضل و شریان درید و فایده او ستم دین و **حفظ**
 مضموع بود و حس لعاب و عانت تکلم است **مری** مرکب است از لحم و غشای و دو طبقه است
 متصل بهایت فم و آیت معده است چون برابر عظم حجری رسد فرخ تر میگردد و آن را فم **کوبند**
 حس و لغایت او بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی است جهت حس و خارج آن **طمان**
 جهت در بضم و کتون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا بنهایت آنکه نزدیک ناف است **شکل**
 کروی باشد و غده ادروی مستحیل کیلوس شود **معده** مخلوق است از اغشیه و آورده و این
 ولیفات عصبانی **سخت** است **اول** را اشاعثری گویند متصل بقوم معده است بواب نیز **سخت**
 در وقت مضمع متعلق بود چون مضمع طعام شود منفتح گردد **دویم** را صامیم گویند و او بعد از بواب است
 و عروق با ساریقا از زمین جنب لطیف کند و صفرا از مزاجه بدو منصب شود **سیوم** را قاقق گویند و او بعد از
 صامیم است و در ولیفات بسیار باشد و این هر سه را معاد قاقق گویند **چهارم** را انخو گویند و او **سخت**
 است **پنجم** را کونز

انتشارات

این کتاب در دسترس است
 در کتابخانه عمومی
 وزارت بهداشت و درمان
 و آموزش عالی
 تهران

سخت

کیمی است که مدخل و مخرج آن یکی است **خج** را قولون گویند و قولون نام او برای این نهاده است
که اکثر از قولنج پیدا شده **ششم** **امعاء مستقیمه** گویند و آخر همه است و بمقعد متصل است و این
همه را امعاء غلظت گویند **شرب** از شغیب عصب آورده و شرایین منبج بود و رطوبتی در سینه
و آن منبج شده سبب برودت میگرداند و از جمیع جوانب همچون پرده حاصل شود و گرد معده بر این پرده
که تکون حرارت و معاونت میفهم **حک** عضو رئیس است و جوهر آن طمانی بود و بی حس و غشائی از لیس
برگرفته و محلل شده و محل او طرف الین است و محدث و بریاطات قویه با منشاء مربوط است
و مقعر و حاس طرف الین از طرف مقعر معده و انزایخ زاید است بمنزله نخ اصبع بر معده محبوس
شده و از مقعر کبدرتی رسته است که آنرا باب گویند و بعضی در نفس کبده منشعب است
و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا از معده و آنرا ماسا رلیقا گویند و بعضی از امعاء غذا
لطیف جذب کند و در شغیب داخل جمع گرداند تا نفع یابد و از اختلاط از هم منفر شود و از **محد**
کبدرتی رسته که آنرا جوف گویند و بعضی از شغیب او در نفس کبده متفرق شده است جهت جذب
دم و آنچه از او خارج شده است اصل آورده است و بدو قسم می شود قسمی صاعدی شود با علی
بدن منشعب شود قسم نازل گردد یا سفلی متفرق شود **مرا** **ع** عضوی عصبانی همچون کبسی و دم
آن مقعر کبده متصل است جهت جذب صفرا و از ورگی بیرون می آید بدو قسم می شود قسمی
معا صایم متصل است جهت رسانیدن صفرا بدو قسم دیگر مقعر معده جهت انقباض **ششمین**
صفرا معده برای این می رود که تشنگی شود **طحال** عضوی است طی بر شکل زبانی و محل او پیش
الیه است محلک است حاس اصلاء و مقعر حاس قعر معده و عروق و شرایین در او
منتهی است و او را دو مجرای است یکی متصل کبده جهت جذب سودا و از یکی متصل قعر معده
جهت انقباض سودا بدو تا موجب تشنگی گردد **کلیه** عضوی است مولف از لحم غلیظ
و عروق و شرایین و غشای غلیظ حساس بر آن محسوس شده و او مانند نیمه دایره است

و کلیه دوست و بی باطات طرفین **صلیب** مربوط است و کلیه مبنی **صلیب** از سبب بود و فایده او آنست
 که فضیله کبد پریشان ریزد و موینگی که در آن باشد جهت غذایی خود جذب کند و باقی بماند **رینود**
 کیسی بلوطی شکل است مولف از لطیقات و دو طبقه و بول در مجمع کرد و دفعه تقبل و لغو کلا آنست
 بمعنی قایم شدن و تنبیه شدن آنست چنانکه وقت جماع شود مدفوع میکردد و او را غشی است که
 بول طریق دفع شود اما اعضاء تناسلی انشین و قضیب جسم است **انشین** مرکب است از طم
 سپید غده منی و در وقت بسیار است و آورده و شتر این و اعضاء بدو متصل است و شتر
 بر کشیده منی در مجمع شود و قضیب می باید و بواسطه بیاض جوهر انشین سفید میکردد و همچنین که
 در پستان دم طم کشید **شیر** شود منی از فضله رقیق رابع رابع متولد شود و با انشین می آمیزد او را
 صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انشین رجال بزرگ و ظاهر دسته کردد و
 انشین است و صغیر و همین باشد و در طرفین فرج نهان بود **قضیب** مرکب است از اعضاء
 و شتر این و آورده و خلل آن بلغم نموده است و در مجرای بول و منی در دست و او از غده عانه
 رسته است و اصل او ریاضی مجوت بود و لغو کلا او آنست که تجا و لقی او بر مج ممتلی شود و در این
 او بروح و آورده او دیدم و حس حشفه نجابت بود اما انسان از مجامعت لذت یابد و موجب
 بود و فایده قضیب اتصال ماده ذریع بود بمستقر خویش **رحم** عضویت مولف از لطیقات
 عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی مطلوب است و موقع مابین مثانه و اندام او
 مستقیم بود و قوای عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله طمنی و تغذیه جنین و
 او را مجرای است محاذ و مقابل قسم فرج بر اثر خروج طمک و جنین از او در وصول
 منی بدو در فرج و عشا است که از اب بگارت ازان کنند و رحم در حالت عروق منقسم می
 و فضله طمنی در حالت آبتنی غذا جنین میشود و در حالت غذا است تمیل بشیر میکردد و رحم
 را شوق بجزب است و ازین دولت مجامعت مایل میشود لطیف و منبسط

انتشارات

عالم

رحم است که منی در وقت سرگیری دو جنین از او متولد شود **کیفیت تولد جنین** بدانکه منی مرد در زن اگر با هم
در رحم گریزد و از جمیع سوالات خارجی باقی باشد و رحم صحتی بود و از واردات خارجی و اسباب
مادی هیچ مانع نباشد از قوت عاقله که در منی مرد است و از قوت منعده که در منی زن است
در آن امتزاج پیدا شود و چهار نقطه مانند حیاب در او پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ
و یکی در محل سیکر و یکی بر همه محمود شده و حافظ حرارت مغزینی و واقفی اعضا بود و فواید
عروق به متصل گردد تا از آن مجری غذا بیک طفل رساند و این را حالت اولی گویند و به
مقته تمام شود بعد از آن ظهور نقطهها در سطح در آن شود و متاخر عروق پیدا آید و پسره
جنین خون طمث جاری کرد و این را حالت ثانیه گویند چهارده روز تمام شود بعد از آن غلقه
شود و آنرا حالت ثالثه گویند و این شبش روز تمام شود بعد از آن مقتده شود و بعضا غشای
از هم متمیز شود و سطحی صاف از دم حیوانی و طمینی ترشح شود و مستعد گردد که از او امیب الصبور
تعالی و تقدس روح حیوانی به و مفیض شود و این را حالت رابع گویند و بیوزده روز
تمام شود بعد از آن مزاج ذکوری و انوئی ظاهر شود و اعضای اصلی تمام خلقت و زحمات
را احاطه گویند و به سه روز تمام شود و عروق و مجاری و مفاصل نظیر پیوندند و آنرا حالت
سادسه گویند و به پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکر آن بدت اقصی باشد و در
انات بدت اطول چنانکه گویند خلقت پس از سی روز تا چهل روز تمام شود و از آن اانات
بچهل روز تا پنجاه روز بعد از آن نمایا بدت است ششماه که اقل بدت حمل است و جنین در
ضعف ایام تمام خلقت محرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر شبی
و پنج روز تمام شود و به مقدار روز حرکت آید و بدو سیت و ده روز که مقته ماه باشد بوجود
آید و غالب آن باشد و اگر چهل روز تمام شود همیشه در روز حرکت کند و بدو سیت و چهل
روز که بدت هشت ماه باشد بر آید و مانند دلیل گفت آنکه مولود در ماه مقته در اضطرار است

و حرکت کند و اگر صحیح المزاج و قوی حال خرق خشکی کند و باذن بار تعالی غراسه میروند آید
 و اگر ضعیف بود قوت خرق و خروج ندارد و از آن حرکت متناهم کرد و اگر مهلت یابد یا ماه
 نهم رسد خشکی او زایل شود و قوت کیر در در ماه نهم در وجود آید و بماند و اگر لغایت رجوع و
 ضعیف بود در شکم میرد یا در ماه هشتم زیاد و ازین حرکت خشکی زاید شود و سوخا چ نسبت
 بیرون و غریب بود پس هلاک شود و اگر در جمیل و تجر و تمام شود در ماه نهم در وجود آید **مقاله دوم در**
اسباب صحران و آن دو باب است **باب اول** در مزاج و آن کیفیت معلوم است که از مزاج
 در جسم مرکب از ارکان حادث شود پس اسله فعل و افعال که میان صور و مواد متفاده است
 واقع شود و طبیعتی که حدت و هیولت و قوت هر یک از یکدیگر تنگ شود و کیفیت متوسط حاصل
 شود که از مزاج گویند و آن کیفیت در حاق و وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات
 مایل نشود و آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت را اعتدال این باشد و معتدل بالقرض گویند
 برای آنکه وجود در خارج محل است یا آنکه مایل باشد کیفیت از کیفیات و تقسیم خالی نسبت که
 بیک طرف مایل باشد و طرف آنکه یک طرف مایل باشد چهار قسم است احتره حائنه یا ابر در آب
 یا در طب یا در طرف مایل باشد این نیز چهار قسم است احروا بیس احروا طب ابر در طب
 ابر در آب و این نسبت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این
 کیفیت است معلوم که بدین سه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار سمت
 عقلی است اما اعتدالی محوشا عده اطباء است و بیش ایشان معتبر است است که بر
 مرکب از ارکان قسطی ازین کیفیت که نسبت این مرکب اولی و الیوق بود متوفر و متصل
 کرد و برابر عدل سمت نسبت و این اعتدال نه از تعادل و کافوشنق است همچنانکه
 در سمت عقلی ملک از عدل سمت مشنق است و این را اعتدال سمت اعتبار عارض
 شود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترکی و غیره

و اکثر کتبین واقع شود

انتشارات

با اول
بسیار

یا حسب شخص از هر صفت که باشد یا حسب عضوی همچون اعتدال جلد و هر یک از این لقبها را یا داخل بود
 یا خارج پس اعتبار است ثمانیه متصور شود اما حکما در اختلاف است که اعتدال صفت که نام آن
 شیخ رئیس بر آنست که مکان خطا استوای اعتدال صفت اند زیرا که منبسط و روزی یکبار است
 و نورات کیفیت هر یک از آن یکدیگر منکر شود پس اعتدال یقاع بود و نیز معدل آنها رند و اما نازی بر آن
 است که مکان اقلیم رابع اعتدال اند زیرا که واسطه اقلیم است و تولد و تناسل آنجا بیشتر است اعتدال
 حسب شخص اعتدال شخص بود از اعتدال منقح و حسب عضوی گفته می شود **فی ازوه الاجزای** بدانکه گرمترین
 چیزی در بدن روح است پس قلب پس تنی پس خون پس کبد پس طم پس عضل پس طحال پس کلیه
 پس شرايين پس اوده پس جلد و سردترین آن بلغم است پس شعر پس غلظت پس غشوی پس
 رباط پس وتر پس عشا می پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سین پس جلد و رطب
 او بلغم است پس دم پس سین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس شربا پس تنی پس ازین
 پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و این آن شعر است پس غلظت پس غشوی
 پس رباط پس وتر پس عشا می پس شرايين پس اوده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب
 حسن پس جلد و این ترتیب جالبیوس بنا ده پس بدین تقدیر جلد اعضائی اعتدال اعضا باشد و عمل
 از جلد گفته است و اعتدال از جلد سبابه و اعتدال از جلد اتمه و ال **بسم باب دوم از قوت و قوت**
 در عوت اطباء مبادی جسمانی و فعل است و صدور او اکبر یا شعور است قوت نفسانی ذکر بی شعور است
 یا مختص بحیوان باشد و آن قوت طبعی باشد که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل
 منبت شود و مرکب از روح حیوانی است و بواسطه شرايين کجیج بدن میسر و این قوتی است
 که قلب شرايين را حرکت کند با بقباس و انبساط و انقباض قلب بجزب نسیم کند و دفع و حان
 حاصل آید باین اعتبارش فاعله گویند چون عوارض نفسانی متاثر شود و اثر منفعل گویند **اما**
قوت نفسانی از دماغ منبت شود و بواسطه اعصاب و جمیع بدن منتشر گردد و افاضله حس و حرکت

باذن بار تعالی و این قوت بدو قسم است مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود مدرکه امور ظاهری
 و آنرا حواس ظاهره گویند و آن پنج **اول قوت باصره** و آن قوتی است که موجود است در قاطع
 صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آید و ادراک الوان و اشکال
 بدو حاصل میشود حکمت درین آنست که محل ادراک عینین یکی باشد تا مدرک ایشان یکی باشد و این
 قوت بواسطه روح لطیف که در عصب مجوفه است بر طویتی جلید میسر است تا ادراک الوان و اشکال
 کند **دویم قوت شناس** و آن قوتی است که بواسطه روح جاری میگردد و در عصب که ششیمه بجله اندر است
 که از مقدمه دماغ رسته است تا ادراک را بر می شنود که **سوم ذالقیه است** و آن قوتی است که بواسطه
 عصبی که در زبان مفروش است و مبعوث لعاب ادراک مطعم کند **چهارم سامع است** و آن قوتی
 که در عصب است که در سطح مفروش است تا بواسطه وصول هوا بد ادراک اصوات کند **پنجم لام است**
 و آن قوتی است که موجود است در لیفات و شفا یا اعصاب که در جمیع سطوح بدن منتشر است
 تا بدین ملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود **دویم مدرک امور باطنی است** و آنرا حواس باطنی
 گویند و آن پنج نوع است **اول حس شترک** و آن قوتی است که هر چه بجواس مدرک می شود خودی
 بدو میگرداند ازین جهت حس شترک گویند و محل او مقدم لطن اول دماغ است **دویم خیل است** و او را
 خزانة حس شترک گویند زیرا که هر چه حس شترک یا بدید و سپارد و محل او موخر لطن اول است **سوم**
تمخیل است و او را تمفرقه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیل موجود است و این
 تصرف تیرگیب بود همچون تصرف تصوراتان بدو سربا بتفصیل بود همچون تصرف تصوراتانی
 بی سرو تنفکه نیز کش گویند چون مطاوع عقل باشد **چهارم تنوم است** و آن قوتی است که ادراک
 معانی غیریه کند که محسوسات متعلقی است مثل صداقت و عداوت و محل او در آخر لطن اول است
پنجم حافظه است و آن قوتی است که معانی تنومیه یا منفکه که آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و آنرا
 مذکره گویند باعتبار آنکه چیزها فراموش شده یا زیا آرد همچون خزانة تمخیل و تنومیه است و محل او لطن

اینست قوت شناس
 و آن قوتی است که بواسطه روح
 جاری میگردد و در عصب که
 ششیمه بجله اندر است
 که از مقدمه دماغ رسته است
 تا ادراک را بر می شنود
 که سوم ذالقیه است و آن قوتی است
 که بواسطه عصبی که در زبان
 مفروش است و مبعوث لعاب
 ادراک مطعم کند چهارم سامع است
 و آن قوتی است که در سطح
 مفروش است تا بواسطه وصول
 هوا بد ادراک اصوات کند
 پنجم لام است و آن قوتی است
 که موجود است در لیفات و
 شفا یا اعصاب که در جمیع
 سطوح بدن منتشر است تا
 بدین ملاقات اجسام از
 کیفیات آن متاثر میشود
 دویم مدرک امور باطنی است
 و آنرا حواس باطنی گویند
 و آن پنج نوع است اول حس
 شترک و آن قوتی است که هر
 چه بجواس مدرک می شود
 خودی بدو میگرداند ازین
 جهت حس شترک گویند و محل
 او مقدم لطن اول دماغ است
 دویم خیل است و او را خزانة
 حس شترک گویند زیرا که هر
 چه حس شترک یا بدید و سپارد
 و محل او موخر لطن اول است
 سوم تمخیل است و او را تمفرقه
 گویند باعتبار آنکه تصرف کند
 در صور محسوسه که در خیل
 موجود است و این تصرف تیرگیب
 بود همچون تصرف تصوراتان
 بدو سربا بتفصیل بود همچون
 تصرف تصوراتانی بی سرو
 تنفکه نیز کش گویند چون
 مطاوع عقل باشد چهارم
 تنوم است و آن قوتی است که
 ادراک معانی غیریه کند که
 محسوسات متعلقی است مثل
 صداقت و عداوت و محل او در
 آخر لطن اول است پنجم
 حافظه است و آن قوتی است
 که معانی تنومیه یا منفکه
 که آنرا ادراک کرده باشد
 نگه دارد و آنرا مذکره
 گویند باعتبار آنکه چیزها
 فراموش شده یا زیا آرد
 همچون خزانة تمخیل و تنومیه
 است و محل او لطن

محرک دماغ

موفق دماغ است اما محرکه بد و قسم است باعنه و فاعله باعنه بد و قسم شبهواتی و غصبی شبهواتی که باعث
شود بر تحرک که حیث نافع و غصبی است که باعث شود بر تحرک که حیثه دفع مقرتی و این منفعت و مقر
اعم از آن است که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتی است که در غصب نفوذ کند تا بواسطه او
عضل متنج و مسترخ شود و به قبض و بسط آن اعصابی متحرک گردد و فاعله مطیع و طایع باعنه است و
قوت طبعی در جگر است و مرکب او روح طبع است و آن یا محذور باشد برای لقای نوع یا ششخص یا خاد
باشد اما محذور که مقررت است از برای لقای ششخص عاویه و نامیه است عاویه قوتی است که در زنده بقرت
می شود و آنرا اشتباه جوهر بدین گردانده و ملحق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه عاویه آنرا حاصل کرده باشد
در انتظار بر وضع مناسب طبع صرف میکند تا کمال مقداری و عاویق که نوع مزاج مقتضی است برسد
که مقررت است برای لقای نوع هم بدو قسم است مولده و مصلوره مولده است که از خون صالح
و رطوبات نانیة تحصیل منعی میکند و آن مستعد قبول صورت انسان سازد و موصوع آن انبیین است
و مصلوره است که باذن خالق خود اعضا را منقل و مصلور گرداند و تجا و لقیق و مفاصل آن پدید آید
اما خاد و چهار است **اول جاذبه** و آن قوتی است که در اعضا موجود است که تا آنچه مناسب و مفید
بود جذب کند **دویم ماسکه** و آن قوتی است که مجذوب را نگاه میدارد تا ماضی در او عمل کند **سیوم نامفهم** و آن
قوتی است که آن مجذوب را سمیل گرداند و همی آن سازد که عاویه آنرا تصرف کند **چهارم دافع** و آن
قوتیست که آنچه از تغذیه بدن فضل باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد متذوق گرداند و کیفیت
اربع خادم این چهار اند اما حرارت باالذات همه را خادم است زیرا که افعال ایشان حرکات است
و آن بی حرارت نتوان بود اما برودت باالعرض خادم ماسکه است و خادم دافع نیز باشد حیثه
متع تحمل ریجی که مدد دفع بود و بریوست باالعرض خادم ماسکه است حیثه قبض و خادم جاذبه دافع است
حیثه نفوت روح که حامل قوت است و رطوبات باالعرض خادم نامفهم است حیثه تسبیل و نفوذ
و حال غذا و خادم دافع بود حیثه تسبیل و فضلات و جاذبه و ماسکه و نامفهم و دافع خادم عاویه اند

وغذیه و نامیه خادمان مولده اند و الی حدی علم **مقاله سیوم در اسباب علی صحت** و آن مثل است بر نفوس
 و در باب **اما مقدمه در بیان اسبابی** که بعزت الطیامند اول و منقسم بدو قسم است بدانکه گویند
 سبب است که اولاً او موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث گردد بر سبب و او را
 معبره گویند یا از اسباب او حالتی از احوال موجود لازم آید از حافظه گویند بدانکه هر حالتی را از احوال
 است مادی و سابق و دراصل برای آنکه یا سبب بدنی بود مثل خطمی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی
 همچون حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارج گویند و یا همچون عقرب و مسخ و آنرا غفائی
 گویند سبب غیر بدنی و او را مادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی شود همچون
 اعتقاد که اول حاصل شود و سبب عقوفت بود آنرا سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی شود آنرا
 و اصل گویند همچون که عقوفت سبب جمعی شود بدانکه فعل تا سبب بالذات بود همچون تبرید آب در
 بالاستعمال آن و یا العرض بود همچون تشنجه آب سرد بجنس حرارت و هر سببی از اسباب غائی است
 که اگر بقاعده از ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این قسم یا مقصد طبیعت بود همچون
 فصل و غرق و تفرق افعال یا مقصد نبود همچون نفخ یا آفتاب و استحمام پس شروع کنیم در اسباب
 ضروری **باب اول در اسباب ضروری** و او را ازین جهت ضروری گویند که مادام انسان در حیث
 باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عموم در در حالت صحت
 و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر در نفس مر شود اعراض نفسانی است و اگر در
 روح می شود هوانست و اگر در اعضا می گردد و اگر این عروض بالذات است ماکول و مشروب
 و اگر با العرض استنفراغ و احتیاس و اگر روح و عضوی هر دو می شود اگر بی شعور باشد خواب و بیداری
 و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی مجموع در شش فصل گفته شود **فصل اول در بیان هوا**
 بدانکه هوا محیط است با بدن محتاج الیه است از حیث ترویج و تعیل روح یا تشنجه آن و دفع فضلات
 و حالتی که در هوا است با بدن می رود موجب تقویت و ترویج روح میشود و سبب حرارت روح می خورد

انتشارات

دوقان

و در خان میگرد پس بیرون می آید بهترین هوا است که صافی بود به بخار و دود نیاخته باشد و از
موضع اجامی و خنادق و مقابر و از میان قله رودیه مثل پیاز کند تا و جبر جبر و کرنب و از معادن زردیه
مثل کبریت و زنج و اشجار معده همچون انجیر و جوز دور بود در میان سفوف و جدان محبوس نیش
مکومت که هوای آن اذ عام حادث شود و موجب و باگردن لغو ذباله منها که در آن وقت هوا محبوس
بهتر است از هوا کشاده و تغییری که هوای حادث شود طبعی بود یا غیر طبعی یا مفسد و طبع اما از تغیرات
طبعی است که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سه
اقتاب است در ربیع از فلک جنبا پنج از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله
صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جد تا آخر حوت نشتا اما نزدیک اظهار
ربیع است که هوا معتدل بود و در حرارت و برودت و در اشجار و شکوفه نشتا ظاهر شود
و خریف زمانی است که در مقابل ربیع باشد و تغییری اشجار و ثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و نشتا
آن زمان است که سرما غالب شود و صیف نگاه که کر ما غالب گردد و نشاید که فصل طبعی
و فصل منجمان موافق بود و نشاید که تقسیم و تاخیر کند اما هوا ربیع چون طبیعت خود باشد عدل
فصول باشد و اقرب زمان اعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و خلاصی
که در بدن بواسطه مواد در نشتا است با ندر ربیع حرکت آید بهترین ربیع است که معتدل بود و باران
با اعتدال آید اما هوا تابستان چون طبیعت خود باشد گرم و خشک و موجب تحلیل روح و اخلاط
گردد و اگر حرارت با فراط باشد موجب کثرت و حرمت وجه و شدت اشتها بود و اگر مفرط بود موجب
صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی باشد و بهترین صیف آن باشد که هوا صافی باشد و بار
و بخار و باران نباشد و کر ما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون طبیعت خود باشد سرد
و خشک بود و او را بدترین فصل نموده اند ازین جهت که در مقابل ربیع افتاده و او موجب ترند
اخلاط و نخانت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات معده بود و بهترین خریف است

بیانات
حمل جوزا و جوزا ربیع است
که در میزان تا اول سرطان
نیست سلطان و اسد است
ربیع صیف گرم خشک است
تا از میزان و خریف قوس
شد خریف و خشک اندر ربیع
نیست جدی و حوت را
که در میزان که در ربیع است

که باران بسیار آید باده و شبها که لغبات سرد نباشد و پیشین گاه لغبات گرم بود اما هوای زمستان
 چون طبعیت خود باشد سرد و تر باشد و موجب تکالیف و عدم تحمل بود و اگر برودت بر طوبیت
 آید موجب اشتها و تقویت قوی و سلاست افعال بود اما با مراض بارده نیز حادث شود اگر طوبیت
 بر برودت غالب آید موجب اسهال و استرخای اعصاب و نزلات بود و زیادتی بلغم بود و مراض
 رطوبی بود بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغییرات غیر طبعی
 که مضاف طبعی بود و لاحق هوا کرد و بواسطه امور سماوی و ررضی بود که با نسبت فصول طبعیت
 خود مانند چنانچه مثلاً ربيع بهوای شتا که دریا صیف بهوای ربيع و بالعکس اما امور سماوی مثل التماس
 و قزانات کوکب و کثرت درری فوق الارض و انکشاف او و عدم آن بود و امور ررضی شش است
اول آنکه بواسطه عرض بلد باشد و عرض بلد عبارت است که قریب و بعید که بلد از خط استوی باشد اگر
 بلد قریب به محاذات احدی النقطتين المنقلبين بود یعنی نقطه صیفی و شتاوی در شمال و جنوب آن
 بلد باشد در عاقبت سخونت بود و اگر این محاذات دو بود و اگر خط استوا قریب باشد معتدل و الا بار
دوم بواسطه وقوع بلد باشد اگر نزدیک بود یعنی مرتفع بار داشته و اگر غور باشد گرم **سوم** که بواسطه مجاورت
 جبال بود و این بجزو یکی آنکه جبل بالذات موجب زیادتی و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت
 شود چنانچه در جانب شمال یا مغرب کوهی بلند باشد و چون اقباب برودتا بد اشعه به بلند منعکس
 می شود و بالعکس آن واقع شود موجب برودت و دوم آنکه جبال موجب هیوب ریجی از ریح یا مانع
 یکی از آن شود و موجبات آن گفته شود پس تغییر کیمب جبال در هوا حادث شود با العرض **چهارم**
آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تیرید و اگر جنوبی بود سخون
 و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر غربی تعلیط فقط **پنجم** که بواسطه هیوب ریح بود و ریح مشهور
 چهار است شمالی و آن بار د و یا بس است و موجب تقویت قوت و فهم اشتها بود و اصلاح هوا که
 کند اما اعصاب اعصابی عصبانی را مضر بود و جنوبی حار و طلب است و موجب انقباض مسام نفوس

انکشافات
 در این کتاب
 در بیان
 امور
 سماوی
 و
 ررضی
 که
 در
 فصل
 اول
 مذکور
 است

احضار

اخلا و ارضای قوت و نقل جو اس صدام و حمیات بود و صیاح معتدل است و در غایت لطافت
 و موجب حفظ صحت تقویت بدن و تعدیل مزاج بود بهترین آن باشد که در اول روز آید و در وقت
 باد صیاح از طب و اغلظ بود و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر گاهی که به سبب ^{بهره} ریاغ یکی
 از آن ریاغ در او اکثر باشد هموار آن موقع بحسب طبیعت آن رخ متغیر شود **ششم** که بواسطه تربت
 بود هوای بله سحر سرد و خشک بود و از عفت دور بود و هوای بله نوره زار و در بله گرم و خشک
 بود و طبیعی مایل بر طوبت بود و صبحی و سلم بود و نیز عفن باشد و تغییر هوای موقع بحسب قرب
 معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن باشد و بیاید آنست که بهترین او ضاع بله معتدل
 است در ارتفاع و انخفاض و بهترین باد تا شمال و صبا بود و خانه بالیده که سبب این دو حرکت که
 بود به سبب جنوب و در بوسه و این در موقع باشد که اعدال بقاع بود و الا بحتم که عکس این معتدل
 است بود و اما تغییرات غیر طبیعی که متضاد طبیعت بود در دو قسم است یکی آنکه تغییرات و فساد در جوهر
 هوای پدید آید و آنوقتی باشد که هوای بساطت خود نماند و بسبب اجزای مائی و بخار دخانه که بواسطه
 مجاورت بطایع رده و خنایق و اجام و مقایر و حیف و قلی به هوای محترج شود و هوای را متعفن
 سازد و موجب و یا گردد و پیشتر در آخر تابستان و خریف حادث گردد و فساد و پاید و مرثیه است
 یکی آنکه موجب تغییر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوای رطوبات را متعفن گرداند و مرتبه دوم آنکه موجب
 هلاک حیوانات و فساد و نباتات شود زیرا که چون فساد هوا نباتات اثر کند هر آنکه انسان و دیگر از آنها
 غذای سازند بر مایه که از آن حاصل شود سبب فساد تغییر مزاج گردد و مقصود تمامی شود و موجب هلاک گردد
 قسم دوم آنکه تغییر کیفیت هوا پدید آید گاهی که موجب فساد رزق گردد و این تغییر یا موافق مزاج فصل بود یا خفایه
 که موافق تابستان در موضع معین بگذرد یا فساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود همچو مهر که در
 تابستان پدید آید و موجب فساد هوا گردد و فصل **دوم در کلمات لغتانی** که آنرا اوضاع لغتانی گویند و آن
 موجب تحریک روح گردد و این کلمات بحسب خارج بود یا بحسب داخل اگر بحسب خارج حرکت و اگر این

عقب
 بزرگه عقبه
 او را که در وقت خواب در وقت
 است بیرون مانع در وقت
 بارون ببارد و در وقت
 از وقت در وقت در وقت
 این دلیل بر اینست که در وقت
 بارون ببارد و در وقت
 از این جهت است که در وقت
 این در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت

شود موجب تکلیف شود و شاید و لغزشی و موت انجامد دفعه عقب بود و اگر تدریج بود لذت و فرح
 و اگر کجیت داخل حرکت کند اگر دفعه بود و فرح اگر تدریج بود غم و حزن و آنچه از هر دو جهت بود اگر
 اول بر داخل حرکت کند پس بخارج جمالت بود و اگر بعکس این بود هم و تسرق میان هم و غم نیست
 که هم در هر دو که هنوز حادث نشده و غم در هر دو که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوار الطراج بود
 و از تیر تابع عوارض بود و تصورات لغزانی نیز موجب تاثیر و انفعال میکرد و چنانچه گفته اند در حالت
 مجامعت هر صورتی در حیالی مجامع آید لطفه بدان صورتی منکمل بود از تصورات آن محصولات و مشابه آن
 کندی دندان پیدای شود و از تصورات جزئی که از آن خوف و فرح حاصل شود تغییر نفس ظاهر شود و الله
 اعلم **فصل سوم در حرکات و سکون بدن** اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات
 بقایای غذا و ضعف بدن و انفتاح مسام وجودت بر فهم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود
 و حرکت از اسباب مغیره بدن است اگر تاثیر و مختلف بود و کجیت است و ضعف و قلت و کثرت
 و حرکت ما دام که بجا فرایند رسد موجب تحلیل فضلات کند و چون در بدن و روح و مسام
 حرکت شد یکسبار باشد تحلیل از تحلیل کند و آنچه کثیر باشد و شدید نبود تحلیل زیاد از تحلیل کند
 و کجیت مقارنات اموری چند مختلف شود مثل حدادی حرکتی که مقارن آتش است تحلیل او بیشتر بود
 سکون تدریج بود سبب آنکه جز که موجب انتعاش حرارت بود منتفی است و ترطیب نیز کند از جهت
 اجتماع رطوبات و ترغیل و سکون و مویبینه آن باشد و از جمله حرکات ریاضت است که انسان را
 مضطر کرد و اندر نفس غلیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی
 و کشتی رفتن و بعضی خاص است بعضی مثل قرانت یا و از بلند اعصابی صدر را و از بلند کوشش را
 و نظر در سیاهی دقیق چشم را و اعتدال در مجموع هم موجب صحت باشد و از طرف دیگر مفر بود تدریج آن حفظ
 در صحت گفته شود انشاء الله تعالی **فصل چهارم در خواب و بیداری** خواب بمشابه سکون بود و در
 حرارت غریزی متوجه باطن شود جهت نفع و مفهم جز که آنرا استعدا آن باشد که مفهم شود و انقوت

قوت طبعی کند و تخلیص بدن از فضلات و استراحت قوت نفسانی گردد و از ازاله اعیاد و افراط
 در موجب تبرید بدن و تبلیغ نفس و تهیج و جبر و ضعف اعصابی و قوت نفسانی کتبی و
 کند و سبب نقصا عند تجارات شود و اشتها پدید آید و رنگ تپا که در خواب روز پستتر این افعال صادر
 و بیداری مشابه حرکت است و موجب اصداد خواب و افراط در موجب اختلاط و خفت عقل و صداع
 و فقان و احتراق اختلاط و نقصان مغز بود و از آن امراض سوداوی تولید کند **فصل نهم در ماکول مشرب**
 بر آنچه چیزی که در بدن میگردد در میان او و حرارت بدن فعل و افعال پیدا شود از ششم قسم بر حسب
 باغذای مطلق یا غذای دوائی یا دوائی مطلق یا دوائی معتدل یا دوائی سسی یا سیم مطلق اما غذای مطلق است
 که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند متغیر که خارج از طبع باشد و مشابه بدن شود و غذای دوائی است
 که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند کیفیت مشابه حسن او شود و غذای او بر دو است غالب شود
 دوائی غذای گوشت دوائی مطلق است که از بدن متغیر شود و بدن متغیر گرداند و مشابه بدن نشود و دوائی معتدل
 است که از بدن متغیر شود و بدن متغیر گرداند و مشابه او نشود و دوائی سسی است که از بدن متغیر شود و بدن
 را متغیر گرداند و مشابه او نشود و دوائی سسی است که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند و مشابه او بدن
 و اگر حار باشد تجلیل روح و اگر بار بود یا تجرد و موجب هلاک شود و ماکول را بر دو قسم دیگر تقسیم کرده اند
 اگر از آنچه در بدن میشود کیفیت فقط بود و آنرا دوائی گوشت و اگر مجاده فقط بود آنرا غذای گوشت و اگر
 بصورت فقط بود ذواتی صفت گوشت و اگر این ذواتی صفت گوشتی موافق تریاق گوشت و اگر فرد موافق
 بود فادتر گوشت و اگر مخالف طبیعت بود سگ گوشت و اگر از آن کیفیت و ماده بود دوائی غذای گوشت
 چون خیار و نار و مانند آن باشد اگر کیفیت و صورت بود دوائی ذواتی صفت گوشت بداند غذا
 منقسم میشود به لطیف و سبب و معتدل و هر یک از این بکثیر الغذاء و قلیل الغذاء معتدل بود هر یک
 از این کسب الکیموس و دوائی الکیموس معتدل و این مجموعه سبب و سبب قسم بود حاصل آن
 از فربس در نه و لطیف آن باشد که در خون رقیق و سهل الافعال و سریع الاستحاله حال

شود مثل آب کوشن و شراب و کسب آن در دمی غلیظ لطیفی الاستحاله حاصل شود مثل کوشن کاو
و باد نجان و کنیز غذا آنتست که اکثر از دستخیزل بخون شو چمن کوشن بره و زردی برصه و قلیل الغذاء
بعکس این مثل قبول رویه و اشربه فواکه **ایضا** بد آنکه عذجون و رر و بدن کشت تا چار او را میدانی
و مرفقی باید تا صلاحت قبول مضم و نفع در روید آید و در مجاری شقیقه نفوذ کند و آن چیز که این
از و حاصل آب باشد یا آنکه تواید دیگر نیز است مثل محاضرت رطوبت اصلی و نضارت و مطلقا
لون بدن و تیرید و رطوبت اعصابی و تطقیه حرارت و منع عضونت غذا از بدن بکیفیت و
کسیت تاثیر می باشد تا نیر که کیفیت بود آنتست که بدن را گرم کند بواسطه آنکه غذا مستخیزل در مضم
و دم سخن است و تاثیر می که کیفیت بود آنتست که زیادتی غذا موجب برودت بود زیرا که تیرید
حرارت غیر نیز است که درین مفضلات مختص شود چنانکه در حسب ران از بسیاری روغن حادث
شود و این حرارت چون منغض شود موجب حرارت غریبه شود و نقصان غذا موجب تحول
ذبول حادث شود زیرا که بدن محتاج است بدل با تحلیل و چون در در کم ازان میشود که تحلیل مرفقه
باشد ذبول حادث شود و آب غذا نشود و افزا دور موجب ضعف اعصاب و توانست
بود تیرید این آب چشم است که بر کل خاطرش با برکتها اگر کرد و متعج آن بود و باشد از
لیند مخری باشد و تیز و زود گرم و سرد باشد و زود کند و صفا کرد و باد شمال و باد صبار
بدان و زود آفتاب تا بد و هر چه در و بکوشانند زود مهران شود و موجب نقل معده نشود و یک
بار نوشیدن تشنگی نیشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف
خصوصا در تابستان که از ابرعد باران اما ازین حیث کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن
و اصلاح آن طینج است و آب کار نیز تقیل بود و آب چاه ازان اقل و مفر بود و آب تیزی
و اجام مفر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود لغت است احشاء کند و شبی منع سیلان و لغت دم
کند و نوشادری مطلق و مجالی بود مرفقی و فیهی لغت معده و حشاء و دل کند بورقی و مایع نرال

انتشارات

آرد و کبریتی طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم مفید بود معده و غاسل و محاسن آن بود و قولنج را بکند
و طبع نرم کند و آب سرد و مقور معده و سینه و تنهوت و مسکن عطش کند و آب برت و نوح اعضا عصبانی
را مفید بود **و البضا قسم دوم در شراب** اگر چه در کلام مجید بر منع و تجریم آن نازل گشته و بسیار تریب او در جمله
کباب است و اخبار واحدیت در حیثیات آن وارد شده است اما چون طبیعت در معالجات بدان
محتاج میشود مخصوصاً که شش نیز بشرطی مخصوص تریب حضرت فرموده اگر خلاقی در آن شروع نماید
و دلیل من الناس طالب منفعت اند و او در حضرت نیز بسیار است بنا بر این مقدمه در انواع کج
زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع اما کجب زمان بدانکه از ابتدا ظهور رسک تا شش ماه حکم
نمود اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از سال حکم گفته دارد و شراب نوعی بسیار بد
و فربه کننده و مناسب محرو و اوقات حاره بود اما کجبه را زیان دارد و اسهال و نفیج از نو کند و گفته
زود نفوذ کند تا طبیف و تقطیع اخلاط کند بلغمی مزاج و امراض بارده را مفید بود و حواس را قوت دهد
و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون شیرین شراب احمر تا صبح است پس با قوتی
و آنچه زرد بود حار و کم غذا بود و زود نفوذ کند و حار آرد و امراض تکیو غذا دهد و ترطیب کند اسودترین
النوع شراب بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقور و مقطع بلغم بود و در کوارد و حیک و سب زرد
مقر بود شراب تلخ حار بود و زود نفوذ کند و اعضا را مفید بود شراب غایت تقویت معده
و احشا کند و تقهالات سیر را مفید بود و حامض دیر مستی کند و منقح غایت بد باشد و موجب آد
بود اما باعتبار شراب قوام غلیظ دیر تر کوارد و سده آرد و رقیق و صافی که از هر نوع باشند تکیو بود و سکر
و حار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما تنبیدی و زیمی حکر معده را مفید بود لیکن قیق و تیج و صفرا
پدید آید و شبانی گرم و تر است و سخن بود و علی حار و مقطع بود و زود نفوذ کند و او در آرد و و جمع فعال
را مفید بود اما صدام و تب آرد و خرمائی مفید و مغلظ اخلاط بود و در یاج و سودا از نو کند اما
سختین بدن کند و آنچه از خوب مثل آرزو و نوح سازند کجب مزاج و طبیعت آن مختلف بود

و در آن منفعتی نباشد و موجب مفرت نباشد اما اسکا که اما منفعت شراب ترش می کنند
 که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نسبت که در او است و این منفعت یا نفسانی بود یا بدن منفعتی
 که نفسانی است سرور و نشاط و ازالت افکار فاسده و عفت و شجاعت و سخاوت و منع و حمت
 و دفع سود العلق و وجود ذهن و ذکا و صفای خاطر بود اما آنچه بدنی بود تحسین لون است و
 پرافت و اشراق آن و العاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و محارمی و نفویتی مهم و تکثیر و
 تلطیف دم و ترقی و تصفیه اخلاط و استیالت بلیغ بخون و کسر قلبه سودا و معاونت طبیعت و دفع
 فضلات مثل بصری اسهال و عرق و ادرار اما مفرت او است که از لاده عقلا و میکند که اشرف
 مخلوقات و النفع کلکات و تمیزات آن از دیگر حیوانات آردست و قوی را الضعیف میکند و منع
 ادرار کفشی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و رخا و اعصاب مفاصل و حدود غفلت
 و بیست و نسیان و عیش و تالیخ و تغییر کلام و صوت و شکل و نقل حواس و غیر از آن از اولی که کند
فصل ششم در احتیاس استفرغ بدانکه اعتدال در استفرغ و احتیاس موجب حفظ صحت است
 و استفرغ موجب تیرید و تخفیف و تحول بود و احتیاس مفرط موجب بیخوشی و عفت و تولد حمیات
 است و سقوط شهوت طعام بود و احتیاس جزیر که در نشان او استفرغ بود از او امر اولی
 و تفرق الضال و حمیات و القذاع او عید حادث و بدن و جواس را تقلیل کند چون استفرغ
 متعاده جماع و حمام است در آن شروع می رود اما جماع فعلی است که بر صحت و قوت و جمیع
 افعال و قوای موقوف است زیرا که میداد قوت مجید و با عتد و شهوانی است و محرکه که تیرید
 آن عضلات میکند و قوت حیوانی ارسال حرارت و روح و روح بدن عصبه کند و قوت طبیعی
 تولید ماده منی و احال آن و دفع آن میکند و انشیان خود مخصوص این فعل است تا بر این پایه
 که درین اعضا هیچ نوع امراض نباشد و جمیع افعال که بر هر یک متعلق است بر تریج طبیعی وارد
 شود چه برافتی از بنوعی ضعف انقیوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و حسن این وضع و احوال

انتشارات

السؤال

استعمال کند موجب انتعاش حرارت غیریزی و تقویت اشتها، و دفع وسوسه و
 امراض سودای و مرطوبی بود و دفع امتداد و نقل بدن کلال حواس و ترک آن موجب حدود
 اعضاء آن شود و افراط از آن موجب ضعف قوای و قبول بدن و امراض یارده شود و اعضاء
 عصبانی را مضر بود اما حمام نقل طبعی آن تسخین است بوی اسطوخودوس و تربط است بوی اسطوخودوس و
 استعمال حمام و القهال بدن از آن کجیب میوست و اکثراً سه مرتبه دارد و همیشه اول میروند
 و مرطب بودیت دویم سخن و مرطب است ببت سیوم سخن و محقق است و استعمال حمام
 اگر باعتدال بود موجب تلخ فضلات و دفع آن و تقویت مسام و تغذیه و تسخین بدن و انعاش
 حرارت غیریزی و شهوت غذا و ملین حلیه و دفع کلال و تخفیف بدن بود و ترک آن موجب اضمحلال
 این بود و خاصه اگر معتاد بود افراط در استعمال موجب ضعف قوای و عدم شهوت جماع و اقبای مولد
 با اعضاء و معینه گردد و استعمال آب سرد موجب تیرید و ترطیب و انطاد و قوت اعضاء و قوای
 و حرارت غیریزی بود و مناسب مزاج خارجی چون محوری مزاج باشد و الله اعلم بحیج الامور
باب دوم در سبب غیر ضروری شمل بر دو فصل است فصل اول در سبب سبب غیر ضروری و آن سخ
 استمان و انقباس و عادات و فصاعات و ارواح خارجی از آن جمله است که او را تا نیر و احوال
 بدن بیشتر است چنانچه بعضی اشخاص درستی ضعف و مریض باشد چون انتقال سینی و دیگر قوی
 و صحیح گردد بالعکس چنانچه محوری مزاج در سن کمول گردد و سرد مزاج بعکس این بود و در جا
 سن چهار است اول سن نموا و آنرا سن حدانت گویند و ایتاد این سن طفولیت است و آن
 زمانی است که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از تنهوش بود و قبل
 از بلوغ شدن اعضاء بعد از آن سن ترغیر بعد از آن سن غلامیه و آنرا رفاق گویند و این
 قوت بلوغ باشد بعد از آن سن فتانیه یعنی سال که سن شباب است دوم سن قوت
 آنرا شباب گویند و اول بعد النقصانی سن نموا باشد قریب بحیل سال و حرارت در صبی بوی

کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب قدری بعجلت قلت شدیدی نشود چنانچه بنیم تر و خشک را
علمده مستعمل کرداری در نارین متساوین در کمیت و نه در کیفیت سیوم سن که هکولت و الوعد
از انقضای سن و قوف تا قریب شصت سال بود درین سن حرارت در نقصان و بیوست
در تراید بود چهارم سن سخوت و آن از انقضای سن که هکولت بود تا آخر عمر درین سن بیوست
غالب میشود و برودت بسبب رطوبات غریبه زاید و این مجموع که گفته شد بحسب اعلب بود اما
بحسب مواضع و یلدها متفاوت کرد و چنانچه گویند در جمیع و نکلی را انسان تا سی سال و چهل
سال منقضی میشود اما احتیاس مزاج دکور بر حرارت و بیوست مایل بود و مزاج انات لطیف
و برودت مایل باشد و این نیز باعتبار اعلب بود نه آنکه کل و اجد من الذکور نیست بکل و اجد
من الانات چنین بود اما ساعات هر قسمی از آن موجب امر شود مثل آنکه صاعی که مباحثی را
در آب باید بود همچون نصارت موجب ترطیب شود و صاعی که مجاور آتش باشد موجب سخن
و تخفیف بدن بود و افراد در آن سبب کثرت تحلیل موجب ترید شود و صاعی که مجاور کل باشد
موجب بیوست کرد و مثل کل کار و نیز در کر و طیبانی اما عادات از آن جمله است که ترک آن معزاج
کرد در اعمال او حافظ صحیح استقامت مزاج بود اما عادات مذموم مثل آن که کس عادت
بجزیره کرده باشد که موجب سردی و مواد بود اگر بجای از آن دفعه باز آید موجب فرود تغییر مزاج شود و بدین
از آن باز آید و ازین حیثه گفته اند که العاده طبیعت خامسه اما واردات خارج مثل ضما
و اطلیه و کمادات و مشمولات حاصل میشود از دیگر آن نمی شود و آنچه اطلیه است بواسطه مناسب
باروح و کسرت لفظ و مقوم صحبت بود و آنچه کرب است بالعکس و از آنجمله نفعی یا فایده است
که موجب تحلیل رطوبات استسقا بود و صلاح بار در امقید بود و همچنین اندکان در اصل گرم
امراض رطوبی را نافع باشد و استسقا در زیت تشنج و اعیار امقید بود مثل اشراب سرد
بر روی موجب انعاش قوت و از آن کرب و لمب و غشش میشود و مقوم که یا کلاب باشد

انتشارات

نقل دوم

فصل دوم در تعریف اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر
یا بدنی همچون حرکت در ریاضت و ملاقات سمنات از اعتدیه و ادویه خواهد کسب داخل بود خواه
کسب خارج و کائف مسام و عقوبت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و
استعمال بردات داخلی و خارجی و فحاحیت اخلاط و افراط در استعمال سمنات و افراط در تقلیل
و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مطبات بود و کثرت اکل یا وجودت مفهم و سکون و نوم و خنثا
محللات و محققات با فراط بود و اسباب بیوست استعمال محللات مفرطه و محققات با فراط
کسب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل مثل تناول مطبات و مولدت اخلاط رطوبه
بوده از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملو و سوار نرم و اسباب خنثت ملاقات
محللات و محققات با فراط و قلیقات بود داخلی یا خارجی و اسباب اشفراع قوت دافعه
و ضعف ماسکه و قوت ماده و توجیه طبیعت بد النظر بود و اسباب اجتناس شدت ماسکه و ضعف
دافعه و غلظت و لزومت ماده بود و توجیه طبیعت لطیف و کبر و اسباب نسا و شکل تصور مسموره یا
دانت منی بود و اصل خلقت یا دانت انفصال از رحم یا دانت تقطیب یا سرعت حرکت طفل نه
در وقت خولیش یا فربه و سفت و مثل آن بود و اسباب محدودت میز غلیظ بود در مجاری از
خلط و سفلی بالتمام نفی یا الطباق مجاری بواسطه عناغنی یا بیس مجاری و اسباب انساع مجاری
ضعف ماسکه یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفهم یا فربه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت
ماده و شدت قوت جاذبه بود و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا
ضعف مسموره بود بعد از خلقت کسی از اسباب خارج بود مثل ناکل و قطع و اسباب نسا وضع
بمقارنت عضوی بعضوی مثلک شیخ یا استرخاد یا انرفره یا ولاد بود و اسباب تفرق انفصال
از داخل ماده اکال یا متحرک بالذراع بود یا امتلاز محم یا شدت دافع بر مجاری طبع یا حرکت عنقی بود
یا انفجار و رمی بود از خارج مثل قطع سفک کشیدن بر سمان و سوختن یا آتش یا اسباب فربه حاضی

یا مخدرات و خواب نیز از سکناات و جمع بود و بحقیقت مسکن و جمع قطع سبب است ایستادگی
 و امتداد از دو بیرون نیست یا امری خارج بود مثل استعمال طبابت با توفیر لطوبت و فضیلت او و جمع
 تحلیل یا امر داخلی بود مثل باقیمه یا دافعه یا نذات ماسکه یا صیقل مجاری اسباب ضعیف
 انواع است زیرا که این سبب یا در و جمع عضو شود یا در در و جمع یا در در و جمع اگر در و عضو
 بود سود المزاج بود سود ترکیب و تفرق اتصال بود اگر در و جمع بود سود المزاج بود و تحلیل کثرت
 استفراغ و اگر در و جمع شود مانع کثرت صدور و فعل از آن فوت بود اگر اعتبار اسباب بعیده کند
 فساد هوا یا یوکل و نیز از اسباب ضعیف بود اسباب حرکت غیر طبعی یا بر مضعف بود چون ریش
 یا لب یا بویستی متشنج چون فواق یا لب یا فضول موزی تیرید چون ناقص یا موزی بلع چون تشنج
 یا ریج که طالب خروج بود چون اختلاص **مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات** و این مقاله مشتمل
 در باب است **باب اول در احوال و اعراض** بدانکه احوال بدن انسان نمیدرست جالبی و شش حال است
 صحیح و مرض و حالت ثالثه اما صحیح بیاتی طبعی بود که بوجود آن افعال از بدن انسان سلب است
 صادر میشود و مرض بیاتی غیر طبعی بود که بواسطه آن موجب آن افعال بود و حالت ثالثه بیستی
 بود که حد صحیح بر و صادق آید و نه حد مرض زیرا که حالت است که افعال مطلق سلب است چون
 تشنج و طفل و ناته و سکون یا صحیح مرض هر دو مجتمع بود در وقتیکه واحد نسبت یا تشنج واحد در و
 عضو همچون حال عور یا در تشنج مجتمع اند اما در و جنس چون صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت
 خلقت یا مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در و وقت چون تشنج که در تالبتان یا در رسن شتاب
 صحیح بود و در زمستان یا در رسن طغولیت مریض و بالعکس این و با تشنج ریس در میان ایشان
 و اسطه نیست و بر تقدیر نبوت و اسطه در حدیکه گفته است خلل نیست اما عرض بیاتی غیر طبعی
 که بواسطه مرض موجب آتی شود و او تابع مرض باشد چون صداع و تشنج که عرض نفس خود مرض باشد
 که عرض سبب مرضی باشد همچون و جمع قولنج که سبب است میشود و باشد که چیز سبب هم عرض هم مرض

چون حمی و سعال که عرض ذات الحلب باشد و چون مستمک شود و نفیس خود مرضی باشد و سبب الصداع
 عرق میشود و بوی که افتقار حرکت عقیقه و سبب که عرض آن در شنش است و سبب ضعف معده می شود
 و نفیس خود مرضی باشد بدانکه مرض مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است **جنس اول** امراض سوء المزاج باشد
 و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساج بود یا مادی **جنس دوم** در امراض
 ترکیب آن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع **اما امراض خلقت چهار قسم است اول** مرض
 شکل و در آنست که شکل عضوی از مجرای طبعی تغییر شود و کیفیت که مفرد بود مثل اعوجاج مستقیم استقامت
 معوج **دویم امراض مجاری** یا آنکه فزوح شود مثل الساع عصبی مجوی که موضع نوجزیم است یا تنگ کرد
 مثل خناق که خاک شدن منافذ نفس است یا منسد کرد و مثل الساع و عروق کبد و قیوه **سیوم امراض طبعی**
 یا آنکه بزرگ شود کسب انبیین یا کوچک کرد و چون صغر معده یا خالی شود چون خلوتجا و نفیس قلب از دم
 در فرج مسلک یا متماهی و منسد شود چون مرع و سکه **چهارم امراض صفای** و آن تغییر سطح عضو باشد از تجاری
 طبعی یا آنکه عضو یک در نشان او آنست که خشن باشد او را ملاستی حادث شود و چون ملاست معده و اعصاب
 بالعکس مثل خنثوت و تصویره اما مرض مقدار زیادتی عضو خاص بود چون غظم اللسان و در الفیل
 و زیادتی عام بود همچون سمن مفرد و بقصانی خاص بود همچون ضمور انسان و عام بود همچون ترال
 مفرد اما مرض عدد زیادتی عدد طبعی بود همچون سلع یا نقصان آن در اول خلقت باشد اما مرض
 وضع چون زوال عضو بود و از موضع خود جلع یا غیر جلع **جنس سوم از امراض مفرد** و تفرق الصال است
 این مرض بحسب موضع مختلف بود و تفرق الصال اگر در طبع باشد خشن و سبب که گویند و اگر در طبع باشد
 جراحت گویند اگر متفاد نشده باشد فرج گویند چون تقادم شود ناسور گویند و اگر در عظم واقع شود
 باشد که گویند و اگر عرض بود صدع گویند اگر بطول بود تفرق الصال و غفروت اگر عرض بود گویند
 اگر بطول بود نقشت گویند و در عصب شقی و شخ گویند و در عروق نیز شق **اما مرض مرکب** که اقسام
 امراض حادث شود چون سسل مثلا که از جمیع ذوق و قریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض بحسب

انتشارات

مشابه بود مثل داء الفيل و داء الثعلب با محسب محل چون ذات الحسنة ذات الصدور با محسب عضو
بود چون صرع و سگته و بد آنکه یا مرض اصلا باشد یا اثر کت باشد آنچه اول حادث شود اصل بود و آنچه
سبب آن او حادث شود اثر کت باشد و این فرکت یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضو
مادونست و طریق بد بود یا آنکه میان دو عضو خارجی و متحد و می بود چون عصب دماغ را یا میده فعل او چون
حجاب ریه را یا محل مجاری عروق مادت بود چون در دماغ معده را یا منقب عضو بود چون بغل
قلب و لبس گوش دماغ را و ادبیکه راید آنکه اوقات و از زمانه مرضی که سلامت منتهی شود چهار است
ابتداء و تریاید الخطا ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در زمانه بود زمان تریاید و چون نفث
شود تریاید نه کم زمان انتها گویند چون نقصان یا بیان الخطا و الداعلم **باب دوم در علامات و**
دلائل شنبه مقدمه و سبب فصل اما مقدمه بد آنکه علامت است که بدان استدلالات کند بر احوال بدن و
افعال که از قوا و احوال صادر شود و این علامات و انوار است با دلالت بر نفس مرضی که چون سرعت
و اختلاف منقب که دلالت بر حمی کت یا محل مرضی که چون منتشر که دلیل ورم حجاب کت یا دلالت
بر سبب مرض بود چون علامات استلاد و با علامات ملازم مرض بود چون تب حار و تبقو النفس و وجع تناسل
در کسرم یا دلیل بر امراض یا طبعی بود و این نوع مشکک است و موقوف بر معرفت تشريح است
و استدلال در آن بچند چیز میکنند اول افعال اکثره بر محرار طبعی بود و دلیل افعی باشد در مبداء افعال که
قوای سست دلیل افعی آن عضو باشد که مظهر او است چنانچه دلالت افعال رادی و جسمی بر حال
دماغ و دلالت نفس بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و دلالت بر ابرو بر معده و اعراض ورم موضع مرض
چنانچه وجع در طرف امین دلیل ورم کبد بود و در طرف الی دلیل ورم طحال است سیوم شکل مرض چون
دلالت ورم هلالی شکل بر کبد ورم محب کبد است **جهام** مایستفرغ چون بول میریزد که در باب خود گفته
شود و چون استدلال با انواع است در پشت فصل یاد کرده شود و الداعلم **فصل اول در علامات مزاج**
بد آنکه علامات مزاج و انوارات مزاج ده است اول **لمس** با اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن

بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود و دوم سمنه است و هو تا کسین فی الزهال و السمن
 سمن طمخ دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن شیخی دلیل برودت و رطوبت و نهال طمخ دلیل برودت و
 بیوست بود و سوم لون است بیاض آن دلیل برودت بود و حرمت و صفرت دلیل حرارت و صفرت
 دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم مومی است کثرت سودا و وجودت آن دلالت بر حرارت
 مزاج کند و صفرت و حرمت بر اعتدال و صلبوبت و بیاض بر برودت پنج مینیات اعتقاد است بصحت
 عراق و سینه و عظم و مایه خلقت دلیل حرارت بود و صفرت آن دلیل برودت ششم کیفیت الفعالت است
 سرعت الفعالت کیفیت از کیفیات دلیل رغلبه آن کیفیت بود و مهمم افعال طبعی است از افعال
 آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطبی دلیل برودت هشتم
 نوم و لفظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیدار دلیل بیوست
 نهم افعال نفسانی است طیش و حوات و وحدت ذهن و کثرت کلام و سرعت الفعالات دلیل
 حرارت بود و حین و بلاد و وفور و قار و رطوبت و الفعالات دلیل برودت دهم فصول مند فصول
 و مندت رایج و صیح آن دلیل حرارت بود و صفرت آن دلیل برودت و کثرت آن دلیل بر رطوبت کند
 و قلت بر بیوست **فصل دوم در امثال** امثال زیادتی و کسب احتیاط را کوه سردی یا بنیاد اصل
 و علامت امثال محلا نقل اعضاء و کسل و ضعف اشتها و انتمیاج عروق و امثال انبش و
 انبجاع و غلط قاروره و کلال ابر بود اما مفصلا علامت غلبه قتل کسر و طمخ و تناوب و عابس
 و کدورت و بلاد حواس و حلاوت ذهن و حرمت لون و زبان و طهور می شود و در فتن خون از کما
 سمله الا لفسد اع مثل سینی و بن دندان و تخمیل چیزی تا سرج بود علامت غلبه بلغم بیاض لون
 و کستی نرمی و برودت اعضاء و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف منضم و حینا ترش و کثرت
 خواب و بلاد حواس و تخمیل آبی سر و چیز تا سفید و علامت غلبه صفرا صفرت لون و حینم
 و بلغم و بن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و عشیان و بی صفرت و غیره

انتشارات

دلیل تقویر

و تخم شعله آتش و خیز مالرز بود علامت غلبه سودا تیرک و خشکی بدن و غلظت و سودا خون و شهوت
 کاذب و کثرت افکار و سوسه و خون و تخمیل و دود و تیرک چیزهای سیاه بود **فصل سیوم در نض و انحراف**
 از او غیر روح که عبارت از طلب شرایین یا شکر تریس مرکب است از انبساطی و سکون و انقباض و سکون
 و قبض و بسط از جهت جذب نسیم و دفع دخان است و از این اس نض است **جنس اول** ماخوذ است
 از مقدار انبساط و انقباض بسط است **اول** طویل است و او آنست که اجزائی او اکثر در طول محسوس شود
 و سبب آن ندرت حاجت و ترویج بود و کثافت طعم و صلاحت جلد **دویم** قصیر و او در مقابل طویل است
سیوم معتدل است در قصیر و طویل **جهارم** عریض و او آنست که اکثر اجزائی او در عرض محسوس شود و سبب آن
 خلط عروق و رطوبت آلت بود **پنجم** ضیق است و او در مقابل عریض است **ششم** معتدل در عرض و ضیق بود
هفتم متناقص است و او آنست که اجزائی او در عمق محسوس شود و سبب ندرت حاجت و مطا و لکالت است **هشتم**
 منخفض و او در مقابل شامق است **نهم** معتدل در شامق و انقباض و از **انحراف این سبب** نضت است
 حاصل شود اما آنچه مشهور است و کسی دارد شش است **اول** عظیم و آن نض طویل عریض عمیق بود **دویم**
صغیر و او در مقابل عظیم بود **سیوم** معتدل در عظیم و صغیر است **جهارم** غلیظ و او آنست که در عرض مشهور زیاد
 بود **پنجم** رقیق و او در مقابل غلیظ بود **ششم** معتدل در غلیظ و رقیق بود **هفتم** ماخوذ است از زمان
 حرکت و آن **هشتم** است **اول** سریع و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود **دویم** معتدل است حاجت بود
دویم بطی و او در مقابل سریع بود **سیوم** معتدل در سرعت و بطی **جنس سیوم** ماخوذ است از زمان
 سکون و او **نهم** است **اول** متواتر و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن ندرت
 حاجت و ضعف قوت بود **دویم** متفاوت و او در مقابل متواتر بود **سیوم** معتدل در تفاوت و تفاوت
جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن **هشتم** است **اول** صلب و او آنست که انکنت با اعتماد تمام
 حرکت و انبساط و فرو نشاندن و سبب آن بیوست جرم ریاست **دویم** لین و او در مقابل صلب است
سیوم معتدل در صلاحت و لین **جنس پنجم** ماخوذ است از مله آلت و آن **هشتم** است **اول** جار و سبب آن

در مطا و لکالت

صاحب نفیسی است که از آنجا که در این کتاب
که استللا وزن نفیسی بود از آنجا که در این کتاب
دویم تا پنجم وزن نفیسی بود از آنجا که در این کتاب
که لایق سن ۱۲

سخنی بود **دویم بارد** و او در مقابل **چار بود** **سیوم معتدل** در حرارت و سردت **چین ششم** ما خود هست از استلا
و خلوص او سه قسم است **اول معتدل** و او چنان باشد که در اندرون عروق چیزی زیاد از حد اعتدال محسوس نشود
و سبب آن استللا است و **دویم خالی** و او در مقابل معتدل بود **سیوم معتدل** در خلوص و استللا **چین ششم** ما خود هست
از کیفیت نفیسی فرج نفیسی و آن ششم است **اول قوی** و او است که در استللا سخت بر انگشت گوید
و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرج معتدل **دویم ضعیف** و او در مقابل قوی بود **سیوم**
معتدل در ضعف و قوت **چین ششم** ما خود هست از استللا و اختلاف و آن دو ششم است **اول استی**
و او عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات فرجات مساوی بود **دویم مختلف** و او در مقابل استوی بود
و این مختلف دو قسم است منتظم و غیر منتظم **مختلف منتظم** است که اختلافات او را انظامی باشد یعنی در وی
یا چند دور که گنجد یا اختلاف باشد **مختلف غیر منتظم** است که اختلاف او را هیچ انظامی ملکید هر دور او را
اختلاف دیگر عارض شود **چین ششم** ما خود هست از حال وزن و آن حید الوزن باشد یا ردی الوزن
حید الوزن است که بر مجرای طبعی بود یعنی وزن آن نفیسی مناسب مزاج سن صاحب نفیسی بود **دویم**
الوزن ششم است **اول تنغیر الوزن** و آن نفیسی باشد که از وزن که لایق سن صاحب نفیسی باشد تجاوز
کرده باشد صاحبش تا هر دو چنانچه نفیسی شباب مثلا چون وزن نفیسی صبی باشد **سیوم خارج الوزن**
و آن نفیسی بود که وزن او مشابیه هیچ نفیسی از او نماند و **بیانیه راست** که حرکات نفیسی طبعی نسبت
بموسیقیار موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نعمات باد و در القیاع و تقدیر از منته که در فقرات تحمل
کرد تمام می شود نسبت از منته نفیسی نیز در طبع و سرعت و نوا از نسبی القیاعی است پس اگر این نسبت متفق
بود چنانچه در از منته آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نفیسی منتظم که از نام عام
اند و ششم است **اول عالی** و آن نفیسی بود که مختلف باشد در سرعت و بطو چنانچه اول بطبی باشد پس
تا نیال سرعت مایل بود در هر چه هر بار سرعت تغییر شود شبیه حرکت غزال **دویم مومی** و آن نفیسی باشد مختلف در
عظم و صغیر و شهبوق و عرض و استللا و خلوص و بطریق موج آب محسوس نشود **سیوم دووی** است و آن نفیسی

انتشارات

بود چون موجی اما از اعظم و امتلا باشد و ضعیف تر بود **چهارم** **مغلی** و او کوچک تر از دو بود **پنجم** **مغلی**
 و آن نیز بود که مختلف باشد در عظم و ضعف و صلاحت و لیس و منهنوق و انقباض و بعضی اجزا را شایسته
 بود و بعضی منقبض **ششم** **ذنب الفار** و او آنست که منقبض می شود و می تابد و ضعیف و صغیر شود و باز
 بر وجه اول عود کند و بدین تیره و ضعیف شود **هفتم** **مغلی** و او همچون ذنب الفار است الا آنکه عود او بدین
 اول تدریج بود چنانچه تدریج ضعیف شده باشد و ذنب الفار قوت عود کند **هشتم** **ذو القدرت** و او
 آنست در زمانی که توقع حرکت بود ساکن کرد **نهم** **واقعه در وسط** و او آنست که حرکت او همچون
 بود **دهم** **مغلی** و او آنست که همچون در همان مجیده محسوس شود **یازدهم** **مغلی** و او را در القدرتین
 نیز گویند و او آنست که در فرج کتبه چنانچه حرکت انقباض الا او محسوس نشود و تشبیه حرکت **دوازدهم**
مغلی و او آنست که حرکات چون حرکات رخ محسوس شود و این مجموع دلالت بر سود الطحال
 مریض که **فصل چهارم در ذنب گسنان و اجناسی لفظی و اعراضی** اما تقبض باعتبار اجناسی تقبض ذکوری اعظم
 و اقوی بود از تقبض انثی جمعی عظیم و متواتر بود **اما تقبض باعتبار گسنان** تقبض میان مایل طین و تقبض
 گسنان مایل عظیم بود و قوت بود وزن لایق پیر و آنست که در میان و زمان انقباض از انقباض
 از که زاید شود و تقبض کمول بصغر و طویل بود وزن لایق ایشان آنست که زمان انقباض از انقباض
 کمتر بود از که و تقبض منشاخ صغیر و بطی و متفاوت بود وزن لایق ایشان آنست که زمان انقباض از انقباض
 بیشتر بود **اما باعتبار لفظی** تقبض در ریح معتدل بود و در صغیر سریع و متواتر و در خرقه مختلف و ضعیف
 و در شتابی متفاوت و **تقبض باعتبار بلدان** مناسب فصول بود **اما باعتبار احوال** تقبض در احوال
 تقبض صغیر و متفاوت بود و در میدان اگر لطیف خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فحاشی سببی خارجی
 بیدار شود تقبض سریع و مختلف و متواتر بود باشد که لعینش بود **اما باعتبار احوال** اگر که لعینش
 تقبض تو در عظیم و سریع و متواتر بود اگر که لعینش تقبض عظیم و قوت ناقص بود و در سرعت و تواتر زاید
 و اگر که لعینش با فرط بود تقبض دومی و غلیظ شود **اما باعتبار احوال** اگر که با کرم بود یا معتدل باشد و تحلیل شد

نبض سریع و قوی کرد و اگر تحلیل رسد ضعیف و متفاوت اگر تحلیل با فراطی بود ضعیف و بطی و متفاوت
و استحمام با آب سرد در برست و نواتر ناقص کرد و **اما باعتبار عوارض نفی** در حالت غضب نبض عظیم و سریع
 متفاوت شود و در سرد و عظیم و متفاوت و در غم ضعیف و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در قرح سریع و مغش
 و غیر منظم **اما نبض را** جمعی از ائمه اوج نبض عظیم و سریع با سبب است که تمامای شود و ضعیف و متواتر شود پس دوی
 و نگی کرد **اما نبض در روم** جامه شناسی و صلب مرقع بود و گاه باشد که در م نسبت جمعی شود و در اعتبار در است
 و نواتر از آن بود و در روم با و بطی و متفاوت بود و در روم لین مویج و در روم صلب شناسی و الله اعلم **فصل پنجم**
در قاروه و آنرا نفسه تیز گویند و بسته لال بدان باعتبار بر صفت حسی بود **چهارم** اول لون و طبقات آن
 پنج است اول صورت و مراتب آن شش است **اول** بینی است و آن بر تصور نفی دلالت کند **دوم** بینی
 و او دلیل حسن حال نفی باشد **سوم** شکر و او دلیل حرارت بود **چهارم** نارنجی و او بر شدت حرارت دلالت
 کند **پنجم** نار و او از ایداز نارنجی بود **ششم** زعفرانی و او بر حرارت مفطره دلالت کند **هفتم** دوم حرمت و مرتب آن
چهارم است **اول** صدهای و دلیل غلبه م باشد **دوم** دردی است و حرمت او از ایداز صدهای بود **سوم** احرقانی
چهارم احراقیم و او در حرمت زاید بود از قانی و مجرب و دلیل غلبه خون باشد **سوم** حضرت و مرتب این است
اول فستقی و او دلیل برودت بود **دوم** آسماننجونی و آن دلیل برودتی است باشد و علامت شتر است
سوم تلخی و او دلیل برودت با فراطی بود و این هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و ناله بود **چهارم** کرفنی
 و او دلیل احراق احتلاط بود **پنجم** زنجار و او دلالت بر احراق شدید و دلیل ملاک بود **چهارم** سودی
او چهارم است **اول** سودی که ما خود از زعفرانی باشد که بسیاری زنده و او دلالت کند بر برقان و گاه
 سفرا **دوم** سودی که از احراقیم بسیاری زنده و او دلالت کند بر غلبه خون و احراق آن باشد **سوم** سودی که
 از حضرت حاصل شود باشد و آن دلیل سودا موت باشد **چهارم** سودی که از بیاض ما خود باشد و آن بر
 احراق بلغم دلالت کند و بول سودنی اطباء دلیل حرمت مواد یا قوت غیر تر بود و نجات بد باشد خصوصاً
 در مشایخ و نسا و ایداز حمیات اما اگر تن اول چیزی سیاه مثل گیاه و آتش موزی بود و آنرا اعتباری

انتشارات

بسم الله الرحمن الرحیم

نهم بیاض است و آن دو قسم است **اول** رقیق شفاف است و آن دلیل بر ودت و ناهمیدری از تقبیج بود
دوم امیض حقیقی است و آن اشفاف است اگر مخاطی بود دلیل علیه بلغم بود و اگر بیان و سومی باشد
 یا همچون شیر باشد دلیل ذربان باشد و این آخر تب و ق باشد و قاعی باشد دلیل قروح دلالات
 بول بود و سپید مایل بر روی و بی مده دلیل حصوات یا مولود خام بود و در صاصی بی اسوب بقا است
 بد باشد و اگر شبیه به منی باشد دلیل بر آن امراض یعنی بایند و آنچه مشایه است و شیر باشد در
 امراض حاده و دلیل سلاکی باشد و از الوان لون کمال است که مشایه است که گوشت باشد و آن دلیل همخف
 کید یا غلبه دم باشد و دیگر است که مشایه بول زیت باشد و او دلیل بد باشد مخصوص که منتن **حشم دوم**
از دلایل تمام بول باشد و آن **نهم** است **اول** رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم تقبیج و متخف
 کلیه دلالات بول **دوم** غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم تقبیج باشد که دلیل تقبیج مواد یا التفجیر او رام یا
 الفتح شده یا شد یا غلط بول اگر تبدر بچکم شود و نیک باشد و اگر نماند و کرد و مخصوص در جمیات حاره بد باشد
سوم معتدل و غلط و رقت و آن دلیل تقبیج تام و حسن حال باشد **چهارم** رایج بول است و آن تشنش
 است **اول** عدیم الراجیه و آن دلیل بر ودت مزاج و نقصان حرارت غیر تر بود و دم منتن و او دلیل
 قروح مجاری بول یا اخلاط عفته بود **سوم** حامض الراجیه و آن در مرض حار دلیل بر موت حرارت غیر تر بود یا دلالات
 کند بر حرارت غیره که در مواد باره حادث شده باشد چهارم حلوا الراجیه و آن رحمت ناکو و آن
 دلالت کند بر لطوبات **حشم چهارم** زید قاروره است و ماده زید لطوی است و قاروره و قاعی آن ریج بود که در
 جوهر بول باشد سواد و شفت زید دلیل بر قان بود و کبر آن دلیل بر رحمت اخلاط و کثرت آن دلیل بر
 بود **حشم پنجم** فلت و کثرت بول است و آن اگر کثرت از آن باشد که می باید نسبت با مشروب و دلیل مقدم
 استغیا یا سهال یا تخلیص مفرط بود و اگر بیشتر از آن بود که می باید دلیل استقران و لطوبات زاید بود
 یا علامات ذوبان اعضا و آن **حشم ششم** صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلط بود بول که دلالت
 کند بر اشتغال طبیعت بفرج اخلاط و بر سقوط قوت و صافی دلالت کند بر عدم تقبیج **حشم هفتم** اسوب است

در متعلق

در سوب جوهر را باشد که از مائیت غلیظ تر بود و از و متمیز شود خواه تر شود متعلق با سید و استدلال بدو
 از چند وجه کنند او از جوهر او یا طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی سپید باشد یا زرد و متصل از جوهر و متعلق وی متن
 و ریب بود چون سحر یک کنند زود منبسط شود و متفرق کرد و زود در سوب بود و دلالت کند بر سقیم طبعی
 و نفعی تام اما غیر طبعی یازده قسم است و هر یکی بر کسی است اول خراطی و آن همچون صفاغ بود و کبار باشد
 و صغار اما کبار آنچه سنج بود از قروح کلیه باشد اگر نابت بود دلیل خراشیده شدن اعضا می بود با
 اگر که بود یا شنبلیله بقلوس مایه بود و آنچه سپید باشد دلیل تسروح و جرب مثانه اما صغار اگر سپید بود
 نمالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود اگر سنج بود و اثر اگر سستی گویند و آن از کید یا از کلیه
 یا دم محرق بود و دوم و شنبلیله و سولفی نیز گویند و از نخالی خورد تر بود اگر سپید باشد ذوبان یا جرب مثانه
 بود اگر سنج یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم هم وی آن شبیه بگوهر گوشت باشد و سید او
 که سستی گویند چهارم و سسی و او همچون جربی باشد دلالت کند بر ذوبان ششم و سیمین پنجم مدی و آن
 دلیل الفجار در دم باشد یا قروح ششم مخاطی و آن از خلط خام باشد نهمه و آن همچون تارهای میوه باشد و آن
 از احتلاخام و العفاد در طوبت و حرارت غیره ششم عمده وی آن شبیه نقطه های خمر بود و آن از ضعف
 یا معاد بود یا از تناول التیبات نهم ملی و آن دلیل حصص و رطل بود اگر سنج باشد از کلیه و اگر سپید
 باشد از نانه دوم رمادی و آن همچون خاکستر نماید دلالت بر احتراق بلغم یا بده که بطول گشت منعقد شده
 یا زده هم عقلی و آن شبیه بخون است یا نابت اگر مائیت متمیز باشد دلیل ضعف کید باشد و الا از قروح جباری
 بود و دوم استدلال بر مکان رسوب و آن قسم است اول انعام و او است که غلافی بود بر سینه
 دلالت بر فلیت نفع و کثرت ریج کند و دوم متعلق است و او است که در وسط و دلیل توسط حال نفع
 باشد سوم ریب و آن اگر طبعی بود نیک باشد و اگر غیر بود نابت دلالت کند بر استحکام سیم
 استدلال از وضع رسوب استوار رسوب محمود دلالت بود در سوب تدموم لعکس این است
 و بر آنکه آن از ضعف سقیم کثرت ریج بود چهارم استدلال از مائیت رسوب شد مخاطت و معاز

ان باب اول

آن با بول و دلالت بر آنکه از کتب و محالی آن باشد و اگر متمیز باشد و متمیز نباشد دلالت کند از متماز و با یکی است
نجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب نمود و باشد دلیل مضمونک بود و اگر در بعضی این باشد بول
زمان غلیظ و سفید تر از بول در آن بود بول زمان استن صافی و در وسط آن چیزی همچون پنبه نفوش
ظاهر بود بول الشبان در آتیه از حمل مایل بر رفت بود در آنها مایل حرکت و بول فستائی مایل بود بول
صیان سپید و غلیظ بود بول الشبان مایل تباری و معتدل القوام بود بول کوهل بیاض مایل بود بول شایخ
سفید و رقیق باشد **فصل ششم در برزخ استدلال آن** از چند وجه که اول از کمیت آن اگر زیاد بود از فضل
طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف واقع بود یا احتیاج کم در
امعاء قولون یا امور حادث نشود و بیم از قوام آن اگر رقیق و نریج بود دلالت کند بر اخلاط نریج و در تجارب
دلیل ذوبان باشد اگر رقیق غیر نریج بود دلالت بر سده یا ضیق مجاری یا سوراخ هم یا تناول مرطبات کند اما
غلیظ اگر با رطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و مواد باشد سیوم استدلال از لون و لون برزخ طبعی
کنار بود در شدت آن دلالت بر غلبه منفی کند و نقصان آن دلیل ضعف مضمون باشد و بیاض آن از سده
مجرای مراد باشد و بیم برقان بود اگر بوی مرید دلیل التفحار قرح بود و حضرت بر از کراتی بود یا در تجارب دلالت
بر فرط محمود احتراق کند باقی الوان بر از چون الوان بول باشد چهارم استدلال از سهیت آن طبعی او
است و جمالی بود پس اگر منفتح باشد همچون زین کاه و دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر
پیش از وقت تفاسد کند در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و طبع
الطریح بود از ضعف تاخیر یا در واقع یا در معاریات تناول قالیض بوده باشد ششم استدلال از ریح کثرت
آن زاید از معتاد باشد از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود باقی همچون اعتبار در بول باشد
مضمون استدلال کند از زید آن و زید او دلالت بر غلبان یا بر کثرت ریح کند و برزخ طبعی است که
مشابه الاجزائی باشد و معتدل بوده رقت و غلظت و از قراقرحالی بود و معتدل و عدیم الاعم باشد
و سهل الطریح و غیره **فصل هفتم در بحران** و بحران تغییر می طلبم بود که دفعه واقع شود از تفاوت طبیعت

تا یک سواد در حضرت و تیرگی اون و نهرمان و سیاه شدن ناخن و کشیده شدن پوست پشانی و مرد شدن
 سرگوش و بول قیق امیض در سرسام و اختلاط و بیرون ت ظاهر یا حرکت باطن مجموعه دلیل بر کباب شدن و بسیار
 باشد که فردی که مرض و وجع ساکن شود یعنی بی سببی ظاهر و آن بحیثیت آن باشد که طبیعت از حیثات نومید
 و متحرک تصرف کند و آن نیز دلیل بر کباب شدن و **علامت نکس** یعنی باز آمدن بیماری ساکن شدن تب بودی و وقوع بکار
 و بی تحلیل و استفراغ و ایضا ضعف و عدم اشتها و غشیمان و خست لفظی است و فهم و خواب بسیار و تهیج
 و نیت چشم و بیخ بول از دلایل نکس است و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و اختلام در اندام
 مرض و اندام **خاتمہ فی زبیر المودت نقلی المانقال من علمه الی علمه اخری** اما انداز بجا است چنان باشد که با
 تغییر حادث شود در عادات طبیعت مثل سستی طعام و بول و بیرون عرق و غیر طبعی مثل تی و رفاق سیلان دم
 بوی کسیر و طمٹ مندر مرض باشد و خفقان دریم مندر باشد بک معفاجات و کابوس در دور صبح و بکس و
 اختلاج بسیار تشنج بسیار و خدر شدن اعضاء ریفاج و اختلاج و وجع بقوه و نقل و کلال بدن با کثرت عرق
 مندر باشد بکس و تالاج و حرمت روز و چشم و سیلان دم و نفرت از روشنی مندر باشد بسام و خرن بی سبب
 و کثرت فکر بد یا لیبو لیا و کسج روی با کمودت و غلط بجزام و دوام صداع و نطقه نیز زوال آب در چشم
 و انتشار تهیج روز و چشم با استقامت و نقل و تعدد در طرف دست لعل کند و نقل که گاه و خارده لعل
 کلید و سقوط اشتها و تی و تشنج و وجع اطراف بقولج و حکم معقود که سبب که مہا تشنج باشد بوی کسیر و
 قوب بسیار بصر و سستی بر امیض مندر بود و سیلان طمٹ در زمان حمل یا ببقاظ و سخت شدن و بر آمدن ساقین
 بدوالی و دار الفیل و کثرت نکام و نزل نبات الریه و سل و عرق و بول منقح کجیات غفنه و حرقت بول به
 فروغ مندر اما انتقال علمی العلوی دیگر چنان باشد که اگر در کجیات حاره همه حادث شود بعد از آن اسهال
 صفرا و دست و پد همه زایل شود و همچنین رید یا سهال صفرا و روسته یا سهال بلغمی و پایی و تشنج
 کجی و جنون بوی کسیر و سعال بوزم خصصین و فواق امتلا بلعطاس زایل شود و همچنین بیدار تغلظت زود در
 کرده و دیگر اعضاء بدوالی و دار الفیل زایل کرد **قسم دوم در طلب مثل بر پنج مقالہ اول در حفظ طبیعت**

نقلی از اندام از ارباب
 بالکل نشانه باشد

از اعراض زانو
 که نیک انزال منافی باشد

انتشارات

از علاج

بر علاج کلی شکر و باب **باب اول در حفظ صحت** و این مشتمل بر فصل است **فصل اول در تیر جمالی و مولود**
 برگاه علاست البستی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و سهال و فرغ و صحت نماید و ریاضت
 و عقب و بویبار نیز احتراز نماید تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر کسب اضطرار چیزی از آنها بعد از آن مفر باشد
 اما اصراف نباید کرد و لقیه فرور بار باید است چون باده نفهم رسد همان احترازا ت مرعیه از نه و یک کتیبین
 و کلتکین و لطیف غذا استعظا شتهوت ککته اما مولود باید که در خانه معتدل باشد نه زیاد چون جدا شود
 ناف او از بالا چهار انگشت قطع کنند و خرقره بر و عن بیالاته و بر آن تهنه و مولود را آب و نمک نشینوند
 چنانچه آب بدن و بینی او رسد اگر بان آب سماق و شادانه و حلیه و مسطابانند تیر با ت بعد از آن آب
 فاسر شیرین نشینوند و کنتشی عمل در دهن او تهنه و در قاطب پیچیده هر عضوی را بجا خود تهنه و بر قوی
 بر بنده و در خانه تاریک برورش کنند و هر روز او را بر قوی تحریک تهنه و هر چند روز یک آب فاسر نشینوند **اما**
رضاع بدانکه شیر مادر یا طفل لعنت و دیگر مناسب تر آید اما اگر مادر در صحیح المزاج بود لیکن تا چهل روز نگذرد
 شیر مادر در نه تهنه کمی یک شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خوانند که دایه بکند باید که خوش شکل و نیک خلق و قوی
 بود و سال او میان بیت و پنج و شش باشد و معتدل المزاج بود بستان بزرگ شیر بسیار داشته و شیر
 معتدل القوام بود و شیر بسیار شیر و خمر است چنانچه گفته شد دایه تیر پس از وضع خود تا چهل روز نگذرد
 شیر ندهد و غذا معتدل تناول کند بر باد او بستان از آنکه بدوشند پس در دهن لعل تهنه و از حرکت مفرط
 و ریاضت و حجامت احتراز نماید اگر شیر غلیظ بود مطلقا تناول کنند مثل سکنجبین ساده و یا ترور و صومر
 و نانخوه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق باشد اغذیه غلیظ مثل مریه و زرد نموزند و اگر شیر بسیار
 بود چنانچه شودی لقیه و بعد از لقیه غذا کتیه فریزه و عدس سرکه بر بستان قهاسازند هر گاه بر صفا بر
 خارج عارض شود شیر نه تا عارضه زایل نکند **در رضاع** دو سال و چون نزدیک شود آیت تهنه و بتدریج معاد و طعام
 کردانند و شیر و بزنج و نان و شیر عمل غشیه بد تهنه و چون او را بر آمد بخشایار ظاهر شود و روغن بایوتنه و عمل و رسته
 بالنده و پیه فرغ و خرکوش و دیگر دین دندان باله و اگر کتیه بسیار نماید دهن او را لعیل و نمک نشینوند قطع

پنج مہک در وقت او بند در وقت سخن گفتن بن زبان او مالند در امراض کہ طفل را لاس می شود معاط
 طفل **و مرتفع** ہر دو کنند و رضی کہ اطفال را بسیار عارض میشود کہ خواہد کرد اما در استطلاق سنگم
 اورا بکمون و ایسون و ورق گلشن و مرکب کرم کردہ طلا کنند چنانچہ از ان متاذی نمیشود و زردہ تخم کز
 نیم برشت بند و پست مفید بود اگر متادی شود در اکہمی پیر مایہ بزغالہ آب سرد بند در حساب
 شیفانی از غسل و خوردن و سرکین موش استعمال کنند و روغن زیت بر شکم مالند و در سر
 تنفس بن گوش بر روغن زیت چرکند آب کرم بند تا بیات مند و در زکام سر طفل را کرم
 سازند و اندکی غسل بند و سعی کنند تا قی کند تا باندہ اللہ است یا پیر مرغ چرب کردہ بکلوی او فرو بند
 چنانکہ از بیتی بدوزسد و در حال صبح عربی و کتیرا و سہانہ و فانیذ با شہیر پیر روغن بنفشہ بند در
 وجع گوش حوض صحت و زرد بخوش در روغن بجز شند و در گوش چکانند و اگر گوش طوبستی پیر
 آید پارہ لعین و شب میانی در عفران آلودہ کردہ در گوش بند و در قی کردن بسیار آب
 سیب و اندکی بستہ بند و معہ طلا کنند و در بچہ شکم آب کرم بند تا بیات مند و
 بر شکم سر برند و روغن زیت در شکم مالند و در فلاح کہ عبادت است برانی بود کہ
 در دین حادث شود ہر چہ از ان سیاہ بود قبال بود و دین را بچشم بند و نقشہ کل
 کشند بند و بران افسند و سماق و کلنار و پوست انار نیز مضد بود و اگر غظنہ
 متواتر کند علامات ورم و ماخ و یا حوا نیز ان ظاہر شود علاج ورم کنند و اگر علامت
 ورم نبود با روغن سیانند و در پستی دند و اگر از قطع ناف در ان موضع ورم حادث شود و عکس لطم در گوش
 بچوشتند و اندکی در حلق چکانند و در ناف مالند و اگر مندل شود و ورق الصباغین و خون بسیار نشان
 و انزوت و انتق و مریانند و بران افشانند و در اندطراب و بجزابی روغن چشمشاش در سالنہ و با
 پوست چشمشاس و کاسہ و در آب بچوشتند و در سہ مالند و شراب چشمشاس ملبسانند و در نوان خون بند
 و شکر دند و در ورم حلق تلین کنند بنیاف و رب گلشن و شراب بنفشہ دند و در خرخرہ خواب نیز

انتشارات

یکوید

میکنند و با غسل بدنند و در هیچ صبیان که عبارت از نیمی است شبیه لبرج معرق و خدیوید ستر و کون و خود
الصلیب اند و بدنه در حشر معرقه حقیقت سلویطه و کلسنج و مورد و کلند و پوست انار و شنبلیلی
بچو شانه درین طلیح است انداز که درین طلیح تر کنند و بمقعد نهند تا آب ورق بار تک بر مقعد مالند
و در تر حرکت از سر ما بود کون و سبیلان بار و غنکا و بدنه و اجبر که کم کنند و غندی بر اجبر اندازد و درین
نانه باز دره نخ مرغ نانه تیر سر نهند و بر آن نانه خیا تیر آن زرده بمقعد رسد و در توله که همای
خورد در حوالی مقعد رگسن و عروق صغیر و اکثر که بدنه و شنیاف از مغز خسته زرد الوتج و نفع الویا
بر کتان استعمال کنند و گرم دراز که در شکم بیدار شود و آنتین در رنده و زهره کاوشم حنظل بر شکم طلا
کنند و طفل چون از شیر بازگزید باید که ابتدا با کلمه لطیف است که نهند تا قوت بگیرد بحام بریزد و از خوف
عصب و اخلاق بد و غم و بچوئی که دارند و چون قوت دویدن و بازی کردن پیدا آید را کشته تا با بازی مشغول
شود که آن همچون ریاضت انسان باشد و چون شش ساله شود بمورد بسیارند و آسانیش در آن آن
بتدریج کم کنند و بر ریاضت می اندازند بعد که از کار و مشغول نمیشود و خیر الامور کم کنند تا با اخلاق حمیده
بالیده شود **فصل دوم در تیر بقول** در فصل بیع مواد که در زمستان سرد باشد یا بخت آید و نمیکند
و تیر میرالت که انرا کم کنند به تغلیل و لطیف اغذیه و استفراغ و آن یقی یا قصد یا اسهال کنند بحالت
و غلیظ خلط و از محققات مستحبات شدید و کثرت حرکات و استحمام و کثرت اکل طوم و حلا و فریاد
احترار باید کرد و از شیر مثل شرب محاض و صندل اغذیه و ریاس و سکنجبین اقتصار باید کرد و از اغذیه
مثل زرشک سماق و انار و مثل آن ترسایدند و در فصل تابستان با سالیس و زعفران بقول
باید بود و در همیشه مال قریب آب روان که در بخار و دخان و غبار و در بات مسکن مساند و از
حرکات غنیقه و خواب زود و کثرت جماع و اکل شرب و اکل فوکه و استحمام آب سرد اجتناب
کرد و اگر بدین محتمل باشد در ابتدا از تغذیه استفراغ یعنی باید کرد و در وسط آن استفراغ حاصل
کنند و در فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و طوم

و شراب درین فصل مفید بود و قوی و استحمام و استعمال سخنی است مثلاً یک درو و اکثر جامه موئیه و شمشیر باید پوشید اما در
 و بالغه و بالیده است که هوا از مجرای طبع بگذرد و تدبیر است که تغذیه از خلا و رطوبات گندیده تغذیه غذا و استعمال محققات
 و اصلاح هوا ممکن گندید بر یا چنین مطبیه مثل سبب و ترنج و بید و مشغولات مثل صندل و کافور و غیره و مشک و نجود
 مثل عود و غیره و منط و سندر و سوس و قنقل و لادن و انشوی و سعد و از خواهر ابل و پوست انار و مورد و انیسون
 و زعفران و باید که خانه بگلارک بسوزد و بید و گوز و جوشانیده و نوشیدن درند و گوشت و غذا و شراب که خوردند
 و از آنی و نقد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع مشکوفه مشکوفه مساکین نشوند و قطعانیم
 بخورد راه ندهند و از زهره شراب حاض و لیمون و ریواس و صندل نماید که گندیده و از اغذیه بر جموعها احتیاط
 کنند و آب سرد بسیار نخورند و کل از تنی یا شراب و در تغذیه بود و تریاق فاروق و مشرو و مطبوس مثل پنیر غلبه و
 سودده و صبر و زعفران و مرکب نهند و با غسل قرص سازند و باید دید که درم بخورند **فصل سیوم در تدبیر کول و کول**
 و درین دو حکایت است **بیت اول کول** بهترین غذا آنست که از و نیک متولد شود و لذت یابند چون نان
 گندم آفت نازک سبزه و گوشت کوسه پند یک له و از میوه آنچه قریب بقیاد باشد آنکه هست و آنچه رطوب
 از مزه ماکول در تن در یک گفت خواهد شد انشاء اللہ تعالی و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها ملذذ
 بود و بعد از ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای آنچه غالبه را دفع نماید کرد و از ادخا ن سطل
 زمان اکل احتیاط باید نمود و اندک نموز شهوت طعام باقی بماند که دست از طعام گند و جمع در میان الوان طعم
 گند که موجب تحریک طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت کجی و عادت صغف و عادت آرد
 و اعضائی را مفر بود و غذا لقمه موجب کسانته بماند و اشتها را برود شیرین و چربی اشتها را برود
 گرم کنند و غذا را ملز و خشونت آرد و دفع حلو و موسم بجا مرق کنند و یا العکس و از زایل القیاح و حریف و
 بالعکس و عادت با احتیاط کردن و ایم مزاج را تصحیف کند و مناسب مزاج تصف و از اغذیه مرطبه بارده مثل لیم
 و کدو و خشک جو و جموضات غیر مالیه مثل ترند و نارنج و عوزه باشد و مورد مزاج را مبدی که قانع
 رطوبات بود مناسب تر بود مثل جموضات و ملعی مزاج را سخن و مطلق مثل تخم خشک و گوشت کبک و مویز

انتشارات

دو درج

در راج و سودای مزاج را بر طبع معتدل در حرارت منفرق گوشت سرد و زردی پیچیده و در زمستان غذای
خار خورند که بالفعل جار بود و در تابستان غذا ناریار که بالفعل یار بود و در بهار و خریف غذای
معتدل باید کسب مزاج و بهترین نوبت غذای آنست که روزی دو نوبت و روزی یک نوبت
اتفاق افتد و آب در عقب غذا نماند خوردند حصو صا بسیار نوشیدن و در عقب غذا خواب
جسته مفهم مفید بود و حرکت خفیفه جسته اندام مطلوب است اما عنیفه مفهم است و شیرینی و شراب بر
غذا که مفهم نشده باشد و در عقب غذا اگر بر او مامت بود در یا صلت مناسب است و صاحب معده
نار را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب کون و عرب را و عنیفه معده را گوشت و اغذیه غلیظ اکثر
باید خورد و بخلاف مر تاق که او را اغذیه غلیظ نباید خورد و کثیر القذا مناسب است که که بعد از غذا احساس
حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا در نیمه آخر از ضرر بر بود و اگر امتلا محسوس شود
و غذا هنوز در معده با سستی یا بکدر و الالین طبعیت ضرر بود و در او اگر اشش کونی و شهبانان و خورد
را اطفال و کفند موافق بود و اگر ازین هیچ تدبیر سود نکند خواب باید کرد و شبان روزی اسماک نمودن و
بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه حاره بکنجین کنند و از آن باره و غسل و دفع مفرق اشیا
غلیظ مثل حب و پاپیج و فالوده و نان قلیز یا شیا مطلقه باید کرد و مثل الجام و کبر و سیر که در یا قن کبر
و بر کرب و همچنین دفع مفرق هر چیزی از آن کنند که در مزاج فساد بود و جمع نباتات و محمودات
و ماهی تازه و نباتات نباید کرد و ماست و تراب و ماست و تخم مرغ نخورند و نسبت با برنج نباید خورد
و کبوتر بچ با سیر و بیاز و مسل یا خمر تره و شیر و شراب با هم جمع نکنند و از کبابی که از چوب شروع
کرده باشند و پریانی که پوشیده باشند از حرارت ماست و از دسومات و کله و سرکه یا برنج نباید خورد
و محمودات که از طرف مسین باشد اجتناب نمایند حصو صا که در آن نخیده باشند **بمنه و در شراب**
اما آب بعد از آن خوردند که غذا شروع در مفهم کرده باشد و در میان غذای نخورند و لعیفه گفته اند که غذا
هر گاه آب طلبید باید خورد و حصو صا که در میان غذا عادت کرده باشند و حیوان را و محوری مزاج را منع نباید کرد

اما در عقب استخام و ریاضت و جماع و اکل نوا که مثل خر بوزه و در انما خوب مطلقاً نخوردند حصو صلا
 سرد و اگر نتواند که در مهر کند و مطا و عت عطشش کا زب نیاید کرد و جمع میان آب روان آب
 چاه مضر است و اصلاح آب فاسد به هیچ کنند یا خاک پاک بیا نیزند پس صافی کنند و آب شور را
 با سنگ جبین و آب زاج را با چیزهای نرم و آب تلخ را بجز نادر جرب و شیرین و تر یاق همه آبها را مخلوط
 پیاز است حصو صلا سیر که پیورده **انرا غنچه شی در روز گفته** که بهترین شراب است که طعم و بوی او خوش بود
 و صافی و معتدل القوام بود و اندکی از آن اگر در ظرف کنند و چند روز بپینند فاسد نکند و میباید که تا چهارده
 سال و بقول فلاطون تا نهمده سال رسد شروع در شراب ننماید و مستی آن سوداوی مزاج را شراب
 احمر و اصفر غیر مخمورج مناسب و محوری مزاج را و جوانرا بریض با اصفر مخمورج یا مروق اما بدو
 ساعت پیش از شرب مزاج باید کرد و کهول را صرف و انیک باید خورد و در زمستان و بلاد باره
 پیشتر محل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس در بهار اندک صرف باید خورد و در خریف کننده مخمورج
 و شراب آنگاه خورد که غذا نهم شده باشد و بعد از غذای ردی الکی موس نخورد و غذای که مناسب آن
 باشد در شنگ و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن باشد کسب مزاج و در میان غذا و در
 عقب آن پیش از شروع در رهم نباید خورد و اگر برای اعانت مفهم بران معتا باشند اندکی
 و غذا در شراب خورد و بیاشتا نخورد و عقب ریاضت و مادام که سرد و تشنه و تراید باشد
 و ذهن سلیم و عقل بحال خود بود از کثرت شراب خونی نباشد و حد ارتفاع او این باشد که کثرت
 که طاف شود و چون خراب غلبه کند و غشیاں آید و مانع و بدن تعلیل کرد و در دهن ممتوش شود
 و حرکت سست کرد و قی باید کرد و ترک شراب بخوبی مشغول شدن و بر شراب اندکی
 قی نباید کرد و شرب بجا سهائی کوچک مناسب تر بود و بیای بی نخورد و بیکدیغ خورد
 چیزها شیرین احتراز کنند و اگر کسی خواهد که زود دست شود و زعفران و جوز بود در شراب

اگر در شراب نوشید و با چیزی
 و نام است و عنوان نماند با ما
 حکما میزند که در وقت صبح
 و نافع اندکی است که در وقت
 که با رطل جوشانی است و معجون
 که کوزه نظاره را در آن غذا
 و آینه دل از آن نفع میزند و غنچه
 از آنست که یک بر باد و انزال
 زود غلبه و احتیاط میباید از انزال
 آه و خون نره و کلفت و صفت
 و لون منقبه را خلق نماند و صفا
 و موق از زرد و بنفشه و صفا
 اینجاست او نفع میزند

ان نقل حکما

اما نقل حکما منع کرده اند لیکن اگر بدان محتاج باشد معتاد بود و محرومی مزاج را سبب بیه و امرو
 و انار و زعفران و محاض و ربوبات حامضه و قرص لمیون و سنجبین و از بقول کاسه و خیار بین
 و کاستنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کائور حضرت داده اند و سرد
 مزاج را تنقل کبوترش ملدکی و عود و زعفران و کلقته و فندق و پسته و جوز مناسب بود و
 مرطوبی را تخم برشته و فندق و بادام بر میان کرده نمک شور ساخته و یا بس مزاج را الفواکه و
 مرطبات تنقل باید کرد و در میان غذا شراب نیاید خورد و تشریب در مجلس مزاج و روشن
 کند و در تالستان کنا چو بیار یا الصداقا و اجباد و کاسیکه از ایشان تنفر نیاید بنشینند و
 آداب صحبت کنند که تزیین بدن کنند یا انگاندام را از وسیع پاک دارند و جامها لطیف
 و پاک پوشند و تاخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بولش خوش بکار برند و در مجلس از
 چیزیکه موجب تنفر بود چون فی لفتش و بینی پاک کردن اجتناب کنند و اگر نشیمن آید از مجلس دور
 شوند پس از آن باز در مجلس فی الفور بیایند تا یکشنبه نوزد نکند و کلمات طرفی حکایت
 لطیف کنند و از حکایتی که موجب خرن و غم باشد بپرهیزند و اگر مجلس بریم شود زود متفرق
 بمانند و اگر جماعتی مست شوند یکی هنوز مست نشد با بنده تکلیف است نماید و در مزاج زمین
 طیبه حاضر باید کرد و مطرب خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باید و خلوت و الوف و تمیز بود
 و در شتی نکتد و مجامعت نماید که موجب ضعف اعضا است اما شراب اندک در خمار عقید بود
 و بقول حکما در ماه دونوبت یا سه نوبت پیش تشریب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد
 و بدانکه سکر از ضعف دماغ یا کله اکل باشد یا حرارت مزاج تقح بیایی یا تناول منجرات
 مثل زعفران و جوز بود و قرض و لطلو سکر از عکس نیاید بود و تناول دسومات و حلو اول
 جرب بیه و کبر و کشیز و نمک سداب و زیره و دودغ و آب سرد یا سردی از آن جمله است که مستی
 دیر آرد و کونید اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد دست نشود و اگر هندی و کاستنی

تخم کبوتر
 و تقطیر البیدون از قند و صندل
 از نعناع و زرد کوبیده و در قند
 کلجی و صندل و زعفران و زنجبیل
 بادام تلخ و کبوترش
 تخم کبوترش
 سکر از روغن زعفران
 سبب تخم کبوترش
 از طوطی نام ۱۲

و تخم کاه و کل سنج و تخم کرب هر یک سه درم و کافور دانه ای که گویند و حباب است و مقدار خود در سنج
 شرب یکی از آن بخوردند دیرست شوند و شراب یعرق که از زبان تفریح زیاده کند و با کلاب
 مقهور معده باشد و با عرق بید مشک کاستی محو و بر او جگر کم را مناسب بود اما خار عبارت
 از از قفار نجارات شراب بد مانع بود چنانچه موجب هلاک باشد و جمیع افعال انسانی منهدم
 و شنبان و خفقان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب بود که منهدم و منهدم شده باشد خوار از
 امتلا و کثرت مقبول بود از ضعف مانع و دفعه کثرت شراب سیرای کرمی مختلف و تیرین
 علاج خمار است که معده را از بقیه پاک کند یا بتلین الطبعیت و مشروبات با
 مقویه بویند و آب برف و نج در خمار مفید است و بعد از تنقیه معده از بقای شراب معده
 را پاک کنند از اشربه چون شراب از سنگ و ریاس و بیه و سید انار و سکنجبین مناسب بود
 و از اغذیه جموضات و اسفید یا حات رقیق و کونند و کاشه شراب حبه تنقیه و تحلیل
 آن بخورد مناسب بود چنانچه قشری گفته کاشه شربت علی انده و آخری تدوین منتهایا
 و مجنون بن عامر گفت تفاوت من لبس بلبلی من الهو کحاتی ادوی شتارب الطمر بالخر و این
 را بهترین معالجات خمار نهالند و اگر کسی خواهد که مستی بپوشش آید و کلاب اطراف پاشند کند
 و آب برف برایشانند و بر روز نند و سرکه و کلاب کافور و هندل بویند و آب لبلب و عود
 و دوغ و سکنجبین و انار ترش و امثال اینها یا برف مناسب بود و آب کشید و مید که در خمار
 و عرق طلح و شاه چینی بر پاشی و سر مالند و آنچه را بجه شراب کم کنند کثرت و از زیاده و عود و ارضی
 و کبابه و راسن و حب المسک بود و باری سرکه و آب غوره مفید بود **مصل حباب در تنقیه شراب**
بیدار بهترین خواب است که متفرق و متصل و معده المقدار و گفته اند بایک که کمتر از شش ساعت
 نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در معده شروع کرده باشد و مثالی که برای غایت
 رفیق خواب کنند پس اول بر طرف سمت چپند تا غذا در معده قرار گیرد و در معده شروع کند

۳۳
 و استحمام و دکل
 نیز مناسب بود

انتشارات

بیک از

پس بر طرف چپ کرد و تا کبد بجلتها بر موعده مشتمل کرده بود بواسطه سختین او مفهم کامل نشود بعد
از مفهم باز لطفت رست با یخفت تا آنجا که غذا بکبد سهل باشد و پیش از خفتن وقع
و فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن مفهم را یاری دهد و بر نسبت خفتن موجب فر بود مثل نزل
و سبل و در دشت و کابوس و سرع و خواب بر خلومعه مفر بود و ضعیف گرداند و از قبولات
متخیر اخر از باید کرد که موجب امراض رطوبی بود و نزل و طحال و از خارا اعصاب و اورام و حسی از ان
نوکند و در خواب افراط نباید کرد و اگر خواب کمتر معناد باشد تدریس و مانع باید کرد و بر طبابت و حمام
و مشروبات و مسعوطات و آوز آب و آوز اسید که نزدیک باشد و طکات کردن و کما خوار
خواب آورد **فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتیاج** بدانکه استفراغ بلغم السنه که هر روز و نوبت
طبعیت محب بشود تا فتنه لیس و نهار مذوق کرد پس اگر طبع مختل شود مثل اسفید یا حما چرب
یا سفناخ و حلیه کندم و حمو و امثال آن طبعیت را نرم کند و از قائلهات احترازا باید کرد و اگر
احتیاج افتد نیاینها و حصتها نرم مدکنند خصوص شایخ راجه قوی ایشان ضعیف بود محتاج
مد باشد و اگر زیاد از معناد باشد کجیب بود سبب امتداد اخلا باشد یا غذا یا تا دل از قیه
مختلف بود سعی باید کرد که زایل شود مثل سماق و زرنشک و قلیه سبب حس مانیه کند و قیر الاموری
رعایت کند و یاتی علاج اسهال و حبس طبعیت در باب خود گفت شود انشاء الله تعالی
فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع السنه که غذا مفهم شده باشد در وقتیکه معده
بود و بدل محتملی نباشد و جماع در خلومعه مفرتر از ان بود که در امتداد باید که نگاه شروع کند
که شهوت و شدت بحد کمال باشد نه آنکه تکلیف و تصور و تخمیل بدان در رتبه و مجامعت با عجانیر
و کربه اللقاد و کسی که از ان تغیر باشد یا حالیض و منفیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض
عصب و ضعف بپوشد و در عقب خوف و عقوبت و تسرح و غم مفرطین و اسهال و قهقهه
مجامعت نباید کرد و کسی که بایس مزاج بود یا قلب یا معده یا احتیاج یا چشم یا اعصاب یا ضعیف

باشد باید که جماعت کمر باند کرد و جماع با محبوب موجب مستر بود و ضعف تیار و با وجود کثرت
 استفرغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بالا رزن باشد و زن بر پشت خفته باشد و بدین
 بهیئت بالعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و اگر باره در ذکر باقی مانده موجب تعفن
 و رم قضیب بود و بهر جهت هشتم باید و بی پای استاده صغف آرد و باید استست که مدار این فعل
 بر حرارت باشد که قاعل است و رطوبت که منفعول است پس اگر هر دو نقصان یابند تا اگر آن
 مشکل بود و اگر ناقص شود و یکی باقی باشد تدبیر آن نشاید کرد پس مراعات حرارت و رطوبت لطیف
 اعتدال موجب تقویت این امر شود و شاید که تعقیب این فعل از ترک استعمال بسیار بود چنانچه
 در مقام بایز تخمبات فاسده و او نام بود چنانچه تصور چشم و حیالت قدر آنکه کس با جماع میکند
 متاثر گردد و یاد هشتم که او را سینه اند و تیره و محبت و لغت موجب صغف این فعل بود و تدبیر آن دفع
 تخمبات بود و ملاحظه کنی که در قسم جماع بود و حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع کلام است و نظر
 درتسا و ز حیوانات موجب بیجان این قوت شود و در جماع افراط نباید نمود زیرا که او عین تدبیر
 جماع آبی گردد بعد از آن اگر جماع کنند غذای اعضای اصلی برود و عین تدبیر عوقش آن حاصل شود
 پس موجب صغف شود چون معالجه تقسیم در باب خودش خواهد آمد نیز تقدیر آنکه کرده شد **فصل**
مغف و تدبیر حمام بهترین حمام آنست که سوار بلند بود و مکان او مستراح و آب او خوش و بنای او
 قدیم و سیرکین گرم کرده باشد و معتدل بود و وقت حمام نگاه بود که غذا خورده باشد یا نه و تدبیر
 باید رفت در ابتدا بغیر خانه اول زمانی توقف باید کرد پس بخانه دوم باید درآمد و همچنان توقف
 کرده بخانه سیوم باید رفت و آب بر زمین بریزند و نشینند و اگر مرطوبی مزاج بود اول نشینند و
 آب بر خود بریزند تا سبوی حمام در او اثر کند استعمال سواست از آنکه کس با کس یا بس المزاج بود
 اول آب بر بدن بریزد و پس نشیند و استعمال آب پیشتر از سوا کند و تدبیر سواست از حمام بیرون آید تا
 سبوی اثر نکند و کس که او را درم یا تفرق الفصال یا جمعی مغف بود که تصحیح نیافته باشد بحمام نرود و در

انتشارات

عقیر حمام

عقب حمام غذا خوردن منسریه کند و در عقب غذا استحام همین بود اما خونت سده بود و در خلومعه
نهال و حفاف آرد اما مرطوبی را مناسب بود و کسی که استعمال ریاضت کند در استحام معرق باید کرد لیکن
اغتسال آب سرد چون محرومی مزاج را مفید است در تابستان و صبی و شیخ را و کسی که نزله اسهال باشد
و استحام باب سرد مفرود و استحام با گرمی بالقوه چون کبریتی و مانند آن تحلیل فضلات کند و امراض جلده از ابل
کند و عرق و تالیج و شیخ رطب را مفید بود و عرق الف و روح المقاصل را نافع بود **فصل نهم در تیر حرکت**
و سکون بدانکه بعد از استفراغ غذا در معده حرکت مناسب بود تا مدها بشنم مرقم و انحراف وقت آن
زمان است که فضله از بول و ایز از دفع شده باشند و غذا منضم گشته و منور وقت غذا نیامده و ریاضت بر
امثال مفرود با حرکت لون و شاد و حرکت باقی بود و سیلان عرق نیامده و ریاضت مفید بود چون تغییر
لون و کلال در حرکت پدید آید در خلومعه و بعد از جماع مفرود و ابدان ضعیف را نباید کرد و اعضا را رفته
و نیز ریاضت نیاید در مثلاً که او را در الوی بعد ریاضتی کند که بای در آن حرکت نکند و عملی ندارد ریاضت
عقب لغایت صعب نشود و مناسب ابدان قویه باشند مثل کتبی که رفتن و اسب دو امید و بیاد رفتن
اشنا کردن و تیرانه اختن و دلاک بشیدن و کوز کردن و نیزه بازی کردن و شمشیر بازی و ابتدا میماند
قویه باشد و بعضی لطیف نرم باشد همچون سوار شدن و آسته رفتن و در زورق نشستن و این سبب
نافها و ابدان ضعیفه باشد و این ریاضت نسبت بحجم اعضاء بود اما آنچه بعضوی خاص بود چون فکر ریاضت
و ناع است و استماع اصوات حاد و الحان قویه که ریاضت گوش بود و نظر در شمای رتق ریاضت چشم
و ریاضت آلات کلام تنفس نظرات بود با و زرقعیل و احاد و ابتدای تعقیل باید کرد و بتدریج بخاد
رسانیدن و در کلات نیز نوعی از ریاضت شمرده اند و او را تاثیر تمام است و در کت سخت بدن را قوی گرداند
و در کت نرم تنگی را بکند و در کت بسیار نهال آرد و در کت بخیز با زور پشت جذب خون کند و منزش ریاضت
و بعد از آن در کت غلبه مناسب بود و بعد از در کت اعضا را بیاکشد و در کت اعالی اعضاء را باید کرد و باقل
قطع کردن و لعکس این را و انباشت **فصل نهم در تیر شناخ** چون در کس شیخ خونت برودت و بیوست غلبه

کنند تدبیر شایع بمسخرات و مرطبات کنند و دلگداز با صفت و در تمام معتدل مناسبت است و تغذیه
 غذا کنند و اگر بدفعات خوردند اجتناب از اغذیه سرد و اور و بلغغم نماند و استعمال طیبها مثل غیر و لادن و غایب
 و تهرهین بر دهن با همین و زکرس و زنبق مناسب بود و از اغذیه آب گوشت چرب و حلو و حکیم کند و سایر
 غسل خوردند و از میوه مارا بخیر طبع میوز خوردند و زرش را بسیار کندی و متوسط و غیر مزاج و از تقویا
 گرفتار و کند تا و سایر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محبت باشد و الا تین کند آب کرب و لبلاب و شکر
 و کشک جو در مرغ یا کزنی سستی و اگر در دم غلظت یا خشک خوردند طبع نرم کند و از تخم خشک در مال العسل
 همچنین بود و در زمستان اجیانه از لعل کبر و نودار و ماده الحیوة و قرص مطلق و عود و غیر و امثال آن تناول
 کنند و الله اعلم بالصواب **فصل در تدبیر مسخران** که که بسفر خواهد رفت که اگر کمالی باشد تغذیه کند از غذای
 و تدریج در ریاضت استزاده و جمیع و عطش سرد و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر احتیاج بدان افتد
 عادت کنند و سایر برقی باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بخمیر کند و یاری کند
 آب یا هم آمیخته و اگر در کمر مسخر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و روغن زیتون بر سر مالند و سینه را
 بلعاب بنکوب و تخم تورک طلا کنند و اگر خواسته که زکام و تغییر تشنگی و لعاب بنکوب بر سر مالند و نواب حمام و کوب
 و سنگین خوردند و در موضع که سموم باشند بنهند و پیاز زیاد و غوغ خوردند و پیاز با خود داشته مفید بود و اگر
 که سموم زنده اطراف آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند و تورک
 کلاه و خیار خجسته و اگر تب نباشد سیر و دفع مناسب بود و اگر در سرما مسخر کنند خود را پوشیده دارند و از
 سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و با مداوان طعام که در رو بسیار باشد خوردند پس مسخر شوند آبش
 عادت کنند و اگر سرما یا بدزد و پیش آتش نرود ملک بتدریج رود و سایر و حویز خجسته و نواب زیتون
 بعد از سرما سخت رسیده باشد کدم حلیت یا بلبل نواب بخورد و اطراف را بر روغن زیت و با همین
 و مسکن چربیتند یا در آب تخم غلظت یا در طبع انجیر و یا بوته و شبت و از آتش دور نشینند و بعضی
 کونند دست و پا را با آب بنهند و اگر آرنج بگرداند که زنده و علاج آن در باب خود گفته شود و تدبیر

انتشارات

اسفندی

ابهای مختلف را بطبیع و تقطیر از ابل کند و بیاز و مسکه و سیر و کامو حبه مفرق آب مختلف لغایت معقد بود
و آب شور را به سکنجبین اصلاح کنند و آب سبزی را بجز ناز ترنج و آب غلیظ و تیره را به سیر و اگر ممکن باشد آب
بلور در تداکل خلکت نکاه دارند و آب بیامیزند و صافی کنند لغایت نیک باشد و اگر کسی در کشتی نشیند اگر او را
عشیان حادث شود دفع کنند و بی کردن معقد بود اما اگر مفرط بود مثل سبب به و انار و نثار اینها منع
کند و مسکه و عدس حور و دو تخم کزکس و انستین نیز از دفعات می بود و حبه دفع می سودا را می با با سفید
مالیدن معقد بود **باب دوم در معالجات کانی کانی** بدین معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بید و اول عمل بید
اما تدبیر آنست که در آب سیاه ضرر تصرف کند و هر چه که مطابق محبت باشد و احکام آن از حبه کیفیت همچون
حکام دویه باشد و هر آنکه تاثیرت سه فروری در بدن از تخمین و تبرید و غیر آن چون تاثیر دویه بود و غذا
از آنجمله است که او را در هر چند خاص است مانند آنکه در جریان و نوبت منع کرده اند تا طبیعت بوی مشغول
مهم غذا را از دفع مرض باز بایستد و قسکه بدن محتاج غذا باشد و شهبوت و تقوی ضعیف بود و تغلیل
کسیت و کزک و کیفیت آن کسیت یعنی غذا باشد آنکه به تغذیه بسیار تا بوی که کثرت غذا اهمیت تقویت
و تغذیه حاصل شود و تغلیت مقدار آن تا قدر خارج نیاید و قسکه کشتهها قوی باشد در ناله تقویت لیکن
بدن از اخلاط متملی باشد تغلیل کند و کیفیت که غذا بسیار حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد
و در کسیت بسیار بود تا معده و قوی بر آن مشغول شوند و قسکه کشتهها نباشد و معده ضعیف بود اخلاط بسیار
تغلیل و کیفیت و کسیت ببرد و کسیت و یا بدست که غذا اگر چه محذوف است مرض را نیز در دهر در امر ارض القدر
که از آن لا بد شود بخار دارند و در امر ارض فرمود رعایت قوت فروری و اما در امر ارض حال که در تغلیل غذا اول بود
اما در علاج بید و کسیت قانون رعایت کنند اول در اختیار و کیفیت دوازده آن موقوف باشد بر معرفت کیفیت
مرض چنانچه مرض جاری بود دوازده بارده استعمال کنند و اگر بارده بود چنانچه در حال مرض لغت با کسیت حفظ
صحت کسیت کانی کنند و دوم در کسیت دوازده آن موقوف است بر معرفت کیفیت و درجه و اما تقدیر
آن توان کرد و تعیین وزن دو موقوف است بر معرفت طبیعت عفت و مقدار مرض در امر ارض

مثل سن و فصل و عادات و مناعات بر سبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو سترم معرفت مزاج
 و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی و طبیعی عضو معلوم باشد بخیر و دریا بیکه بچهار
 ازان مزاج تغییر شده تا تعیین وزن دو اکتد چون خلقت عضو معلوم شود با آنکه قسمت با محقق است با
 کیفیت بدانکه در عضو قسمت و کیفیت او بر قویه استعمال یا بیکر دو در عضو محقق است و ضعیف او بر ضعیف
 و معرفت وضع عضو مقید باشد بخیر و وجه دیگر آنکه بدانکه عضو تعبیر با او بر قویه علاج کنند و قویه العکس
 آنکه بدانکه با او بر چه با این است تا بدان عضو که چنانچه بر غیران با او بر و مدارت با او بر و عضلات بول مزاج کنند
 و دیگر آنکه بدانکه دو اکتد ام حیت بعضی رسات چنانچه با معارضه حقیقه و در امعا و غلتها سبیل جذب ماده
 کبدم طرب با یکدیگر چنانچه که کرده بر طرب جذب کید بود بول استقر کنند و اگر معطر باشد با سهال در جذب
 ماده که هنوز تمام نرسیده باشد چهار شرط عارضت کنند اول مراعات مخالف حیت چنانچه از زمین بی بار و از
 فوق با سفلی جذب کند دوم مراعات مشارکت چنانچه در حسیطت مجرب بر پستان تند و جذب کنند سیوم
 مراعات محاذات چنانچه در عکس کید با سلیق امین بکنشند و علل طحال یا سلیق الی غیره در مراعات
 کنند بعضی عضو که ماده ازان جذب میکنند بسیاری نزدیک عضوی که بیان جذب میکنند بدانکه اگر
 ماده تمام رنجیده باشد که تکمیل شده باشد از نفس عضوی جذب کنند یا بعضی که قریب بود و در
 او است که از عضو کثرت بعضی در حسن نقل با یکدیگر اما بالعکس و معرفت قوت عضو
 مقید بود در سه وجه یکی مراعات نسبت تا در عضو رئیس او بر قویه استعمال کنند و مواد را در نوعه
 مستقر بسیار و در او بر او از مقویات خالی بکنند از دوم مراعات فعل عضو مشترک کنند
 یعنی عضو که فعل او با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن او بر قویه بکار ندرند و از این
 باشد که در جمیبات اگر ضعف معده باشد او بر شدید الی استعمال کنند سیوم مراعات حسن عضو
 کنند چنانچه در عضلات که بر طرب و بدیع و تندید التخلیای استعمال کنند و معرفت مقدار در بعضی مقیدان
 باشد که از کیفیت عارض شده باشد شدید باشد اثر او بر قویه علاج کنند اگر ضعیف بود یا در ضعیف

انتشارات

اما اعراضی

اما اعراض ملائمه خود ظاهر است که هر مزاج را در هر سن را چگونه علاج بايد کرد و عادت را در هر سنی بايد نوشت
سیوم قانون استعمال در ادویه با اعتبار وقت باشد چنانچه در ابتدا و درم رادعات استعمال کنند و در
انتهای محلات و منقبت دیگر آنکه مرضی که اکثر المواد و با خطر باشد هم اندر ابتدای استفراغ ماده گنند
بی انتظار تفریح و اگر مرضی بی خطر بود و مواد آن معتد المقدار بود و بیم آن نبود که قوت مرضی ساقط
شود و اما التفریح و تندرست پس استفراغ کنند چون وجع با هم جمع شود و اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه
بیدخل جبر استخوان گسوره در مخلوط و مسط که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن بود و قطع
و خیالند و امثال آن باشد و چون مرض را تجزیه کنند بدوای قوی تر به تیباید کرد و الله اعلم چون
معالجه انواع و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک که فصل گفته شد و انشاء الله تعالی
فصل اول در معالجات سود المزاج بدانکه سود المزاج ساذج را معالجه تبدیل مزاج کنند فقط چنانچه سود المزاج گرم
را با شیباده بارده و بالعکس اگر سود المزاج مادی بود استفراغ ماده گنند بعد زان اگر سود المزاج باقی بود تبدیل
مزاج کنند و تخمین مزاج بارده را ابتدا سهل باشد و در ابتدا مشکل بود و تیریدار عکس این بود
و اگر ماده سنگین باشد ملک را ابتدا ظهور شود مع سبب کنند و تبدیل مزاج کنند و بیاید و گنند که استفراغ وقت
کنند که در شتر لا بود و یکی مقدار دوم قوت **سیوم مزاج حار طبع چهارم** سخته معتدل در سمن و خاقق **نجم** طبع معتدل
در حرارت و برودت **ششم** عادت استفراغ **مفهم** عدم اعراض لازم یعنی معتد فروع امعاء و ذریب نباشد
هفتم سمن منققی بود یعنی سنج حوت و طبعولیت نباشد **نهم** قصد وقت مناسب بود یعنی سرد سرد در مائی
گرم نباشد **دهم** آنکه ضاعت شدیدا تحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز که اول اخراج خلط که بدن آزان
متاثر بود دوم رعایت حمیت میل را چنانچه غشیان را بقی دفع کنند منقصر را با سهال **سیوم** مزاج ماده محترقی
طبع بود چنانچه آلات بول نسبت با محب کبد و معالجت بقع کبد چهارم آنکه ماده را حبه کبده احتیاج باید برآورد
و اگر در نفس تحمل بود اکثر استفراغ اندیشه نباشد **نجم** آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امر ارض مننه
بجمله عیاض از قیج استفراغ کنند **فصل دوم در تیریدار و مفهم** اما قانون سهال است که پیش از سهال

خوردن ماده را قوی کند و پیش از آن بکارد و بحمام رفته و عقب سببش از آنکه در عمل آمد خوب کنند
 اما اگر سبیل قوی تر بود پیش از سبب خواب جائز است لیکن بعد از شروع در عمل قطعاً خوابش بیکر و سبب
 معده باشد غذا نخورد و آب گرم بر طیفوج نماید خورد که قوت آنرا زایل نکند اما اگر شکم چندانکی اکبرم تواند
 و سه قدم باید گرفت ولیکن بعد صوبت معجون اکبرم مفید است و مقهور است اگر کسی را خوردن سببش
 شود و مقویات معده مناسبت بیه و ریاس اندک بخورد کسی را که در سبیل خوردن عادت بود پیش از
 نرسید سببش در روزی که کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال ششتری از نبات باقی تر نشین شود
 و خوردنی تخم بکوبد بر آن کند و برودی تخم و معتدل مزاج تخم نشا سببم چون شربت بکند و در وقت لطیف
 تناول کند اگر در سبیل اعراض سخته حادث شود و سبب آنکه ماده لعقبور رئیس مایل گردد در وقت فصلی
 کرد و گاه باشد که سبب تفتی شود و سبب آن ضعف معده یا تخم یا بیوست ثقل با کرم است و او در زمان
 نخورد و گاه سبیل خوردن عمل نکند بشیاق و حقد نرم تخم کزایم است و منتقالی مصلحی یا اجلاب کرم نشین
 حرکت سبب است و در یکروز دو سه ساعت نند و آنکه معاد و سبب ثابت ادویه بیان نند و بهترین وقت
 سبیل ربیع و خریف است چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ مستقر بکند و قطع نماید
 کرد یا آنکه اطراف یرینند و قالیقات بخوراند و بر معده که از اند و تقویت ششومات و تعریق بحمام مفید بود
 و شراب بیاس و غوره بیه برت سرد کرده نفع دارد و بارنگد شیر جوینانیده خوردن مفید است اگر
 ساکن نشود و صلیک بشا و بریان کنند و باد و نند و هیچ قوی تر اسهال باز دارد و اگر از افراط غواق
 افتد بکوبد و عسل کباب کند و با سبب سرد بدند و جا بد است که ادویه سبیل لعقبی تبلین عمل است
 مند آلودنغش و ترنجبین و لعقبی با زلاق مناسبتان و قطعی و لعقبی بر مناسبت سبیل و لعقبی نجاسبت
 مثل تخم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صمغ مزاج را مناسب بود و مقاصد و تقوی و قالیق و عسل و عسل
 و خرم را سود دهد و در ماهی دور در بیانی نکند و از بره کردن طعامهای مختلف باید خوردن سبب
 مختلف یا مقویات مند طیفوج و شبت و بیخ مکک و تخم بزرگ ترب و اندکی عسل و مکک و بیخ مزاج را چنین

انتشارات

اکبرم

و اگر کم بیاشامند یا حفته کنند صفرا و مزاج را در حالت بی کردن شکم و چشم را مبد و البته بعد از قلع
در من و در ریا آب سرد بنویسند و شراب سیب کلاب تنا و لکنه و اندکی مصلح کنی بناید و غذای خورد
تا اشتها بی صادق نشود و اگر از استعمال مقویات اعراض را مبتدایب و عرق و انقطاع صوت پیدا
ماد العسل نیم گرم بیاشامند یا حفته کنند و اگر از بی شورش معده حادث شود در قهاریب خورد
و اگر فواق باشد اگر کم اندک بخورد و سعی کند که عطسه آید و بی بسیار کردن معده را ضعیف کند و قابل نقل
سازد و در آن چشم و گوش را مفرود و اگر کم و درم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و ناع و مقصود
سرد بود و کردن بار یک بود و اگر کم بغایت قوی بود و اگر را معناد نباشد بی بناید کرد و بی کردن در وقت
ربیع باید و در خرفی شش کمر بناید کرد اما حفته علاجی فاضل است در استفراغ فضلات معوی و سکن
اوجاع کلیه منشاء و قوی بناید کرد اگر کم معده ضعیف بود و از سهواش میان شود حفته باید کرد و در
امراض رمان مفید بود اما کید را ضعیف سازد و بیش از حفته شربتی که مقور معده باشد باید خورد و حفته
بر خلو معده ضعیف مفرود و بهترین وضع حفته است که بر شست با خربید و سیر یا شست و مغل
نیز زیر بالش بناید چنانچه میان شست بر زمین باشد و طبرت و جمع میکند و حفته در وقتی معده ان باید
کرد و بیش از استعمال نکند **فصل سوم در فصد و مجامد ارسال علی استفراغ لقصید استفراغ کلی است**
زیر آنکه در آن از هر خلطی جزیر کم میشود و عرض از آن تعلیل در کسب اختلاط بود یا اصلاح کیفیت آن
یا هر دو اما محتاج لقصید کرد و بناید کرد و وقت مختار آن بعد از قهاریب بود در زمان معتدل و باید که ماه در
بود اما وقت معتدل آنگاه بود که بحیث حدوت مفر فصد و حسب بود و درین تا خربناید کرد و در روز
بجران فصد نکند و در رستان و در شهری که آنرا بجران میباشند خون بسیار بیرون نکند و تا چهارده
نکند و فصد بناید کرد و اگر کم صغف باشد و خون او کم بود بدفعات اخراج دم کشته و بعد از حمام
و اگر تخم و جماع فصد نکند و آسستن و قوی و حال بی و فصد و الاغیاسته لقصید بناید کرد و اگر خلط
او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کند و اگر کم در فصد شش کند بیش از فصد بی باید کرد و صفرا و بیش از فصد

قریب سبب تری و مغز را و بلغمی که شراب لغت و میوه و بر مری مناسب بود و از غشای منی شود و فربه را
 اگر شراب باید کشود و در زمستان مجتنب و تخیف در تابستان لعکس این و عروق مقصوده آورده
 و شرابین است اما آورده آنچه شهور است در دست کشش عرق است **اول ایضاً** و آن عالی بدن و در شراب
 را مقید بود **دوم با سلیق** و آن تنوریدین است ذرات الطیب و امراض حبه و سپرز و اسافل را مقید بود
اکل و آن تر نه بدین نیز گویند و او متوسط در میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند **چهارم حبه زرد**
 و او حکم فیقال در در **نجم الطبی** و او حکم با سلیق دارد **ششم سیم** و او ذرات امین او جامع و او از طرف الیبر
 طحال را نافع بود و آنچه در پای است چهار روید بود **اول عرق التاج** جهت اوجاع دوالی و عرق التاج تقویس
 است **دوم صافق** برای علاج اسافل کشودان حقیقت شامه و در امراض دماغی جنبه آن که ماکه با سلیق
 در مالینو مقید بود **سوم مالینو** و آن در باطن کوزا تو است و فصدان در او در اطمت و اوجاع مقعد
 صافق اقوی بود و چهار در مجاز بود **چهارم عرق مقید** همین حکم دارد و آنچه در **سوم** یازده است اول
 عرق حبه بر اثر شرم و سر و جریب پیور عین دوم عرق یا قروح بر اسعفه و تسروح **سوم عرق ما قین** برای
 دمد و دمع و عتار و حبه عین چهارم و در حبهین بر اثر حشرام و خنق و فتنی النفس ششم عرق اذیه
 بر اثر شور و حله و ناسور و تبی ششم عرق نلکه که در پس گوش است بر اثر ابتدای ترول آب و تجارت
 و قروح گوش ششم عرق نوکر که در پس گوش است نزدیکی بفقده کردن جهت سردی و اوجاع
 که فرس باشد و ششم چهارم بر اثر قلع و قروح و شور و من تهتم عرق که در زیر زبان است در
 باطن دقن برای خنقلان و او رام لوزتین **هفتم عرق** که بر نفس زبان است از زیر او برای نقل
 زبان مقید بود یازده **هشتم** که عصبه و آن در کوزیله است برای تحریک شامه که از این مقصوده چهارم
 اول شربانی که بر طبع است میانه سبایه و ابهام بر اثر اوجاع کید است **دوم شربان** صفت
 و آن بر اثر حس نزلات عین و آتش کشانند **سوم شربان** پس گوش بر اثر غشا و صداد فرس شامه
 چهارم شربان حلقی برای خنق و حشرام و این شربان از قلب دریا شده و آنچه نزدیک باشد چون

اکل را مقید بود و در بدن
 نیز خوانند و از این سبب
 واقعات
 و با سلیق بر او سلیق
 حله الذراع و لعقی سببها
 با رکن با سلیق و در لعقی
 با اکل و مقید است
 و الطبی با سلیق نیز
 و از این جهت است
 اسبیل از اطمت مقید است
 که باشد آلت و از این
 خنق و شرم و لعق و از این
 دست در اکبم سبب
 و جان از این که فتنان از
 و حکم بر این که فتنان از
 از این جهت باید که

یک
 نده

کفتانند خون باز نماندند امعروض آن نشوند **ما کیفیت نقد آنست** که قیفال از سر غصده دوریزند
و قراج بوریب کفتانند و اگر او را نیامد شغیه او را که در حسی مساعد بود و طلبند و در اکل احتیاط کنند
که زیر آن غصه است که نامش بی زرسد و بطول بایک شود و حدی الزراع بوریب کشانند و قصد باسلیق
را خطر پیشتر بود زیر آنکه شریان و غصده بحدت بر او است و با شد که شریان آرد و طرف او در آنده
باشند و اسلیم از میان خنفر و نیر کشانند و دست در آب گرم گذارند زیر آنکه خون غلیظ است و بطول
باید کشود و عرق است و بطول کشانند از زیر کعب یا بالار آن و اگر بر پشت بای در خنفر و نیر جویند که
تر بود و باید که صحت آنرا از خنفر و نیر کشانند و اگر بر کمر و پا بر کمر و پا بر کمر و پا بر کمر و پا بر کمر
و پیش از غصده بجم رونده و صاف بوریب کشانند بهین مشراط و عرق از نیه ظاهر نباشد و کثرت سیرینی
نروهند آن موقع که در وقت ظاهر شود و شتر فریزند و عرق مائین و صد غین با آنکه خلق بکیرت ظاهر شوند و در
شتر فریزند و عرق حبه بوریب کشانند و عرق زبان زیر زبان کشانند و در قصد و اجین بر جانت
مقصود کنند و بمضغ کی سر آن لغایت باریک بود بطول است و در حالت قصد باید که شتر بایام
و وسطی بکیرد و سیاه را حیت لغرض عرق رها کنند و اگر شتر لعید بسید و غصده اما س کند فندل
سرخ و سپید و شنیاق مایه و اگر شتر بر اما س نماند و اگر قوت باشد از جاتی دیگر و نقد کنند یا صافن
بکفتانند و اگر شتر بر شریان آید علامت او آنست که خون شمره قیق آید و همچون حرکت نبض جمید پس
باید که در حال کند و بر مردم الاخوین و قلق ظاهر گویند و به سفیده تخم مرغ امیزند و شتره کوشن یا شتر
عسکوت یا قرحه آلوده در موضع زخم نهند و آب سرد بر آن دست میزنند و دست به نیت تا سکه و زنگنه کشانند
و با قراط زخم ضما سارند و اگر بعد از آن که کفتانند خون باز نماندند یا در کبابین او به بنهند و اگر خون بعد از غصده
زیر پوست گرد آید و سیاه شود و بدان دست بکشد پس اگر آن گوید بر سر زخم کمر شود و دلیل خیر بود و اگر
زیاده شود از جانب دیگر آن مخالف آن نقد کنند یا صافن کفتانند **ما حجامت کی با قرحه است** و یکی در شتر
است و آنچه پیشتر باشد استفراغ از جوهر غصده کندی لغرض استفراغ از اعضا رئیس استفراغ شمای

و حجامت مردمان فرجه را مناسب آفتد و بهترین وقت آن میانه ماه باشد و ماه در نقصان باشد در دست
 سیوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکند مگر کسی که خون او غلیظ است و حجامت بر مقدمه دماغ کردن
 حسن و ذمین را مفید بود و بر فقره کردن خلیفه کحل بود و جرب عین و نجر را سوددها مانند سیان آرد و بهترین
 آن باشد که نه بر تر از فقره کند و بر میان شانها خلیفه با سلیق است و خفقان و قم معده را منفر و بهترین
 آن باشد که سلب بیلا نکند و حجامت و داجین که رکبائی کردن است خلیفه فی حال بود و بر ساق خلیفه در شان
 بود و بر قی و ده و در نام در احتلاط عقده و در رافع بود و بر قی و دندان و در و حلق را مفید بود و بر قطن
 دماسیل و نور خند و نفوس و در اقلید و منانه و رحم و معده را نافع بود و حجامت بر قی از قدم و در حسیان
 و جراحات ساقی مناسب بود و بر کعب بر اراد را طمکت و عرق الت و نفوس مفید بود و **حجامت نخل**
 برای آن باشد که مال از جبهی بجهتی جذب کند و یا درم غایب را ظاهر گرداند یا ماده را از عضو بعضی بفرستد
 یا بر اثر خردیم و شخمین عضو را بر اثر خلیفه ریاح یا کسین و جمع کننده **حجامت بان** از دو سال تا شصت
 سال جایز است **اما ارسال علقی** و آن کرم است رنگین که در آب میباشند و اگر در آن میگویند و در
 امراض حلیه آنرا بر عضو میزنند و خون می کشند و گفته اند که خون بد جذب میکند و آن در سعه و قویا و جمع
 امراض حلیه مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علقی آنست که از آبی گیرند که در آن صنفج و
 طحلیک جامه خوب میگویند باشد اما آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم سنج و پشت او سبز باشد
 و آنچه شبیه بدنبال گوش باشد و اسفر و حکر این همه نیک باشد اما آنچه سیاه و بزرگ و شربیه و آنچه شبیه
 بار و ماهی بود و آنچه آب ایبار یک پرتد و آنچه بر و خطها را لاجور در یا طاهوس بود مجموعا بد باشد و باید
 که چون علقی بگیرند و بعد از دور و زار سال کنند اول او را کسرتگون باید کرد تا قی شود و نشوند و عضو را آب
 و لوبه بمانند تا سنج شود پس علقی بر آن نهند و اگر بگذرد باره خون در آن عضو مالند و چون خوانند جدا کنند
 نمک و خاک سحر برداشند و چون بقیه میزنند و بر قی مکن نشسته تا مگر بقیه مانده باشد پس نشوند و اگر
 خون باز نماند حاکم است بر آن افشارند **خانم** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدای معالجه مرضی باید کرد که

انتشارات

جامه خوب

اولی

اورا یکی شترط باشد اول آنکه بر تانی موقوف بود زیرا اول مغز ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدای علاج
ورم باید کرد و وقتیکه ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگر بود مثلا سده و تب که سده سبب
است و ابتدا را معالجه او از زرد است اگر چه حاجت استیجابی افتد که تب را منصرف و مثل سل و حمی که علاج
سل بر محیفات گنند و از تب باکت از نه سیوم آنکه یکی از دیگر خطرناک تر بود مثل حمی حرقه و فای که اول
علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگر چه قلیج را منصرف و اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرق جمع
شوند اول معالجه مرض گنند و وقتیکه عرض غالبه چنانچه در وجه که عرض فوری است استعمال محذرت
جائز داشته اند و از قرار آن بقول تجاندن کرده و این مجموع که گفته شد بحدس طبیعت باز بسته است
و بیاید است که غیر از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر مثل تفریح و تشبیه در نفس باخبار
و حکایات مایه و کلمات طبعه و احقران آن و آواز نازک لطیف و یونهای خوش و از آنجا انتقال از
سوی بهوای و از مسکنی که بود و تغییر نبات موثر تر بود و مثلا که طی احوال را تخلیف گنند که نظر کتب
چشم گنند و صاحب لغوه را که آئینه جنبی نکند و امثال این بسیار است و همه بر تقدیر پروردگار است
چه تقدیر او صحبتی است همین بسیار حاصل میکند و تقدیر او صحبتی است رعایت این امور زایل شود
او است قادر هر چه خواهد خواست و هر چه خواهد گنند که حکم او است **بیت** بای است لایان چوبین بود
بای چوبین سخت بی تکلیف بود **و** والسلام علی من التبع الهدی **مقاله دوم در امراض که همسارا**
حادث شود و علاج آن و آن شکر است بر سبب **باب اول در امراض سرد و مانع از آنجکه**
صداع است و آنرا بسیار در سر گنند و سبب آن سود المزاج مادی بود یا سازج و آنچه مادی بود از دم
یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریج بود **اما صداعی** که از غلبه خون باشد علامت آن حرمت و ارتفاع در و
نقل و فریان سر که عظیم نبض و غلظت قاروره بود و علاج آن فصد فیقال بود و ملین طبیعت بمطبوخ **فکر که**
و زین از غناب سیلو که از هر یک تجردم خورند یا ترند یا ترنجبین میاتبات از هر یک در دم و غذا
ترند یا الوجبه و یا ماش و مغز بادام و اگر تب عارض نشود کشکاب یا چورد و کلاب سکه بوبدن

و لعاب نیکو و پذیرقون و خنطی بر سر تنند و استعیط بر روغن نغینه و کدو مفید بود و آنچه از **انفصال** بود
 علامت آن شدت حرارت مله و خشکی مغزین و تندی زبان و سهر و سرعت نفس و صفت و لطافت
علاج آن جلابی از نغینه و نخل و سراب کرم کرده میانشامند و غذای آن را در آنه یا تمهند بر با الوجه
 خورند و بر بوب قو که بارده و سکنجبین تفکاتند و اسهال طبعیت کنند بطبیخ فو که با طبع
 بلبله یا قمر نغینه یا این حب بدت **صفت نغینه** دورام سقونیایان کرده نمیدانند و وجه ترید
 سید کوفته بر روغن بادام چسبیده کرده بکرم بلبله زرد میزدند بگویند و آب رازانه بشنند و حب
 سازند و فرو برند یا نمیکند سقونیایان کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و مندل
 و کلایه کاه و خیار بوبیدن و با سفویه یا بکرم و سیوس کندم و خنطی نغینه مکنند و آنچه از **انفصال**
 علامت آن نفاک سر و سیات و کدورت حواس هر دو در طبع مغزین و نغینه بل
 و تاروره سفید و غلیظ بود **علاج آن** هر روز از بیج مسک بنجدرم رازانه سه درم کلفتند
 درم تناول کنند و غذا نخورند آب شیره خشکانه خورند و تقیه کنند بعد از نغینه حب هر باب
 الصطخ حقیقون و یا بونج و شنبه و اکلیل لکک بچونشانند و سردان نشوند و آنچه از **سوز** بود
 علامت آن نفاک سر و حقیات بدن و کدورت لون و پنجابی و تبس طی و قاروره سپید کاش
علاج آن هر روز جلابی از یا لنگو و بیج مسک هر یک چار درم کاو زبان سه درم نبات ده درم
 تناول کنند و غذا نخورند آب شیره خشکانه خورند و بعد از نغینه بطبیخ افیمون یا غار بقون
 و اسطوخودوس کشند یا بچ اباره و شبیار و بعد از تقیه روغن کرکس یا بادام و سوس بر
 و آنچه از **زجاج غلیظ** بود که در دماغ محبتش باشد علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و فربان
 بود **علاج آن** تخم کدو و طلف کلفتند و رازانه باید کرد و از میوه مار و اغذیه نفاک اجاز کنند و
 و استعمال قطرات و خوردت حاره مفید بود و اگر زجاجش بوند با آب آن درین کشند یا
 روغن آن بر سر لند نافع افتد **علامت سوز و معالی است** اما صد اعلم از سوز **انفصال**

انتشارات

ساقی

سابق باشد یا حار باشد یا بار و اما آنچه بسیار خارج حادث باشد مثل ملاقات آفتاب و قریب
 آتش علامت آن عطش و حرارت است و قوت آب دهن و خشکی مخرجین در زبان باشد **علاج آن**
 شرب آب کهنجبین یا شراب عذره یا شراب زرشک یا آب سرد و عرق کلبه بید میانشانند
 و شیرین تخم خرفه و آب خیار کوه و یا کهنجبین نیز مفید بود و غذا بنوماش یا مغز بادام و اسفناخ
 یا ترند خورند و در جای خنک آرام گیرند و مشروبات بارده بوند و روغن مغز بادام و کدو و برشته
و اگر استیسا داخل باشد مثل تمام ادویه جار همین علاج کنند و درین نوع تلین طبیعت
 متوقع بود که در کهنجبین مناسب بود و آنچه **سودا المزاج** بار بود و علامت آن لغو سبب بود
 و ثقل و بیادرت حواس و مید صداع موعر **علاج آن** تناول جلابی از پنج مسک و لاریانه و
 کاوزبان و کلفند بود یا شراب کاوزبان یا بالنگو یا کلفند و لاریانه و اطریق کبیر و کوزارهای
 حاره و غذا نخورد آب یا کبکبک تیمبو و زیره و دارچینی خورند و مشروبات و نظومات حاره
 استعمال کند و صداع بزرگت معده نیز باشد اگر سودا المزاج معده باشد علامت اشتداد وجع بود
 حالت ثقل معده و سکون وجع در حالت خفت معده **علاج آن** الصلاح تقویت معده بود **و اگر**
 سبب اختلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غشیان و خنثی و ترش و کثرت بزاق
 بود **علاج آن** تقویت معده باشد یا آنکه تخم شنبلیله و تخم خرفه و برگ ترب بچوشانند و اندک عمل
 کند زبان حلکده بیانشانند و می کنند و بعد از آن کلفند و لاریانه بخورند و بعد از آن تقویت دماغ
 کنند و غذا نخورند **و اگر بلغمی ساکن نشود** احتقان کند **السبب** مره لطف یا باشد علامت
 غشیان و تلخ زبان و تشنگی و قلی سوزش معده بود و در حالت کسری تر باشد **علاج آن** یا کبکب
 و کهنجبین و کشتند و بعد از آن آب شراب انار ترش لعوق کنند و غذا انار یا ترند خورند **و اگر**
 اختلاط سودا و ترش و علامت آن سوزش فم معده و ترش دهن و کثرت اشتها بود **علاج آن** تقویت
 معده یعنی تلین طبیعت مطبوخ انجمن کشتند و شراب یا کبکبب و کزکریس همین و عالیه و ترند خورند

و اگر صداع سبب ریاخ معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر باشد و از اهل معده
 نفاخه زاید شود **علاج** آن تقویت معده و تحلیل لقمه کجوار شات حاره کنند **و اگر صداع** از ضعف معده
 شود یا شدت حسن او بود علامت آن اشتداد وجع بود ریاداد و در خلط معده **علاج** شور یا زرد
 که غیره که در و تان انداخته باشند که اخته می خوردند چنانچه در حرش او در استگنه نامند و نرید آب غوره در
 ریاس او را خورند و اگر موفیات مفید نیفتند شیر نم خورند **و اگر صداع** از پیش و خلط دماغ باشد علامت
 آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ حید الکیموس بود شک روده تخم مرغ و حمام معتدل و تبیین
 مفید بود **و اگر صداع** از قوت حرش دماغ بود علامت آن باندک سبب کثرت بخار غذا حادث شود
 و افعال دماغ بقوت بود **علاج** آن تناول اغذیه غلیظ با نمک سب و کله و پایچه **و صداع** بکثرت طحال
 و رحم و کلیه با نرسه حادث شود **علاج** آن در کاهضا بود **مفید** صداع فرمن باشد که مجموع سبب سرد
 و سبب آن اختلاط غلیظ با بخار است بود که در جوهرش از محل دماغ مختص بود و علامتش آن بود
 که با ذمی سببی است و کتد و چشم بر نتواند پشت و از کلام و صوت متاثری شوند و کاسه چشم پست
 چشم در کتد **علاج** آن تقویه بدن کنند بحیاب ریح و استیبار و قوقا یا و حقه تبار حاره و سدسب
 تر و روغن بجز شاتند و در کتد باقی **علاج** آن همچون **علاج** صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع
 عسبر الیو باشد و مقدس ترول باشد **علاج** آن همچون **علاج** صداع باشد تا اول ذوالمنه نیز مفید بود
 و اگر صمغ و انبوس و تخم کاهمو و ترابیر کاغذی طلا کنند و بر صداع تهتم مفید بود **و علاج** **سرم** و این
 ورمی گرم که در دماغ یا حجابی حادث شود و آنرا از غلیظت سیر کوند و سبب آن **اگر غلبه خون باشد**
 علامت آن تباطف و نقد سر و نریان و صمغ و حمرت وجه و عین و تفریق عظیم بود و قاروره
 سنج و غلیظ یو **علاج** در آیداد فصد قیفا کنند و هر روز جلابی از عناب معفت عدد و آنوسیه
 ده عدد و سبستان سبت عدد و بیلو و تفریق هر یک تجدرم نبات ده دم تناول کنند و اگر تفریق
 یا و فکم کنند سیر بود و غذا کشکاب یا تیلو و عناب خورند و در تفریق توقف نمانند و در روز

تریه
 آنرا کتد آن در کتد
 یا جتر بار و کتد
 حید الکیموس
 آنرا کتد آن در خون
 نیک منو در شور
 این
 انقشارات

در کتد

پنجمین باید کرد باین مطبوع **صفت** کساسته نم نغفیه پنجم درم نیلو چهار درم کاسنی سرد درم اجال
 سپستان هر یک سبب عدد عنایه دانه شیر خشک و شیر تخم بدین و خیار شیر از هر یک درم و
 استعمال مشروبات بارده کنند و با شوی یا یکم نغفیه و خطمی کسبو کنند و تغل شیر با حاصل
 کنند و اگر بخوابی با نند یا شرب حشماش و میانه روز شربتی از نبات و عرق کلابه مناسب بود و اگر
از ماده صفرا بود علامت آن کثرت ابرویان و کسب حقیقت عین و نمون و صفت لعل و زبان و
 اضطراب و غلبه سود خلطی و غشتر نفس و نارینه قاروره بود **علاج** آن هر دو جلابی از تخم کاسنی سرد
 درم آکوسیا ده عدد نغفیه پنجم درم عنایه صفت عدد نبات درم پنج بدین با نموده درم تا اول کنند
 و شرب نغفیه و نغفیه برورده و شرب حشماش نغفیه و تلین طبیعت مطبوع فوکه یا تقوی آن
 کنند و این نغفیه نیز مفید بود **صفت** آن نغفیه خطمی کسبو جو نمک کوبند هر یک کفر عنایه سپستان
 هر یک سبب عدد نیلو و چهار درم کاسنی پنجم درم بچوشانند و صفات کنند و نغفیه شیر و شیر تخم بدین
 هر یک درم انتقال دران حله کرده و دره درم روغن نغفیه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و
 تشنگی غالب باشد کسب سبب انتقال لعاب محکوم و روغن کدو از هر یک درم یا هر یک نغفیه در استعمال
 کنند و شربتی میانه روز خبا که گفته شد میاشانند و تقید یا تو مری کنند و در دو نوع کسب حرارت
 آب کدو و شیره تخم تورک یعنی خرفه و شرب مندل و حمام و نغفیه و نیلوت و احتمال آن کنند و بر
 میدبرفش بر نرند و کدو و خیار نغفیه بیونند و **اسلام** از ماده سودا و اخلاط محرقه نیز جاد
 شود و علامت آن ابرویان بسیار و ترش کرد و بخوابی و زاول عناد خشکی حلق و دهن و نمون بود
 و در ربع تغییر ظاهر شود و نفس طبیعتی و مختلف و سلایه شد و قاروره سیاه و غلبه **علاج**
 آن جلابی نغفیه و کادویان هر یک چار درم پنج همکاس درم و نبات ده درم باشد و غذا یا نخود
 یا شیره حشماش و بعد از نفع کبیا و حقیقتا کنند که سه سبب و **صفت** مطبوع منزه مقدم
 پنج همکاس نغفیه نیلو سرد تخم کاسنی پنج کثرت هر یک سه درم موثره طالیقی دانه بیرون کرده ده

پرسیاوشان اسطوخودوس سفیاج میگویند هر یک چهار درم ورق کلب تجردم کاوزبان بالکسو هر یک دو درم شیر
 ده درم تبرنجین با تیره درم و بعد از تقیه نغبت و با بونه و ریجان بکوشانند و بر سر زینند و روغن بادام
 و شیر در خزان بر سر مالند و میانه روز شربت از نبات و عرق کلب صبر کاوزبان و تخم نشا مستقیم تناول کنند
 و شربت کاوزبان نه گشتند **بیشتر** هر سه درم باغی بود علامت آن تراور و کسل و نسیان و نوم و تب و اغم
 و نقل سرد جریب و اختلاط عقد و شهوت بود **علاج** هر درم جلابی از بالکسو و پنج مگه هر یک تجردم نبات
 ده درم تناول کنند و غذا جو و نخود خورند و بعد از تقیه بحب ایارج و حب بکنند و حقیقتا حاره استعمال
 کنند **شیاف** زهره کا و کیدرم شحم حقل تجردم بود از منی و خطمی از هر یک سه درم بکنند و با شکر بپوشانند و تقیه
 شود دیدان بیشترند و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا اسکره و کلاری و غده کلاری بر سر مالند و بعد
 نان محلات مناب با بونه و شنبه طما کنند و به مشک یک گشتند یا شونیز عطر آورند و الشافی بود **علاج**
 درمی دوبر باشد که در رویشانی ظاهر گردد و گاه با شکر که سر را نیز فرو کرد و سبب آن غلبان دم باشد
علامت آن امتقاع و حرمت و در زبان و وجه حاره و تشنگی و کرب و افسوس بود **علاج** آن فصد فیقال کنند
 و جلابی از تقیه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم عناب مغت عدد الوسیاه ده عدد نبات ده درم
 تناول کنند و تلین بطلبوج فواک کنند و در آن روز که مساجد تهنید و حلق رال بقدر اوقاقیا و فوفل و ما بشت طلا
 کنند و بعد از تقیه آب حیار و شیر و تخم نواری با سکنجبین و شراب نیلوفر و حاض تیر بکنند و طبیعت را
 محتسب کنند **دور** در منی بود که چنان تخم کنند که چیز مسرکه در سبب آن بخاری بود که از اختلاط حارم در
 دماغ باشد یا در معده یا در عروق دیگر مسفا حد شود و متحرک کرد و روح لغسانی تیر بان متحرک شود و انجامت
 بطنه برسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بطنه باشد علامت بلاد است حواس و طنین دودی و غیره علا
 بلغمی باشد **علاج** جلابی از انیسون و پنج مگه بالکسو کاوزبان هر یک دو درم کلقد و نهقال تناول کنند
 و غذا نخود آب با شیر خشکدانه و زیره و در اجنی خورند و بعد از تقیه بحب ایارج و شنبه بکنند و شونیز
 و فلفک مزاج خوش و خرد در راه العسل بکوشانند و غرغره کنند و جنبه بیدستر و شونیز و نقل و زرد نش

انتشارات

بکوشند

در همین کسر بر وزن بابونه و شنبلیله از زنبق مفید بود و تناول شنبلیله و زنبق مفید بود و اگر کسی بوی کله خنجر بعد از
 عکالت کسبوق امتداد و تخم دو در و وطنین کوشش و حقیقت آن در حالت جمیع **علاج** آن تقویه معده کنند یعنی در اسهال
 و حمیهای و حقیقتها **در کسب** ضربیه یا سقظ باشد که بر سر واقع شود در ادعای و مقویات مثل
 مانتر معاش و ملک عدل طلا و کتند و علاج ضربیه و سقظ کنند و در کتند و در کتند و در کتند و در کتند و در کتند
 و موثر و جو زوبو اوتار جدید و طلا یا کر که در و تو ای بسیار بود باشد تا قاع افتد **سهم** بیدار و بجزوی یا و
 بود و کسب آن سوراخ یا بس بود یا مالک یا بی ماده **علاج** هر دو نوع ترتیب باغ بود در شرب
 نغفیه و خشکاشی و پوشیدن شیر زمان بر سر و تدبیر بر و غنغفیه و کدو و غذای او باشد یا شیر
 خشکاش خورند و حقیقتا کدو و کاه موجودند و بوییدن هم مفید بود و زنبق و نغفیه و کاه و بوییدن خشکاش
 بگوشند و بر سر ترتیب و استعمال مرطوب و کدو و اوز با در موجب خواب بود و اگر اخوان و شنبلیله
 و شنبلیله زعفران و شنبلیله در زیر بالکنش نهند نجاسیت خواب آورد و در سوراخ فراج ما در اول ... تنفیه کنند
 از سودا و بعد از آن استعمال طلا **سهم** هر قدر باشد که از اجتماع اسپاسم و سایر حاد است
 شود علامات او آنست که خوابی بود یا باشد و گاهی سهر مفرط بود و روی بر آید باشد و زکام و مالک
 سیرخی باشد یا سیاهی **علاج** آن با تقویه باغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال شنبلیله
 و معوطات کنند و در تفریق این جمیع مفید بود **نغفیه** در و دام ترید بکند و تخم را زیاده و کرفس و تخم
 نغفی هر یک بندهم سفوفیایریان کرده جداگانه میکنند و آب را زیاده **سهم** از زنبق و بعد از آن نغفیه
 باغ کنند **نغفیه** است یا تخم درم بر سیاه و نشان چار درم نغفیه نیلوفر یک **سهم** درم حلیقه کفر غنجره
 عدد کستان سمیت عدد بابونه اکلیل الملک هر یک نغفیه درم نغفیه بیشتر درم عمل در وقت
 کتند هر یک با ندره درم نمک بورد ۱۰ متری هر یک بندهم **سهم** علمی است که مردم تا گاه هر یک حال
 مانده اند اگر استار باشند همچنان استار مانده و اگر نغفیه و شنبلیله همچنین دیدن سبب احدت نیزش
 نغفیه و کسب آن سده باشد که در مخرج باغ بوی کله خنجر غلیظ حاد است شود علامت آن شنبلیله عین

و منا و حرکات بود هر چه بر فیض را گویند جوایش **تند علاج** اگر وجوبت فصد باشد فیقال بکتابتند یا حجت
 ساق کنند و جلاب از با لنگو و انیسون هر یک درم کا در زبان است درم کلقتده درم تنا و لکنند و غذا خورد
 آبی شیره خشکانه خورند و بعد از نفع تقیه مبلنوج انیسون یا حبیب الکنند و استعمال حصنها و نه بین بر
 نفعند و که کنند استعمال طولات محلات افتد **حقنه آب سلق** و خطمی شیره سیوس نعیمی استیجول بر کل
 حاصل کنند یا یکدم بوره و دانگی نیم ششم خطه و ده درم روغن کنجد و ده درم شکر سترخ یکدم استعمال کنند
کابوس است که چون در خواب رود خیال کند که در زیر چسب نر نقایا انبوی باشد یا کسی او را می
 و نفس او مشک میشود و او از بیدار و سبب این بخاری بود که از اخلاط غلیظه متصاعد شود پس اگر غلبه
 خون باشد فصد فیقال کنند و حجامت و تغلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا سوسه تقیه کنند چنانچه
 معلوم شد و لغاتنا باید کرد که این مقدمه هر چه باشد **مرح** سده غیر تا مبر باشد که در بلبون دماغ و مابقی
 اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از لفظ و در اعصاب منع کند و جمیع اعصاب مستنج
 کرد و سبب او خلطی بود که در تجولف دماغ حادث شود پس **اگر بلغم باشد** علامت آن کزنت
 براق و محلا و کزنت زید در حالت طبع و که درت حواس بلادت و بیاض خون و بطور و هلا
 نمض و بیاض و غلظت فارور بود **علاج** هر دو جلابی از زربانه و انیسون و با لنگو از هر یک درم کلقتده
 ده درم تنا و لکنند و غذا نخورند آبی شیره خشکانه یا در جمیع خورند و کبک تبخو خورند و بعد از نفع
 تقیه بحب ابارج و **صطخر** و قوقایا و مبلنوج ترند و حصنها قوی کنند و این حبیب مفید بود **صفت**
 ابارج فیکر ترند بسیار از هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل از هر یک نیم درم ششم خطه تک بند هر یک انگلی کوفته
 بآب از زبانه شیرند و **حب زرد و مریح** را از کرما و سرما و جماع و نظرد آب روان و نشستن در سبب
 بار و چهارم لید و مکت در حام و تنا و انیسون مثک سیر و بیاز و کزنت احتیاب باید کرد و همچنین مشی
 سواری خصوص سبب دو اتید و در دولا بچیر یا براق نظر کردن احتراز کنند و حید بید ستر بار و عن
 زنبق در برکتی کنند و حلتیت در ما العمل کجوشانند و در وقت طبع خلجی او تیرند و شتر و بطوس و تریاق

انتشارات

مآول

تا اول کنند و همچون سیسالیوس نیز مفید بود **صفت آن** سیسالیوس غلیظ تر قرحا اسطوخودوس از هر یک یک پانزده دم
 غار لقون نجد دم قرومانا حلیت زراوند صرح از هر یک درم کوفته بخند بکنجین غصصلی شنبه و کبکبک
 تناول کنند **اگر ماده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و جو صفت طعم زرد بود **علاج** تقیه دماغ کنند**
 بمطبخ انیمون و حب آن و تقویت دماغ بپوئیدن کرس و بابونه و مشک و عنابه و شونیز کنند اما بابونه در کل
 الملك صفت و مزاج خوش بچونمانند و بپرس آویند و شراب بالکنو یا تر یا قار لربعه یا مشرود و لپو تناول
 کنند و عود قاری و عود صلیب آینه و دریتی و مند و سیر که غصصلی و عود غره کنند **و اگر ماده خون**
باش جمع علامت خمن باشد و در حالت صرع و اوجین ممتلی شود و در سرد آمده کسح شود و باشد که رعنا
 حادث شود **علاج** و ضد صافن کنند و تغلیظ غذا و تقویت دماغ بپوئیدن کرس و کلاب و مالیدن روغن **بکسر**
 کلو تناول بوب فوکه **اگر ماده صفرا بود** این نارافند علامت التهاب اعلا طعناک صفت رور و حنجم
 بود **علاج** تقیه بدن کنند بمطبخ فوکه و قروص قشبه در کسب تناول کنند و باشویه با کرم و سیوس و خط کنند
 و **اگر اطفال** حادث شود و انرا ام الصبان کونند این قبیل باشد **اگر لیس** شیرکت معده باشد علامت عشتان
 و اختلاج لیب عشته در حالت خلوم معده و کثرت لعاب استند او صرع در امتلا و خفت آن در عقب تی
علاج آن که کند بطبخ شبت و ترب و اندکی غسل ملین طبیعت همچون خیار شتر و شتر باران کنند و بعد
 از تقویت معده بجوارش صطکی و غیره ماده الحویه کنند و غذا نخورد آب با شیر خسکه در در چینی کرد
 یا کلبک تبه خورند **اگر کبرک** عضو روید که باشد مثاق مین و ساقین و ندین و رحم بواسطه ریح غلیظ
 یا ماده بخار غلیظ بود که از آن عضو متصاعد شود علامت او آن باشد که احساس چیزی کنند همچون
 بخار و بیت نکل از آن عضو متفعل میشود و دماغ رسد و بیات مظهر و ششوی عین و تناول باشد **علاج**
 تقیه بدن در دماغ بکوبن قایا و ایاریج کنند و تقویت و شخمین سر یا در بان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
 بکوبن شنبه بان مجهر شیشه و یا تر لظ و صرع بواسطه بخار است که از کرم که در آنه و حیات متصاعد میشود
 کرد و علامت آن کثرت لعاب کسرت همچان اشتها و وضع بدن و حساس بطبع و بخار بود **علاج**

علاج قتل و اخراج کرم چنانچه گفته خواهد شد **و اگر سبب آن عقرب کزیدن** حشرات حادث شود در ازبانه و درم
 کلنگین ده درم بچونشانند و صفت کرده یک درم تریاق اربعه دران محل کنند و میاشامند و احتیاق رحم بر کرم
 بیض است و علاج آن بجای خود گفته اند انشاء الله تعالی **و جالینوس** گفته است که صبح در اکثر اوقات بیض
 انجا در بران دشوار شود و اگر شیر خواره را صبح حادث شود او را علاج کنند که خود را ایل شود و گویند اگر
 عاف تر جا بگویند و در تبی مبروع دهند اگر کرم است امید بر آن تواند داشت و تریاق ثمانیه مبروع را عظیم تا قیوم
صفت آن زرد و نرگ و طویل ریو تندی پوست کج کرب العا جنطیا ناقصه مبروق الصباغین مسادر بگویند
 بعد کف کفرش بشیند و بگشاید از آن شترتی باشد **سده تامه** باشد که در ابلین با دماغ واقف شود
 و مجموعہ اعصار از حس و حرکت باز دارد و بواسطه آنکه جابن شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان
 روح انسانی از دماغ جمیع اعصار و تاثیر نفس لغتبه حادث شود و سبب آن سده بلغمی نرج باشد و علامت
 آن تریاق بدین و میان کون و کثرت تریاق و لغت سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و مانند
 بان خرزه و زرد نر بود و آن دلالت کند بر احتیاق حرارت غریزی و فساد جوهر ریو دماغ و اگر نفس ظاهر
 و خواب معلوم شود که زنده است یا نه پاره چشم یا پنبه چسبیده بر بینی او یا لظنی بر آب بر سینه او تپد
 نفس نفس کند یا الصبح در در او کند که آتجا شرباتی است که با حیات باقی باشد او متحرک بود و یا چیزی نام
 کنند اگر حد قیو او ظاهر شود زنده بود **علاج** او لاسرا و تیرشند و پاره نمک کرم کنند و بر مسکوت بنهند و
 او حر کرم کرده بر بالای آن نهند و کندش خود دل و قرقند و جنبید ستر و در مده همه یا بعضی بگویند
 و در بینی مسکوت دهند و اطراف او را بجز تیر در زنت سحت میمانند و پیر غریه و عن و ابارح فقیر ایام
 و در حلق او فرو کنند و می جنبانیده باشند که کی کنند و قرضیون و جنبید ستر و کندس و فلفل از کبیل
 و شونیز بگویند و بر سر او طلا کنند و کمنقال متولد لیکوس یا تریاق کبریا و العسل حل کرده در حلق
 ریزند یا انیسون و زیره و مسک و کلنگین بچونشانند و بر تیرند و زهره کلنگ و زهره کبک در تبی بچونشانند
 و گفته اند که معقت روز صبح بخور یک نیا یک در اما بعد از معقت روز جلای از انیسون و در ازبانه و از

انتشارات

هر یک درم کلنگین ده درم تامل کنند و غذا نخورند یا یک یک یا تینو خورند و زیره و دارچینی و
فلفل در آن کنند و میانها روزمار العسل میاشنند و بعد از آن قهقریا نام تقیه بحب ابرج و لوبخا زیا
کنند و در هر سفته یک نوبت یاد و نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج تا سبب و چهار روز
بدین معالجات مداومت کنند و سکه اگر در بر آید بلقوه و قهقریا استغذک در **سکه از امتلا خون** نیز
حادث شود علامت آن علامات غلبه خون باشد و در آن ضد قهقریا کنند و حجامت مساق و اخراج
دم کند بحسب نوبت و حلاوت از شراب تقیه و قرص آن کنند و حقه تبارک **در سکه بو مطهره یا سکه**
که بر سر واقع شود ضد کنند و تقویت و مانع مضمومات بارده مقویه کنند **حقیقه** که سکه بلغم را مفید بود
ورق غار مستطاب از بنجوس حله خشک آنرا اکلیل الملک و ورق بیدارنجی قورمانا نام و خرما سبب است
نم نشبت هر یک درم نیم حنظل انیسون هر یک تیم درم قشور بون یا یک درم نیم حنظل انیسون
کرده عمل سبب درم و ابجا که پانزده درم بوره مک کنده و مقل هر یک نیم درم کوفته بخیه
بر سر آن کنند و بجا درند **الیزیا** تغییر طنون و افکار بود از مجرای طبیعی و سبب آن سودا یا
اخلاط سوخته بود که در مانع حادث بشود یا جمیع بدن از آن محتلی بود و شیرکت عراق نیز بود **علامت**
آن چه از امتلا بدین و مانع بود و تخالت بدن باشد و سواد لون و لطف و صلابت و اخلاط
مغنی باشد و صفات قاروره و تنها و دست دارند و نظر در زمین یاد و جزیر کنند همچنان باشد
و کثرت فکر و غم و سکوت و غلبت نیز باشد **علامت** و ضد مساق کنند و هر روز حیلایی از تقیه
و نیلوفرو کاو زبان هر یک درم غناب سفت دانه سپستان سبب عدد نبات ده درم
تامل کنند و بعد از تقیه تقیه و مانع بحب انیسون و مطبوخ ملید و غذا نخورند یا مغز بادام و
اسفناج کشته خورند و یا بوده از شیر و سبوس و نبات و شیر مغز بادام نیز مفید بود و در شراب
رفیق و در آدن در حمام و قهقهه بر روغن و کد و مفید بود و از اعتدیه غلیظ و اطعمه سودا در و شش
خرق و یا حجامت و حجامت از کشته و استعمال لعاب ریاضت نماید کرد و از حجامت عالمی انیسون

ملول نباشد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر انیم قس از احتراق لطیف باشد علامت آن رطوبت متعین
وسیلان لعاب بلاوت و کسل سکون و قلت عطش و اضطراب بود **علامت** آن هر روز
جلابی از سنج مملک با لنگو و نیلوفر و از زیاده و کفقت تا اول کنند و غذا نخورد آب یا زیر پاج کشند
خسکه زده خورند و بعد از نفع تنقیه یا این ملبوح کنند **مفت** سنا سفت درم با لنگو و نیلوفر هر یک
درم نبات ده درم بچوشانند و صاف کنند و معجون تجاح پنجتهقال یا سفت منتقال دران
حاکتند و بیاشامند این حب نیز مفید بود **مفت** آن فیتون چهار درم سیاق و واریج قیطر
هر یک یک درم غار بقون یک درم مکنند هر چند درم اسطوخودوس یک درم و نیم کوبند و آب از آن
بکشند و حب از آن تر تری است درم **این ملبوح نافع باشد** با لنگو پوست ترنج قر قفل مصطط فرقه
در رجنی جوز بوا فافله نار مشک همین سفید و سرخ زانبا در روخ عقری زعفران تخم بادرنج
تخم قر خشک از هر یک درم مشک خالص دانگی مجموعی کس کنند و هلیله کالی حیدر و املی سله کند
در سه رطل آب بچوشانند تا برطل آید پس صاف کنند و با یک رطل عمل بقوام آرند و از آنش فرو کوبند
و ادویه دران ریزند و بیسم زنده و احیاناً منتقال از آن تا اول کنند **اگر از احتراق نفع علامت**
آن بیخوابی و بهریان و اضطراب و عضل و تبسم و صباح و صفت لون بود **علامت** تنقیه ملبوح
سلیله یا فیتون یا معجون تجاح یا قرص نفیسه و تدبیر کسر و عن نفیسه و شیر زمان بر ریزند
و بر نشا و سماع الحان و لغعات و حضور باران این مشغول کنند و استحمام معتدل مفید
بود و بر خطمی نفیسه و برک پیدا بخیرند ام او شوند و پوست خشخاش و نفیسه و نیلوفر و تخم کاج
و خطمی بچوشانند و کسریه بخار آن فرود آرند و بر بر ریزند و اگر از آن احتراق سودا بود و مکت آن
بیشتر و معالجات آن مشکل تر بود علامت آن کثرت فکر و غم و کرب و فرج و تحملات فاسد و دوستی
خلوت بود **علامت** هر روز جلابی از کا و زبان و نیلوفر و نفیسه هر یک نیم درم با لنگو درم کفقت ده نعال
تا اول کنند و غذا نخورد آب بنوشد و یا اسفناخ و مغز بادام خورند و بعد از نفع نفیسه ملبوح فیتون

انتشارات

دایره

و ایاره جالنیوس و ایاره لوغانیا و همچون تراج کنند و ماوالجن درین قسم مفید بود **صفت اراکین** شیر برطل
بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک قویه سیکنه تخمین افیمون بر آن ریزند و بر بر زنده و در وقت
کنند ازین نیز تشریح نماید **و ایاها تا این مفرح خورند** و ورق کاسعد و نقل از هر یک یک پندرم قند و نمک
پوست ترنج از هر یک سه درم مشک و انکی کوفته بخته به بنزای سبب بشنند و یکمقال در شراب کایه ازین
حکله در تناول کنند و در اول المشک حلونه مفید بود **و اما از این نیز کت مراقب** آن درم باشد یا سده
از خلطی سوداوی بودید آن سبب بخار است مقصود کرد و در انکار تغییر کرد و علامت آن استقاع و این
لبن و ضیق صدر و کثرت ترلق حینار و جوع بود و احساس بخار است کت که مقصود شود **علاج** هر وقت جلای
ازین الکتور و کازیان و رازیات و کفند تناول کنند و غذا ازیر باج و بعد از تغذیه استا بخندرم و شکر در دم
بجوشانند و همچون خیار شتر تخمینقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقیقتهای اینها استحال کنند و اگر باین نوع
حرانی باشد جلای ازینلو فرو کاستی و روباها ترکیب تخمین و نبات خورند و شراب سفید و خنک
لعوق سازند و غذا جو و بنوماش خورند یا مغز بادام و اسهال کنند و ترطیب بدوشین شیرین
بر سر دهند همین بر و غنن سفید بود و استحام و اکرم بر مراقب چنان مناسب بود و از حمل انواع
مالنجویا مایا بود و آن جنون صعب بود علامت آن غلظت و مقید اند و آنده بود و از آنجمله **الکلب**
و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود علامت آن ضعیف و لعبد و غلظت و مقید اند و آنده بود و از آنجمله **الکلب**
طبعیت کلاب از آن **عظرب** باشد علامت ترک بسیار و بی ارامی و از مردم که چنان و سده غموس
بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروح چند باشد و علاج او همچون مالنجویا است **عشق** نیز از مالنجویا
شمرده اند و آن و سوسه باشد که مردم را بر فکر صورت خردی و علامت آن صفت لون و غلظت
و حیرت و سکوت و کثرت فکر و سجویابی و سرعت و سلامت نبض بود و ای آه سر دکنند **علاج آن**
که کار را نبرک سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب مانع باران و نطولات کنند و تقویت قلب است
حاضر و صندل و سبب مفرح یا قوی و غذا ازیر باج خورند و ترک دیدن محبوب و فکر آن و اگر وصال

ممکن باشد به علاج اوست والا اورا نصیحت و تنقیح معشوق و ترشش و امثال آن سعی کنند که از آن بپزداید
 و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز تنقید بود **دستیان** فزونی و آن تساد فکریا ذکر تنقید باشد و سبب آن
 استیلا بلغم باشد بر اجزا در مانع علامت آن کثرت خواب و نرسیدن مغزین و چشم و کرانی هر دو که در خواب
 بود **علاج** هر دو در حلائی از بالنگو و پنجه همک هر یک سه درم را زیاده دو درم کلینک ده درم تناول کنند و غذا
 نخورد آب یا شیر خشک از او کک و تینو و دراج خورند و تواید آن کنند و بعد از تنقیح تنقیح بحسب اراج
 و کجایی قایا کنند و فودنه و خردل در ما و العسل بکوشند و بدان غرغره کنند و روغن زیتون و غیره در دست
 و نرسیدن مغزین بر سر یا لند و چندید ستر و فودنه و مشک بکند و یا لونه و نرسیدن مغزین بکوشند و سر بر جان آن
 فرود آرند و اجیان ماده الطیوة و وچ و زنجبیل پرورده و سرکه سفید و سکنجبین تناول کنند و تنقیح کجایی
 نند کنند و صطکی و کندر جانند و از آب سرد و لقیول بارده احترار کنند که بجای آب یا العسل باشد **دستیان**
 یکجائی خورند بهتر باشد و کجایت و کجایت و اسحاق او را تا ملینه مفید بود **دوای که مفید بود لقل در لقل**
 وچ در جینی زنجبیل از هم بکیده درم ستا بچند درم جوز بواسه درم زعفران عود از هر یک درم مشک از کجی کوفته
 سینه با عسل شیریند و یکمغزقال تناول کنند **دیکر** که در وچ سعد هر یک درم لقل زنجبیل هر یک چند درم کوفته
 باد و چندان عسل شیریند **دستیان** سبب سودا نیز واقع شود علامت آن تنجایی و خشک مغزین و کبودت
 لون و بطو حکم **علاج** آن هر دو در حلائی از نیلوفر و کلا و زبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیح مانع بحسب
 انیمون و طنبوج آن کنند و غذا نبوایش نخورد یا مغز بادام خورند و استحام و تدبیر بر روغن زیتون فزونی
 مفید بود **دستیان** نیز سبب سوء المزاج سادج حادث شود علامت آن خشکی مغزین و درین کوری
 ماسر و تحمیل آتش و شعله خیر یا رکنین بود **علاج** تنقیح و نیلوفر با عرق کلا و مید یا آب بیابانند و غذا
 نبوایش یا مغز بادام و اسفناج یا حریره از سبوس و نبات در روغن تنقیح و ترطیب و مانع بر و غنما
 و لظولها بارده مفید بود **علاج** استرخا بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن خلط بلغم بود که
 روح نفسانی را مسدود کرد و علامت آن اطلال جسم حرکت بود در نفس لطیف و متفاوت و قاروره سفید

انتشارات

حریره

آنرا که در کتب مذکور است
 در کتب مذکور است
 یا کجی دانند

علاج باطل شدن حر نفس بدن
 از طول آنرا او هر کس خواند

باید

باشد و اگر خون عضو مفلوج تغییر نشود و لاغری و تپید مرده نکرده امید بر آن تواند داشت **علاج السنه** چهار روز تغذیل
 طعام کنند و از ادویه قویه بیچ نهند و یا نهکی آب گوشت یا زیره و در چینی سیازند و بجای آب و العسل خورند
 و بعد از چهار روز جلابی از زراته و بالنگو و انیسون و بیج همک و کلنگین بخورند و غذا نخورد آب شسته
 خشکانه و فلفله و در چینی باشد و بعد از تغذیه تمام **این حب فرو برند** هر مرقه طریک انتقال بودید آن
 ماهی زهره ترید خورشیده کوفته و بر وزن بادام حب کبر کرده از هر یک ربعی غالیقون و انیسون و شحم
 حفظ از هر یک نیم درم مکتبندی در آنکی نیم مقدار کنی کوفته بجزیه یاب از زراته حب رند **و بعد از دو**
روز این حقیقت استعمال کنند تر کرک رقیق بیدار بجز سلقی شبت تا نخوراه مزه زنجوش خشک اکلیل الملک حلیم جمل
 از هر یک صحت درم داده درم بچوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و غسل و ابجا مده از هر یک درم درم
 حکمده یا روغن زیت پانزده درم استعمال کنند **و اگر مزاج قوی بود** حفته که در باب گفته ذکر رفته در باب
 باشد و تریاق کبر و زهر و دیلوکس و جوارش بلاد در هر یک درم که باشد منتقال احوال تناول کنند با شرب
 بالنگو یا فلفله یا در چینی و بیج از خر و عاقر قره جانتانند و چون آنرا بر دظا هر شود روغن مسط و نار دین
 و شویز و سداب و مسط سفید و امثال آن در اعصاب و اعصاب مالند و مشک و کندر و فلفل و لو در
 کوفته دینی دمنده و موسس و نکرس و یاسمین بوند **و این ما الاصول بد است تا** بیج از زراته بیج
 کرس از خر از هر یک صحت درم تخم زراته کرس انیسون از هر یک نیم درم تا نخوراه زراته شویز
 از هر یک درم در دمن آب بچوشانند تا کین آید با کین غسل بقوام آورند **تشیخ السنه** که عفتت مامید
 از خویش حمید و عفتو تر تابع او شود و بوکله آن از حرکت استیاطی باز ماند سبب آن رطوبتی بود
 که عفتو و عفتله را محکم کرد اندیده بود و در طول و نقصانی و در عرض او زیادتی واقع شده باشد و آنرا
 تشیخ طلب گویند و امثالی نیز و این مرض لغت و واقع شود علامت آن علامت استلای و غلبه بلغم
 بود **علاج** او همچون علاج فالج بود **و اگر کسب بیوست** باشد که اعصاب را عارض نشود و آنرا تشیخ است
 گویند و این نوع مشکل تر بود و سبب آن بیوست استقران بسیار یا سهد یا غم یا حرکات عنیفه

یعنی در هم کشیده شدن عضو

یا جمیبات حاره و امر اصر کثرت التخلیه و این نوع بتدریج حادث شود علامت آن بار یک نشین عضله
و تقدیم آن است با تخفیف بود **علاج آن** نطیب بدن کتد با غدی جریب از کوشش بره ترغاب و ترغاب مایه تازه
و مسو و قرمزیه و شیر میش و امثال آن از شیر شراب نغفه و خنثی اس و انار نغذ و آب حیا که دو با کتد
و شراب رقیق جدید یا مروج مفید بود و میلو قر و نغفه و خنثی اس و برک حقیند رو کا سو و کد و بجز نمانند
و در آن نشیند و بر عضله میسر ترند و بعد از آن موم روغن از روغن نغفه و موم و کیرا دریدن یا لته
و روغن نغفه و شیر ترمان **کشد** استشناق کنند **و اگر تشنج** از کتدین عقب حادث شود در باریق اولی و در باریق
از نبات حل کنند و بیاشامند **و اگر سبب قرح** عصبی باشد علاج آن خواهد و سبب گرم تر حادث شود **علاج**
اخراج گرم کردن اما که از کتدی بود که عضلات بر قوت را حادث شود و تشنج عصبی بود از جهت
میداد آن و از جهت خلان جناب و تشنج بود هیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون تشنج بود **لقوه مرقی بود**
که در عضلات رو و تشنج واقع شود و تشنج از روی بحیثیت غیر طبیعی منجبت شود و از نبات خود ببرد
و سبب آن با تشنج بود یا استرخا و **اچ** از تشنج بود علامت آن تشنج پوست پشانی و قلت تیراق و از اجاب
صحیح چشم بر نتوان نهاد **علاج آن** همچون علاج تشنج بود **و اچ** از تشنج بود علامت آن تشنج خا تشنج
حرکت دهن و کدورت حواس حواس ذوق نشود و حقیق زیرین فرود آمده باشند و تشنج زیر ستر می
شده و تشنج لقه است که تا سخت روز تا چهار روز معالجه نکند و آب نخود تا تا تواند جیر تر شود و جابج
در فاج کف و بعد از آن جلابی از راز یا زو انیسون و کلقته ساو کتد و غده انخود آب یا حلقه و عقان و
دار چینی خورند و کوشش اسب شتر و بکبک و میوه تر مفید بود و تشنج بحیثیت صبر و حقیقتا حاره پوست بچ بک
در ما العمل بچیشاند و بدان غرغره کنند و در خانه نار یک نشیند و مرزنجوش و صغره حیدر بیست بچیشاند
و رو بچرا آن فرود آرد و کند رو مصطکی و حلیت نجاند و وج و فلهک جو زبوا و قرنفل و عاقر قرحا
در دهن کتد **و تشنج** عظمی است که در اعضا رالی دست و پای غیر البت کار کردن ظاهر شود سبب غر قوت
محر که از تشنج عصبی یا نبات آن بر سبیل اتصال سبب حرکات ارادی یا نبات ارادیه حرکات غیر ارادی

آنرا کوشند که نام در کوشش
یا طیر و کتد اختصودند

لقوه
آنرا کوشند که در مان انسان کج شود
و سبب آن تشنج و یا استرخا بود

انتشارات

مخطوطه

مخلط نشود و سبب نیز مرض سود المزاج بارد بود یا مادی یا سا فرج که عارض عصبی بود و در مشایخ
و مدین الطمره واقع شود و از تراب آب سرد یا قراط و از اعراض لفتانی تر جادت نشود **و آنچه**
از سود المزاج بارد مادی عارض بود علامت آن علامت تخلیه بلغم است علاج آن هر دو جلابی
از انیسون و رازیانه و کلکنین تنا و لکنند و غذا نخورد آب یا فلفل و زعفران یکمشت است
و کلک و تلهو خورد و تقیه بحب ایارج کنند و بعد از تقیه روغن مستط و زنبق و زکریا و زینت
بالتدوین و حجام گرم زینن و بافتا نشستن نیز مقید بود و نارجه غفر خوش تافع بود **و آنچه**
از سود المزاج سا فرج بود علامت مبرد داخلی یا خارجی بود **علاج** حلتیت یا ماء العسل
یا کلکنین تنا و لکنند و از ادیان حاره استعمال کنند **و آنچه از کثرت شرب خمر یا نیک تر شرب**
باید کرد و تقویت دماغ بروغن کلک و مورد و ربوب فواکه مقید **و آنچه** سبب اعراض لفتانی متد
عقب و حجاب است بعد از ادان سبب باید کرد و بهر حال که باشد **و اگر سبب** کزیدن حشر است واقع شود
شراب بالکویا تر یا ق تنا و لکنند و در از آن سبب کوشند و گاه باشد که غشه سبب بیوست
بدن باشد بواسطه استفراغ بسیار و تخلیه یا قراط و انقیس متکثر بود **علاج آن** ترطیب بدن
است به تنا و لشراب نعنه و خشخاش و غذا بنوماش با نمو بادام و اسفناج و فروع فیه
و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین بروغن نعنه و بادام **اختلاج** حین
اندام باشد که حسین ابرو و چشم و لب و روزه و سبب آن رطوبتی لرج باشد و انمیقدم لقهه یا
که حرارت غیر از آنرا به تخلیه بخاری یا دفع ریح کند و سبب غلظت زود اسام بیرون تواند شد
و فوت دافع خواهد که آنرا دفع کند پس میان ایشان مدافعی واقع شود و موجب اختلاج گردد
علاج آن تر یا ق اربعه یا شراب بالکویا تنا و لکنند و آن عصاره ابروغن مستط و نار دین یا لند و اگر
احتیاج باشد تقیه بحب ایارج که سهل بلغم باشد کنند **خدر** است که اعضا ترسیده شود و خواب
و آن مرض است که موجب لطلان یا نقصان حواس بود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع

شود و بوی کله خلیط غلیظ و مانع نفوذ روح نفی کرد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کند و بقلیل
غذا و اگر علامات غلبه بلیغم شد تنقیه کنند و بر معالجات فایح استعمال نمایند و اگر بوی کله بویست بود
علامات آن همچون علامت شیخ یا بس بود و علامتس همان باشد و اگر سبب منقطع در مری بویست
عضو یا بر آن نشستن علاج آن منع ضایع بود و تقویت عضو **زکام** و **زیر عیبات** از فصد است بود
که از دماغ نرسد و آید و اگر میخیزد آید زکام و اگر کلجی و سستی آید نرسد و سبب آن اگر سودا مزاج
حار بود که عارض دماغ کرد و سبب حرارت آفتاب یا تا اول اشیاء حار صریقه علامت آن حر
و حرکت چشم و خاریدن نبی بود **علاج آن** در ابتدا فصد کنند و اگر کس مزاج منقطع بود شراب
نغف و نیلوف و عناب تنا و الکنند و غذا نموش و مغز بادام و اسفناخ خورند و از گوشت و
شیرینی و سحر است اجتناب کنند **و اگر علامات استسقاء ماده با تقرض نغف یا مطبوع بود که تکلیف است**
یا شراب نغف و ترنجبین و شیرینت یا خیار شیرین بر کده درم و بعد از تنقیه استعمال کنند و
روغن نغف استسقاء نمایند **و اگر سیلان رطوبات نماید** در شود و سوسن و سرکه باندل و کشمش
کنند **و اگر سبب آن سودا مزاج بارد بود** که از سبب داخلی یا خارجی حادث شود علامت آن **زیر مزاج**
و کلال جوهر و نقاد سل بود **و اگر کرم استسقاء** استسقاء شیرین و غیره کرم دارند و
جلبابی از بیج مهک و برسیا و شان و بالکتوتا و الکنند و غذا نخورند آب و مغز بادام و مرغ خورند و
اگر طبیعت محبت باشد سنا بخورد نغف نیلوف و برسیا و شان و بیج مهک کرم درم شکم سرخ
و خیار شیرین بر کده درم بیاضا مند و سبب و بابونه و بیج مهک و اکلیل الملک و مزاج خوش بویست
و سر به بخاران فرود آید و اگر در حمام کرم و ایکرم بر سر بریزند مفید بود و اگر آنچه از مزاج
آید رقیق بود شونیز و امیون بکونند و در حرمت سیریت میروند و بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات
متاد رسد و کثیر رو کند و کس و کاغذ نمک کنند و در زکام خوب مستغرق کنند و بر پشت باز
نهند تا ماده به سستی نرسد و اگر حساس بدغدغه در حلق کند به بیخخ آنرا دفع کند و سنگی کرم

کنند و کرم

کنند و سرکه بدان ریزند و می نرد آند اما در زلزله موصوفات و چیزها مشهور و نیز نایب اجتناب باید نمود
جلائی از شراب نغشته یا ترنجبین خورند و یا قلی آب روغن بادام و حریره از شیره سبوس و نبات روغن
بادام و تخم شاه سفرم و اگر با آن سیال بود چنانچه گفته شد در باب امراض صدر النساء الله تعالی **یا**
روم در امر این چشم بر حافظ صحت عین و حسیت که از جماع و مسکرت و اترو تا اول عدس و یا تلاء
و باد بجان و قدید که کوشتهای و طعناها مشهور و بخار نایب و یکا مهای احمد از کشته و چشم را از
سوی گرم و سرد و دو و عنبر نگه دارند و از آدامان کتابت و بجزوایی و کرمی میخست باشد و نظر
در اشیا و بران و استعمال معتدل و تدبیر سر روغن نغشته و کد و کشته و کلر و ششای و کل
الجواهر احیاناً در چشم کشته **صغف البهر** اگر بوسیله غلبه خون باشد و علامت ظاهر شود و قصد
قیفالی کنند و شراب نغشته و عناب تنا و کنند یا نغشته و نیلوف و عناب و ترنجبین جلائی
و عنابنوماش و مغز بادام و اسفناخ خورند و تقیه بقرص نغشته کنند و لوتیای مغز و کد و کشته
و اگر ماده بارد و طلب بود علامت آن دم و رمض بود بجزت و وضع و وقت کنگلاید بود **علاج**
بر در جلائی از از زبانه و ترنجبینات تنا و کنند و بعد از تقیه با یارح قیفا یا ترنجبین یا
ترید یا سفمونیایان کرده و مغز بادام و العسل و از زبانه کنند و روشنای کبر و یا سلیقون چشم
کشته **و** روی ابو حار در ملتحمه حادث شود اگر ماده دم باشد علامت آن وضع مفرط و مرق
و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمد و دم و رمض و تقیه باشد **علاج** قصد قیفا کنند و بطن
طبیعت مطبوعه فواکه و تقویع آن و شراب عناب نیلوف تنا و کنند **و اگر ماده صغف بود** علامت
آن شدت وضع و خاریدن بی دم و رمض **علاج** آن انارین یا ترنجبین و یا نبات تنا و کنند و
یا نغشته و اجاص و عناب یا نبات جلائی رند و تقیه مطبوعه هلیله زرد کنند و قرص نغشته در هر دو
زنان یا سفیده تخم مرغ بر نهاده و در چشم چکانند و صندل و رویا و ترکی و کلاب و لعاب تیره قطونا و مایه
حوالی چشم طلا کنند و کشایف امیض و اقوای فیونی در چشم کشته **و اگر ملغمی باشد** علامت آن انفخاج

بود و کثرت رمض و مع والرضاق حقن و نقل اما حرت نباشد **علاج** تقطیر دماغ کشته بجهای اباره
 و حقیقتاً تریم و لعاب جلگه شسته و تر کرد و چشم کشند و در او را میفش کشند و صبر و حصفض و مره افاقه
 و زعفران طلا کنند **لو که سوداوی بود علامت آن** صداع و بی هوست چشم و حقیق بر هم نرسد **علاج**
 نتراب نغشته نیوفور و حشماش تناول کنند و غذا بنوماش یا مغز بادام خورند و صمغ ادات و نطو که
 مرطوب است استعمال کنند **در ریج** رمد غلظت بود که عارض میباشد مودم شود و چشم یک فرا هم نیاید و اکثر صبا نتر
 عارض شود **علاج** همچون رمد بود و حجامت نقره و ارسال علق مفید بود و در رمد مطلق از طوم در چشم
 و جماع احتراز لازم است **طرفه** لفظ خون باست که در طبقه مایع حادث شود سبب لطمه یا سقط
 یا حرکتی عینیه یا صمیمه شده **علاج** او مقصد و حجامت کنند و شرب عناب شیر نخچین کجوزند و تلخین
 مطبوخ فوکه و نفوق کنند و قطره خون از بال کبوتر یا لبطینا یا باکل رمنی و شیر و خمر آن در چشم حکند
 و روغن کک و سفیده بقیه مرغ نیز نماند و در ابتدا دامپا و کلر متی و قوقل بر جوالی چشم صمغ سازند
 و در ابتدا کلید الکلیک تیج مسک و دم الاخوین و زعفران و زرده برقیه یا روغن کل صمغ سازند
و اگر طرفه لیب رمد حادث شود از کونشت و شیرینی احتساب باید کرد و تراب نغشته و عن حوتیه
 و تنقیه لقرص نغشته یا سفوف نیایا مطبوخ ملبه کنند **و این شیاف** کشته سفیداج معموله در دم نماند
 سه درم تناسک کثیر از هر یک در دم افیون تجید هم سخن کرده شیاف سازند بوقت حاجت صلی آن
 بابت زیاده باشد و در چشم کشند **طرفه** زیادتی بود که در کج چشم ظاهر شود و منتشر کرد و تا بسیار چشم
 رسد **علاج** آن در ابتدا از قصد تنقیح کنند و تنقیه محیب ابارج و ابارج جالیوس کنند و از نبات
 و دسومات و مولدات بلوغ احتراز کنند و شیاف یا سلیفون و قیصر و روشنای در چشم کشند **و اگر طرفه**
 غلیظ بود و بهترین علاج کثیف باشد **سبل** برده بود که از اطراف چشم ظاهر شود و تیریدج زاید کرد و
 امتلا عروق چشم بود از خون غلیظ علامت آن حکم و سیلان رطوبت و ضعف بصیر و ظهور عروق سیاه
 و در چشم از روشنای جراع متادنی باشد **علاج** آن قصد عروق پشانی و عروق ماق کنند و احتراز از آرد

انتشارات

و غبار و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلای از سقینه و نیلوفر و عناب ترنجبین و نبات خورند
و غذا بنوشند یا مغز بادام خورند و بعد از قهقج **این مصلوح نبوشند** سنا کلسنج سقینه هر یک تخم
نیلوفر چهار درم صلیب زرد و کبابی و سیاه هر یک سقینه درم تربید خراشیده کوفته بروغن بادام حسیب
کرده و درم چهار شنبلیله ترنجبین از هر یک درم سفوف نیایر بیان کرده نیمه انگ لعی از آن فرو گیرند هر یک
مصلوح زنده و شیاق احمد و شیاق کفکند و با سلقون و دنیار و روشنائی در دیده کشته **صفت**
شیاق کفکند شیب چیدیم زنجار و درم نوشتار بوره در پنج سعد هر یک سه درم سحق کنند و شیاق
و در وقت حاجت نایت راز یا زلسا تند و بکشند و اگر این معالجات به نشود بمقراض لفظ باید کردن
رب العین خشونی باشد که در باطن حقیق حادث گردد و با آن خارش شود **علاج** مقصد فیقال کنند
و شیاق احمد و خضور و روشنائی بکشند و اگر با حسیب ریخته شود ادویه جاره استعمال کنند و تقیه مصلوح
بلبله با حسیب افتیمون کنند و حقیق با زردانند و ما زوسخی کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارد پس
نخوردند و اگر فرس شود حقیق غلیظ گردد و هر یک با باد و شام حقیق با زردانند و باقیه یا شکر و باقی
دریا حل کنند تا خون از آن تیارید و ادویه جاره بر آن افشانند و شیاق امیر و شیاق اباد و در چشم کنند
رقبه العین بسیار مالتیر باشد علامت آن وجع ناخس و قربان بود **علاج** مقصد و حاجت کنند
و تقیه کبک سقینه و ابارج کنند و شرب سقینه و عناب نبوشند و غذا بنوشند یا مغز بادام خورند
و اگر حرارتی باشد کنگلاب یا شیر خشک شمشیر و شمشیر محرق و شاد رخ نبوشند و ذرورسازند **رقبه العین**
سوزش چشم بسیار با احتلاط تیر یا زلفا نجارت بود **علاج** اگر امتلاء ظاهر شود مقصد کنند و
تین طبیعت و بعد از تقیه **این کل با شند** قلفک از قفل هر یک رزمز عقراں چهار درم حصص شندیم
سنبل چهار درم کافور دانه کی بکوبند و با سنا استعمال کنند و اگر علامات امتلاء نباشد تو تیاغوره
بکشند و کاسه تر بکوبند و با روغن کاشما کنند **نزول الماء** عبارات در طوبی بود که در تقیه
غیبه تیرد و مانع البصار شود و بسیار بودت مزاج دماغ یا ضربیه یا سقینه عارض شود یا در عصب

صداع فزمن حادث شود علامت آن در ابتدا تحلیل مثل نپه و دور و موز و تشعاعات مختلفه کتبه
علاج هر روز جلابی از رازیانه و یا الکتور و بیج تمکک کلقته بخورند و غذا نخورند و بعد از تقیه در آب کج
ایارح و کج قوقا یا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز یا بشند و شیاف سرد
و با سلیقون در ابتدا بکشند **و این شیاف نیز مفید بود** شحم حنظل کینفقال فرنیون نیم درم نوشاد نیم درم
سکنج بیدرم نیم زهره پزده درم همه با سیم تند و سیاه خشک کنند و بعد زان آب را زیاد یا سب
شیاف سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بکباب بسته و در چشم کشند و آب چون محکم شود در
الصار کنند تا بغیر از قدح علاجی بود **هر آن** باشد که بر زهره نبتد و سبب آن قلت روح یا رده یا رفت
آن بود **علاج** آن ترطیب و تقویت دماغ یا غذیه غلیظه رطبه باشد و تعلیظ حتم یا غذیه لزجه در آب
و پانچ و از مویز و الکتور و انجیر مناسب بود و در هر صبح در چشم کشند **و آن** بود که به سبب نبتد
و سبب آن بخاری غلیظه باشد که بدماغ مرتفع شود و روح یا رده را غلیظه گرداند و در روز بوی اسطوخودوس
و فندوق آفتاب آن بخاری لطیف گردد و الوصار حاصل کرد **و علاج** هر روز جلابی از رازیانه و بیج تمکک
و کلقته بخورند و غذا نخورند و آب یا قه جوآن و کیکای درارند و نقل و زنجبیل و در جنبی در آن کتد و بعد
از تقیه تقیه کج ایارح و قوقا یا کنند و عظم آورد بوی میدان کتدس و حنید میدست و قلقا و بانوبه و
شبت و رازیانه و خشک کجی شانند و سرخ بخاران سرد آورند **و این شیاف در چشم کشند** مشک
زعفران زهره کلنگ زهره سبوط مسسا و سرخ حق کنند و آب را زیاد یا شیاف سازند و بوقت حاجت
با سیم بند و در چشم بکشند **یا قس** سفید است که در طبقه قرینه حادث شود اکثر بعد از زهره و در
آن شود **علاج** تقیه دماغ کج ایارح و کج تقیه و ایارح جالینوس کتد و زیاده را بر آن سفید سازند
در حمام و بعد از حمام سفید بود **و زورک یا قس** را سفید بود زید البیجاند روت نبات هر یک چهارم
بوره بیدرم حق کرده استعمال نمایند و اگر سیاه غلیظه بود **و این شیاف** کینفقال سکنج شوق اندر
هر یک چهارم زید البیجوریه از منی همان تازه هر یک شبت درم زنجار نکند رانی هر یک و کمی کوفته و حق

انتشارات

باز رازیانه

بآب رازانه یا سدسپاشند و شیاق سازند و در وقت حاجت و بی کوشش آن
حلگده در چشم گشته و همی آنرا عید از رد بو اسطه الصاق حقیق و ریختن مویزیم حادث نشود سبب
عدم تحمل ممکن شود و آنرا **باین شیاق** **علاج** کنند که راندر وقت صبر مردم الاخرین کحل اقلیمیا
فصله مستساوی بگویند و آب رازانه شیاق سازند **سلاق** آنست که حقیق غلیظ و سرج شود
بواسطه ماده غلیظ که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود بیشتر عید از رد حادث شود **علاج** آن
اول تنقیه دماغ کنند از اخلاط که غالب است و استحمام مفید بود و عدد کلکات و آب نوارک بپوشانند
تا محو شود و ضماد کنند و یا سفیده تخم مرغ و روغن گل یا هم بیانرینده بر آن نهند و آنچه مریزین باشد
فصله عروق پشانی و حجامت نقره با یک در دو نخاس سوخته بمردم زاج سرد مردم زعفران فلفل هر یک
در می بسازند و بر نراب بپاشند و ضماد سازند **نراق** چشم زاید شود که در حقیق اعلا حادث شود و
آنرا نقیصه کنند و بیشتر مرطوبی بسیار حادث شود **علاج** او آنست که شوق کنند و بیرون آورند
و ملک زرد در آن ریزند و خرقة سی که تر کنند و بر آن نهند تا بقیتی که باشد بگذرد و بعد تلان با دوید
فصله **علاج** کنند **بر** در طوبی که در باطن حقیق میخورد و آنرا با ندرت و صبح نظیر و سکه طلا کنند
و اگر مفید نشود شوق کنند و بیرون آورند **نقره منقلب** نیز منسوب بود که اشعار احمقان
متعصب شده حادث کرد **علاج** اولاً تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و قوقا یا کنند و موی با که
و از کون شده باشد بکنند و به شیر انجیر و خون صندل یا خون فرادسک موضع شوق شده را طلا
کنند و زهر خار بنیست و خون کمیوتر با چند بیدستر نیز مفید بود یا مویز گشته و بسوزنی گرم کرده موضع
مویز را داغ کنند و اگر مویز یاد و موی پیش مویز یا دیگر چه پانته یا سوننی یا ریک و حقیق فرویزند
و آن موی را در سوراخ سوتن گشته و به طرف ظاهر حقیق بیرون آرند و اگر موی بسیار بود **علاج** بیشتر
از شمشیر نیست و آن چنان بود که بعضی از پوست حقیق بچسبند و بعد از آن هم دوزند تا پوست
کنیده شود و موی از طرف خارج آید بعد از آن صدف سوخته قطران و صدف کوزاج بسازند و در چشم

کننده و شیاف اخضر و باسقیون و روشنا ز نافع بود **نشانه انتشار** رنجین خزه سبب طوبتی
 بود که در ادراب جمع شده علامت آن حرمت و صلاحت حقیق باشد **علاج** تنقیه دماغ کننده بود
 زان تدبیر سبب بر و غن نفی که دو و اغذیه هر طبعی باشد که دو و اسفاناج خورند و **نشانه**
 بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و بجز ادراب کتال است
 بود و این **کل نیز نشانه انتشار** نافع بود بیخ نی شیخ اشنة حراز کند هر یک و درم سنبل حلسان
 هر یک در حجر لاجورد چهار درم سخی کرده میاید و انتشار کند **قل** **نشانه** جانور بود که در رطوبت غفقه
 حادث شود و آن جسمی است که در زیر هر موی مجنون بود چه کرده باشد **علاج** تنقیه دماغ کننده است
 و قوقا یا و اصفهان یا آب تک شویوند و روغن خشخاش زرد و آلتیخ دندان یا آلتیخ بزیق مقبول یا خنک
 نهاد کنند و زراستلا روغن آنتب احمر از کشته و استحام در حالت خلومعه مفید بود **نشانه** شکل اول
 مختلف بود که حساس کند و نشانه آن سبب است حس با صره بود که غبار و هوا نجا را حساس و سبب
 غلیظ نجا غذا و اخلاط بدن باشد علامت این سبب قوت الصبار بود تدبیر آن با غذیه غلیظ بود که
 باشد که تخمک استوانه آرد و کند که از چشم بر آید و سبب آن خلطی سودا و کر در شریان حادث شود
علاج تنقیه دماغ بود که با ریج و بعد زان تناول الطریق صغیر مفید بود و اگر تخمک در حالت
 یا مالیدن چشم که خیر یا سفید از زیر بالام آید یا از بالا نیز آید دلالت بر امتلاز معده و حوالی عین
علاج تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب و ترب و حب اناج و بعد زان اصلاح غذا و تناول الطریق
 کنند **اصول** کج شدن چشم اگر خلط بود علاج تدبیر باشد و اگر عارض بود سبب آن شنبلیله بود که در غشیه
 دماغ حادث شود و طبقه صلبه را خرد کند و اگر بوسه بیوستی بود که او را استفراغ مفرط یا مقاسات
 امراض حاده یا حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدیم سبب علامت تنبیج با **علاج**
 آن نشانه غشیه و چشمی است تناول نمائند و غذا نموماشن شیره مغز بادام و اسفاناج و کدو خورند
 و روغن زیتون که کدو شیر زبان بر آید و معش و برک میدو که در چشمی است کجوشانند و بر آید

و مویز ح طلا کنند
 یا بوره و شنبلیله

انتشارات

و اگر از امتلاغ غشیه مانع بود علامت آن تشنج امتلاغی بود **علاج** تقویه دماغ بجهها و ایارنا و روغن
 منقل یا بونه و شنب و نرگس بر مالند **و اگر در طفولیت** از بریت شیر دادن و خوابانیدن و رفع
 شود تکلیف طفل بجهت خلاف آن حثیت کنند و زرد و بیهوده و مخففه احترازا کنند و برده در پیش
 چشمش بندند که در برابر عین سوراخ چنان کرده باشند که در او دست نظر یا بدید کرد یا از مجال خوف
باب سوم در امر حق کوش حافظ صحبت مسح را یا نیکه از اغذیه غلیظه و متواتر و با در دو گرم
 و الصوت عظیمه منقل طویق و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً ناروغن سیرین و زنبق در کوش
 چکانند و بعد از آن تشنگ کنند و چکانند کوش پاک کنند با جمع و تخم نکود و هر سه تقویه دماغ خوب
 ایارجات مناسب بود **و جمع الاذن** اگر از غلبه خون باشد علامت آن ظاهر شود فصد فیعال
 کشته و شرب معشبه و عناب ترنجبین مناسب بود و تقویه دماغ مطبوخ فوکه یا مبلد کنند و آب
 لوز کوشیزان در روغن کل آب کد آب غوره و خل الخمر در کوش چکانند و اطراف کوش
 لصله سرخ و سفید و کل آب کوش و گامو و بید و سیان افروز طلا کنند **و اگر علامت صفرا ظاهر شود**
 استعمال سرد است مذکوره کنند و اگر وجع لیجات شدید باشد جلا فیون در روغن کاکلیازند و در کوش
 چکانند و اسهال صفرا کنند **و اگر علامت غلبه بلغم باشد** تقویه دماغ بحب ایارج و قوقا یا کنند و غوره
 شنبین غنصلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در کوش چکانند و آب ترب
 مرزنجوش نیز شاید و کفقد و رازانه و شرب بالکون خورند **و اگر علامت سودا ظاهر شود** تقویه
 انیمون و اسطوخودوس کنند و روغن نرگس بادام در کوش چکانند و شیر زنان برده شدند **و اگر این**
وجع از اثر زهر یا درمی باشد علامت آن تری نقل سرد پانی و حلق و نظارت سیلان دماغ باشد
علاج فصد کنند و شرب معشبه و تیل و عناب تناول کنند و غده کشکاب یا شیره چشماس خورند
 و تلین طبعیت مطبوخ فوکه و یا مطبوخ مبلد یا القوع آن کنند یا ترنجبین و شیر خشک کنند
 و شیاف ایضاً شیر حتران بسند و در کوش چکانند و رو یا به ترکیب منقل و آب کوش در حوالی کوش

بالند و ملو فر و مین و با بونه هر یک بنجدم آرد با فالی آید جوهر مکرده درم سیاستد و آری باه ترکیب
کشید در روغن بخت قهوا تا نماند **اگر تخم کدو** در علامات جمع شدن مده و قیج ظاهر شود لعاب حلیه
و نیراک بر در شک و شیر در حنجران در کوشش چکانند تا لقیج باید و منقرض شود و بعد از آن فستق از کتان
لعل و اندر و ت بیالانند و در کوشش تنه تانده پاک شود **اگر سبب طول از حد و مواد غصه گرم**
شود علامت آن احساس حرکت و خارش بود آب زمره ترکیب و فر بخوشن یا آب رقیق سفید الو یا
بوره ارمنی و سکر یا آب شحم حنظل در کوشش چکانند و بعد از آن فستق بر ششم سجدید در کوشش مکرر دارند
و سبب کنند که غلط آید تا گرم بیرون آید **اگر وجع سبب ریاح غلیظ باشد** اگر شکر کت معده بود غشیا
و سیلان لعاب و صداع بود **علاج** مقیه معده لقی کنند و ملین طبعیت مطبوع بملیده فوکه و ادیان
خاره در کوشش چکانند **اگر شکر کت** دماغ بود علامت آن روی و طین و صداع بود **علاج** مقیه دماغ
دماغ کنند کجها و ایا رها اکلین الملک و بق غار و بر تجا سف و مزر بخوشن کچو نشانند و سر تجا آن دارند
و نقل آن تمام سازند **اگر در کوشش سبب باد در بارت که کبوس رسد یا آب سرد که بر سر زمره**
روغن مزر بخوشن و با بونه در کوشش چکانند و سر گرم دارند و کوشش بی بخار شلغم نخته و خردل و با بونه و خشک
مذکوره قرا هم آرد که از آن کوشش اگر مولودی یا زرد پیر بود یا سبب فریه یا سقط بود که موجب شکرک عصبه
مفروضه شود **علاج** پذیر تا باشد **اگر از غلبه صفرا باشد** چنانچه در جمیات خاره حادث شود **علاج** هر روز
شرابی سبب یا معش مربی یا ترنجبین حلا سبب آرد یا عتار در عده و اجاره عده و معش سبب درم ترنجبین
ده درم غذا ترند یا الو چوزند **اگر تب باشد** جو آب و اسهال طبعیت کنند مطبوع فوکه و ملیده یا
تیمانک سفمونیایر یا ن کرده و روغن کلنار در کوشش چکانند یا آب انار یا پوست اندره بچو نشانند و
در کوشش چکانند **اگر سبب بلغم باشد** علامت آن تقلب سر و بلاد است جو سبب کثرت خواب بود
علاج هر روز حلا بی از انیسون و پنجه مکرر کلنک بنین تناول کنند و غذا نخورند آب یا شیر خشک که خوردند
و بعد از لقیج مقیه بحسب ریاح و حسب قوفا یا کنند و روغن مغر حسته زرد الو و سرید در کوشش چکانند

انتشارات

یا نزه

بازیره کلنگه و آب مزه زنجوش و شحم حنظل با تجر و خردل بگویند و فستق ساخته و در کوشن چکانند **و اگر سبب**
میوست دماغ بوجه علامت آن بارکشدن روی و بینی و غور عین یا بشند این لعید از سبب یا جوع
یا غصبت مغز حادث شود **علاج** تر متیب دماغ بود بروغن مغز و شیر زمان و تناول غدیه مرطبه
منذوبه با شکر و کوشن ترغاله و روغن کدو و مغز کدو و مغز کدو چکانند **مهم** اگر بوی مطر اجتماع و شمع بود آنرا
برابر آتش نیغند و دید **علاج التست** بالی که با اینکار و قدر است باگشتند و لعید زان روغن بادام و شیر زمان
چکانند یا بنیب روغن در آن چکانند و یا بادام حجام روده و کوشن بر پایه گرم حمام نهند تا بیرون آید **طین**
کوشن او ز بار یک حاده طنین کوشن کوند و آنچیزم و غلیظ باشد دو می کوند و حدوت آن اگر سبب
ریجی غلیظ باشد علامت آن تمد و عدم تغذای بود و گاهی اشتداد کند و گاهی کم شود و اگر سبب
بود که کوشن برزد بوی مطر استلای دماغ علامت آن تغذای تمد و دوام طنین بود **علاج** هر دو صلابی از
راز با تهر و پنج مہک و نیون و کلفت تناول کنند و غذا نخورد آب بازیره و در جینی و زعفران و برکت
و روغن قسط و موسن و قیر در کوشن چکانند یا آب تریق منوین و منید بیدستر چکانند و یا بوی شبت
و اکلید الملک و حسر و ورق غار و ترب و مزه زنجوش و برنج سفید را بچوشانند و کوشن نیم آن فرود
آند و ادیان حجام مقید بود و آنرا که استلای دماغ بود اول مقید بحب ایاج و صطخیقون یا بیدر لعیدان
استعمال تطورت و بخور است **اگر سبب میوست** و خلویین بود علامت آن بود که در رشتگی از آن شود
و در سیر ساکن گردد **علاج** او تر طیب دماغ بود با دمان در حمام و تناول غدیه مرطبه و مالیدن شیر زمان و
روغن مغز در **اگر سبب صغف** بعد خیا نچه ناقه را تقویت کند شرب حماق و لیمون کمپ و آب
کوشن طیب استعمال مشمول **شیاف که در طنین کوشن** مقید بود شحم حنظل که درم بوزید
چندم خند بیدستر را و در حرج هر یک در روغن عصاره سنبلین و قطر زنجوش و فلفلون از هر یک یکی
کوفت بچینه زیره کاوشند و شیاف سازند و بوقت ضرورت مقدار عدسی با روغن بادام تلخ
ببندند و در کوشن چکانند **قرح الاذن** اگر نوع باشد شیاف ما یب یا کرکه و آب غوره و عسل در کوشن

چکانند یا مرماسفیداج یا با سلیقون استعمال نمایند آنچه بر تن باشد قطران بچکانند **دخول** موام و آب
 مانند مورچه و کژدم و مار و غیره در کوا **اگر** کزنده در کوشش رود علامت آن حرکت نبود **علاج** در وقت نشانی
 یا هر با آب گرم حل نموده یا آب بوده و کبر و استنین و شیخ و قنبیل و مسط در کوشش چکانند تا ببرد
 سعی کنند که بیرون آید لعل آوردن یا با لبت مخصوصه **اگر** آبی در کوشش رود علامت او آنست که بعد
 از حمام و شستارون حرکتی حادث شود و بان رجوع باشد پس اگر به تخریک سر و بر جسمین بیرون
 جویشیت یا راز یا نه یا چوبی که از آن حصه کنند در کوشش باید کرد و طرحر که بیرون باشد تا رسته
 بر آن سجیده و بر روغن حرب کیده بر افروخته تا آب بیرون آید یا فیتله از تقسیم یا نیه بر سر چوبی
 کنند و گرم کرده در کوشش میکند تا آب بر جیند و اگر آب گرم در کوشش رفته باشد روغن
 ماز و اندکی کافور در سر که بچکانند و در کوشش چکانند یا آب ان اطریا یا میب یا اقا قیا یا آریا
 بچوشانند یا آب کنند تا آب سر که در کوشش چکانند **اگر** کوشش خا و آب نشین در سر که چوشانند
کوشش چکانند باب چهارم در امر الف ششم لطیلان یا نقصان قوت ششم است **اگر** سران
 خطمی غلیظ باشد که در مقدم دماغ ممکن شود **علاج** هر باید اد جلابی آرا نیسون و نیج مبرک و کلغند
 تناول کنند و غذا نخورد آب یا شیر خشک زان و بعد از تقیه بقیه کب ایا و حب قوقا یا کنند و بعد
 از تقیه استعمال عطوسات نمایند تا کوشش و فقا و شویر و مشک و کرسر که بچوشانند و در نشین
 کنند و نیج بدان فرود آید نافع بود و اگر شویر سخی کرده با زیت بیانیزند و در نیم کشته و بعد زان که
 دنان بر آب کرده باشند مفید بود **اگر** از نیا و جعی و حرکتی باشد روغن سفید استساق کنند
 و شویر کوفته با آب زنجبوش و فوده خشم را نافع بود **الف** اگر سب غفوت اجلا بود
 که در هدفات جمع شده باشد **علاج** اولاً تقیه بدن کنند بطبوح فوکر و سکنجین و خردل تازه
 کنند و مر و بادریج بگویند و در نیم دمنند و فودز یک شتر نیر واقع بود و شراب ریحانی نیز استساق
 کنند و معد و سنبل و صبر و زلفا کبک تید و باب مورد شیرین و قیله ساخته در نیم دمنند **علاج**

انتشارات

اگر ریش

اگر این مینی تر بود فصد قیفا کنند و تنقیح بحسب مقصد و مطبوع تو اگر استعمال برهم سفیداج کنند **ارایش** بالیس بود
 شرب معشقه و مری معشقه تناول نمایند و قنبر را بموم روغن که از روغن معشقه بموم و مغز ساق کاه و لعاب
 بیدانه کنند و در پیچ دهنند و از کوشنست و شیرینی و متوجاب اجتناب نمایند **اگر در کتبه** باشد مینی سیر که بتوانند
 و خوبی سفید و فلفله بکنند و در مینی **بو کسر الالف** کوشنستی زیاد بود که منفذ مخربین برود و مغز انک از **علاج**
 فصد قیفا و حجامت بود و تلین طبعیت مطبوع تو که و هلیک کنند و استعمال برهم زنجار کنند یا پوست انار شرب
 بسازند و آب شیرین و فنیله ساخته در مینی تنهد مزاج دورم زنجار تمیزم حق کنند و فنیله بدان ملوت کنند
 و در مینی تنهد و اگر باندنها را از این فصد قطع کنند **حفا الف** خشکی مینی که در حجابات حاده شود و بواسطه بیوست بود که
 به مانع غالب شود یا غلطی مزاج که بواسطه حرارت خشک و این را بدان بدانند که احیاناً واقع شود **علاج** ترطیب و مانع
 کنند بر وضع معشقه و در مخففات و مجربات احتراز نمایند **عاف** اگر خون رفتن از مینی سبب بحران باشد در
 روز باحو در قطع نباید کرد که اگر از افراط ضعف غالب شود و اگر سبب حدوث خون آید **علا** او است که اندک
 اندک آید و تنگ بود **علاج است** که شرب معشقه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق آب
 کنند و کلار مینی با سر بر سر طلا کنند و عصاره بادروج و کشنیر و آندک کتور در مینی کشند و آب بر کین خرنبر
 معقد بود و نهادن سفید بود و فنیله را بیدار کنند و به ماز و در شبت و کلنار و قنباسته و صمغ عربی سخی کرده بیاکنند
 و در مینی تنهد و کلار با و کاغذ سوخته و صدق و لب در شخ کا و کوهی و پوست بقیه مجموعه تر سوخته را واقع بود **اگر**
 سبب غلبه خون یا سبب علالت او است که بعلبه آید و غلیظ بود **علاج** فصد قیفا کنند و مجرودت و فقرت
 تنهد و فنیله تغییرات خون سیا و نشان و شنب عانی ملوت جمع در مینی کنند و کلار مینی و عدس و ورق کاه
 عدل و کلنار و اوراق انکور و بید و خشخاش و زاج محرق مجموعه یا بعضی بسازند و لبر که بر شانی طلا کنند و شنج
 عنکبوت و قطعا محرق نخل الحمر فنیله سارته و در مینی تنهد و بازومی بنیدند **فنیله** افیون دانگی غبار سبب کلنار و
 عقیق هم یک نیمه کوبند و آب بر سر کین خرنبر و شنج عنکبوت بیا ریزند و در مینی تنهد و اگر از طرف راست
 آید مجرودت تنهد و اگر از چپ آید بر طحال و کلاب آب کاستی بر کید طلا کنند **ب** **نجم** **امرا** **قربان** **از** **انجم** **علاج**

و آن بزاتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر کرد و اگر در موی باشد علامت آن حرمت و حرارت و بر آمدن
آن بود **علاج** مضمضه قیال بود یا چهارگز تنه و آب انارین یا ترنجبین و نبات تنا و کشته و غذا تو باش
مغز بادام یا الوکیلی یا ترند خورند و تلین طبعیت مطبوع نو که و نفوق آن کنند و در آن هر روز سیرک و کلاب
و کشته و سماق و کلنا رو کلسنج و تاشه و طباشیر مسنا و سکو تید و در دمان افشارند یا کلنا رو سماق و
کلسنج و تاشه و تخم تورک تخم کاه و صندل و طباشیر و قو فل هر یک که در دم کافور نیک است کشته و در دور
و بعد از زمانی سیرک و کلاب مضمضه کنند **و اگر علاج از بلغم هم علامت آن سفید ز زبان و قلت شش**
و حج بود **علاج** کلفند و از زیاده و بیخ همک حساب رتد و تعقیب بحب میر و ابراج و مطبوع ترید کنند و عقوق حاو
و ما میر او تخم سیرک در سر که جوشانیده به آن مضمضه کنند یا ورق زیتون و سیرنج سف و زرنج خوش و اکلیل
الملک بجوشانند و مضمضه کنند **و اگر زاده سودا بود علامت سوادش و نفع و حقیقت آن و عدم لعاب آن**
باشند **علاج** معقه مطبوع انجمن و حبیب آن کنند و مغز سماق کاه و پسته و روغن بخت یا سیم یا میرند و نیز
و دمان مالند و در ابتدا مرض کلنا رو سماق و ما زود سیرک بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر با زنجبیل
و بابونج و اکلیل الملک **این شرب که متعفن نبود نیز مفید بود** و اهل حوزت بوفتند و علاج سفید و زرد سیرک و کلاب
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و کلنا رو و ورق کلاب سماق و شنبلیلی یا می سخی کرده به آن افشارند **بجز** که دهن
اگر از حرارت معده باشد علامت آن بود که چون اطعمه بارده خوردند ساکن کرد و در حلقه معده زاید کرد
علاج آب انارین یا ترند یا نبات و ترنجبین و یا آب حیا کرد و یا اسکنجبین یا نفوق نو که بخوردند
و غذا سماق و نارادانه یا خوره خورند و معده را خالی کنند از مویز و انار و آلو و شفتالو و امرود و خیار
که و نافع بود **صی نافع** سعدا و خرمسبل و کلنا و صندل سفید پوست ترنج را مکن که مسنا و سکو تید و کلاب
لیزند و حبیب ختمه مقدار خود در دمان گیرند **و اگر سبب بلغمی که در معده متعفن شود علامت آن کثرت**
بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلا و ملائک بود **علاج** معقه و با آن کشته لطیف شربت و ترنج خورند و در آن کی
مک و عسل و بعد از آن کلفند و از زیاده بخورند یا اسکنجبین لعوق کنند و اگر احتیاج باشد بحب میر یا مطبوع

ورق جفت در دسته خیار شنبلیله هر یک پانزده درم شکسته ده درم روغن کنجد یکا می رسد درم پوره نمک
هر یک نیم درم و در هر دو دست مضمضه با آب سماق و نوت و انار مناسب بود یا مختار در عدد عدس و رو باه
تر یک هر یک نیم درم بچوشانند و با یک گشنیز و شراب نوت بیامیزند و مضمضه کنند **و اگر بلیغ بود علاج**
آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود **علاج** هر روز جلابی از زراته و بیج مکه تناول
کنند و تعویض آب باج و حفتها کنند و شربت و یا پونه و زیرک رما و العسل بچوشانند و مضمضه با
کنند **و اگر سوداوی بود علامت** آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود **علاج** تعویض آب باج و مضمضه
افتیمون کنند و مضمضه شیرین خرما یا پشمیره نیز بار روغن کدو و مضمضه با لعاب نیرک و حلیه و آب انجیر
و پیریل و روغن سوسن در زبان مالند **و اگر سبب** زهر باشد **علاج** آن کنند **ثقل** **و ستر خا لالت**
و اگر سبب غلبه خون باشد و مضمضه کنند و ملین طبیعت مطبوخ فواکه و مضمضه با آب غوره و فقاها و غیر
و اگر سبب فالج بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد و لعاب
فرو آید و لغتیه حادث شود **علاج** آن تعویض شیر و قوقا یا بونغانزیا و مضمضه بروج در سرکه غنصل
چوشانیده یا کبر و خردل و صغره و عاقره در آب چوشانیده و همی چون در سخن گوید زبان لعاب نمک
مالند **طبلان الذوق** گاه باشد که حس ذوق نقصان پذیرد و یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم
و آن سبب طبوبات فضا باشد که لعابها از زبان و حرکت نبرد **علاج** مضمضه باج یا بارح فضا و حب فواکه
و غرغره و مضمضه سیرک و خردل و موتیرج و عقرقرا و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه زبان
همه طعم را تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین احساس کند یا شور یا ترش او را
کند و این دلالت بر بلغم کند **علاج** تعویض بدن از آن اخلاط که غرغره مناسب و مفید بود **حقایق**
و اگر خشکی زبان سبب حرارت و بیوست بود لعاب تنبو و بیدار مالند و مضمضه با آب تورک و خیارک و
کنند **و اگر سبب** خلطی نرح باشد سنگین لعون کنند **و گاه باشد** که سبب حرارت حریق زبان و خشکی
منفرد شود چنانچه اگر بخیزد یا لند پوستی سفید رنگ بود است پیاز جدا شود و باد و بهج الم نبات

انتشارات

علاج

علاج آن قصد و تلین طبعیت مطبوع میلید بود و هضم قدری که در دمو بود و کلاسیح و کلاسیح
باشد که گفته شد **شفوق اللب** علاج ترقیدن زبان است که شکو و بیدار و نبرد در دهان گیرند و از اغذیه
نرمه مثل برسیه و پانجه خورند و **ارام الشفت** علاج آن قصد فیقال و چهار کوب و تناول شیر مغشبه
و عنبر و تلین طبعیت مطبوع فواکه و یا سلیکی کنند و یا راه ترکی و فوکان کلنار و ورق کلا و جوز السرو
بکوبند و یا سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب کوشک و شیرینی اجتر از نمائند **قروح و بنه زنف** علاج
آن قصد فیقال بود و تلین طبعیت بجز بکیه از و صفر بیرون آید و مرهم سفیداج بر آن نهند یا در کسک
و هاز و بکونید و یا موم روغن بیا میرند و بنه **بوسه زنف** عذمت او است که لیک طبر شود و در میان
شقی ظاهر کرد و گاه باشد که بر آن نقرت همچون حبس میداشود **علاج او است** که قصد کنند و اسهال
طبعیت مطبوع اقیون و نهادت محله استعمال نمایند و آنچه بسیار بی زنده بنشینند تا خون بیاید
و تکبالت و بعد از آن به محلات یا قالیفات طلا کنند و لب ترقیده را بلعاب میدانه و شکو طلا کنند
و کفی از خیار ظاهر شود چون قطع میکنند و بنیاب مفید است و روغن صفت و میباید گرم کنند و تناسخ کاو
کوهی سوخته یا آن بیا میرند و طلا کنند و پوستی شکری بر بقیه نگاشته است بر آن نهند **باشند در امراض**
السنان و نه بر حافظ صحت استمان لازم است که از غذا و طعام و شراب در معده اجتناب نمایند
و از نقرت می و خامیدن چیزی نازد و نشند و مناسک کلا اسکن و قرض سکنتین اجتر از نمایند و بسیار
سیار ترش کنند اجتر از کنند و آب سرد و عقید طعام بخورند و چیزی مثل بادام و گردکان و جوز مثلاً
لکبندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوبی است که زیتون است و در وقت
خواب اجناس ناز و عن کلا یا نازدین کسب مزاج برترند و دندان مالتد و گاه گاه لعبل و کاندان را
بالتد **ورم لثه** اگر سبب آن حرارت و لیب ضریبان بود **علاج** قصد فیقال و
چهار کوبند و شراب صفت و عنبر و حماض یا شراب اجاص یا رب انارین تا نیات و ترنجبین
تناول کنند و غدا نمهند یا با کوسلی خورند و تلین طبعیت مطبوع فواکه یا سلیکی کنند و کلاب و کلاب

سماق مضمضه کنند و کلنا رو جزا سرد و شیره پوست انار ترش و طباشیر و نودک و طرثیب و قوئل
مستسا و سکنوبند و بیلشانت ریزند و از کوفت و شیرینی احقرز کنند و انار و امرود و زرد الو و سکنوبند
و شقفا لوتتا و کتند **در علاج** همچون علاج قلاع بود و مگر تعرض شود فلانیون بر آن ریزند تا کوفت
فاسد زان شود و ننه تنگ مالند پس کلنا رو و ما زو و سماق و جزا سرد و ریزند و بیدان مضمضه
کنند و اگر تا سو کرد و بپزند و انوع کنند **و اگر خون** از لته آید شنب یا نی بسوزند و لب که برشند و دو دم
نمک نیمه دم تخم کبک بنویسند و کبک غصه است بشنند و بدان نهند **وجع السن** اگر سودا المزاج گرم بود عدالت آن
وجع شدیدی و فربان بود و ملاقات اشیا بارده ساکن شود **علاج** که قیقاق و چهار یک ریزند و طبعیت
مطلوبه فوکه یا بلبلیه و شراب عناب و ترند و نبات حوزند و غذا هموفضات و بتو باش یا مغز بادام
و از لحوم و حلویات احقرز نمایند و سکه و کلاب ریزند و اگر وجع لغایت بود آنکه کافور یا سکه
و کلاب بیامیزند یا اگر کلبه و حیارکد و کوشیر و تورک بکیزند و یا جریه نیون مضمضه کنند **و اگر وجع از سرد**
المزاج بار بود عدالت آن عدم فربان باشد و سکون وجع بخورم **علاج** کلفند در زیاده تا اول کنند
و غذا نخورند آب در چندی صغر و قودنه حوزند و معده دایم کباب و مطبوع ترید کنند و عاقر قرحا و سبک کبک و
زونا در سکه بچوشتانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و طفل و عقر قرحا و شیطرح در دهان کزنده و دندان
بیان مالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند **اگر با این** تدبیر ساکن نشود و ننه بیان متورم نباشد قلع کنند
و اگر خواهم که بکلین قلع کنند زنجبیل سبک برده باشد بر دندان نهند یا تو بال مس یا شیر تخم یا پیوس
بهم بیامیزند و بر آن نهند یا عقر قرحا در شیشه کنند و سکه بر آن ریزند و معده در سبکین سبب دندان
کرده پاره از آن عقر قرحا بر دندان نهند یا پیر صفیخ بجز بر آن نهند یا نفع شود که بریزند **اما با شغلی**
این ادویه چنان کنند که فراتان بدندان دیگر نرسد **و اگر در دندان شکرک معده** باشد عدالت او است
که بعد از تناول اغذیه غلیظ و امتلا معده زاید شود **علاج** تهیه معده بقی کنند و اطراف کور گوش شود
و مصلح کله بخورند و از امتلا می غذا شیب احقرز کنند **و اگر سبب گرم** باشد که در و متولد شود دندان بیخار

انتشارات

سکه کتتا

سیر و کندن تا تخم ترب و پیه نبردند که گرم ببرد و آنگه **خمس** جذر بربور که عارض دندان شود و اگر سبب
مضغ چیز یا ترشش یا عارض بود **علاج** تخمین دندان بود بخامیدن و مالیدن صفت و باد روغ و
نک و عمل و مکران بخامیدن توک مغز بادام شیرین و اگر سبب بلغم باشد یا سودا بود که در تخم
معه جمع شده باشد **علاج** تهیه معده باشد و بعد زان استعمال این ادویه نماید سیر و تخم توک تخم
کنه تا و تخم ترب و پیه نبردند یا بالند که گرم شود **سقوط و تحک استخوان** اگر سبب کبرکس بود **علاج**
نبردنیست **و اگر سبب** رطوبتی باشد که نشه رگست کرده بود کلنار و سماق و ورق کل حفت بلوط
سبب یا بی مسعد طر شمش قوقل که مزاج صدل را ماک سلید زرد و دانه مورد و مجموعی بالعصی کوبند و پسته در
بن دندان رتینه و صیغ عیله و سرکه و کلاب نشویند و شمش یا بی در سرکه و کلاب بچوشانند و بدان
مصنعه کنند **اگر رغب استخوان** پوشیده شدن دندان و رتیریدن یا سبب رطوبت رویه باشد
که در آن متعفن شود یا سبب زوال رطوبت استخوان و استیلای بویست بود **علاج** **مسل** متقیه
دماغ کنه کجیبا و ایارها و کلنار و مورد و شمش را در سرکه بچوشانند و بدان مصنعه کنند و شکر و
مصطکی کوبند و بر آن نهند **علاج** **مسل** لغوی رتیریدن دندان ترطیب دماغ بوریه تدبیر و تناول
اغذیه مرطبه و لعاب نیکو و شیر خور و عن سخته با سفیده تخم مرغ پیزند و بر آن نهند **و اگر دندان**
سیر شوند یا سیاه گردند سبب یا رویه که در جوهر نفوذ کند **علاج** تهیه و بیج کیر و راز راته بچوشانند
و بدان مصنعه کنند و شمش کا و کوبی و بیج فی و بویست برقیه شیر مرغ مجموعی سوخته یا زبد البحر بر یک
سردم استا بچردم باشد و بر دندان نهند و مصنعه سیر که در و باه ترکیب استیل نماید **تحک استخوان**
جسمی باشد شبیه سفال که در بن دندان متخ شود و آن سبب نجارت معده باشد **علاج** تهیه معده
بقی کنند و تلین طبعیت مطبوع فوکه یا سلیک کنند و محلات مثل زبد البحر و خاکستر صدق و نک
بالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد باسن از بن دندان جدا کنند **حک استخوان** خاریدن دندان
سبب استامیدن ابا مختلف یا تناول اشیا حاره حریفه حادث شود **علاج** آب توک یا شیر تخم

کاستنی و نبات تناول کنند و تقویه بطبیخ فو که با سبک کنند و بس که و کلاک سکنجین منضمی مضمضه کنند **ضمیر سنان** است
 که در خواب دندان بهم باشد که صبیان و مشایخ و نوان از احداث شود **علاج** تقویه بحب ایارج و قوقا یا کنند و
 کردن بروغن خیری و زنبق چرب رند و کلقته و راز یا ز و شراب بالنگو بخورند اما صبیان را معرض نشوند
رفس دندان چنان باشد که چیزی سخت مضمضه نتواند کرد و تحمل باشد با کرم و سرد باشد و آن سبب برودت دماغ
 بود **علاج** کلقته و راز یا ز و بیج سبک و کلنگین جوزند و تهیه بحب هیرو یا راج کنند و معر جو ز بار زده بر مریغ باقی
 یریان کنند و بر دندان نهند و سبب الغار و شیب یانی و راز و تکه بگویند و بر دندان بمانند **و گاه** باشد که سبب حرارت باشد
 او است که مکرر دندان و اندامات گرم بود و پوستهای بدن دندان سرخ شود **علاج** او است که دندان بر روغن
 و بیبر مرغ و صندل و اندکی کافور یا مالند و بقلمه الحما تجامد **یاب** **نقیم** در امر **صلی** از انجلی **ضائق** مرفی باشد که مانع نفع
 و بلع باشد و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مر و صغیره بود **لین** **کروم** **مفراوی** بود **علما** است آن وجه منته به **عظش**
 خشکی و تلخی دهن و پنجه ای بود **و اگر** **موریا** **شد** **علما** است حرمت روی و زبان لهیب و زبان و استسالی بدن و صلا و دهن
علاج بر دوقوع فصد و قبال و عرق زبان و حجامت ساق و میان شانته بود و شراب عفت و فلو فر و عنایت کنند و اجاب
 و عفت و فلو فر و سکنجین و نبات جلاک است و غذا نخورد آب یا نیلوفر و عناب جوزند و غرغره لعاب و یا به ترکیب و
 نوت و تخم کاستنی و آب کثیر کنند و تلین طبیعت بطبیخ فو که کنند یا بدین **حقیقه** عبت الثعلب مضمضه گرم سنا و بنجد
 مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد
 نه درم خطمی و سبوس هر یک کفی و رقی حقیقه درسته خیار شسته مسیت درم سترنجین یا نزه درم روغن کنجد
 هر یک یا نزه درم نمک بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد مضمضه بنجد
 و خون سلخفات در حلق چکانند و ریسمان که بدان افعی گفته باشند در کردن اندازند **و اگر** **م** **بلغمی** **باشد** **علما**
 آن نکت و صبح و تبیح روزه و کثرت لعاب و عدم حرارت بود **علاج** جلابی از بیج سبک و کلا و زبان و راز یا ز
 و نبات تناول کنند و غذا نخورد آب یا سحر یا درام و تلین طبیعت بحقیقتهای حاره کنند و غرغره یا کاه و عسل
 و انجیر و تخم ترب یا سکنجین منضم یا آب ترب و مویز در سکنجین منضم یا کجی تناوند و میان غرغره کنند **و اگر**

انتشارات

سواداوی بود

سوداوی بود علامت آن صلابت ارم و قلت بزاق و کبودت لون بود **علاج** مقصد با سلیق و حمایت ساق
و غرغره کشند و انجیر و روزرنه کشند و غذا و حبلا ب چنانچه در بلع کفیه شده و با شویه مقرر کنند و استعمال این **حقیقه**
نایب بود کسنا مقصد ارم را زیاده تر از خوش بیخ همک هر یک سه درم شنب حلیه کلید الملک هر یک ده درم قند لویون
یا ربک ترد هر یک دو درم عناب عدد سپستان سبب عدد انجیره عدد بوتیر طایفه دانه بیرون کرده ده درم چهار شنب
پانزده درم آب گامر و عنق زیت هر یک ده درم بوره ارمی نیم درم تخم منقله آنکی **بچه** ورمی حار که در طرفین حلقوم حادث
شود و سبب امتلا او غلبه خون و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او است که از خارج حمزتی
از کفش تا کفش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود **علاج** مقصد قیال کنند و اخراج دم بحقیقت و اگر قوت باشد
اعادت و مقصد کنند و از خون رقتن بسیار اندک کنند و تلین طبیعت مطبوع تو را که و حقیقت که در رختاق دم و در
رفت یکتند و غرغره شیر آب توت و اگر کشمیر کنند یا رو باه تر کرد و عدس بچرخانند و حیا کشند در آن حلقه
با آن غرغره کنند و چون انگی را ظاهر شود و غرغره بشیره مرور نشاند و چون منفجر شود تلین بقیع تو را که یا
ترجمین و شیر خشک و طبیعت را محسوس نکند از نه **نور حلقی** اگر از ماده یا صفر احداث شود علامت آن وضع
شدید و سوزش و در حالت بلع حلقوم بلع شیرینیا و سرشیا **علاج** مقصد قیال کند و شراب مغز و عن
لعمی کنند و لعاب بنگوید از نباتات و غذا کنند کباب یا روغن بادام خورنده یا حریره از شیره سیوس یا نشانه
بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد اگر از کتند **سقوط البهات** افتادن ملاذه سبب حلقی باشد
که کتک البهات رنید اگر حلقی جاروبه علامت آن حرقت و لیب و عطش باشد **علاج** مقصد قیال و حمایت و ارم
طبیعت کنند و غرغره شیر آب توت و آب انار و برکه و کلاب کنند و اگر حلقی **باده بود** علامت آن کثرت بزاق
و عدم وضع دسترخوار زبان باشد **علاج** تلین طبیعت مطبوع ترید و حسب ایاره کنند و غرغره با الجامه و قند و قند
یا تخم شنب و در زبان در ماء العسل بچرخانند و بدان غرغره کنند **حکمت الموت** تغییر و کثرت آورز اگر سبب
خون بود علامت آن ظاهر بود مقصد قیال کنند و حبلا بی زرفیه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند
و غذا اجواب و حکیم کندم خورند و اگر **امتلا** مر قصبه ریه یا شد از نزلات دماغی علامت آن خشونت قصبه

و لیس و در غده آن **علاج** شراب خنجرش و بقیه و غدا بنا و کشته یا جلابی از سفید و معانی و بیخ همکلا و در
 خونند و لیس طبیعت مبلوغ فو که کشته **اگر** از حمیات صفراوی حادث شود شیر و تخم توکر یا خیارین یا آب تیار کرد
 و یا شراب بقیه و نیلو فو بنا و کشته و غدا بنواش یا مغز بادام و اسفناخ و بیک جنابازی خونند **اگر** سبب بلایات
 هوا سرد حادث شود جلابی از پر سیا و نشان و بیخ همکلا و راز زیاده و کاذر بان و کلقند تا و کشته و خردل بر
 کرده و بادام تلخ و فلفله از نقل و راز زیاده از هر یک سه درم و زعفران نیم درم بگویند و یا شکر مرغ یا العسل کشند
 و حسیانند و در زمان بکیرند **اگر** سبب طبعی باشد که عارض حجه شود و علامت آن احساس نقل بود و عدم خنوت
 و الدم **علاج** کلقند و راز زیاده بنا و کشته بیخ همکلا و راز زیاده و شنبلیله در ما و العسل بچوشانند و بدان غرغره کنند
 و زنجبیل برود و بخورند **اگر** سبب بیخوت تقیه ریه باشد علامت آن خنوت و وجع و صدای و صفور نقر و صفای
 قاروره باشد **اگر** از عیار رود و حادث شود **علاج** شراب بقیه و نیلو فو کاذر بان یا لعاب نکو و بیدانه تا و کشته
 کشته و غدا تیره کنده و نریده شیر و خونند و روغن بقیه در سینه بالنده **اگر** سبب صغیر غلظت باشد **علاج** فصد کنند و تخم
 خطم و خیارین و بقیه و سپستان و نبات جلابی سارده و غدا با قلا و آب جوار شیر و سبوس یا نشانه و نبات
 و روغن بادام خونند و از لعاب خطمی و تیرا و روغن بادام موم روغن سارده و در سینه بالنده **اگر** سبب
 اشیا در حلق باشد شیر و تخم توکر یا نبات یا نر اسب یا غصاب یا نر خنجرین بنا و کشته و غدا بنواش یا
 اسفناخ و یا بجز برفا خونند **لغت** دم خون که از دهن بیرون آید یا بقیه بود یا به بیخ توکر یا بقیه
 اما لقت یا از لذات یا از حرکات و لهات بود **علاج** غرغره و مصمتد کنند بقول الفی من کلنا رو پوست انار
 و مورد و لسان الحمل و تخم کاکه تخم آن یا سنده که از دماغ کتک کشند و آید پس اگر حرمت وجه و نقل سرد
 علا تا غلبه خون باشد **علاج** فصد قیفال کنند و حجامت لفره کنند و غرغره بقول الفی اما تخم آنست که از فیض
 ریه و صغیره باشند و سبب آن فریه صغیر یا سعال شدید **علاج** قمر کلنا و کبر با تا و کشته و آنچه به سعال بیرون
 آید از ریه باشد بوی کله اشفاق و اشراق عروق آن از اسباده احملی یا خارجی **علاج** فصد یا سلیق کنند و قمر
 خنجرش یا صمغ عربی و خون سیا و نشان بخورند و شراب انجیر یا آب لسان الحمل که با این درخت

انتشارات

لقد

عده پنجم حمض بارشک هر یک سه درم کلغی نشی و زطیاشیر لوتنا سفته هر یک چهار درم که با شنب میانی
 شاخ کاو کوبی سوخته است که تیرام بکیده درم بکوبند و با آب لسان الحاح و لعاب بیلو بشینند و قریب سارند برقی
 بکنند قال بود اما آنچه بقی بیرون آید از سر و معده بود در جای خود گرفته شود **لغث الشوک و العلقی و العفام فی**
اللق اگر خار یا استخوان در گلو گیرند علامت آن لغث خون رقیق بود **علاج** او است اگر نتواند و بد آن
 ممکن بود بکلین بکیرند و برقی بیرون آید و الاریسمانی دو تو کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که
 در آن پیچ و بیرون آید و با لقمه نرک بر سیمان بر بندند و فرو برند و سر سیمان بکشند تا خود وفا کند
 و چیز با زلفه نند العبد بخورد و می کنند **اما علقی** که در آب بود اگر آب فرو رود و در حلق او نبرد
 و غرغره کنند بیکه و نیک یا سر که و خردل و شیره یا شوتیز و خردل بکوبند و با آن سینه یا آری سینه یا سر که بیاخته
 یا حمام گرم روند و بچسبند خیارچه علقش و کرب غالب شود پس قطع نخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو
 ریزند و با شند که بواسطه سردی بیرون آید و خونی که بعد از آنها و حلق آید **علاج** آن غرغره باشد یا کلنا و
 پوست انار و سماق جو شانه یا کلنا و لستناسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دهند **باب ششم درم**
سه و الاث تنفس از آنجمله **سعال است** و آن حرکتی باشد از ریه برادر دفع چیزی موزنی و سبب آن اگر خشکی بود
 که قصبه ریه را بواسطه دخول و در معیار حادث شود **علاج** شراب معفشه و حشخاش با لیمو حل کنند و بیاشامند
 و غذا بنوش با مغز بادام و اسفنا تاج حورند یا حمره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام **و اگر بعد از کلام**
 و نراه حادث بود پنج مہک از زعفران بکیده درم معفت بر سیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد نبات
 ده درم حبلاک آرد و شراب معفشه و شراب مرئی تنا و کنند **و اگر سبب طویلی تنفس باشد** که از مایع فرو آید
 علامت آن سعال بی لغث بود و او شستاد آن در شراب بعد از خواب **علاج** شراب حشخاش لعق کنند
 و تیر و لستناسته و مغز بادام و پنج مہک بکوبند و با لعاب بیدار آیشند و حبسبازند و در نان گیرند
و اگر سبب طویلی قصبه ریه باشد علامت آن خرخره سنبه و کثرت لغث بود **علاج** هر روز حبلاک از
 پنج مہک و کاو زبان هر یک سه درم انجیره عدد موثر طایقی ده درم بخورد یا شراب زوداده متعال

با گرم حکمده میانها مند و بعد از رفع تقویه کنند **با بن مطلق** ستا بخجدم انجوده عدد مختار به عدد سپه
 بسبت عدد و از زیاده تخم خیارین پرسیا و نشان تخم کاستی و بیخ ممک تبلو فر هر یک سه درم خیار شیر و
 نر تخمین شکر سرخ هر یک درم **و این حسب زمان** که در از زیاده فلفله تا با دام تخم هر یک درم حلیت
 یک درم اصل السوس بخجدم بگویند و لعبل بشنند و حسب زنده **و اگر سعال** سبب حرارت مزاج ریه باشد علامت
 آن بر عت تریض و حرمت و جرم و عدم لغت یا شد **علاج** لعاب نمکو و بیدانه در همین کیرتد **و اگر سبب** برود
 مزاج باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سه ماه و استراحت یافتن از موی کرم و به تمام
 ساکن شود **علاج** جلابی از زونا بخجدم انجوده عدد پرسیا و نشان بیخ ممک هر یک سه درم تا اول کنند
 و غذا نخورد آب یا شیر خشک که خورند و کسینه بر روغن سدرین و سوسن حسب کشته **و اگر زیوست مزاج**
 علامت آن بر عت و صلا تریض بود و اشتداد بعد از عطش و حرکت و لکین آن بعد از حمام **علاج** شیره تخم
 خیارین یا نبات و نر تخمین تا اول کنند یا لعاب نمکو و بیدانه یا نبات و تیموش یا مغز بادام یا سفلیخ
 خورند و گوشت با بچه ترغاله مفید بود **و در** مری بود که چون حرکت کشته یا پیاده روند لغت نکند و در
 کرد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در قلبه ریه ممکن شود علامت آن خرخره کسینه و سعال لغت بود **علاج**
 هر روز جلابی از بیخ ممک و زبان و پرسیا و نشان و انجیر و سپستان و مویز طالیقی تا اول کنند و شراب
 و سکنجبین غصلی لعوق کنند و غذا نخورد آب یا باقی یا مغز بادام خورند و تقویه معده بقی کنند و تقویه بدن
 از خلطی که غالب باشد و لعوق غصه مفید بود و لعوق از غسل و نیرک روغن بادام و قندق و طغونه
 بگویند و بیخ ممک و زونا بخجدم و یا جلابی از زندق و لعوق آرد و همه یا هم بیا نیرند و بلیتند **و اگر سبب**
 تجارت قلب بود علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامت سودا بود **علاج** فصد با سلیق
 و شراب کا و زبان و شراب انا عذب تا اول کنند و تقویت قلب کسین حرارت قلب کنند **و اگر سبب**
 میوست ریه بود علامت آن عدم لغت بود و سبکی و رفت صوت باشد **علاج** ترطیب ریه بود یا
 شراب بعثه و نیلوفر و کا و زبان و نر شیر و شیر و جو **و اگر سبب** ریه ورمی باشد که در ریه حاد شود

انتشارات

ملین کرده دم باشد عکاست آن حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع قریانی و حرمت عین و وجه خشکی زبان
و نخسین و نبض عظیم موی بود **علاج** از اول تا سر روز قصد با سلیق کنته و جلابی از نیلوفرو معیبه
و عناب و سبستان و ترنجبین و نیات خودند و میان روز و ریشتری از نبات و لعاب کبک و بیدانه
و روغن بقیه کنته و در پنجم و هشتم تلین کنته **یا بن مطبوخ** معیبه نیلوفرو تخم کاسته هر یک یک درم
عناب عدس پستان سبیت عدد تخم خطمی حیارین هر یک یک درم ترنجبین شیر خشت هر یک یک
درم خیار شیرینانزده درم و اگر احتیاج افتد در هر روز یا زهر یک کنته بدین مطبوخ استعمال حقنه
لینه کنته **و اگر ماده صفرا بود** عکاست آن حمی حرمت و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود و **علاج** او
همچون **علاج** دموور باشد در ترطیب تیرید پیشتر باید کرد **دسل** قرصه باشد که در ریه حادث شود و سب
نزله که از دماغ آید در عقیقات الریه و سعال مزمن واقع شود عکاست آن حمی دق بود و بان سعال
و ذوبان و حرمت وجه و لغت مده باشد و فرق میان او میان خلط التنت که مده در آن سرد
نشند و چون بر آتش کندن آن محسوس بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و آنرا آتشی باشد
علاج شراب معیبه و حشاش و ترنجبین هر یک یک درم جلابی آرد و سرطازن با بیاضی نطع کنته و شکم
شکافند و آب نمک نشووند و کشکاب پخته کنته و نخوردند و اگر از آن کراهتی باشد بجای آن پانچ غله
خوردند و شیر زنان و شیر نر و شیر عظیم مفید بود خصوصاً که از پستان مکنند و گفته اند که شیر بد است
باید نمود و حمام نیز مفید و مناسب بود شیر طبعی که سخت گرم نباشد و بسیار مکت کنته و بعد از آن
روغن معیبه و کدو در بدن بمانند و در تیرض کلنگین تازه آورند که با نان نخوردند و شیر و تخم کدو با
شراب انار غلب خودند و اگر بان لغت الدم باشد کلنگین و نشاسته و تخم مکه هر یک یک درم
سرطان سوخته درم کثیر طیار شیر هر یک یک درم کوفته نخیده لعاب بیدانه کشند و در دم از آن
تا واکنند **لعوق که تیرض را مفید بود** با قلی مغز حیارین و خرنبره و کدو هر یک یک درم صمغ عربی کثیر لغت
هر یک یک درم مغز بادام بیدانه هر یک یک درم موثر طالیق دانه بیرون کرده و در روغن بادام خود کرده

دو از ده دم مجموعی که تید و در کین آب بجوشانند تا به نیم من آید یا قند نیم من لقیوم آورند و شنبلی
 ده دم باشد **فرض نافع** کا و زبان سنج نمک کثیر الصمغ عربی ششاسته کلک منی هر یک چهار دم در
 کل پنج دم معترجم خیار و کدو هر یک ششدم سرطان سوخته یا دام تلخ هر یک ده دم کوفته تخم بلعاب
 میدانه قرص سازند شربتی بکنند انتقال باشد **شراب نافع** آب نارنگی کن غذب کین آب سبب سیرین
 چهار کی آب شکر کین با نیم با شنی نرم لقیوم آورند و ده دم از آن تناول کنند و درین چون چشم در
 کوه افتد و زنگ و ستره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پشانی کشیده شود و مور بر نبرد
 اسهال و بیانی شود و نین مده با فرا لا شود علامات **مرکب باشد ذات اللده** ورمی کم باشد در حجابی
 که قاسم لده است حادث شود و از جانب قبض باشد و آت را بر سام نبرد گویند و علامت آن تپانم
 و شدت عطش و تلو و اضطراب بود و مریض از فرم معده تا نقیبه خرا حساس کند و نظر باز و نیز توان کرد
 و بر نسبت و بپلوتواند خفت **ذات العرض** ورمی باشد که در بین حجاب از جانب فقرات حادث شود
 علامت او آنست که مریض وجع در میان شاتها احساس کند و به نسبت باز نماند خفت **ذات الحین**
 ورمی باشد که در غشاء سلبتین اضلاع در حجابی که حایر است میان قلب و معده حادث شود و نیز
 ذات الحین گویند که در طرف الیمین باشد و در طرف الیسر نیز واقع شود و این لعاب است بد باشد علامت
 آن تپ و ضیق النفس و تواتر تنفیس و سریع و منشاری **قطعه** پنج باشد نشان ذات الحین **بالو**
 گویم تو بوشش میداری سرقه و تب خلیدن بپلوت نفس تکلیف منشاری **شوده** ورمی بود در حجابی
 که بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حایر واقع شود و اعراض و وجع او تشدید
 بود و صاحب این مرض قریب بکبد یک باشد پس اگر دمور باشد علامت آن حرمت وجه و غلظت نفس
 و حرمت و لغت بود **علاج** هر دو نوع قند یا سلیق بود از اول تا سیوم روز **اما** در دمور از اول
 از جانب مخالف وجع کنند و بعد از سه روز اگر قوت باشد از جانب وجع اعراض کنند **و در**
مفرد از جانب موافق و هر روز حبابی از زعفران و نیلوفر و سبستان و عناب و نبات بخورند

انتشارات

یا نثر ابر

با شراب سفید نیلوفر و عنقاوی سپستان و شیر و خنثی شش خورند یا با شراب بخت و عنقاوی
کنند بعد از رفع **باین مطبوع** سنا پنجم درم معفه نیلوفر هر یک چهار درم تخم حیارین تخم قیازی و طی
هر یک درم تخم کاسنی است درم سپستان سیت عدد عنقاوی عدد شیر خشت دو درم ترنجبین حیار شبر
هر یک پانزده درم و میان هر دو شربتی از نبات بلعاب بیکو و بیدانه و عرق کلک میزدند شکر کنند
و در این امراض حقیقه اولی تر بود از سهد و حقیقه نهم استعمال باید کرد **صفت حقیقه سنا** مقدم
مغز نیلوفر کیده درم سوس قطنی جو بکوفته هر یک کفی ورق حقیقه رول بعد از تقیه و انحطاط مرض طلب
و تیرید باید کرد و به شیر تخم نوزک آب حیار که و یا نبات و ترنجبین و متغذ شرب عدد یک کلاهوشاید
اغذ انوماش با مغز بادام و اسفناخ خورند و درین امراض آب سرد نباید خورد **و اگر ماده بلغمی بود**
و این کم واقع شود و علامت آن بیاض و غلظت قاروره و بیاض لغت و بطون نفس و قلت غلظت
و کثرت بزاق بود **علاج** نقد با سلیق کنند و جلا زین سپستان و پنج مهرک رو باه تر کرد نبات و
ترنجبین خورند و غذا جو و نخود آب و بعد از رفع تلین کنند **باین مطبوع** سنا و تخم کاسنی هر یک نیم
مغز نیلوفر تخم حیار هر یک یک درم موثر بلغمی ده درم انجیر ده عدد سپستان شش عدد ترنجبین ده
درم حیار شبر یا نروده درم و میان هر دو شربتی از نبات و عرق کلک تخم زنجان یا شامه **و اگر**
از سودا بود علامت آن سیاهی زبان و خشونت و اخلاط عقده و ثدیان و اضطراب بود علاج آن
همچون علاج بلغمی بود و زود استعمال حقیقه های نرم باید کرد و جلا زین مغز و سپستان و ترنجبین
و نبات خورند **باین مطبوع** سنا و المراج که عارض قلنجی بود اگر حار بود علامت آن
سندت تشنگی و برعت و غلظت نفس و حرمت و غلظت قاروره و حرارت سینه و لبت و قلوب و غلظت و عم
و کثرت حرمت تن **علاج** شرب نیلوفر و شراب سیب شامی با کلاب عرق بید و کاسنی شرب
کنند و شراب صندل و لیمون و حماض و زرشک مفید بود و غذا انار دانه بالیمون یا زرشک خورند
و کثیر خشتک جبار درم کلسترخ و درم طباشیر کیده درم بکونید و یاده درم شراب سنا خورند و مد لیمون
و کلاب

بر سینه بمانند و در موقع باره نزول نمایند و مفرح یار و تاول کنند **و این مفرح نیز مفید بود در اول کله**
 طباشیر کا و زبان هر یک و در کثیره لندل هر یک در می تخم تورک تخم خیارین و کد و مفرح هر یک چهار دم
 از رشک بنجد دم لولوناسفته و در آنک کله با سید هر یک یکم منقال کوفته بچینه شیرب سبب کشند
و یک تخم کامبو تخم خرنبره تخم خیارین کا و زبان هر یک بنجد دم تخم تورک سه دم لولوناسفته لیکه با سید
 منقالی قافله صغار طباشیر هر یک سه دم ورق کله چهار دم زعفران نیم منقال کامبو نیم منقال رشک
 دانه می بکوبند و بشیره تند کشند و شربتی ازین بکنینقال بود **و اگر سود المزاج بار و عارض قلب شود**
 علامت آن بیاض قاروره و صغیر و لطو و نقاوت نبض و ضعف لطف و قوت و کسل و کثرت خواب
 و بدولی و قریح بود و به سواهی گرم و موافق کرم براحت باشد **علاج** بالکک و کا و زبان و کله تاول
 کشند و غذا نخورد آب با تیه و کبک دراج و طلا یا که در آن تاول باشد خوردند و زعفران و در جینی
 طعامها را بریزند و تصفیه بین کنند و دراد المسک حلوه و معجون مفرح تنا و ل کنند **صفحت معجون مفرح**
 عود در جینی ابله قرقره مشک سنبل جوز بو اکبیا به قافله پوست ترنج هر یک منقالی مشک دانه می
 بشیره تند یا عمل کشند **و اگر سود المزاج یا البر بود** علامت آن تهرال و تحانت بدن و هضم و اول
 نبض بود **علاج** شراب بالکک و تیلوفروکا و زبان یا عرق کا و زبان تنا و ل کنند و استخرا م و سینه
 و تناول مفرحات معتدله کنند **معجون مفید** لیکه کله لولوناسفته خشک پوست ترنج هر یک کشند دم لولوناسفته
 خام بالکک هر یک دم باد روچ کثیر خشک هر یک دم همبندین هر یک بنجد دم لولوناسفته عود و غیر
 هر یک در آب می پزند و بعد کف گرفته کشند و منقالی تنا و ل کنند **و اگر سود المزاج رطوبت**
 آن قلت اشتها و سرعت القعال و نبض لطیف قاروره سفید و غلیظ بود **علاج** شراب بالکک
 کله تاول کشند و غذا نخورد آب کبک و تیه و فلفله زعفران خوردند **و اگر علامت املائی بود** مفرح کله
 ایارج و حب انیمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدله نافع بود **معجون نافع** مصلحی عود در جینی
 قرقره مشک سنبل جوز بو اکبیا به قافله پوست ترنج بلبلیه هر یک بنجد دم مشک دانه می بکوبند و بشیره سبب

انتشارات

برزند

بیشتره و منقالی با شرباب لیمون یا حاض جوزنده **خفقان** حرکتی اختلاجی بود که سبب نفع مودی عارض
 فلک شود **و اگر سبب تجرد دم باشد** علامت آن ظاهر شود و نقد یا سلیق یا صاف کنند و سکنه بپوشانند
 و شراب ریاس لیمون و حاض با عرق کل و بدینا دل کنند و غذا از زرشک و لیمون و انار در آب گوشت
 مرغ و بزغال جوزنده **و اگر علامت آن غلبه صفرا بود** شربیه مد کوره و مفرجات بارده تناول کنند و منقل و انار
 و کشیده کلاب بر سینه طلا کنند و بر سبب و امر و وید و انار تنقل کنند و تخم کاهو و مفر تخم که در هر یک تجرد دم
 زرشک تجرد دم تخم تورک تخم کاستی تخم حاض کشیده خشک طباشیر منقل هر یک سه درم گوشت و سیرا
 سبب بیشتره و احیاناً منقالی تناول کنند **و اگر خفقان** سبب سودا بود علامت آن خست نفس و
 خوابها برید بود **علاج** تقیه بدن کنند مطبوخ انقیون و حب آن و مطبوخ ملبله و بعد از تقیه
 دوا المسک حلوتناول کنند و معالجات سودا المزاج یا بس لجا در انداختن چنانچه مذکور شد **و اگر خفقان**
 سبب کثرت هضم و استفراغ و طرد دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیوس تناول کنند و میل
 با سائین و تعویض استحقاق کنند و سمات استعمال سارده **صفت مسمن** شاسته آرد نمود و ترنج هر یک
 سه شلنت درم تخم تورک مغز بادام فندق فستق هر یک بیت درم تو در سترج و سفید هر یک درم گوشت
 اشکورو و غلگلا و حلوسازند هر باید و سمیت درم تجرد هر سه و شیر و شکر و انقال آن جوزنده
خفقان نیز لیکت معده حادث شود و اثر با احوال معده بداند پس اگر خلط لریج در معده جمع شده باشد
 معده بقی پاک کنند و کور ریش مصلکی و عود و مفرجات حاره تناول کنند **و اگر سبب صفرا باشد** که
 معده ریزد هر روز جلابی از بیج مسمک و پوست بیج کاستی و نبات تناول کنند و بعد از تقیه
با این مطبوخ کنند انقیون شاسته ستاد هر یک در ملبله آرد و ورق کلا جوهر دشت سه هر یک تجرد دم گوشت
 و آب بالنگو بیشتره و بلع کنند و میانها سرور از زرشکی نبات و عرق کلا و کلا و زبان شرب کنند
و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی دفع کنند و جلابی از بالنگو و بیج مسمک و زبان و نبات
 تناول کنند و تقیه **با این کنند** ترید سفید انقیون حاشا تخم حنظل عار لقیون کل از منی هر یک در مملو

بریان کرده نمیدانک مله لفظی استبل هر یکدانی استخواندوس نمیدرم بگویند و آب را زیاده حساب رنده و بعد از
 تقیه مفرجات و مقویات معده تناول کنند **عشقی** حالتی باشد که مجموع حواس معطل باشد و این بواسطه
 ضعف قلب باشد و اجتماع روح در و با استفرغ تحمیدک روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که حال روح
 بود همچنانکه در ابتدا حمیات و استخوان و عروق از اختلاط و امثال معده و در حالت تخم حادث میشود و بسبب
 استفرغ و تحمیدک بسیار بود که روح نیز تابع او بود چنانچه در استفرغ و دو جمیع او عرض لفظی حادث نمیشود
 شود و علاقه آن عشقی برودت اطراف لفظ ضعیف و نهن ضعیف و ضعف و حضرت لون بود **علاج** در حالت عشقی
 آب سرد و کلاب بروریزند و بوی خوش میوبانند و اطراف راحت میالند و تحریک کنند و چون افادت
 شراب حاضر و لیون و هذال بدیند **اگر سبب** وجع باشد تسکین آن کنند و اگر سبب احتقاق لحم یا تناول
 سموم یا کزیدن خمرات بود **علاج** آن کنند چنانچه گفتند و مقویات قلب استعمال کنند **مغذیه** علی باشد که
 چنان احساس کند که درای فشارند و در عقب آن عشقی لغت حادث می شود و از زمین لغات روان
علاج استفرغ سودا باشد بطبیوع الفیتون و حسب آن و بعد آن مقویات قلب شراب و مفرجات و تراب است
 کنند **دم الشدی** و دم پستان اگر از مواد سینه باشد **علاج** آن در باره ارم گفته شود **اگر بواسطه** آن باشد که شیر
 پستان سینه شود و علامت آن ارتفاع و صلابت و حرمت و وجع پستان بود **علاج** خرفه بکلار و سرکه تر کنند و بر آن
 نهند و اگر حرارت آن عظیم بود در باطنی و جو و معات و آب کشیر و آب تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر
 وجع آن ساکن شود و علامت آنها دهند و اگر وجع شود و تقیه است استعمال کنند و بعد از آن منفرک در انداختن **البین**
 اگر کم شدن شیر سبب قلت دم و قلت کلب و تناول غذیه کثیره نماید کرد **اگر سبب** د شیر باشد یا غلبه لفظی
 بر و غالب شود و اگر سرفه و غلبه شده باشد علامت صفوت و صحت و رفقت شیر بود و اگر لقم باشد
 علامت آن بیاصل ماریت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظت شیر بود
علاج تقیه باشد از حلاط غالب و تبدیل مزاج با شیر و اغذیه که مفاد آن خلط بود **کثرت البین** بسیار شیر
 و ریختن آن و اگر با فراط بود عوارض طمعت و محققات استعمال کنند و پستان را ملکی و در سنج و روغن گل

انتشارات

بزرگه در که طلا کنند **باب دوم در امراض معده** و سوء المزاج که عارض معده می شود یا مادی بود یا سادج آنچه مادی
بود صفرا باشد علامات آن کثرت تشنگی و ضعف زبان و بلغم دهن بود **علاج** تقویه معده کنند با آنکه اسکینجین
و اکبرام بیاشامند یا تخم شنب و ترب و پنجه مهبک بچونشانند و اندک نمک غسل در آن حل کرده بیاشامند و می کنند
و بعد از آن هر روز جلابی از سفید و اجاص و پنجه مهبک ترنجبین و نبات تناول کنند و لیس طبعیت مطبوع
فواکه و لقمه آن کنند و بعد از تقویه معده بر بوب و اقراص یارده و اسکینجین بر و بر که کنند **سفوف**
مفیه بود ورق کلاه درم طباشیر تخم سبیل زرد و سماق هر یک سه درم مصلحی کبیرم لایق تخم کبوتر و
باد چندان ادویه فیه می آمیزند و سه درم جلاب تناول کنند **و اگر زاده بلغم باشد** علامات آن حسیات ترش و خمر
و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غشیا و فی بلغم و ملت غلظت و کثرت رقیق و سیلان لعاب بیاض لوله
و بطی و این منفس بود و مصلح با غنیه و الطیر حرقه و پایچه باشد **علاج** اولی آن کنند و معده را پاک سازند و بعد از آن
هر روز جلابی از انیسون و بالنگ و پنجه مهبک کلفند و غذا نخورد آب یا شیر خشک آرد خودند فلفل و در فلفل
و در حین در آن کنند و قلابا با میزده متوالی تر بود و بعد از تقویه کبیرم اجاص و ایاره حالتی و نوحایا
کنند و معده را بر وزن زنبق و خیر و مصلحی مالند و کوارش کمونی و کوارش کند و زنجبیل بر و زده تناول کنند
و اگر زاده سودا بود علامات آن حرقت معده و کثرت اشتهای و ضعف مضغ و کثرت لقمه و ترشی دهن
و غلظت سودا قاروره و بطی و صغیر مضغ و فی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود و طیال نیز باشد **علاج** تقویه
مطبوع انیسون و مسهل سودا کنند بعد از آن که معده بقی پاک کرده باشند و کوارش کمونی تناول کنند لقمه
کلفند و از زیاده تناول کنند **اما سوء المزاج اگر طار بود** علامات آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و جناد خانی
و فساد اغذیه و طبعه و ملب پنجه ترش **علاج** شراب ریاس و عذره و لمیون و اسکینجین مانتان تناول
کنند یا کلابی آب برف و غذا از رنگ و نمزند روانار دانه و عذره حوزند و دوق یا برف نیز مقیه بود **و اگر سوء**
المزاج حار یا سرد علامات آن نهال و تشنگی و خشکی زبان و حبس طبعیت بود **علاج** شیره نوره که با خیار
که و با نبات و ترنجبین تناول کنند غذا بماش یا معربا دم و اسفناخ پاکد و و یا کوشش ترغاب خورند

و زرشک سفید دم کل از مرغ چهار دم صدال و مغز بادام و تمرسته تخم و تخم کدو و طلاشیر و تخم تورک و درق کل یک
 تخم یکم یکو تید و لعرق بید شیریند و یکمینقا با نتراب غوره تنا و کنند **و اگر سود المزاج بار یک نوج بود علامت**
آن ضعف مضمون و لعین و انتفاخ لعین و در مماندن و ترش شدن طعام و کثرت حشا و ترش باشد علاج کلفند
 راز با تده و نتراب بالنگو و تیر و در تنا و کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و در جینی خورد و زنجبیل پرورده
 و کور درش عود و عنبر و صدکلی احیای تنا و کنند و نان خواجه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و در حرب الغار عود
 هر یک سه درم یکو تید یا مونیر طایفی سبب درم شش درم و درم تنا و کنند **و اگر سود المزاج بار یک نوج بود علامت**
آن قلت عطش و کثرت اشتها و حشا و ترش و تخم بود علاج کلفند و راز با تده و کلنگین و هلیله پرورده و در
 تنا و کنند سبیل صدکلی از خرنا نخود هر یک سه درم سعد تخم یکو تید و آب بر معده طلا کنند و روغن
 زیتون و قیری با لند **نتراب معده** آب بید ترش و نخل نتراب حرق و نخل یا آتش نرم بچوشند تا نیمه آید و شیره
 قند بدان ریزند بقدر ترش آن و بچوشند تا تقویم آید و در آخر طبع صدکلی دو درم در جینی زنجبیل فلفل
 قاندر و فلفل هر یک یک درم یکو تید و در کسینند و در کسینند تا بچوشند پس مالند و بمقشاند و چون تقویم
 آید از آتش فرو گیرند و شربتی از آن ده درم **و اگر سود المزاج رطوبت نوج باشد علامت آن کثرت زلیق و**
سیلان لعاب و قلت عطش و تا در از آب سرد و میوه یارده بقرارد سومات و اعتدیه رطوبه بود علاج کلفند
 و انیسون و کور درش صدکلی و زنجبیل پرورده تنا و کنند و غذا نخود آب و قلابا با توایل باشد و اگر با سبب
 نرم باشد این **مجموع حنظل الحدید نافع بود** هلیله سیاه آمل و حنظل الحدید هر یک یک درم اسفند از خر و زنجبیل
 تا نخود کنند هر یک یک درم جدا جدا بکوبند و حنظل الحدید سخی کرده و شسته معده در کسینند تا پس خشک کنند
 و با زبادیکرد و پسته باند و باد و چندان ادویه غسل شیریند و یکمینقا با نتراب **و اگر سود المزاج ساذج بار یک**
علامت آن نخانت و تهال بدن و عطش و خشک زبان و قلت بزاق بود علاج شرب معده و نیلوفر
 تنا و کنند یا شیر و تخم خرقه یا آب خیار کرده و نبات شرب کنند و غذا انبوماش و کدو و کوبشت غلال
 و مزغ فریه و ماهی تازه خوردند **و صبح معده** اگر سبب سود المزاج باشد علامت آن و علاج آن کلفند

انتشارات

الکلب ورم باشد گفته شود و **الکلب** ریح بود علامت آن تمدان و سراسف و قرقر و قواق و خشا
 باشد از تن اول اشیا و نفاخه زیادت شود **علاج** کلفه و رازیانه و کلنگین و سنگینین و اگر انگبین تناول
 کند و کوروش کوفی و کندر و اولفک شیرینا و کل گند و مصطکی و کندر و کرویبا و تخم کزکس هر یک گرم بکوبند
 و باد و منالک قند بیاترند و پنج منقال از آن تباشته میباشند و می کنند و بعد از آن جوهرش عود یا صفا
 تناول کنند و اگر **ضعیف معده** باشد و اگر در معده احتلاط رویه باشد یعنی واسهبال تعقیه کنند و تا نخواه و کندر
 هر یک پنجم معده و سبیل هر یک سه دم بکوبند و بعد از شیره و منقال تناول کنند و آب حماض و ترنج برطل
 و آب سیب برطل بچوشانند تا بقوام آید پس زعفران و قلفه و در قفل و در اجنه و قرقل و مصطکی هر یک گرم
 بکوبند و دم عود ده دم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم شیره پس از آن شیره و کزکس و در ظرفی چینی یا خاجی
 کنند و احمیات سه دم تناول کنند و **ورام معده** اگر ورم حار باشد علامت آن التهاب حرقت معده و وجع
 باشد و ورم ظاهر بود و می و شنگی و مسقط اشتها باشد **علاج** اولاد فیه کنند و تراب بفت و تیوفراک استی
 و شیره تخم تورک تناول کنند و آب تارین یا ترنجبین و نبات بیاترند و غذا کشکاب یا بقاناج و خیار
 کنند و در تغلیظ غذا کوشند و چون ابتدا از قیج باشد جلای از رویاه ترک کند و تخم کاستی هر یک چهارم مفتحه
 سه دم خیار شیرین خورد تناول کنند و اگر حده آن تباشته ده دم رازیانه بیان کلم کنند و مسوز شیره سبوس
 و نبات و روغن بادام تخورند و در انبه اصدل و مامیت یا کلاب استان افروز رویاه ترک کند معده طلا
 طلا کنند و بعد از دور و زرد جو و تخم ویدر و در و سبیل یا کلاب یا آب کاستی و بعد از آن خطمی و حله و
 نیرک و بابونه و نیر و در و سبیل و مسعود و در و جو چون ورم خراج کرد و منقح شود علامت شش شدت وجع و حمی
 و قربان باشد یا اثر مان نیرک و در و شنگ تخم خطمی هر یک گرم بکوبند و یا شیر تر بیاترند یا قیج یا بیدگل
 قیج تب و وجع باشد و چون منقح شود شراب عناب شراب شمشاد با شیره تناول کنند و حریره از ناسه
 و شش شش روغن بادام و قند علامت الغبار و می و اختلاف معده و خون باشد و چون معده کم شود شربتی
 از نبات یا تخم مسفرم میباشند و اگر حرارت سخت تباشته ما العسل بهتر باشد تا معده رازیده پاک کند

چون پاک شده باشند کلتار و کتد و ورق کله هر یک درم کل از منی که با خون سیاوشان هر یک درمی بگویند و با هم چنان
 فندک بیازیند و منفالی از آن منجورند تا جراحی متدا شود **و اگر درم بارو باشد** اگر ماده بلغمی باشد غلظت آن کمی
 لسته و انتفاخ معده و سفید زبانی و کزنت تبخیر و ربه و درم رتوب باشد **علاج** ماوالاصول تناول کنند و تریاق
 اربعه نیز و دلووس نیز مفید بود یا جلابی از پوست بچ کاستنی و بیخ رازیانه و بیخ همک هر یک درم تخم رازیانه
 سه درم کلفته درم بیاض منه و غذا نخود آب یا شیر خشکانه و فلفل و در جینی و کروی یا حوزند و روغن
 زیت و روغن بیدارنج بر سر طلا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و از خر و سنبل و خاکستر چوب
 بام یا بند و لیکه کشند و ضماد سازند یا صبر مقطر در درم سنبل و قودمانا و مصلحی و سنبلین هر یک درم بگویند
 و یا روغن زیت و یا سمین و روغن بان ضماد سازند و مسهل لسته استعمال کنند **و اگر زاده سودا باشد** درم
 صلب لجه و بان افکار دردی و خرب لغزین **علاج** جلابی از تخم رازیانه و بیخ همک و بیخ کزنت و کلنگین تناول
 کنند و غذا نخود آب یا شیر خشکانه و روغن بیدارنج حوزند و معده را بکله و تریاق و خطمی و با بونه و مصلحی هر یک درم
 سنبل سعد از خر هر یک درم صمغ عربی سرد درم روغن با بونه پانزده درم لقمه کشند یا سنبل استنبلین و سنج و مصلحی
 هر یک درم صبر صغیر هر یک چهار درم حلیه بزرگ هر یک تخم درم زعفران هر یک درم بگویند و با موسوم روغن
 زنبق یا خیر یا مستط بیازیند و یا لند **و این ماوالاصول تناول کنند** پوست بچ کزنت و بیخ رازیانه هر یک
 درم انیسون رازیانه هر یک سه درم بیخ همک مصلحی با بونه هر یک سفید درم حلیه چهار درم انجیر سفید ده
 عدد و موز طایفی پانزده درم در چهار رطل آب بچوشانند تا بر طلای آید پس صافی کنند و شش مثقال از آن با
 درم متحرخیا رشنه و یک مثقال روغن بیدارنج تناول کنند و تلین طبعیت با یا درج لوغاریا و ایا راه از کافور
 کنند **قرقره و نفیض شکم** اگر بوی کله برودت و ضعف برده و سوال اشیا و نفاخه باشند و گاه یونوسب یا ربه
 باشد که احداث نفیض و نجار **علاج** هر با باد کلفته و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخود آب با زره و
 در جینی و کروی یا حوزند و از اطعمه غلیظه و اشیا و نفاخه و محو ضات احتراز کنند و سوسون و کاه و سنبل و کرم کنند
 و بر شکم بنهند و سنبل و کتد و رازیانه هر یک سه درم فوزه سداب خشک زنجبیل کروی یا هر یک درم صمغ عربی

انتشارات

مصلح

مصطلک هر یک در مکتوبید و یاد و منکات قند بیا تریه و بجز دم تناول کنند و جویش شهر باران و جویش کونی
و فلاقلی نخورند و اگر بالغ طبیعت نرم بود حسب است ابر بیان کرده و زیره و رسته که خنیا نیده و بریان کرده
هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قند است نوبت بخورند **احشا** یعنی بود که بطریق قند قند شود و چون
سیار واقع شود دلپاستاد و مضمون باشد **شاداب** که آنرا در همین زده مسکون است از بخار است غیر منقسمه واقع شود
که عضلات فک السفلی حادث شود و غلیظ گردد و دندان بعضی است بیدار شود **تمطی** است که همه غشاء
کنیده شود و حدوث آن هم از زمین بخار است باشد که در دیگر عضلات حاصل شود هم دلالت بر ضعف و تقصیر
مفید کند و علاج مجموع تقویة نفوسیت معده یا است **مشهور** **علمی** شده است که در استهالی طعام و حرص بر کمال بود
یکدیگر سینه زدود **اسبان** اگر سود المزاج یابد باشد که هم معده را کف کرده علامت آن تفرغ و نقاد و قلت
عطش و تند معده و کثرت سیلان لعاب و لیس طبیعت بود **علاج** است تخمین معده کنند و کلفتند و از زیاده و شراب
یا حبایب از زیاده و بی مزه و کسوت و کلتکین میاشتا مند و غذا نخود آب باشیره خشکانه و تولد ابر کرم
خورند و تغیر بحب صبر و حسیا یا رخ کنند و بعد از تقویة جویش مصطلکی و اطراف معویات معده تناول
کنند و کندی و مصطلک نمایند و شراب یا حمر مفید بود **و اگر از فیض سبب کثرت** الصباب سودا بود و نفی معده علامت
آن حرقت هم معده و قلت عطش و حیا ترش بود **علاج** تقویة بدن کنند بحب فیمون و مطبوخ آن و اغذیه سبزه
خورند و از تولد سودا اجتناب نمایند **و اگر از شدت** خلو بدن التیرض حادث شود علامت آن تقدم
ایسنا آن منک حرقت مفرط و هوای گرم و سپردنم و مرصتها کشیده و در مضمون هیچ آفتی نیات **علاج** تناول
اغذیه غلیظ یا است منک هر یک کله و پاجیم و کونک کما و قلیه قدی و در روسته چیا نوبت غذا خورند لیکن
اندکی باید خورد و بدن را بر و عن بختی و یاد ادم تدبیر کنند **و اگر وجع** سبب کرم و حیات باشد علامت
آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا **علاج** قتل و اخراج کرم چنانچه گفته شد **و اگر سبب** اختلاط
حامض بلغمی بود که در معده جمع شود علامت آن ترش شدن و حیا ترش و بر از طلب بود **علاج** تقویة معده
کنند یعنی و کلفتند و انیسون و مصطلکی تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و کربا و مصطلکی و در جینی خورند و اگر

انتشارات

احتیاج باشد بحب ابراج و صبر سهل گفته **حجج البقره** و آن اشتها مجموع اعضا باشد با سیر موعده و اثر کمپوس
 گویند و سبب آن بر دلی مفرط باشد که فرموده را حادث شود و قوت حس جذب از وقت نشود و بدن
 عظیم محتاج تغذیه باشد و سبب آن نیز قوی از مستان برود شود و کله که در سراسر سفر کند واقع شود و علامت آن
 نخافت بدن و لبلبان اشتها و ضعف قوت و وجع موعده باشد و احوالنا عیش حادث شود و مفرط موعده
 سرد باشد **علاج** شراب یا لنگه شراب کا و زبان و کلفت در زیاده و انبساط از هر کدام که باشد در متعال
 بخوردند و غذا نخورد آب یا کبک یا تیره بود و در اج حوزند و توایل گرم در آن کنند و شراب ریجانی و الطریق حوزند
 کوفی و عود و مصلحی مناسب تریض بود و سعد و سنک را کم فام بگویند و بر موعده ملا کنند **و این علت**
 ضعف موعده یا حرارت جمع بدن نیز حادث شود علامت آن کوب و لیب و عطش و بیوست طبع بود
 و چون کشته شود غذا بخورد و نشکند و قوت ساقط شود **علاج** کنگبین و شراب زرشک و شراب انار
 و سبب یا کلاب تنا و کنند و غذا زرشک و تمر بند روزانه و عوزه و لیون حوزند و همین اگر در غذا اشتها
 غذا شود صبر بکریا بخورد تا خیر نماید **عطش کاذب** تشنگی بسیار اگر سبب حرارت قلب یا اشتها
 آن کرب و لیب و احراق همد بود استراحت بهو اگر سرد **علاج** شراب حماض و لیون و متال و سبب
 بر کدام که باشد با عرق کل و سبب سینه ملا کنند و متال کلاب و خیار که و بپزند **و این قوی مفید بود**
 متدین مغز خیارین و کدو و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک مقدم طباشیر
 سفید دو درم بگویند و بلعاب بگویند و سه درم متقال از آن با شراب کنگبین تناول کنند
اگر سبب حرارت و بیوست موعده باشد بوسیله تناول چیزها شور و حرق و حاره و شربتیار با فواظ
 یا بوسیله استفراغ مفرط باشد **علاج** کنگبین با عرق کل و سبب یا شامند یا آب انارین یا آب
 عوزه یا شیره تخم تورک یا آب یا شراب لیون یا ریاس تناول کنند و آب خیار که و آب
 نهد مفید بود و غذا معمولات بود **اگر اجتماع** اخلاط شور باشد در موعده علامت آن باشد که با سبب
 خوردن زایل نشود و اگر چیز کست رو بخوردند زایل گردد و با سبب کنگبین بکریا کنند و شراب

عوزه

عوزه و مانند آن تا اول کنند و غذا زیر باج خورند و اگر بعد از شراب مسهل شکمی غالب شود یا بواسطه
استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب و آتش عوزه و بحمام معتدل و نه و تدبیرین نیز و عن
کنند و اگر بعد از شراب خمر کتبه واقع شود آب برت و نهج حوزند و حموضات باره مقید بود و اگر از حوزند
یک طرف آب خیار که و یا نمدیم طباشیر یا شامه **تخم و سواد الفم** اما سواد مقیم آن باشد که طعام تنگ
نشود علامت آن اینست چنانچه در برادر حرکت معده و غشیان بود و ضعف تنگی آن باشد که در کور
و یا تا ما مقیم نشود و یا این مدت باشد و بعد از زمانی دیگر که چنانچه بود طعام احساس کند و تخم
آن باشد که معده در غذا قطع التفوت نکند و مقیم نکند و سبب اینهمه یا سواد المزاج معده یا یا اختلاط
فاسده که در وجه شود **علاج** آن تقویت و تقویه معده باشد چنانچه گفته شد **و اسب** طعم کتبه را
باشد تقویه معده یا دیگر بعضی واسهال و تقویت معده بمقویات که مناسبت مزاج بود و دور در کتبه
بیر کند و اگر طبیعت محسب باشد جواریش سفر جلی مسهل بختقال در آب نیم حل کنند و بخورند و
روغن مصلح و نار دین در معده باشد و اگر تا سیمان بود در آب سرد نشستن مقید بود **مفیده**
عبارت آن باشد که طعام در معده بماند و منظم نشود فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود یعنی منظم گردد
و آنچه غلیظ و در است باشد یا سهال **علاج او آنست** که طبیعت را با یکرم و روغن کنجد کند و کتبه تا
از دست پاک شود و چون معده پاک شود فی واسهال موجب ضعف شود شراب انار عدت بالنعناع
یا شراب انار یا نمدیم طباشیر بخورند یا **بجین سفوف** انار دانه بختقال یا قرص طباشیر بختقال بخورند
یا پوست لیمو بختقال یا شراب سیب ده منتقال بخورند و صندل و کافور و افاقیا و کلار مندر آب مورد
بر معده طلا کنند و در مواقع سرد خواب کنند و روغن را لیمو یا آسن داغ کرده بیا شامه و بر غذا میر
کنند تا اشتها و هاضم باشد و سماق و کیک خورند و اگر سن و مزاج منظمی بود در آب سرد نشینند
غشیان و تی و تبوع تی حرکتی باشد که از معده حادث شود برادر دفع چیزیکه در او بود و تبوع حرکتی باشد
بی آنکه چیز در دفع شود برادر دفع غشیان نقاضای دفع باشد بی حرکت و بسیار یک مختلف است **مفید**

در جوت معده باشد فی حادث می شود و اگر داخل در جرم معده باشد تبوع و اگر مطموح در ریا باشد نغزین
واقع شود **البیض خلطی در معده رنجیده است** یا داخل جرم او است صفرا بود علامت تلخی دهن و تشنگی و آتیا
و خشک زبان فی صفرا بود سکنجبین با گرم حل کنند و بخورند و می کنند تا معده پاک شود بعد از آن شراب
انار دانه و زرنشک سماق خورند و معده را با آب سیب و بیه و صندل و کافور تقصید کنند **صفت**
ورق کل طباشیر هر یک ده درم ریوند کبریا عود و پوست بسته هر یک درم و نیم سماق و زرنشک و انار دانه هر یک
بچند درم بگویند و سه انتقال از آن با شراب بیه یا سیب تناول کنند **و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود**
علامت آن قلت عطش و شورریا ترش دهن و قبح و قرا قریه **علاج** با آب تربی غسل و نمک یا بلغم
تخم سبب و تخم تربی که نیکو عمل بد کنند تا معده پاک شود بعد از آن کلخته و راز با تبار تبخیر
پرورده یا هلهله پرورده تناول کنند و تقویت کبیرش عود و صندل و دوار المسک حل کنند **و این صفت**
در فی بلغمی مفید بود که در صندل سبیل سک هر یک بچند درم عود و مقدم انار دانه پانزده درم و زرنشک
قافله چوز بوسه لغت معده هر یک چهار درم پوست ترنج فرنجشک و زرنشک هر یک ده درم بگویند و با عود
ادویه یا ترند و زرنشک درم تاده درم تناول کنند **دوای که فی بلغمی سوداوی مفید بود** پوست بسته درم
کل هر یک چهار درم عود و صندل هر یک سه درم مسک بچند درم بگویند و با آب سیب بشینند و بکنند
تناول کنند **و غشیان** سبب کثرت عذاردیه یا سودا طلب کاحادث شود فی بانی بعد از آن مقویا
معده تناول کنند **فی ادم** سبب خون کربلی بیرون آید اگر تعجیر و انقطاع عوی بود و صندل با سلیق کنند
و کل از منی و صمغ عربی و نمک و بارنتک هر یک منقالی مجموع بریان کرده بگویند و با شراب سیب بخورند
یا قرص طباشیر یا قرص کبریا هر یک درم یا رب بیه تناول کنند **و این ترش نیز مفید بود** که در تخم حاشی
هر یک سه درم و ورق کلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم سبب یا نانی اقا قیا کبریا هر یک درم
بگویند و با آب سماق یا کلاب بشینند و بکنند از آن با تخم کورک بریان کرده بخورند **و اگر فی ادم**
بواسطه ضربه یا مسقطه باشد کبرسته واقع شود موقع ما دوت را سماق و مغاث و اقا قیا و کل از منی

انتشارات

دمردیه

و در صبر بآب مورد طلا کنند و قرص کبریا بکشند فقال با شیرین تخم تو کبریا بمان کرده بخورد و اگر باقی و لغت خون
سعال باشد با رنگ و صمغ عربی هر یک کمی بر میان کنند یا گل ارغوانی بخورد کم بکوبند و با شراب غناب بخورد و شیر
و لولو و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقا قبا و کلز منی و سماق و نشا سسته و تخم تو کبریا و خون سیاوان
هر یک پنجم صمغ عربی دو درم طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب لیمو الحام الکثیره و سه منقال شراب
غناب بخورند و از حمام صبح و اواخر لطفی اجتناب نمایند **و اگر سبب قروح** و نیزه معده باشد عسلک و صمغ میانه
نشانهائی و در قی معده باشد و چون خیره را بر شوره قروحش بخورد و صمغ زیاد باشد **علاج او آنت** که جمود است و باقی
اجزای آن کنند و از آنقدر لایح متناهی یک و زرد تخم تخم بخورند **و این قرص مفید بود** و تخم سماق یا رنگ هر یک سه درم طباشیر
لولو کبریا یا شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشا سسته کثیرا هر یک چهار درم بکوبند و با آب لیمو الحام الکثیره بکوبند
شیرین و قرص سارند شریک نمینقال یا بنده **اگر خون** از عضو مرد یک معده در نیزه در شک از دامع یا از کید یا از اطفال
باشد علامتش آفت آن عضو باشد **علاج آن** عضو باید کرد **و اگر خون** در معده تید و علامت آن تا اقل و عرق
سرد و ترش شود **علاج او آنت** که تخم شیت و یا بونبه هر یک پنجم بکوبند و یک درم نمک بیانشا مندی یا ابریشا و
روم یا بکرم بیانشا مندی یا الفخر خروش یا آب بالنگو یا بیره نجاسف بیانشا مندی یا سر کین خرگوش لعیل و با بکرم
بیانشا مندی و آن کنند **فواق** حرکتی باشد که در طبقه داخل معده بر ادرق نمودن یا خلط خارج لقی بود یا اطعام لقی
علامت آن حرکت معده و قی صفراور یا سودا و بر لقی **علاج او آنت** که طبع شیت و ترب یا آب ترب و غسل و
سکنجبین و البکرم بیانشا مندی که لقی و اسهال دفع شود و بعد از آن شریک از نبات و عرق کلز بید یا لعی
بکوبند بیدانه و روغن عقیقه با دوام بیانشا مندی **و اگر فواق** سبب ریح بود و این سبب ریح بیانشا مندی
بعد از تخم نری بود **علاج** کلفته یا انیسون یا زیره یا از یا نه بخورد و در جنتی و صمغ کاجا مندی و کوارش نمود
صمغ کاجا مندی و اگر سبب کلفته بیاید مفید بود و اگر تمام اطعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه
انیسون و تخم کرفس صغیر هر یک یک درم کوفته یا فته بخورند و درین نوع حرکات لعیانی مندی و صمغ کاجا مندی
بود و بزرگ است که آنت کالی میر باید کرد **و اگر فواق** بعد از قی و اسهال بسیار حادث شود و یا اسهال بیوسه سبب

تسخیر معده بود نتراب مغیبه بلعاب یا لنگه و بیدانه تناول کنند و غذا شیردجوباکدور و روغن کله مغیبه جوزند و موم
روغن از آسب که در وستان افروز و خطمی تیز او موم صافی روغن بسیارند در معده مانند و این بدتر انواع فوایق
بود چنانچه گفته اند **افراق مال من فراق** و در ورم کینه نیز بود و این سبب بزرگی ورم بود که مزاج هم معده بود
با بوی اسطوخودوس که میان کبد و معده باشد علاج او علاج ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** که سبب
سوء المزاج معده باشد علاج او و علامت او گفته شده است **و اگر سبب خلطی در ریه یا خلطی مالم بود که در معده**
جمع نموده باشد علامت آن حرکت معده و مرارت یا طوحش دهن و تشنگی بود علاج آن می بود و بعد از آن
تقویت معده به سبب تخمین سفر جلی و بی پرورده و نتراب سبب و محملات کبر و مومن تیز مغیبه بود **و اگر سبب خلطی مزاج**
باشد علامت قلت تشنگی و میل با شیا حاره و حر لغو علاج تقویت معده بجمع کفکته و ایتون و جوارش خود بود
تا خواه و فودج و راز با نه هر یک بچرم صلیق و نقل سنبلیله بکند و درم با بچیدن قند یا نیزند و وشقال تناول کنند
و اگر سبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت آن بجز و غشیمان و ریزار متشن **علاج** تقویت باشد یعنی و سهال و بعد از آن
تقویت معده **و اگر سبب آن** باشد که سودا معده ریزد و موجب نقصان اشتها شود علامت او است که اشتها
نیاشد لیکن چون غذا خورد و مضمحل شود و چون چیزی باقی باقی جوزند اشتها پیدا شود **علاج آن** تقویت مساک
طحال بود به سبب تخمین تیز و زریاج و ابجاده و کوز و تون لیس که محملات **و اگر سبب بطلان جسم معده باشد**
علامت او است که احساس تناول اشتها و حر لغو و مالم کتند و او را فوایق و غشیمان حاد است **علاج** کفکته
رازیانه و نتراب یا لنگه تناول کنند یا جلابی از رازیانه و تیج همکد یا لنگه کوزند و بعد از تیج حبیب و حویق قویا تیج
کنند و بعد از آن بجز ارشاد و معجزات حاره تقویت معده کنند **باب بازدهم در امراض کبد** بود المزاج که
عارض شود کبد **و اگر حار بود** علامت آن سوزش تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و جنباس
طبعیت و مرعت تبخیر و حرارت ملوک کبد و تاربت بول بود و شاید که بان فی صفه و در سهال صفه او تیز
بود **علاج** جلابی از تخم کاسنی و تمرند و ارجاص و ترنجبین و سکنجبین و آب کاسنی یا شیره تخم خیار بن و
تیجات تناول کنند و نتراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از رشک یا زار و دره یا فروع جوزند و آب کاسنی

انتشارات

و صد لیلین

و صدقین بر جا طلا کنند و اگر طبعیت محبت باشد تلخ کنند مطبوخ فو که را قرص طباشیر نرم کنین
ده منقال اسپک استی سبب منقال تناول کنند **و اگر صفا غالب باشد این مطبوخ** بیاشامند **صفحه** سینه کبلیه
زرد کاشنی بلبله کالی هر یک پنجم ترنجبین سبب درم نبوشند آرد جو معیت ورق کل هر یک سه درم و کافور
نمک یک بکوبند و آب کاستی یا کشیر یا ستان افروز یا تعلیه الحما طلا کنند و اگر یان اسپهال یا بنده کیمتقال قرص
طباشیر ماده منقال بریدید با سبب بچو زنده و غذا برنج و ماش بریان کرده بخورند **و اگر سودا مزاج یا در عارضه کرم**
علامت آن اسپهال و قلع و عطرش و بیاض زبان و تهیج او و اوجقان و بطبع تری و غلظت قاروره بود **علاج**
بر اسهال و جلابی از رازیانه و رو باه ترک یک کلقند تناول کنند و غذا نخورند آب باشیره خشک زنده و کبک و تپو خوردند
و این قرص تناول کنند سنبل مصلح کرم کرفس و فخر انیسون یا داعم تلخ اهل مستطیر بکیده درم عصا دره فیت
نمدرم فلفل زنجبیل هر یک درم بکوبند و آب رازیانه قرص سازند و منقالی ازین یا در الاصول بخورند **صفحه**
پوست بچ کرفس رازیانه کاستی هر یک پانزده درم تخم رازیانه سه درم کرفس درم انیسون سه درم زعفر
غافق حاشا و جوهره هر یک پنجم موثر طایفی سبب درم در سه رطل آب بچو شانه تا مابطلی و تپو آید و بار طلای کنند
لقوام آورند و سبب درم تانس درم تناول کنند **و این قرص نیز مفید بود** نستین ریو نه هر یک سه درم کلسنج
چهار درم سنبل اسارون لک معمول هر یک سه درم بکوبند و آب کرفس قرص سازند شترتی کیمتقال بود اسارون
انام بچو شانه و جگر اربان تطبیق کنند و مقل یا آن لقمه تا نهند و یا بونه و اهلل الملک و مستطیر و سلج کوفته
باروغن سوس طلا کنند و اگر اسپهال یا فو طلا بود تخم سبندان شامسقم صمغ عربی هر یک سه درم بریان
کرده جلاب ترکند و فرو برند و کبک و تپو بریان کنند و با سماق و زرشک ترش کنند و بخورند **و اگر**
سودا مزاج و طریقی علامت آن کثرت لعاب و قلع و عطرش و تهیج او و اوجقان و کثرت خواب و بیلا
حواس و بیاض قاروره و سودا المضم بود **علاج** هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیج سماق کلقند تناول
کنند و غذا نخورند آب یا کبک و تپو و زیره و در جینی خوردند و اطراف کبک کبک و کلقند و جوهر نشات کرم
مفید بود **و این قرص نیز مفید بود** زرنوب رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنجم بکوبند و آب رازیانه

انتشارات

یا کرفس نشیند و متقال با ده درم سکنجبین بزوری بخوردند **و اگر سوز المزاج یا بس بود علامت آن** نخافت بدن
 و قلت دم و تشنگی و بیوست طبع و صلاست تبض و میاض قادره باشند **علاج** شیره تخم کبوتر کباب تراب نیلوفر
 یا تراب خشتخاش تناول کنند و غذا کدو و کونشت نیز خال خوردند یا حریره از سبوس نبات و روغن بادام و
 ماهی تازه نیز ترشاید و موم روغن از روغن بعثه و روغن کدو و موم صافی و اسکی سنی و آب نوزک طبعیت
 و بر جگر طلا کنند **صعق کبید** یا لیب سوز المزاج یا شد علامت آن گفته شد یا لیب سنده بود که کبید را
 شود علامت صعق کبید و قلت اشتها و فساد لون و نخافت بدن و اسهال غالی شبلغیا درم
 و وجع ضلع آخرین از اضلاع المین بود و این سده اگر در مجرب کبید یا شد علامت او است که بول اندک اندک
 آید و رقیق بود **علاج** هر یا مداد جلابی از تخم کاستی و بیج معکوب و یا به ترکیب هر یک یک سده درم در زیاده نیکدم نبات
 ده متقال تناول کنند و یا تخم کرفس و نانخوره و پوسست بیج کاستی و در زیاده بحسب مزاج یا قرص زرشک کبکین
 ساده یا زور و غذا زیر باج خوردند و از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلا و راحت را کنند **و اگر سده مفر کبید**
 علامت آن بر از رقیق بود **علاج** آن هر روز جلابی از بیج معکوب تخم کاستی و در زیاده تناول کنند و غذا محمود
 و تلین طبعیت کنند لبان افروز بجدرم تخم کاستی سده درم بچونشانند و صافی کنند و ده متقال شکر سنج و بیج
 متقال همچون خیار نیز در آن حل کنند و بیانشانند و یا بوز و شبت هر یک سده درم تخم کرفس سنبل اسارون
 هر یک در می کوبند و یا آب سداب بر جگر نهند و همچون کرم در تصیوت معید بود **صفت** تخم کرفس در زیاده نیکدم
 سنجی از خرز عرقان هر یک درم سنبل مسطر و باس عصاره عافت سپر بری یا دام تلخ هر یک بجدرم تلخ
 چنی رب السوس هر یک سده درم مجموع کوفته بچته یا شیره قند یا عمل شیره و بکنمتقال یا ما و الاصول تناول کنند
اورام الکبید و رمی کبید هر شود اگر دمو را باشد علامت آن تب و تشنگی و لیب حرکت و وجع موضع کبید
 و نفک آن و طه و روم و سعال و فواق و احتباس لطن و ضیق النفس بود و باشد که احتباس بول
 نیز بود **علاج** اولاً مقصد کنند از با سلیق و اخراج خون بحسب حاجت و قوت بگیرند و هر یا مداد جلابی از
 تخم کاستی و پوسست بیج معکوب و یا به ترکیب هر یک سده درم نبات و ترنجبین هر یک درم تناول کنند

و در کله خوردند

و غذا کشتاب خورند و تلین طبیعت کنند مطبوع فوکه یا **بابین حقه** سنا و سقندرم مفت تملی و قرح کاسنی
 هر یک تدریم جو نمک گرفته سیدس خطمی هر یک کفی خیار شنبه پانزده درم شکر سرخ روغن مغز کاجمه هر یک درم
 و **اکروم** کبکد باشد در ادرا بول مسج یا بیکر و شیر و سنج و آب کاسنی و سکنجبین ترور خورند **بابین**
فوسن اول کشته تخم کاسنی تخم خرنوبه مغز تخم کنوت هر یک سه درم طباشیر کمنقال رویتد تدریم لک مغزول
 درمی بکوبند و با یک کاسنی شیرند و مفتالی بخورند و در ابتدا روهم رو باه ترکیب و رو کله مغز و مغز تلین و کاکج
 طحال آب استیان افروز کلاب ضماد سارند و چون از ابتدا سنجی و زکند استعمال ضماد است بکند **و اکروم**
مغزوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و تاربت فاروره و بی و اسهال مراری بود
علاج هر بایداد جلابی از تخم کاسنی و مغز و تملی و قرح کمنین تنا و کتند و تلین طبیعت کنند مطبوع فوکه یا **بابین**
 یا نفوس فوکه یا شیر خشت و تر کجین و خیار شنبه و غذا کشتاب یا شیر خشک حوزند و **اکروم** بلغم **بابین**
 علامت آن قلت عطر و تب غیر حاده و بر از بلغمی و بیاض فاروره بود احساس درم کتد اما وجع یا قرح **بابین**
علاج جلابی از رازیانه و پنج مکره رو باه ترکیب نبات تنا و کتند و غذا بخورند و نباش با مغز بادام
 حوزند و تلین طبیعت بجهت تریم کتند یا **بابین مطبوع** سنا چیدرم رازیانه انیسون هر یک سه درم شکر
 درم بچوشانند و صفاتی کتند و بجهت تقال معجون خیار شنبه تا مغز متقال دران حل کتند و بیاشانند
 العبد از تنقیه اطراف کتند و جوارشات و مقویات معدة تنا و کتند **و اکروم سوداوی** **بابین** و ان بوا
 سده باشد که میان کبکد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبکد و تشنگی و خشکی زبان باشد **علاج**
 هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و کاه زبان و نبات تنا و کتند و شراب کاه زبان و انگو
 لغوی کتند و غذا زیر کاج خورند و تلین طبیعت به مطبوع انیسون کتند یا سنا سقندرم یا لنگونج مکنک
 تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بچوشانند و صفاتی کتند و معجون نیاج مغز متقال
 دران حل کتند و بیاشانند و غذا بخورند آب و شیر و شکر از حوزند و بعد از مقینه سکنجبین ترور و **عصلا**
 و ماد الاصول و قرص زرشک کبریتا و کتند و کتد و حویه و نیرک و ضمغ و پیر پیر و روغن مغز و **عصلا**

انتشارات

و با نوبت و حمانا مندا کنند **اگر دم جگر** از قریه و سقطه بود و تجمعت و رویت در جتی هر یک سه درم سو میای و دو درم روغن
 منقش بکند و با هم آمیخته طلا کنند **بیکه کبد** اگر بعد از دم حادث شود علامت او آنست که تری و کراخ و ارضانی
 اشتداد کند و مرلیش بر پشت باز نماند و سخت چون منقش شود علامت منقش برده و اسهال مده یا چیز ترشید بر روی
 و مریض را ضعی و اخی حاصل شود و یا بشد که معده یقی و اسهال واقع شود **علاج** آن پس اگر الفجا است قتی بقصد
 کنند و شیر نیز یا ترک و مرور رنگ تناول کنند و چون منقش شود و اگر تب نباشد جلابی از زرد فایح کز و از زان
 و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره سرخ یا نیز اب عناب در شش و نیلو فز حورند **نقش کبد**
 علامت آن باشد که نقل نباشد و وجع فم معده شود و حرارت نبود **علاج** آن سکنجبین نیز و رو و مال الاصول
 و معجونات حاره تناول کنند و مسخحات بقصد **سده کبد** سبب اختلاط غلیظ لزره حادث می شود علامت آن
 نقل کید باشد بی وجع و تب و علامت دم اگر سده در مجرب کید باشد بول اندک رفیق و اگر معده بود
 بر از رطب باشد **علاج** آن که در معده باشد منقش است استعمال کنند مثل شراب دنیاری و دیون صبی و سکنجبین
 و کاسنی شسته آب بکیزد و یا سکنجبین نیز در تناول کنند **علاج** آنچه در مجرب کید باشد تناول مال الاصول
 و سکنجبین نیز و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم کور که باب کاسنی یا سکنجبین جوزند و قرص زرشک
 مفید بود نیز یا ج و انار و اسفناج جوزند **سودا القتیة استسقا** سودا القتیة از ضعف کبد و مزاج آن
 حادث شود علامت آن تهیج اطراف و بیاض لعان بود **علاج** آنست که تغلیظ غده کنند و از اغذیه
 غلیظ اجتناب نمایند و زرشک نخود آب یا در چینی و زیره کرمانی جوزند و تقویت کید کنند چنانچه
 سودا المزاج گفته شد و اسهال در نیاب نمایند که انمقدمه استسقا است **انا استسقا** استسقا نوع است
لحمی و رقی و طلی اما لحمی آنست که بجمیع اعضا پراکنده باشد و سبب ضعف المزاج و ببردت مزاج آن
 و این ببردت سبب استسقا دم باشد از بوسیر یا کثرت حریق یا بیشه یا آب سرد بود و طب
 ریاضت یا حمام یا در فرانش گرم یا سبب ضعف طحال بود که جناب سودا نتواند کرد و در کید یا ندم مزاج
 او رسد کردند یا سبب ضعف معده که نفهم نام نتواند کرد و کلیلوسر خام بکبیر رود و کید نیز از نفیج آن عاجز

شود و اعضا آنرا جذب کند چون خام باشد خردیدن نشود و موجب انقباض گردد و عمل است آن بیاثر و ضرر
 بود اما قفاح بدن یا بیاثر در وقت قاروره و چون انقباض بر اعضا دهند فرود و در زمانی همچنان باشد **علاج**
 آن هر روز جلای از تخم کاستی و رازیانه هر یک یک درم بیخ کاستی و بیخ رازیانه هر یک یک درم نبات ده درم
 تناول کنند و غذا زیر باج و کیک و پنبه و کبوتر و کبوتر و کبوتر و کبوتر و کبوتر و کبوتر و کبوتر و کبوتر و کبوتر
 که بغایت سرد شده باشد اندک می خورد استحام بآب شور سرد و آب ششی مفید بود و تریانه حمام بر
 ریک خسپیدن و نسبت با قفاح کرده نشستن مافع باشد و در تیرض در ادرار ایول مبالعه باید کردن به
 منک کجین نرور و قرص زر شکر و محار و پوست انیسون و حبه و رازیانه و تخم کرفس و سیل و سیل و سیل و سیل
 و درم از آن با سیکنجین نروری تناول کنند و بوره و زیره و سعد کبوتید و یرش کم طلا کنند و اگر طبیعت
 محبت نماند همچون حیا رشتیر و حبیب بارح تلین کنند و این عمل از ضعف و برودتی معده باشد بکنند و کبکین
 و انیسون بخورند و حبیب الصطوخون تلین کنند **اما استفادتی است** که ما نسبت میان صفاق و جفاح
 حادث شود و این نوع بدترین استفاد بود عمل است آن نقل و زیر کشیدن نمک و مقالب پوست آن باشد
 و شکم همچون چکی بر آب بود و چون دست بر زردن یا زردیلو به بیلو کردند و از آن شستند **علاج** هر روز
 جلای از تخم کاستی و رازیانه و بیخ کاستی و کفتر تناول کنند و اگر بآن حرارت مزاج بود آنرا کاستی نماند
 با سیکنجین نروری خوردن و تلین طبیعت بمطبوخ بلبله مایند کرد یا **باین** استنبتین غافق انیسون
 مصططه سقونیای هر یک یک درم لک معتول عود بایک هر یک یک درم کبوتید و آب رازیانه بشیند و حبیب آرد و
 متفال تناول کنند و بوره ارتمی و بیخ سوسن و قو و مانا و برنج هر یک یک درم تخم کربت مفید در شکم بخواه
 درم آرد جو سکلین کا و هر یک شصت متفال باشد و آب رازیانه یا آب کاستی بشیند و بر شکم طلا
 سارند و بعضی را شکم شقی میکنند و آنرا نر کنند لیکن عظیم الخطر باشد **استفاد طبعی است** که ریاغ غلیظ
 در میان صفاق و نرب یا تریب امعاء واقع گردد و سبب آن حرارت کید باشد یا شدت برودت و رطوبت
 معده باشد زیرا که چون معده در تنه نام عاخر شود کیلوس خام بکیر رود و حکم بطبع مقیم آن مشغول شود

از ان ماده ریح و انجیره بسیار حاصل شود و موجب تیرگی شود و علامت آن نیز کشیدن شکم و برآمدن
ناف بود یا آن نقل نباشد و چون دست بر شکم زدن آواز طبل آید **علاج** آن هر روز جلای از تخم کاسنی
و انیسون و بیج مهک و بیج کاسنی و کلفت تناوا کنند و غذا خواب یا مغز بادام و فلفل و زیره و کوبه و یا کوبه
حوزه و روغن بابونه و روغن سداب و شنبلیله بر شکم مالند و کرم کزک را زنیان و انیسون و زیره کوانی
و دو قوطر اسالیبون هر یک سه درم پوست بیج را زیاده درم بیج کزک سه درم بیج مهک سه درم
بیج اذخر قفاح اذخر زهر یک درم موزیر طایفی مسیت عدد در چهار رطل آب بجوشند تا بنیمه آید پس
در رطل غسل بقیوم آرد و ده درم تاده متقال از ان تناوا کنند **سقوط تخم کزک** را زیاده و انیسون
اسارون مسطراوند هر یک دو درم زیره کوانی سه درم و سنبل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل
از ان با و العسل بخورد یا آن کوفته را با دو حبه دندان قند بیا نیند و همچون متقال از ان تناوا کنند و اگر خواستند
که تلین طبعیت کنند همچون متقال معجون خیار شبر و ده متقال زین یا و الا صواد را آب گرم کرده
و چون نخط کرد و نفع ساکن شود یا بوز و تخم شنبلیله و کلید الملک و مرزنجوش و زیره کوبه و یا
سداب شسته بر شکم طلا کنند و **نوعی از استسقا طبعی** که آنرا جنین گویند علامت آن انتفاخ و عظم
لبطن بود و متواتر شکم ایشان عظیم شبیه اسبان باشد **علاج** هر روز جلای از تخم کثوت و کاسنی
و زاریانه و رویاه ترکیب نبات تناوا کنند و تلین طبعیت **بین مطبوخ کنند** ستا مقیده درم باه
ترکیب بیج درم تخم کاسنی سه درم شکر سنج ترنجبین هر یک درم مغز خیار شبر یا زنده درم کاسنی
ناشته بیج درم و بیج نار درشت شکم را مالند و **باید دست** که هرگاه در استسقا آب و شکر
با فراط یوه یا شیار حاره معالجه کنند و به رویاه ترکیب تخم کاسنی و بیج آن کف کنند و بنویسند
و مغز بادام حوزره و تلین طبعیت **بین مطبوخ کنند** ستا هلیله کالی هلیله کالی هلیله کالی هلیله کالی هلیله کالی
نیلوز تخم کاسنی هر یک سه درم موزیر طایفی یا زنده درم آلو سیاه و کیلی و عناب هر یک عدد درم
سیت عدد مغز خیار شبر و ترنجبین هر یک درم لعید از تقیه آب کاسنی یا اسکندنجبین سه درم بخورند

انتشارات

برقان مسفرتی فاحش بود که در شیر و چشتم ظاهر شود سبب جریان صفرا در زیر پوست است
آن اگر از قید جریان باشد علامت آن بر پیش طبعیت و تلخ شدن بود و در زیر یا حوری واقع شود **علاج**
آن سهله است آب کاسنی سبب درم باده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از خشک معر بادام
خوردن مای تازه با سرکه **و اگر برقان از سود المزاج** گرم باشد که کبیرا حادث شود علامت آن شدت
عطش و سستی تپش و وضع قاروره و میل آن بواکوده و بیات زرد صفرا بود و رنگ او سبز باشد و طبعیت
مختل باشد **علاج** آن جلابی از تخم کاسنی سرد درم اجاص ده عدد و نمزند را در سکنجبین و نبات تناول کنند
و غذا حیوانات خوردن و تلین طبعیت کنند بطبوح فوکه یا بقوع فوکه و ترنجبین یا بطبوح بلبله و بعد
از تغیه تبرید مزاج کبیرا باندک و بشیر و تخم تورک و سکنجبین یا آب کدو و خیار کدو با کمیقال قرص
طباشیر نرم و غذا الوج و ترندی و زرشک و توماش و معر بادام و اسفناخ خوردن **و اگر برقان سبب**
سود المزاج حار بود که مزاجه را حادث شود و غلبانی در دپیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن
شدت عطش و لمب بود و این لغتیه حادث شود که سبب حرارت جمیع بدن عارض شود علامت
آن نخافت بدن و خاریدن و خشک برآز بود و صفرا بقی و برآز دفع شود **علاج** هر دو نوع اسهال
صفرا و تبرید کبیرا بود **و اگر برقان** سبب درم کبیرا حادث گردد **علاج** آن نشه و تلین طبعیت باشد
و اگر سبب شرب زهر یا کزیدن حیوانی زهر در ریاست مکنقال قرص طباشیر نرم یا آب انار پس تناول
کنند یا کمیقال قرص کافور یا لعاب سبزو بیداته یا آب خیار کدو بخورند و غذا کشکاب یا روغن
بادام خوردن و جگر را بوق کدو و صندل ملاقات نمایند و کتیر هر یک بجز درم کافور نمیدانند یا کلاب تقمید کنند
و برقان نیز سبب سده که میان طحال و مزاجه و امعاء حادث شود و این مانع قویج باید کرد و استعمال
بادام کنند و روپوده و غانت هر یک مثقالی مسنین دو مثقال کویته و باده مثقال سکنجبین تناول
کنند **و اگر سبب** باشد که میان کبیرا حادث شود علامت او است که برآز تبرید سفید گردد
علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال مسفینات مثل سکنجبین زرد و آبی کاسنی

و تخم کرفس انیسون و امثال آن کنند **باب بی از دهم در امر ارض طحال** سود المزاج که طیال را عارض
 شود و اگر خار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرکت موضع طحال باشد و صفت لون
 و کمودت آن و حرمت قاروره و مسود بر از و اختلاف نبض و سود حلق **علاج** قصد اسکیم کنند از
 جانب چپ جلاب از نمزند هر روز پنجین و نبات حوزند یا قرص زر شکلیا نمزند هر با الوجوب یا تو ماش
 و مغز بادام و تلین طبیعت مطبوع مهلبه زرد و سیاه و ما و الجین یا اسکنجبین نیز در **این فرمای**
مفید افند دیوندر می و نیم زعفران تخم وردق کلک بنجدرم طباب نیرسه درم مغز سه درم تخم
 لوزک چهار درم کافور نیمه انگ تمام کوفته تخم بایک کاستی شسته و منقالی با اسکنجبین تناول
 کنند **صفت نافع** طباب شیر بود پنج مملک سنبل مصلحکی غافق هر یک درم زرشک چهار درم سنبه
 و مکینقال تناول کنند و آنچه و کبر سیر که نافع بود و تخم ترنک سبندان و شیطرح هر یک درم در سرکه
 بجوشانند و نمدی بدان تر کنند و بر طحال نهند یا ورق کرنگوئید و با آرد جو ملا کنند نافع بود
و اگر تشنگی مفرط باشد شیره تخم تورکیا کاستی یا آب خیار که و وی اسکنجبین تناول
 کنند **و اگر سود المزاج** بار بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و نترت زلق بود **علاج**
 جلابی از تخم رازیانه و انیسون و کلغته تناول کنند تا سبب منقالت ما و الاصول **صفت آن پود**
 پنج رازیانه ده درم پنج کبر تخم کرفس پنج مملک هر یک سه درم مویر طایفه درم تخم خیارین
 پنج درم کچک کنوت تخم کاستی رازیانه بچکشت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا
 سبک رطل آید صافی کنند با غسل یا نند بقوام آزند و بان آب صافی کرده را با غسل یا نند یا
 نهند و بیانشانند و غذا خود آب با شیره خشکانه حوزند **و اگر طبیعت محتجب باشد** مابین مطبوع
 تلین کنند ستا بنجدرم مهلبه سیاه مقه درم پنج از قرقاقت تخم کاستی هر یک سه درم مقه
 سه درم و نیم لوسیا ه عتاب هر یک ده عدد سبستان سبت عدد خیار شتر بانزده درم
 ترنجبین شکر سرخ هر یک درم و طیال را بورق سدب و کز و پنج کز داشته مجموع در سرکه جوشانند

و تغلیظ کنند

و تظیل کنند **اگر سود المزاج بالیس بود** علامات آن صلابت طحال و نخافت و کمودت بدن و خفت نفس بود
علاج حلابی از تخم کاسنی و بختکشت و تیج همک از رو باه ترکیب نبات تنا و الکنده و غذایو ماش و مغز
با دام و کدو و فروج حوزد با عقی تاز و شیر تازه شاید **اگر سود المزاج رطب بود** علامتش تنزل بدن و پاشی
لسان و کثرت رقی و قلت عطش بود **علاج** سکنجبین بزوری و مار الاصول که تور تا و الکنده و غذا خود آب
باشیره خسکه آنه و قلا یا متو ابر حوزند و تلین طبعیت کنند بحب افیتون و اریح **اگر رطوبت طحال** اگر درم طحال از حوی
بود علامات آن تب بر عت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال بود و غلظت و سواد قاره **علاج** آن تصد
با سلیق کشته و حلاب از تخم کاسنی و عناب و حاصل نبات تنا و الکنده و غذا کشکاب باشد و تلین طبعیت
کنند مطبوخ فواکه و صندل و اقا کتیا و شیات مامین و کشیر بر طحال نماید کنند **اگر درم صفراوی بود** علامات آن
چهاره و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و بریز بود و باشد که تیر تیر قان باشد **علاج** حلابی از تخم کاسنی
و رو باه ترکیب قمر تهر و نبات تنا و الکنده یا آب انارین یا نبات و غذا جو باشیره خنک خاش حوزند و تلین طبعیت
بقرص طباشیر نرم کمققال با ترنجبین دره متقال و طحال الصمغ البیدل و نورک کشیر و ورق مید کنند **اگر درم**
مطبوخ بود علامات آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره و بلغم نبض بود **علاج** آن حلابی از
رو باه ترکیب و پنج همک از زیاده نبات تنا و الکنده و غذا خود آب حوزند و تلین طبعیت **بین مطبوخ است**
سلیقه زرد هر یک یک درم تریده درم تخم کاسنی از زیاده کرفس بختکشت شکوفه کبریا لنگه کا و زبان هر یک
سه درم انجیر سیت عدد موثر طالیغی یا نژده درم شانه کله سته خیار شیر ترنجبین هر یک درم بعد از تقیه نفس
از شکب سکنجبین بزوری تنا و الکنده **اگر درم سوداوی بود** علامات آن نخافت و نهال بدن و صلابت
طحال و خروج او از موضع خورش و ضیق نفس و سواد لون و سواد و تلین طبعیت و سرعت نبض بود
علاج تصد یا سلیق یا اسلیم کنند و تلین طبعیت بحب افیتون یا مطبوخ آن کنند غذا زیر راج یک
حوزند و بعد از تقیه سکنجبین بزوری و قمر کبر حوزند **صفت** بختکشت تیج کبریا کزله درم زراوند و شونیز
تخم سبندان هر یک سه درم عود و سلیقیت درم مگوبند و سه درم خیار شیر کجوشانند و او به بدن

بشوند و قرص رند و کینفقال تناول کنند و خردل و پنچ کبر و بویه از منی و غافقت بگویند و با عسل میزنند
 و کاغذ مرقه در دم کینسته و او و بیه بر آن بمانند و بر طحال ننهند **و اگر** درم طحال متفح گردد و منقح شود معده
 ریزد و لقی و بر اذق منقود در آن سیر سبز بیدار است معده بود که طبیعت محبت نشود **نفخ طحال** سبب
 برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن تمدد موضع طحال و بر آمدگی آن باشند و چون در
 بر و تنه از زیر دست بلفرد و یا شند که یا آن فرقه باشد **علاج** آن ماوال اصول و کنجین و آب زبانه کین
 عنصلی تناول کنند و فلک سیوس و کاورس گرم کنند و بر موضع طحال ننهند **سده طحال** حدوث آن کسب
 غلیظ بود و در مجموع شود علامت آن نفخ طحال بودی غلظت او درم **علاج** از زبانه و تا نخود و دو ماه ترنگ
 و انیسون و نبات تناول کنند و کنجین بزور و قرص کبر معده بود و تخم کاسنی و کزنجرف هر یک بجز تخم کسب
 دو درم و نیم بگویند و سه درم از آن با کنجین بزور تناول کنند **قان اسود** یعنی تغییر لئون بدن باشد
 سیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود علامت آن نفخ و تمدد
 طحال و حینت لفظ و قلت اشتها و نوحیفت بدن و بطی نفس و تبدریج حادث شود **نفیته علاج** آن بصره
 اسلم از جات حب و جلابی از پنچ هر یک پنچ کاسنی و پنچ یا دیان و نبات با کفقت تناول کنند و عذایر پنچ
 حوزد و بعد از لقی ستا بنجیدم پوست پنچ کاسنی سه درم شکر سرخ ده درم بچوشانند و صافی کنند و
 پنجمقال معجون پنچ در آن حل کرده تناول کنند یا سلهیلزرد و سیاه و کالی هر یک سه درم انیسون یک درم
 غار لقیون اسفنج هر یک نیم درم بگویند و سه درم از آن با رطلها و الجین میاشانند **و اگر مرض صغف**
 قوت جاذبه و یا ناسک طحال باشد علامت آن تی و اسهال سودا و رسقوط اشتها و کدورت عین بود
علاج آن جلابی از انیسون و ورق کلک کنجین بزور تناول کنند و طحال را بورق کلا و قند آریسن
 و مقل و مقل کشمید کنند **یا سیر در امر ان معاد** از آن جمله **تولنج است** و آن مرضی که مانع خروج
 براز بود و یا آن وضعی غلیظ باشد و وضع تولنج بوجع کلیه شبیه بود و فرق بدان کشته که وجع کلیه از یک
 موضع تجا و زکته و وضع تولنج از جای خود تجا و زکته و سبب تولنج **اگر طبعی باشد** که با نقل مخلط شود علامت

انتشارات

آن شدت وجع و سقوط اشتها و سیوق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغمی نریج یا بر از بیرون
آید و باشد **علاج** حلائی از بامبو و از زبانه و استیون و تخم کرفس و کلنگین تناول کنند و حیاتش سفر حلی
سپس تلخین کنند یا **بابین حب** ابرج فیقرا تر بد هر یک در می شخم حفظ یک بند هر یک را یکی بگویند و مقل از رزق
دو دانگ بچوشتانند و او به بدان باشند و **حب** زرد **بابین حقه استعمال کنند** سنا و مقدرم انجیر غناب هر یک
عدد سپستان سبت عدد خشک شبت هر یک در دم با بونه اکلید الملک سد اب هر یک کفر ورق حقیقه درسته
روغن کنجد آگامه هر یک در دم شکر سرخ سبت درم پوره نمیدانک **و اگر قولنج سببی می باشد که در معده**
شود علامت آن لغت نفع و قرار و تناول اشیا و نفاذ و انتقال و جمع بود **علاج** حلائی از استیون و
ناخوداه هر یک در می چند بیدستره انگی و نیم بگویند و آب رازیانه **حب** ساخته بلغم کنند **و این شیای استعمال**
کنند خلم پوره در منی هر یک در دم شخم حفظ در سقمونیانیدم بگویند و یا شکر معجون بیامیزند و شیاو
بابین حقه استعمال کنند سنا و مقدرم انجیر غناب هر یک در عدد سپستان سبت عدد موثر طالع با بونه
درم خشک با بونه شبت اکلید الملک معش حطمی سبوس هر یک معیت درم بچوشتانند و صافی کنند و بکامه
و غسل و روغن زیت هر یک در دم پوره و یک هر یک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن
سد اب بر شکم بالند یا ورق سد اب بکرت هر یک در دم تخم کرفس سد اب هر یک نیم درم در رطلی
آب بچوشتانند تا بخرمید بر طلی روغن در شکم بالند **و اگر قولنج سببی می باشد که در موضع امعاء واقع شود**
علامت آن تب و وجع شدت و ضربان و عطش و آبی مرار و این قولنج تدریج حادث شود **علاج آن**
فصد کنند و حلائی از رو بابه ترکیب تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب معش و ترنجبین و غذا
نوماش یا مغز بادام حورده و تلخین **بابین مطبوع** سنا و نیم درم غناب عدد سپستان سبت عدد حطمی
برسیا و نشان رو بابه ترکیب هر یک درم خیار شتر ترنجبین هر یک با نروده درم **بابین حقه استعمال**
کنند سنا مقدرم معش بلیق و هر یک درم جو نمکونه حطمی سبوس هر یک کفری ورق خیار و می ورق
حقیقه درم یک سته خیار شتر شکر سرخ ترنجبین هر یک در انتقال روغن معش درم **و اگر با وجع حرارت**

شدید و تلخ و حکم باشد این **حقیقه مناسب** بود غنای عدس سپستان سمیت عدد خطم سردم کجوب
وصافی کنند و آب خیارکد و و خبازی و کد و شیر و جو و لعاب نمک و هر یک پانزده درم روغن مغز پسته
درم با هم میانیزند و میگویم استعمال کنند **و اگر قویج** سبب التواء معاد یا نزد آن بکشد انشین حادث شود ملامت
او آنست که قویج بعد از حسن عملی غنای یا از بالا نیز افتادن حادث شود **علاج** او آنست که با بی سیمان
بریزند و بر بالا کشند و در سیمان ترا حرکت میکنند تا معاد بجای خود رود و جلابی از روبا ترک و بکشند
و از زیاده و نبات بخورند و غذا نخورند و باروغن شیر و اگر بجای خود نرود بکندرم یا بکنند انشین از بیوه کشته
فرویزند و فرو میکشند و شکم میمانند تا بیرون می آید **و اگر قویج** سبب احتیاس نقل و ریوست آن باشد
علامت آن تقدم احتیاس و تناول محققات بود **علاج** آن جلابی از ترش پسته و ترنجبین
هر یک درم منقار نژاد کنند و غذا نخورند و آب چرب یا مرغ فربه خوردند یا سفت جیادرم سبب آنست
عدد بزرگ حلیه بزرگشاد هر یک درم ترنجبین پانزده درم حلیه سازند **و اگر سبب** حرارت باشد
علامت آن شدت عطش و التهاب بود **علاج** آن جلابی از مغز پسته و روبا ترک و تخم کاسنی و ترنجبین
و نبات تناول کنند یا آب خیارکد و با شیر تخم تورک یا ترنجبین **و بدین حقیقه نین کنند** مغز پسته
تخم خیارین بالونه اکلیل الملک سیوس جو نمکوفه البلاب پرسیا و نشان هر یک سفت درم روغن مغز پسته
عدد سپستان سمیت عدد بکوشانند و صافی کنند و لعاب نمک و لعاب بزرگ روغن مغز پسته و خیار
و ترنجبین هر یک درم با هم کرده استعمال کنند و غذا شیر کندم چرب کنند و شکم روغن مغز پسته و
لعاب خطمی و تیرا بالونه **ایلا و سر** نوعی از قویج است و آنچنان باشد که نقاد در معاد علیا نشین
باشد و از دهن بیرون آید و با آن صغف مغز و عتق و انظراب بود **علاج** او آنست که اولاً با
رومی سده درم بدند و چون ساکن شود بیان معاودت بکنند و جوارش سفر حلی مسهل
جوارش فلاقلی یا شهد یا ران بدند **و این حقیقه استعمال کنند** بالونه شبت تخم کزک و رازانه
و حلیه هر یک درم انجیره عدد و نقل بکنج جا و شیر هر یک درم روغن زیت یا بید انجیره درم

انتشارات

شکر

شکر مرغ الجامه هر یک بانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که در دره قند انخوردند و اگر نتوانند استعمال
ریاضت مفید بود در وقت بلبونه و سبب و غیره در شکم بماند و شراب صفت گرم کنند و اندک اندک آشامند
و با بونه و سبب و اکلیل الملک تمام و خشک برک بمیدانند و صغیر قوت در رو باه ترکیب بچونشانند و در آن نشینند
و شیانی از بوره و نمک نهد و سبب و شکر و نمک و سبب که در بکار دارند **معصل** و جمع بود که اعمار حادث شود
و شکم مر سبب **آن اگر سبب ریجی باشد علامت** قراقر و نضج و تند بود و خروج ریح تسکین حادث شود **علاج**
حطایی از شیون و رازیانه و رو باه ترکیب و کلقته یا در دم کوارش کونی بخورند و اگر با معصل سهال باشد علاج
آن گفته شود **و اگر طبعیت محتب باشد** رازیانه تخم کروت و سداب هر یک سه درم نانخواه صغیر هر یک چهار درم
قند منقح مجموعه بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بروغن کلاب با بونه گرم کرده بماند **و اگر بواسطه**
تناول اطعمه حاره حریف بود علامت آن شورش و حرکت امعاء و ششکی و خروج مره صغیر بود **علاج** آب
انارین یا نبات بیاض مانند یا لعاب سبب و بیدانه بر شش ریجی از نبات بیاض مانند شیره تخم تورک
نیم درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند **و اگر معصل بوسه خلطی باشد علامت** آن نفعل لاشکی
بود و با بر از بلغم بیرون آید **علاج** تلین طبعیت کنند بحقیقتهای گرم **یا با این مطبوع** ستا بنجد هم
سبب یا بر رازیانه تخم کاستوری رو باه ترکیب هر یک سه درم غناب ده عدد سپستان سبب عدد اختیار
بانزده درم شکم سرخ تر بچین هر یک ده درم **و اگر سبب خلطی نرح باشد** که در اعمار ممکن نشود علامت
آن قلت غلظت و کثرت نیراق بود و وجع از موضع خود منقلبت شود **علاج** آن تلین طبعیت بود
حقنبا که در باب قولنج ذکر یافت و تقیه معده کنند یعنی و کلقته در رازیانه تناول کنند و غذا نخورند
با شیره شکر که خورند و قلف در رجنی در عفران و صغیر در آن کنند و بعد از تقیه جوارش کنند و
مصلح تناول کنند و با سبب در کثر خورند **و بدان** که در امعاء متولد شود سبب طولانی
مضولی باشد که در امعاء میماند و بطول گشت متعفن شود و چون حرارت در او عکس باز گرم
بیداشود و اگر این کم در رازیانه حیات کومند و او در امعاء دفاق متولد نشود علامت آن

احساس حرکت آن بود و در حالت بچیدن شکم سیلان لعاب و بر سر خمیدن دندان در خوا
علاج آن چهار روز بیای شیر رطل باده منقال شکرنا و کنند و غذا نخورند آب با نیره خشک کنده و معتد
 و در چینی حوژند روز پنجم در نه ترک برنج کابی لغت فسط خرس ترس هر یک در می حبیبیل تیدیم کبونه
 و بر سر ریزند و بیاشامند و اگر روز و بقیع باشد و عمل تمام نکند ایگامه منقال با یکدم بخورند و پنجم خنظل دانی
 و نیم قشیل تیدیم کبونه و نبره کاوشیاف ساند و بر درتد و در آخر روز شرید و کشکب یا شیر و نام کبونه
 و از تیا و لغذیه غلیظ و بارده اجتناب نمایند **و اگر گرم بین نیشته** آنرا حسب القرحه گویند و او در امعاء
 غلیظ متولد شود علامت آن صفوت لون بود و خروج آن احياناً و هر چند که چیز حوژند و سفوف **علاج**
 آن در نه ترک برنج کابی لغت هر یک بکنفقال نکند و انکی و نیم ترید یکدم پنجم خنظل دانی گویند و بر کشته
 و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه غلیظ اجتناب کنند **و اگر گرم** صغیر و معتد بود و شیبید یکدم سبک
 علامت آن حکم مقعد و دفع غمات بود **علاج آن** حقه کندن **باین ادویه** با بونه اکلیل الملک و تدمه ترکی با
 هر یک کفی ورق سداب ورق شققا لوم هر یک درم ورق حقیقه رسته بچوشانند و صافی کنند و روغن
 استخوان زرد آلو و مایع و ایگامه هر یک درم پنجم خنظل دانی بر سر آن کنند و زرد آلو تلخ شبات رانه
 و بر درتد **و اگر اطفال را امیر من حادث شود** در نه ترک بکنفقال صبر سقوط تیدیم کبونه و بآب و روغن
 شققا لوم بزاف طلا کنند **ترس** حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضل و بآن تقاضا اندک
 چیز یا دفع شود که بان خونی بود و سبب آن خلطی راری باشد یا رطوبتی با طعمه در امعاء مستقیم ریزد
 و در غده هده علامت آن حرکت معقوب باشد و خروج این رطوبت باشد **علاج** سفوف نشاسته
 سفوف کل رمنی پنجم تیا و کل کنفقال بریان کرده یا مغز بادام و شیر خشک شنیاس خوردند
و این شیباف استعمال کنند صدق سفوف کل رمنی قاقیا کلان را هر یک یکدم درم کوفته بآب
 الحلب یا آب توک کشیدند و شیباف ساند **و اگر سبب نقل خشک باشد** در امعاء معتد شود و خروج
 آن دشوار و تر کله بود و موجب تر حرکت علامت آن تقدم احتیاس و تناول محققات باشد **علاج**

و کار درتد و مقعد بر روغن
 زرد آلو هر یک کنند و از بونه و ک
 و زهره کا و پنجم خنظل دانی

آن بلیس

آن تیس طبعیت غریفات منکثه و خطنی و سپستان و خیارشنبه و اگر سبب ما بود که مفید بود
علاج آن تدبیر معقد کنند بر غمگن و با بونزه کرم کرده و یا تویه و شنب و رو باه ترکیب کلید الما که می شناسند
و در آن نشینند و بر سر اجرم کرم کرده نشستن مفید بود **باب چهارم در انواع اسهال اگر اسهال**
سبب بجران دفع فضل نمودن باشد آنرا حسرتی که در مکر آنکه بجهت استراحت رسد و موجب ضعف شود است
بقصد و کلاب تناول کنند یا بست چوب سنجی کنار و شیر بریان کرده کوفته با هم بیا میریزند و بخورند یا فوس
طباشیر یا پست یا رب سیر یا سفوف نار دانه تناول کنند و غذا از زرشک غوره و نار دانه و سماق جو زهره
و اگر اسهال سبب اختلاط مرار بود که معده و امعاء زرد و علامت آن عطش و حرکت و التراب و تلخ شدن
و سفوف بر از دفع معقد باشد **علاج** آن ده منقال رب سیر یا یک منقال قرص طباشیر تناول کنند و یا
نیام کل از منی یا رب سیر یا کنیز بریان کرده و لوت خشک و تخم حافض و خربوز شاخ از هر یک شش درم
طباشیر سه درم نار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک سماق سنج است کنار سوس از هر یک سه درم
بگویند و همه با هم بیا میریزند و قدر آنرا نچویند **و اگر اسهال** با فراط بود معده را یک از منی و زیره کرانی
و نقل را که اتفاقا با آب مورد تقمید کنند و غذا سماق و نار دانه یا کبک تبخو خورد **و اگر اسهال**
دومی بود علامت لضعج و قرقر و نقل و حشروج بلغم و بر اثر بی صبح بود **علاج** آن حشروج باشد سه درم
بر سر جلابی نیم گرم از نبات بیاشامند تا اختلاط بکلی دفع شود و چون دانستند تمام دفع شد سفوف
مقلبا تا پنج درم آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک منقالی بریان کرده بگویند
و بر وزن بادام چسب کنند و فروزند و اگر ساکن نشود **این حقه مسک استعمال کنند** برنج و عدس
هر یک کف بوست نار مورد بلوط هر یک درم ماز و کلنا هر یک نیم درم بچو شناسند و صافی کنند و کاغذ
و اتفاقا و کل از منی از هر یک منقالی بسازند و بر سر آن ریزند **استعمال کنند** به فعات **و این قرص**
نموده سماق چهار درم حشروج سیاه و شان صمغ عربی بریان کرده کلنا را قیاس هر یک درم بگویند و بر سیر
بیشترند و منقالی یا رب سیر تناول کنند **و این سفوف نیز مفید بود** زیره کرانی در سه خندانیده

انار دانه از هر یک بانزد در دم مورد سنبل مصطکی گرد یا خرنوب هر یک در دم انیسون تخم کرفس هر یک
مغزدرم بگویند و در دم از آن تناول کنند **و اگر سبالی سودا بر بود** علامت آن حریت و نزع معده
و خشک دهن و نترت استهای بی سقم تام و قوت و نفع بود و رنگ بر از مایل سواد باشد **علاج او**
تقیه تام کرده باشند و قرص طباشیر بلب و کبریا و مسقوف تعلیانا و نادرانه هر کدام که باشد تناول
کنند و مینگو و بار تنک و تخم ریجان و کل ریمنی و صمغ عربی و نشاسته مستسا و بر بریان کرده بگویند همچنین
از آن بکلاب بخورند و از حموضات و شیرینی کمتر از کنند و غذا مرغ و کبک خورند و انار دانه کوفته و زردنگ
تیز نشاید **در اسهال دموی** اگر سبب التفاح عروق امعاء بود و اگر امعاء رقیق بود علامت او است که اول غلظت
بیرون آید و بعد از آن یاریا و قوت سرد و تر و بیخار بود و اگر در امعاء غلظت بود علامت او است که اول غلظت
بیرون آید و بعد از آن بیخون و یا آن علامت بود اسهال باشد و اگر غلبه خون باشد و قوت مزاج وقت منقح بود
کنند و مینگو و بار تنک و تخم ریجان هر یک متفالی صمغ عربی بر منقال بر بیان کنند و بر دهن کل چرب کرده فرزند
کا و رس مقشر یا مغز بادام خوردند و قرص طباشیر و قرص کبریا نیز مفید بود و مسقوف نشاسته همچنین سرخس
کل چرب کنند و بخورند **و اگر این اسهال سبب** بود و سبب آن بود که بواسطه اختلاط حر لغیر که امعاء ریزد
اسهال بسیار امعاء خراشیده شود علامت آن تشنگی و بچیدن شکم و وجع امعاء بود **علاج آن** مسقوف
نشاسته بار و عن کل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته هر یک و منقال طباشیر بکمیتقال با شیر داغ کرده
بیان نمایند و غذا کا و رس بر بیان کرده یا پیه نیز یا چربی گوشت یا مغز بادام خوردند **و این حقیقت**
استحقاق کنند برنج شسته جو نیم کوفته و ذات هر یک کفر بر بیان کنند لسان الطح و پوست حشمتاس
کلنا روزده کل خنجمی و ورق مورد بچو نشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بر بیان کرده خون سیاوان
کبریا هر یک در مینگو نیز در زده تخم مرغ بر بیان کرده و در عمدتک پیه نیز چکده و یا هم آمیخته بکار دارند
مشترک **الاسهال** کبیر و معا و من حرارت و اختلاط امعاء عطش پذیر البقله شکم علی نتراب
صدال و التفاح او پها و نتراب بریان او ریاس و قدید او نیز قوتنا محض مفروک بیسن و در غذای

صدت المغص **والضلعون** تقع لها حسب الزمان عشر ورايم تقع في ما حار او في ما بار ان الحار والبار بالهيد با تخم
الصفوف يستحب ما يبيد القلبية محمودة وكذا الشراب القوي وقد يراو قليل الطباشير وقد يقوي التبعير كما في
المؤخر **وسنطاريا** اسهال كبد بائس وان يا خون صرف بائس سبب ان املا او رم بود يا تفرق الضال
كبد او بسطه قطع دست و پای واقع شود يا صديد برود و سبب ان احترق دم بائس يا شبيه بدای باشد
وسبب ان احترق دم بائس يا بلكه متفرج شود يا قهجي بود يا عنال بود شبيه لعاب الكونث اما **التجربة رموي**
بائس الكرقم املا او احد باس خون که سيلان آن معناه بوده بائس ظاهر بود بان علامت سحر و مغص
والهنا باشد **علاج** او است که در تيد اعدا نخورند و حبس مطلق نيز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف
يا فراط بود و حبس شيره هم تورک بر يان کرده يا شراب صندل يا سبب کبد يا با ترمک بر يان کرده بر وزن
جرب کنند و فرو برند يا قرص کبر يا شراب سيب نخورند و شراب انجور لعوق کنند و غذا خوردند يا انار در ما
نيز باج يا غوره و کبد را صندل و کلاب و آب بیره و مورد طلا کنند اما **التجربة رموي** بود و صديد درود بود علامت
او است که باير از مختلط بود و از دفع آن حفتی و راحتی پيدا شود و بان بچين شکم نباشد و چون معده خالی
بائس نيز بود **علاج** او است که حبس کل نکنند و اشربه وادويه که مقور بائس و در وظيف زيادت نشود
فماو کنند مثل شراب صندل و حماض و زرد خشک سيب و پياز قاضيات صرف استعمال کنند و معالجات
المزاج کبدي بجای آرند تا اخلاط کلی دفع شود **اما التجربة قهجي** بود و دلالت بر بلكه کبد و علاج او گفته
شده است **زيب** اسهال معدي بائس و سبب آن سستی و تر معده بائس بود اسطه سورا المزاج طلب
که عارض نشود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغيير نيز بر دو مکتب کند و بان قی و رز بلغمی
علاج آن تسخين معده بجز ارشادات حاره و سفوف مقلباتا و جوارش سقر حلي قاض و اعديه انار درانه
يا کلبک و تيمو و زيره و کشنود در رجب خوردند **و اگر سبب** طویات که در معده جمع شده بائس علامت آن کثرت
تبراق و غشيان بود **علاج** آن تغذيه معده کنند لقمی و لعید زان جوارشات مقور کنند کوارش کند و سبب
قائض مقيد بود **و اگر سبب** بزهره و قرح بائس که در معده حادث شود و از غذا امتا ذی شود و قوت افتد

اثر دفع کند علامت آنست که در معده بعد از اکل و جوع یا ناله مخصوص اکل مخصوص است که در برزخ صدی
 رقیق باشد و حرارت دهنی محسوس نشود یا باشد که در و نیز نراب بود قرص طباشیر و سفوف انار دانه تناول کنند
 و غذا از ریشک و انار دانه خورند **و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ معده ریزد و طبعیت اثر دفع کند و غذا نیز نزلت**
 کرده و این را اسهال دماغی گویند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از محبت نشود و بیان علامت
 نزلت در مزاج دماغ باشد **علاج** تقویه دماغ بود و تبدیل مزاج و متع نزلت شراب عناب نراب حنیف نشو و یا بی **علاج**
 نزلت گفته شده است و به نسبت با زهر چسبند **و اگر سبب کسب باشد** که خدیب غذا نماند کرد علامت آن سینه
 سفید و نجات بدن و قلت دم و زرد لرز **علاج** آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر سبب زایل
 شدن و آن بواسطه خلطی اکال یا تنه اول زهری حار یا لویکطه و اورام واقع شود علامت او آنست که طعام مضطرب
 نشد خارج شود و بی لذت و وجع و معض و اثر نماند و را بجز نباشد **علاج** آن تقویت معده باشد بقبول الصبر و مقویه
 و مرق فرجه و حصار شیر و نان سفید تناول کنند که حکمک و باد و سبته و آله و مقویات معده خورند **علاج**
امعاء اسهال معده باشد و سبب آن رطوبتی مزاج باشد که بواسطه آن تقویت امعاء کت کند و بیرون آید علامت
 خروج رطوبات بود و سفوف لون و نزال بدن **علاج** آن تناول اشیا محترقه بود مثلاً سنج و کنار و کلیل و
 بیه و سبب سفوف مقلیان تا مفید بود **صف** سنبل مصلحی مسک عود هر یک گرمی و تیم بلوط بریان کرده شیر نار
 ترش کتانج تخم حاض خرنوبیانه مونیر طائینت سماق کلنا هر یک تجریم بکوبند و مقدار دودم تناول کنند
و اگر سبب بقره یا قرح باشد که در امعاء حادث شود چون غذا بد و رسد و دفع کند علامت او آنست
 که احساس وجع امعاء کند یا برزخ صدید ترشک یا **علاج** قرص طباشیر یا قرص کلنا یا رب سبب یا رب
 یا تخم شامسفرم و بارنگ و مر و ریشک و صمغ عربی هر یک گرمی بریان کرده بکلان و روغن بادام چسبیده
 و فرورند و غذا کاورس یا برنج بریان کرده یا مغز بادام خورند و طباشیر و روغن کل و صمغ عربی و نشاسته و
 تخم حاض بکوبند و بلعاب بکوبند و قرص سارند و کثرت تناول کنند **علاج** **علاج** در امر ان کلید **علاج**
 سودا مزاج کلید که حار بود علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت تیفود و ناریت

انتشارات

قاروره بود

قاروره بود **علاج** آن آب انارین یا نبات و ترنجبین و شیر و تورک یا قرص طباشیر نرم تناول کنند غذا
 کنگلاب و نیوماش و اسفناخ حوزند و شراب حشمتی اس و ریاس و عذره لعوق کنند و صندل و کلکتر و سماق از
 هر یک و دم کافور و انگی طباشیر تخم حاش کشیر کلسج کل از منی از هر یک سه درم یک کاسه تخم تورک هر یک نیم
 بکوبند و آب کاهو و تورک کشیده و قرص سازند منقالی بایب انار یا شراب عذره یا شیر سه سه تخم بخورند
 و صندل و کلاب بر کلبه طلا کنند **و اگر سودا المزاج بار بود** علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظت قاروره
 و ضعف شهوت باده **علاج** کلفند و رازیانه و کوارش کونی تناول کنند و غذا تخم داب یا کبک و کبوتر و قفل
 و در جنبی حوزند و روغن مستق و زریق و خیر بر کلبه طلا کنند و نارچیل و فتق و مستق یا شکر حوزند و از حویض
 و فوکر باده احتراز نمایند **و اگر دم کلیه** اگر دم کلیه از ماه صفر یا دم باشد علامت آن سبب تشنگی و التهاب
 و صداع و میخوبی و وجع کلیه بود **علاج** آن مقصد با سلیق کنند و حبلائی از عنباق تخم کاستی و رو باده ترکیب
 و نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر حشمتی و عنباق تخم سپستان حوزند و شراب معتد و حشمتی اش
 یا لعاب بکبوتر و میدانه و موضع کلیه را الصندل و شیاف نامبت و کاستی و آب رو باده ترکیب بقتضی کنند یا آب
 کاستی و آب کشیر و کاهو و روغن معتد و کد و محوم صافی یا هم بیا میرند و طلا کنند **و جمل** و دم بقیع یا بید علامت
 آن آشفته ادوج و سکون تب زیادتی نقل بود آن زمان خطمی را کلیل الملک و تخم شبت و حلیه و معتد و
 بزرگ بجز شانه همچنین گرم بر کلیه نمند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و نقل باقی باشد سر کس
 کبوتر غبار سیاد تین گزسته با این صفا و قتم کنند و چون دم منقرض گردد و باده با بول بیرون آید شیر سه سه تخم
 با شراب حشمتی یا شراب عنباق معتد بخورند و اگر خروج موه نماید در کشد مغز سه سه و کد و هر یک در دم کلسج
 صنم غلی تخم خبازی هر یک در دم کلسج نیم عدد بکوبند و سه درم از آن باده درم نرا خسته شش حوزند **و اگر**
دم از ماده لغیر ما سودا بود علامت آن نقل موضع کلیه و تب التهاب بی شدت و وجع شدید بقبولنج باشد
 و فرق بدان کنند که حقه در نیمه منقده ملک بادت کند بخلاف فونج **علاج** آن حبلائی از بیج مملک و تخم
 کاستی و رازیانه و نبات تناول کنند بدین مطبوخ و غذا نموماش و مغز یا دم باشد و بعد از بقیع تلبس

بدین مطبوخ سناخیدم کز تر و کاستی و رازیانه و ورق کل و بالنگو و صفت و نیلو قره یک سیم درم تور طلایی
 ده درم پنج مملک چار درم تریه دو درم غناب ده عد سبستان سبت عدد و انجیره عدد و مغز خیار شیرین یا تره دو درم
 ترنجبین مجذین یا سناخیدم پنج مملک چار درم بالنگو و کلم کاستی و رازیانه از هر یک بچوشتاند و صافی کنند
 و بچغقال خیار شیر در آن حل کرده پیاشانند و بعد از تقیه شربت و با بونه هر یک چهار درم تریه که حلایا از هر یک
 پنج درم تخم حطمی و تخم خبازی از هر یک درم بکوبند و با آب رازیانه بشینند و ضماد سازند یا مقدار آب حل کرده
 یا مغز ساق کاه و پیر بلبل بالند **وجع کلیه** اگر از درم یا سودا المراج بود عدل حشیر گفته شود **و اگر سب بود** علامت آن رخ
 سفید و تدر بود و بان نقل و علامت حصوات نباشد و در حالت خلوصه ساکن شود **علاج** آن مدرات منحل
 و ناخواه و تریره تناول کنند و روغن منط و ترنق در موضع کلیه بالند **تهال کلیه** یا شکر لاغری باشد و پیه او کم
 کرد و سب کثرت جماع یا استفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت بول و درد پشت و تخافت بدن و
 قلت شهوت **یاه علاج آن** اغذیه سسته بود منق هر لب و کل و هر روز رطلی شیر شیش و پانزده متقال ترنجبین
 یا آتش تره تهند تا غلیظ شود و نخود و پیر بلبل و مرغ در طعام کنند و مغز بادام و مستق و فندق و نار جیل خوردند
 و حقیقتا سمنه استعمال کنند **اورام مثانه** اگر در مور و مغز او بود علامت آن شدت وجع و حرقت مناز و
 سب حرقت و تشنگی و لیس و سواد اسنان و انتفاخ زار باشد که بان احتیاس بول و بر رازیانه **علاج آن** قنده
 با سلیق کنند و حیلایی از مفتح و تخم کاستی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا آشکاب یا شیره حنظل
 و شراب صفت خوردند و مفتح و خبازی و حطمی بوست حشیراس بچوشتاند و در آن تشیند و بر خانه میریزند و
 نقل آن بر آنجای تهند و صد ل و رو باه ترکه صفت و کاکج باب سبستان افزون ضماد کنند و اگر بان حمل بول بسته
 شیره سسته تخم شمشیری درم باده درم نبات پیاشانند یا سده تخم کد و مفتح هر یک پنج درم تخم کور سه درم
 حطمی و خبازی و پیر سیاهوشان هر یک درم بکوبند و درم زران یا شراب صفت و فحنی کس تناول
 کنند و ورق کنبه تر بکوبند یا کنبه مفتح یا شیر سحر کنند و ضماد سازند و چون دم لقیج یا بد و منقعه شود
 شراب صفت یا لعاب منکوب بخوردند و غذا تناولش یا مغز بادام و مفتح و حطمی و خبازی و پیر سیاهوشان

بر این کتاب اول تقیه و از آن آب بپزند
 و با لاریف طلا کنند و در سوراخ در
 کاندند و خلاصه شود و آن سینه را در او
 بچاه خوبه شود یا در او کس از نوزده
 و نیم یا از شیره فلفل ده تبکیم
 نماید زانبات در اکیم نشیند
 یا از تبکیم زان زمان میریزد
 انقبیب و فحله میریزد

و اکلیل الملک

و اکلیل اللمک و حلبه و زبرک و تخم شنبلیله بچوشانند و در آن نشیند و **جمع المنانه** سبب قروح یا حصوات بود
علاج آن گفته شود یا سبب سود المزاج کرم که عارضه او شود و علامات آن وجع و لیب موضع منانه و
نشیند بود **علاج آن** شیره تخم تورک با آب خیار کدو و یا نبات تنا و الکنده و روغن برفه در آن مالند و در آن
چکانند و اگر سود المزاج **یا در بود** علامت او است که بعد از تناول الطعمه و شربیه بارده یا ملاقات با حوائض
شود **علاج آن** حلائی از انیسون و نانخواه و تخم نمک و نبات تنا و الکنده و غذا بخورد آب یا شیره خشکانه
و فلفل و زیره و درار چینی حوتند و روغن ترکس و زنبق و قسط و قشمد کنده و تقطیر با حلائی چکانند **اگر وجع سبب**
بود علامت آن وجع و تعدد بود و بیان نقل نباشد **علاج** ما دالاصول یا روغن بیدایخیر تنا و الکنده و منانه را
بیدایخیر فودنه و شیت و روغن تها کرم بقتسمید کنده **سبب آن** تفرق الفصال یا خلط اکل
یا الفجی رد بلبه بود علامت آن خروج دم و مده و متن بول یا بنده و در قروح منانه عسر بول و قشور کرم که کلید
آید مزاج بود و از منانه سفید یا شد **علاج آن** یا داکمیتقال قرص کاکج یا ده منقال شراب جنشیاش تنا و الکنده
و غذا بنوشد و خورد یا مغز بادام حوتند **اگر مده** بسیار بود و ماو العسل یا روغن شکر تنا و الکنده **اگر طبعیت** محبت
حلائی از رو باه و ترکیه و لبلاب هر یک بچودم معیت چا در دم کثیر الصمغ عربی زبرک هر یک در دم نشناسته چا در دم
کل از منی درم بکونند و بکمتقال یا در دم از آن یا ده منقال شراب جنشیاش بخوردند یا حسب صورتیست عدد
تخم خیار در دم نشناسته بکمتقال سنبل کرفس هر یک سه درم بکونند و در دم از آن تنا و الکنده و در قرص
منانه شیتاق امیض یا سمن و در حلائی چکانند و از الطعمه حلیف و مالخ و از جماع احمد از منانه **حرب کلید منانه**
علامت او حرقت بول و رسوب نحالی و حکم نشدند و وجع موضع کلید منانه **علاج آن** حلائی از شراب برفه و جنشیاش
تنا و الکنده و عنابیه عدد معیت بچودم نبات ده درم بچوشانند و یا لعاب نیکو بیدانه بیاشانند و غذا
بنوشد و مغز بادام یا حریه از شیره سبوس و نبات و روغن بادام حوتند **و در حرب کلید** قزو و قند و اسهال
طبعیت مفید بود و یا حسب منانه لعاب بیدانه و شیر زنان و روغن بادام حقه منانه **کنده حرقت منانه**
اگر سبب مده لایع یا قروح بود گفته شده **اگر سبب حرقت** بول بود علامت آن حرارت مزاج و ناراحتی

و تشنگی بود **علاج** شکر آب بنفشه و زراحتی شش ما بشیره تخم نوک و شیره مستح تا اول کنند و غذا جوایب یا مغز بادام
 و توباش باروغن بوقت خوردن و مغز کرم کرده و سه تخم از هر یک سه درم تخم حطی و حجازی از هر یک چهار درم مغز
 بادام سفید یک درم کتیرا یک درم کبوتی و سه درم از آن بابک خیار کده و یا بشیره تخم نوک تا اول کنند و شیره زراعت و
 روغن بنفشه و لعاب حطی و شنیاق نامت در اول صبح بخورند **حصصات رمل که در کلید و منانه تولد شود** بسبب حطی
 لزوج باشد که حرارت غریبه لطوبت اثر استغف که در مجرب و زراعت میجر کرده و **رگ رگ** بسیار کرده و در غایت لزومیت
 حصص متولد کند و حصص کلید اکثرین را حادث شود و حصص منانه نحیف را و علامت حصص وضع موضع کلید
 منانه و نقل و تدو و عسل و بیاض و وقت آن بود علامت رمل نقل و تدو و صفرا بول و خروج رمل و سوزش
 بول بود و رملی از کلید آید سبوح بود و آنچه از منانه آید سفید بود یا زرد باشد **علاج** ایتر من است که هر روز صلی
 از تخم کاستی و زراعت و تخم کتیرا اول کنند یا بشیره سه تخم زینب و زراعت و انیسون بچویشانه و بادام
 شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا خود است شیره خشک را با یک گیتیه خوردند و از آن غلیظا حتما
 مانند و شیانگاه غذا بخورند و استعمال ریاضت معتدله و اجیانای کردن مفید بود و از میوه با کتیرا سفید و
 خربزه شیرین شانه خوردن و اگر بدین تدبیر تا رایل نشود **دین مملوح تلین کنند** سنا حبه خشک ما من است
 از هر یک یک درم تخم حطی و کرس و حجازی و زراعت از هر یک سه درم تخم کاستی پنج تخم کتیرا چهار درم عسل
 ده عدد سپستان سبب عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان یک درم تخم کتیرا چهار شنبه هر کده درم لظیف
 را بروغن شنبه و خشک و بابونه یا لند و روغن ترب و روغن خشک در اول صبح بخورند و یا بونه و طیبه و
 و خشک و کلید الملک و زراعت کرس و خشک را بیکوفته بر سیاوشان حطی بچویشانه و در آن
 نشینند **و اگر این علت** مسخ شود و او در وقت حصصات یا سنا استعمال کنند **صفت** پنج کاکتید درم
 خطیطیا تا چند میدستر زنجبیل و از نقل عصاره سوخته از هر یک سه درم کبوتی و لعاب شیره و لعاب از
 ششماه دانگی یا دو دانگ بخورند **و اگر حرارت مزاج باشد این دو مفید بود** سه تخم حجازی از هر یک درم
 تخم شلغم یک درم کرس از زراعت انیسون از هر یک سه درم کبوتی و سه درم یا کتیرا سنا و یا توری

انچه
 کبوتر نام از تخم کبوتی
 کبوتر و همین از آن چهار استغف
 بخورند تا که بیرون آید

انتشارات

تا اول

نذاکت یا معجون حجر البیهود مکینقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را بر روغن یا بویزه و خشک روغن
 عقرب بالند **سفت روغن عقرب** پنج کبریت کرفس تراوند در جرح معده سینه از هر یک درم یکونت که شسته
 و با روغن کنجد در ظرفی کنند و سببیت روز در ظرفی شسته یا با آتش نرم بچوشانند پس صاف کنند و ده عقرب زنده
 بکینند و در آن اندازند و سببیت و بکیر بکینند پس شسته کنند و نکا بدارند **و اگر حصوات** در یک موضع باشد قطعا
 فرو نیاید جلای از تخم کرفس و انیسون و نبات تناول کنند و فطر اسالیون و قطعه سفید و سیاه هر یک درم
 زنجبیل سنبل سلجوق در جیبی حبه اسارون هر یک چهار درم چند بیدستر فقاخ اذخر حبیبان هر یک درم
 کوبند و لعیل شسته و بکینند تناول کنند و از ادویه سفید عقرب سوخته خنادر خشک کرده و تاجاسموق
 و اسفوقند بیون و کنجش که آنرا ایونانیا یا اطاعولطوس گویند و آن مرغی است که در شمال از اردو و جوی
 نشسته باشد بر زمین بمالد و آنرا فی کالی العفصک و صقر اعوان نیز گویند و آنرا انجبه و خام میخوانند در ظرفی
 مفید است و گویند اگر میش که آنرا اچار سال بود در آن زمان که انکوار رنگ می کرد بکشند و اول و آخر خون او
 کنند که رنگی نشود و میان آن خون نکند از آنرا میخورد پس با قصاب بنه تا خنک شود و آنرا از غیر
 نکند ازند و کوی کنند و قدر از آن با آب ترب یا آب کرفس یا با شامه مفید بود **و اگر حصوات در جوی**
تفسیر و بیرون نیاید یا در شکانتن و در حصوات مثانه ادویه قویه استعمال کنند و در مل احتیاج
 با ادویه قویه نباشند **مجموعه دم در مثانه** اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن خشک و کرب برودت اطرا
 بود **علاج** آن سنگتین عنصلی و زهره سلحقات تناول کنند و جگر خشک کرده و پتیر مایه خوکوش و سبب
 نیز مفید بود و خوب که خوب آنجی جو شانه و آب آن در احلیل چکانند یا نخود و سداب در آب
 جو شانه و آب آن در احلیل چکانند **احتیاجی سربول** اگر سببیم و حصوات بود **علاج** آن گفته شد
و اگر سبب خلطی نزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن لقدم تناول الطبعه غلیظه لزجه و نقل
 موضع بود اخلاط خام بیرون آید **علاج آن** جلای از تخم کاسنی و انیسون و تخم کرفس تناول کنند یا
 را زاناد و انیسون و تخم کرفس و ماش نند و نا نخواد از هر یک بجز درم کوبند و سه درم از آن تناول کنند

و نهین قطن و منانه بار و عنق با بونه و خیر کنسینه **و گاه باشد که عسب صفرا رقیق بود که در مجاری**
بول سرد و آید علامت آن حرکت مجر بول و صفت بول باشد علاج آن لعاب فکودرم روغن نعش
 بنجیدرم بر گشتری از نبات میاشامند از درخت احمر از نمائند و عدانویمانش و اسفناخ و روغن بادام
 یا حریره از شیر کبوس و نبات و روغن نعش جوزند **و اگر سبب احتقان بول سرد بول جوارش شود**
 خزینه شیرین و تخم خزینه و مغز فندق و نسق یا شکر تا اول کنند و شیره تخم تورک سه تخم و درخت
 غیر قوی استعمال کنند **کسلس بول آن** باشد که بول بی ارادت بیرون آید **علاج آن** هر باید که کتفالی
 کند ریاضه لطف کبیر تا اول کنند و اعدیه و فلا یا که در آن توایل باشد بخورند و کند و سعد و خولجان و زیره
 کرمانی و شاه بلوط و حمد الایس و شمه هاتمه عسای و می آن بگویند و منتفالی از آن بر سر غذا کنند و کند و حب
 الالاس سله که کالی و بلبله و آله از هر یک سه درم سعد بنجیدرم بلوط در سر که جو شانه ده چار درم بگویند
 لعاب شیرینه و منتفالی تا اول کنند و اگر فرس شود معجون کالنج مفید بود و از آب سرد احمر از با بیکرد
و که بول در فرس کند فودنه و خردل حب الیث از هر یک سه درم کند ریگ درم بگویند و لعاب شیرینه
 و منتفالی تا اول کنند و از فودنه که مخصوص خزینه و خیار و کدو احمر از نمائند و خنجره حر و کس بسوزانند و باند
 و دانگی یا دو دانگ آب فانه خچرانند **و قرص که مفید تمام** کند بلوط از هر یک ده درم سعد خون سیاهان
 قره خولجان و ج بر کس از هر یک بنجیدرم بگویند و لعاب شیرینه و قرص سازند و سه درم از آن تناول
 کنند **و اگر شمه از را بریان کرده بگویند و در میان غسل بریزند و احویانا جوزند مفید بود و با بایش** ملقب
 یونانی دو لای باشد و آن چنان باشد که دای شفته باشد چون آب میاشامند و یا تا تک زمانی
 بی تغییر دفع شود و کسب آیت صتغف کلید یا الساع مجار او بود و حرارت او تو می باشد و جذب
 رطوبات که از کبد کند و چون منخف بود قوت مساک و حمل آتش نباشد و لایزال جذب کند
 دفع کند و چون ایمرض فرس شود که بضعیف کرد و ویدق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تب
 بول رقیق سفید و ایمرض بود **علاج آن** قرص طباشیر و قرص کافور یا رسیب یا ریه و شراب

انتشارات

از کتفالی

ز شک در بیاس تناو اکتند و غذا ز شک و غوره و نارا و از خوردن و قطن را بقصد از کلاب و از کلبه سی طلا کنند
و اگر سینه بید در یک سب در هر که جو شناخته و بخوردند نافع بود **و گاه باشد که در بایت سبب برودت کله جادوت شود**
علامت آن عدم علامات حرارت باشد اما نشانی باشد **علاج آن** معتد به آن باشد یعنی و حقیقتی نرم و متناول
مشرو و طیوس و معاجین حاره و نه همین قطن بر وقت های گرم **تقطیر المول** حالی بود میان غده سینه سال
و سبب آن اگر اختلاط بول باشد یا اختلاط حاره علامت آن صفت بول و حرقت آن و علامت آن غلبه را بود
علاج آن شیر تخم خیارین یا شیر تخم تورک یا تیات تناو اکتند یا لعاب بکوه و بیدانه درم در روغن بادام
نجدرم یا شترتی از تیات و عرق بید یا شامه و غذا بنوباش یا مغز بادام هر یک درم صمغ لوز کز از تر که درم
بکوبند و درم از آن یا شیر تخم تورک یا آب خیار که در تناو اکتند **و اگر ترش یا معف یا مکره علامت**
اواکتند که بول اندک اندک آید و او را حرکت و جمع نباشد **علاج آن** اطراف تیات و اکتند و غذا خود آب یا شیر
شکرانه خورند و یا بخور و منور و جوز لقا کنند و حرکت او خرد او کنند از تر که یک نخدرم معر خورند درم معدوم
بکوبند و لعاب برشته و کمی تقال بخورد **بول الدم** اگر سبب انفتاح عرقی بود اندک اندک آید و اگر انفتاح عرق بود غلبه
سبب از آن خون صرف تازه بود سبب قریب یا سبب یا متناول او در غیره یا سمیه تر جادوت شود **علاج آن** قطره
یا سلیق اکتند و قرص که باو کل از منی و صمغ عربی هر یک متقال یا تراب سبب تناو اکتند یا بکوه و صمغ عربی و آب یک
و تخم زبجان هر یک متقالی بریان کرده بر روغن بادام حبیب اکتند و فرودند غذا سهاق و نباشد و مغز بادام
بریان کرده یا قروح بخوردند و از اطموه لغیره و شیرینی و ترش احتیاب نامند و از حمام و حرکات عنیفه
در کوبن نشی سر لبع استرا اکتند و نشاسته و کزرا و صمغ عربی و کلنار و تخم تورک هر یک درم شامه کاه و کوه سوجنی
نجدرم بکوبند و آب سماق نشسته و قرص سازند و متقالی تناو اکتند یا کلنار و لب و کلنار منی کله قزقی از
از هر یک درم که با یکدیرم و تخم تورک خیار و تیر او نشاسته از تر یک چار درم بکوبند و آب یا سبب الحبل
تناو اکتند **و اگر سبب تا کله عسری باشد علامت آن** و جمع متفید باشد و اندک اندک بول و بان نبتی باشد
علاج آن همچون علاج قرحه کلیه و متناو باشد **باید از دهم در امر اقل اعضاء تا سلسل او را ام آنتین** کرده

حار باشد و مور یا صفا و عسل است آن تر و حرمت لون و ورم و حرارت و التهاب است که وصفه قاروره
باشد **علاج آن** با سلق کنند و جلابی از عصاره اجاص هر یک غدوبات ترنجبین هر یک درم نماید کنند
و غذا نوباش و مغز بادام حوزند و آرد جو و عدس با قند و آب کشیزه و رو باه ترکیب و کاستنی و طحلت و ورم
نهند و حشره را که در کلاب تر کنند و بدان می نهند و تلین طبعیت مطبوع نو که با شرب عیشیه و ترنجبین
و مغز خیار شنبه هر یک درم متعال و چون مرضی منوط شود یا بونوره و اکلیل الملک تخم شنبه بکوبند و با سفیده
تخم مرغ فماد سازند **و اگر ورم بجز بود علامت آن** بیاض لون و بیاض قاروره و ورم و رخاوت آن بود **علاج آن**
جلابی از زراته و نیچ ممک و کلکینین یا کلقته نماید کنند و تلین طبعیت مطبوعی دوران بد و از شعل باشد یا بی
کنند و تلین شنبه و نیچ ممک و تخم خرنوبه و ترب و قدری عسل و نمک زیره و آرد با فانی و کندر و روغن زیت
یا حلیه و شنبه و اکلیل الملک و آرد با فانی و روغن یا بونوره فماد سازند **و اگر ورم سوداوی باشد علامت او** صلابت
و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود **علاج جلابی از زراته** و زراته و نیچ ممک و کلقته نماید کنند
و تلین طبعیت مطبوع انیمون و حب آن کنند و تخم دو شنبه و اکلیل الملک و یا بونوره بکوبند و با کرک
فماد سازند و بیهیط و مرغ و مغز ساق کا و در روغن زیت و معایب هم بکوبند و در آن بمالند **علم و مغز**
انفین گاه باشد که حقیقه بزرگ شود نه بوسله ورم و نقیح ملک استریه شود خیارچه گستان بزرگ شود **علاج**
آن یا بونوره کنند که در گستان استعمال کنند تا بزرگ نشود و نمک کل از منی و سرکه ویدرانیج و شکران قاره
استرب و آب کشیزه و خرده سنگ سیاه سنگل سیره **و اگر حقیقه کوچک شود** و بالا حمید **علاج آن** ملاط
حمام و آب تنک و استعمال ادیان و ادویه مرصیه باشد **ورم قضیب است آن** و علاج آن همچون علامت **علاج**
ورم انفین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و گلشن رو و ورق کل و پوست انار و روغن یا بونوره
فماد سازند و در ورم بارد یا بونوره و اکلیل الملک نام و خطمی شسته تراور و روغن یا بونوره **ورم قضیب و آنچه**
غیر باشد هر دو در سنگ و فماد سازند و کنگار و سوخته و اقلیمیا شسته بر هر دو فماد و زرد کجا و زرد
و آنچه گفته است که روگان سوخته و پوست چوب و سوخته و زرد کس استعمال کنند و اگر نکند فماد انیمون و ادویه

انتشارات

نیند تا اجازه متعفن شود تا زایل بود و بعد از آن مرهمهای متحرک **تقید و تقید** سبب مایه حاده باشد که بدان
 حوالی نبرد و بواسطه نریز باشد **علاج اول** آنست که عصفور یا بکرم نشویند و سفیده تخم مرغ و روغن کاکل کشته یا سرکه
 کلایه آب کز و مایه طلا کشته و اگر ساکن نشود و ارسال علق کشته و او را در جری استعمال کنند و سفید و اسپهال
 تفتیه کشته **سده مزاجی تقید** اگر سبب نبرد باشد که در آن مجرای حادث شود علامت آن حرقت و جوش خروج
 بول بود **علاج** ضد با سلوک کشته و شیره تخم توکریا نبات یا شامه و شتیاق امفیس و روغن کل را در تحلیل
 جکانه **و اگر سبب** خلط غلیظ باشد که در مجرای کمانه علامت آن غلبه بول باشد و وجع و حرکت نیاید و با بول
 اطراف غلیظ بیرون آید و علاج آن مدرات باشد **اعوجاج تقید** سبب شیخ باشد که عصاره او را حادث شود
علاج آن ترکیا صفت بود و تا واکند اغدی جید الکیمیوسل استعمال طولوات و ادان که در شیخ استعمال
 و بر لبه و وضع و مغز ساق کا و موم و کشمیر و لعاب خطمی را تیغ و روغن بخت موم روغن مسازند و در آن میمالند
عضان یا اگر سبب استرخاالت بود **علاج** هر دو جلای از رازانه و کفنه تا واکند و غده انجودان و شیره
 حوزنه و کبیر و ایاغ تفتیه کشته و روغن صندل و خیر و زنبق در وضع ببالند **و اگر سبب** مستقر و تحلیل
 بود هر روز شربتی از نبات و عرق کل و کازیان و نود در سیرج و سفید تا واکند و غده انجودان بکوت
 بره و کبک و تنبو و هر سه از کوشش بره بخورند و جلای حلو از قند و نشاسته تا واکند **و اگر سبب** معیف بدن
 باشد علامت آن سخت بدن باشد و رفت نمی بود **علاج** شرا سیرج و کازیان و عرق کل و میزناول
 کشته کشته و کوشش بره و مزج و کبک و فکیده و شلغم و پیاز تا واکند و حمام معتدل و ریاضت معتدل و شرب
 ریجانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کشته **و اگر سبب** قلت تمر باشد علامت آن سخت و میوه است بدن
علاج آن هر سه کوششهای فریه و نار حیا و شکر حوزنه و قلا یا حلو از نشاسته و معتدل و قند و
 نسق قیظ از مغز بادام و حوزنه تا واکند و معجون لبوب و معجون خلاصه تا واکند **این معجون نیز مفید بود**
 شفق و رعناخ خصیه النعلب از هر یک سه درم شقاقل مغز نیند و از با قلی هر یک معفت درم شکر کز تخم شلغم
 و تراب بلون از هر یک پیازده درم بکونید و لعیل بشیند و ده درم از آن تا واکند **و اگر سبب**

برودت الالات منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج **علاج** کلقتد و کلکتبین و شرب
 بالکندر و زنجبیل مربی و منقاعل مربی و کندر مربی و کنه دربی و تناو و کنه و عدا و خود اس نیون و کروی و یوزعفران و زنجبیل
 خورند و این **مجموعه تناو و کنه** ان العصاره فیتر تخم کندر و شلغم و جرجیر و تودر سرج و سفید از هر یک یک درم
 فلفل سه درم منقاعل چار درم مغز تخم کندر درم یکو بند و لعبل شیرینند و در منقاعل تناو و کنه و **الکندر**
 حرارت الالات منی باشد علامت آن برست از زال و غلظت منی **علاج آن** شیره تخم کندر و کندر و سکنجبین و شرب
 لیمون و هندل تناو و کنه و دونه کا و شیرین نیز سفید بود و عدا از شکر لیمون و نار و غوره خورند
و اگر سبب رطوبت الالات منی باشد علامت آن رفت منی و بیاض و غلظت قاروره باشد **علاج آن** جلابی از تخم
 کندر و شلغم هر یک سه درم کلکتبین ده درم تناو و کنه و غذا قلابا یا متولایه خورند فلفل و در جینی و زنجبیل از
 هر یک سه درم بیخ مهک بیخ درم تخم بیاز تخم ملیون هر یک چار درم خود سفید ده درم کتیر فلفل سفید
 یکونید و لعبل شیرین و کلقتد و کنه تناو و کنه یا حکلی الزلم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم یکونید و لعبل
 و منقاعل تناو و کنه **و اگر ضعف یا بوسه** آن باشد که مدلی ترک جماع کرده باشد و دید با بیته تناو و کنه و اغذیه
 مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلابا حذو و بیاز و کندر خورند و قضیت در غن تا درین بماند یا فلفل
 و حلست و چند بیست از هر یک یک درم مشک و کبکی مغز بنید و آن دو درم بوره از منی نیم منقاعل یکونید و بارون
 آن تازه مسیت درم در کربل یا سندا تا تکبیم آمخته نشود و در قطن و حصاره یا لند و نظردرات و در حیوان
 متبج لغو و استمغنی **و اگر لغو و استغنی** و این حفته استعمال کنند نیز که حلیه قوطم و شلغم پاره کرده از هر یک
 درم خود نیم کوفته یا نرزه درم شبت سلق جرجیر از هر یک کفی تخم بیاز و ملیون از هر یک سه درم انجیره بود
 مویز طالعیه درم یکونید و روغن جوز و شیر تازه هر یک ده درم بر سر آن کنند و بکادارند **و اگر شبت**
فلبود علامت آن خفقان و لیمین و قلت حرارت بدن بود **علاج آن** لغو و قضیت فلیات شرب حاض
 و لیمون و هندل و سیب بگلار و عرق کا و زبان و مفرجات معتدله **و اگر شبت معتدله** یکونید یا لغو و
 آن کنند چنانچه گفته شد و قلت لغو بود علامت استسلا اعضاء و کثرت منی و قلت لغو بود **علاج آن** تناو

انتشارات

ادویه با بیه و نفاخه مثل تخم و تلخ و کدر و پیاز و انجیر و جرجیر و توت و سق بود و کوشته با سریره و مرغابی و کبک
 و کبوتر و **الکسب** است و بیوست **خروج** بود علامت آن نخافتن بدن و صفت لون و قلت تنگی و بطی انزال
 باشد **علاج آن** هر روز رطلی شیر یا ده درم سرخچین و ده درم شکر یا شامه و غده گوشت بره و نیز غله
 و کدو و اسفناخ خورند و روغن بقیه کدو و بر صفت و قطن یا لند **و این صفت استعمال کنند** گوشت بره
 نیز غده سمیت درم سیلین و سیوس از هر یک ده درم بر سر آن کرده بکار دارند **سخت انزال** اگر ضعیف
 ماسک باشد بوی مطهر برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رفت منی بود و بی ارادت منی بیرون آید
علاج آن شراب یا کنگره و کلقه تناول کنند و نخود آب یا کبک و تین و کبوتر و کتیک بخورند و برنج زعفر
 یا زیره در اجتناب و اطریق کبر و معجونات حاره تناول کنند و روغن کرکس زنبق و بابونه در خصیه و عمان و غده
 یا لند **و اگر صحت منی باشد** علامت آن حدت و لذت منی در حالت خروج **علاج** شیر به تخم نوزک کتیک و
 شراب حصار و آب خیار کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز نمایند **ذرو منی** اگر منی با جدام و غیر آن بسیار
 دفع شود و اگر کسب کثرت آن بود علامت آن خروج منی بسیار بوقوع **ضعف** **علاج** قصد یا سلوک کنند
 و تقلیل افندی که مودوم و منی باشد و شراب غوره و زرشک و یا س تناول کنند و غذا سکر که و غذای حورند
 و آب کاه و کشیر و تورک و عرق کل و بید و روغن بقیه کدو و با هم بیامیزند و در قطن میمالند **و اگر ضعیف**
کلیات علامت آن ضعف و سود المزاج کلیه **علاج آن** شراب پیده مثقال یا کلتار و کل از منی و اوقیای
 و طرا نیت بکوبند و با کلاب بر قطن طلا کنند و بید و سیب سنجی و زرنار ترش تناول کنند و تخم کاه و سودا
 و چکنوت از هر یک یک درم سعد و شندانه و انیسون هر یک ده درم کلتار و روغن کاه هر یک سه درم بکوبند و
 درم از آن با آب سرد تناول کنند **کثرت شهوت** اگر اشتهاوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت قلت
 و ضعف آن سبب کثرت منی و استلای بدن باشد و انمغنی از آن حکم است که اگر درم طالب این می باشد
 اما اگر خواهانکه در آن تقلیل کنند اولاً قصد باید کرد هر روز شیره تخم نوزک یا کسبچین و شراب غوره تناول
 کنند و تقویع فو که در آب غوره تیز نمیدارد و غذا اسفناخ و لمجون و عدس حورند و کاه و خیار و ماست

و اما در اجتناب نماند که طبعی مائی نازل شده باشد او را درده تروحه گویند علامت او آنست که آتشین
المس و براق و تعلیای بعد و نیز ک شود بوال اندک و این نوع قطعاً در اجتناب نماند **علاج آنست** که اگر آب
بسیار بود مثلاً فندک تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع خنق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر خوب بلوط و خاک
سناخ کرب و سعد و جوار السرو و مازو و پوست انار و صفت بلوط و آرد جو و یا قند و فلفل و حریر الغار
ازیره و سرکه کین کا و مجوعه بالعقی یا روغن ریت فندک کنند یا حبیب الغار و فلفل و بوره از منی از هر یک
سدوم سرکه کین کبوتره و دم کوهن بکیرم اشق و در دم زفت بکیرم شیب یا فی سه درم یا موم و روغن
زیت مریم زرد و یا مالند و کوارش کوهی و کدو زنا و الکنده و جلابی از رخ مسمک و زبانه و انیسون
و کفتره یا سنده و در زبانه و شاه بلوط از هر یک سه درم سعد سنبل هر یک در می تخم کدو و شلغم از هر یک درم
گرفته و نجته یا در چند آن فندک یا مزه و سینه خال تا و الکنده **و اگر سبب ریح باشد** علامت آن قرقره و
چون دست بر او نهند زود باز کرد **علاج** هر روز جلابی از رخ کز در زبانه و انیسون و کلنگین تناول
کنند که گوشت کبک کبوتره و کوفته شک یا زیره و در چینی خود و جوارش کوهی و تخم زنا و الکنده **و این**
صفت نیز مفید است تخم سداب و کدو و کدو تا و کرم یا و در زبانه و انیسون هر یک سه درم از آن تناول
کنند و تخم سداب و فودنه و وچ و در ترنجوش و شیب و برنجی سف و ترس نهاد کنند **و این نهاد نیز مفید است**
اگر کم روغن کوسن معطر از ق پیچ خوک معیه حلیه نیز که خاکستر کرب کوفته نجته یا سین یا مزید و
روغن زنبق و مسط و نار دین و شبت و یا بونه و خیر یا مالند و از شیا و فاقه احترا کنند و موقع لا
ببندند و اگر ماده غلیظ بر ترید و حقیقه نیز که غلیظ گردد و آتر فروح کمی گویند **علاج** آن همچون **علاج** درم
باشد و الله اعلم بالصواب **باب مفید است در امرش ریح سبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس**
علامت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت درم جارجمی قربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی
زبان و اختلاط و نه بیان و وجع قطن و سعت و تواتر نفق و عیول و احتباس بر از بود **علاج** آن
فندک با سلیو کنند و شراب سعت و عناب و ترنجبین تناول کنند و غذا حواب یا شیر خشک یا نوش

درم ریح

علاج قروح
 و چون دم فصد آن را اصلاح
 قضا و قرض کرد و نند و فصد از قروح
 حالبه با بر تندر و در سینه را بد
 حفته بر اوغن کل اوغن قوق
 و آن را سبب این فصد سازند و بعد از
 با سلیقون بر اوغن کل حفته سازند
 و شکر قند را در سینه جویند و بعد
 یا شکر چولکان در تقیه بر اوغن
 خام در اوغن فصدت و بعد از آن
 در عطران این شیرینان حمول سازند

و مغز بادام حوزند و نواف و زمار با آرد جو و با قلا و عدس و خطمی و معینه از هر یک سه درم کافور و اکلی باب کشتیز و
 رویاه تر یک طلا کنند و رحم را که مکن باشد لعاب کیمکو و میدانه و روغن معینه و کدو و آب رویاه تر یک حفته
 کنند و با بوز و خطمی و تورک و اکلیل الملک و رویاه تر یک یکچوشانند و در آن نشینند و بر عات و قطن میریزند تا
 ماده تجلیکند و در او که اعراض از دم و وجع استند اذ کند دلیل آن باشد که ماده جمع مر شود و انگاه مقفی است
 استعمال باید کرد و چون منقرض شود شیره سرخ و شیره تورک یا نبات تناو کنند و رحم را لعاب تر یک
 و عمل حفته کنند **و اگر در دم صلبی راوی بود علامت آن نفل و صلاست عاتة علاج آن** هر روز جلابی از پنج
 مهک از زانه و کاوزیان و بالککو و نبات یا کلفند تناو کنند و بعد از تقیه مقیه کنند مطبوع افقیون حلب
 آن و عات و قطن را بر اوغن قسط و سبب یانی و زریق و فروع یالند و پیروزیه رط و مغز ساق کادو روغن
 یا سسین و غیر اینها هم بیایند و در هم با سلیقون یا داخیون در روغن کلک ازند و در رحم چکانند **ط**
دم اکثر بعد از او رام حاده حادث شود و بواسطه آنکه یکی باشد یا نشه یا شده علامت آن قربان و وجع و صلاست
 بود و یا شد که از آن رطوبت میراید و علاج مشکل باشد اما سستین و وجع باید کرد یا آنکه نام و سبب و با بونه
 و اکلیل الملک و جنابزی و ورق کرب و سلق و حلیه و نیرک بچوشانند و در آن نشینند و را پنج و حسب العار
 و نیرک معینه و کرب هر یک درم یا بونه و اکلیل الملک و خطمی از هر یک چهار درم بکونید و یا روغن سوسن بیایند
 و بر موقع نهند و تلین طبیعت کنند **باب مطبوع** سماکی پر سیا و ستان از هر یک سفید درم تخم خطمی تخم کاسی
 هر یک سه درم معینه نملو و ورق کل از هر یک چهار درم عناده عدو سپستان سبت عدو انجیر یا نروده طرد
 خیار شیرین از هر یک یا نروده درم **و اگر متفرح** شود جلابی از عناده عدو انجیر و عدو سپستان سبت
 عدو خیار شیرین درم روغن بادام پنجد درم بیانشا مند و کشیاف اریق شیرینان و افیون درم حفته
 کنند **قروح الراس** علامت آن شد بقریان و خروج دم بود و یا شد که بان سبب خشکی **علاج** فصد سابق
 کنند و شراب معینه و عتاب تناو کنند و غذا نوماش و مغز بادام و اسفناخ حوزند و پوست اناز حوزند
 و سبب یانی و ورق کلک کیمکو و آب مورد نشینند و استعمال کنند **و اگر آنجی** از رحم بیرون آید سیاه و منمن باشد

جلابی

قائده
 وکبریا و خوشنماز
 و عصبان بر بند و بنوعیکه التبع بود
 لیس بر جان و نواحی فرج تا الفیت تمام
 مانند ویکه که در مالک بلبلت نام
 نهند ملاش و مکنند تا در او
 بر این نیست فانه از هر چه
 و حرکات شایسته کنند و بی
 عطریات بپزند و از سر و سر
 و آن که در درگاه محمد نماند
 لوط العصابه منع بکنند بقیه
 جمع نفع

الاشارات

و تخم کاه و خوشنماز هر یک بنجدم کشیز سه درم بگویند و سه درم از ان باب انار ترش یا آب سیب
 یا بیه ترش ترا و کنگره **درم** سیب سوراخ با دریا که درم را حاد است شود و غذا که بد و سرد مضم
 تواند کرد موجب لغخ شود علامت آن درم عانه و صلابت و وجه **تدو علاج آن** جلای از تخم کزور از ان
 و انیون و کلقته ترا و کنگره یا جو ارش کوفی منقالی یا سحر میان نیم منقال باب تا نخواره بخورد و زیره بود
 و مقدار هر یک سه درم انجیره عدد بگویند و یا شیر تر بر جان طلا کنند و روغن شبت و یا بویه باله و شبت
 و برنج سف و اسنتین و اکلیل الملک مرزنجوش شیخ و سد اب بچوشانند و در ان نشیند **اهلباس طمٹ**
 اگر سبب ورم رحم باشد علامتش گفته شد **و اگر سبب فلت دم** باشد علامت سخاقت بدن و صفرت لوت
 و لقدم استقران بسیار و تعب فراط بود **علاج آن** تقویت قلب و معده کننده ریویات و مفرحات
 و اعتدیه کثیر غذا خوردن و مکرر باغت کنند **و اگر سبب غلظت دم** یا خلط غلیظ یا رودی که مجاری عروق
 را سنگ کرده علامت آن بیاض لون و بطیض و غلظت فاروره و نقل دم باشد **علاج آن** جلای
 از تخم کزور از ان و انیون و کلقته ترا و کنگره یا پر سیاوشان و مشک ط اشع هر یک سه درم ترا
 ده درم برنج سف تخم کزور کرب را از ان اکلیل الملک شبت سد اب بچوشانند و در ان نشیند و ساند
 و سنبل و قزقل و قاقله و مسط و جوز بوی و در چینی و قعاح از خر تکه قنده بلیج سارند و در آب حیوانانند
 چنانچه آب شربت شود در کسینتد و گرم بر نایف و عانه تهتد و با بگویند و با سر طلا کنند و مشک ط اشع
 و مسط و ریوند و اسارون و حماما و حمله و حیده از هر یک سه درم تخم کزور از ان و انیون هر یک درم
 بگویند مشک و حیده روغن زنبق بکند از تداد و بیدار ایدان بیامیزند و بصوت باره بردارند **و اگر امثال**
طمٹ بویطه فریبی بود که مجاری را سنگ کرده اند قصد صاف کنند و استعمال ریاضت و کجین و کینج
 ترا و کنگره و زنجبیل و عرق قرحا و میوه یالیم و عود و جاوشیر و مقل و توتیر و اطهار الطیب که رود در
 مجاریش تهتد و در زیر کبریتد یا علك البطم و جاوشیر و مقل و توتیر و نم و سیاه تیج کنند **و اگر کثرت**
دم و امثال عروق بود علامت آن سمن و امثال سیدن باشد و اگر کثرت سیلان طمٹ صغوف و خفقان

و صفرت

و صفت لون حادث شود بدیر او است که چکنند الا وقتیکه بود صیغف تنوع **علاج** آن قصد باقی
 کنند یا صافن یا مجح غیر سپیان مینند و هر بار با او کینقال قرص که با او کینقال کل رمتی باده متقال
 اب بیته تا اول کنند یا صمغ عربی و باربتک و تخم شمشیرم هر یک متقال کلند و کل رمتی هر یک نیم متقال
 بر وزن کل حب کرده فرویزند غذا سحاق و نازدانه خورند و افاقیا و کندر و دم الاخوین و کترمازج
 باز و راکم کا غذا سوخته مستساوی بسیارند و یاب مورد بشند و لصبوف پاره بردارند **و اگر سینه**
 وحدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفت لون و لهیب و خرفت نفس بر عت خروج آن **علاج** آن کینقال
 صمغ عربی و کینقال کل رمتی یا شتر اسبب تنا و اول کنند یا قرص که با و رب بید یا کل رمتی و صمغ عربی هر یک
 باشنیر کج تورک بریان کرده تنا و اول کنند **و اگر سینه تنفاج و استنفاق عربی بود علامت** او آن باشد که خون
 بسیار آید و یاب آنک و جمع باشد **علاج** آن قرص کلند و کل رمتی و صمغ عربی بریان کرده یا رب بید تنا و
 کندر و صبر و اندر و ت هر یک سه درم خون سیا و نشان کل رمتی کوبند و یاب مورد بشند و بردارند
 یا باز و متفاج کا کوبی و پوست بقیه و کا غذا سوخته و دست خراشا دنج و لک معنول مجبوه سوخته با کله با و افاقیا
 و دم الاخوین و کل رمتی بسیارند و یاب آن الطل بر شند و بردارند **و اگر سینه غلبه زلوت بود** که قوت با سکه
 را ضعیف کند علامت آن قلت عطش و میاض لون و کسل و تهیج در و ر و حقیق بود **علاج** حلائی از تیج تمک
 و بالنگو و رازیان و نبات تنا و اول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیه و زیره و درار چینی حوتند و تغیه کب ایارج
 ایارج جالیوس کنند یا سنا چیدم بالنگو و رازیان هر یک سه درم شکرده درم بچو نشانند و خنقال مجون
 خیار شنبدران حل کرده بیاشنند و بعد از تغیه جالبسات که ذکر رفت استعمال کنند سرمه و کلند و نکلا کب
 سردم طین مخموم زیره کوانی از هر یک نیم درم بکوبند و یاب سماق بشند و بردارند **و اگر سینه غلبه سودا**
بود که بواسطه فوایات عروق کشاده کرد و علامت آن نخافت بدن و خشک دهن و غلظت و سواد دم بود
علاج آن شتراب بالنگو و شتراب کای زبان یا کرم بیاشنند یا حلائی از بالنگو و تیج تمک و کا و زبان تنا و
 کنند و غذا نخود آب و مغز بادام حوتند و بعد از تغیه اسهال سودا بمطلوع انجمن و معجون سنجاج کنند و بعد

تفقیه استعمال حالسبات کنند **سیلان** **طوبیات** از **دوم** امتیخت که بواسطه ضعف قوت غذایه رخ باشد
و علامت آن صفرت و ضعف بود و آن رطوبات بنویسند **علاج آن** شراب صندل و میخون و سیسب
و بیه تناول کنند و قلابا متوالیه و مرغ کردنیده حوزند و میخون مفرح و جوارشهای کرم تناو کنند **و اگر**
سبب مقلاتی باشد که در وجه شود استدلال بلون آن کنند یا آنکه بنیبه نوید آن ملوث کنند و در انبات
تا خشک شود و معلوم کرد که کدام خلط غالب است **و اگر دم غالب باشد** علامت حرمت لون مستقرغ و
حرارت و تشنگی و غلط قاروره باشد **علاج** فصد صافن یا با سیسب کنند و قرصهای حالمیه تناو کنند
و خورنوب حقیقت بلوط و ناز و سوخته بگویند و بایست مورد امتیخت بر دارند **و اگر صفرا غالب بود** علامت آن
صفرت لون مستقرغ و شدت تشنگی و باشد که آترابستی نیز بود **علاج آن** آب انارین باشد و در مجین
حوزند و تلین طبعیت مطبوعه فواکه یا مطبوعه بملیکه کنند و بعد زمین حالسبات استعمال کنند **و اگر سودا**
غالب بود علامت آن غلط و سواد رطوبت بود **علاج آن** حلابی از بانیسکو و کاکا و زبان و کرم کاسنی و نبات
تناو کنند و غذایه آب یا شیره حسکه از حوزند و سفید مطبوعه انیمون و میخون نجاح کنند و بعد از آن
تفقیه صبح عربی چاردم بریان کرده یا رب بیه بخورند و غذایه سماق و کبک و بیه حوزند و خون سیا و متال
و شادنج معقول و کبریا و سنب یانی و کلنار و تخم کورک کل ارمنی بگویند و سه درم از آن باب سماق یا
لسان الحلت تناو کنند و قنور کنند و بویست از آن روزیره متساو بگویند و بایست مورد ایشانند و بر فلتن
و غانه طلا کنند **عقب حمل و محصل** زنی که آبتن نشود و اگر سبب برودت باشد که موجب کالیسب
قوما عروق رخ شود و بواسطه آن منی بر جسم و اصل گردد و منجم گردد و آنرا استعدا قبول صورت
نباشد علامت آن قلت و رقت و عدم صیغ طممت بود و دیدیر آید و لون حدیث سفید باشد و فلتن
او صلب و متفاوت **علاج** هر روز حلابی از بانیسکو و از زیاده تناو کنند و غذایه آب و شیره حسکه از
از نفع تفقیه بحب ایارج و حب میر کنند و بعد از تفقیه تر یاق ار یو و تر یاق فاروق و شرود لیلوس
معجونات و جوارشهای کرم تناو کنند و قلابا متوالیه و الطعم که در توایل باشد حوزند و روغن زیتون

انتشارات

دلف

وقط و نار دین در قطن و عانه یا لند و استعمال قترجات کنند **فرزنجبر** زعفران نمود شب یا نای سماق هر یک در دم
بکوبند و عسل بکشند و بعد از ظهر بصیوت بر دارند و چند روز متوالی نخیزند و کوشش و سرگین او با عتصل بکنند
و با عسل بیامیزند و بر دارند و بعد از آن استعمال مسه زنجبیر کنند که مجامعت اتفاق افتد البتین شود **و اگر**
مقریب سود المزاج کرم بود که منی را بسوزاند و در جم را خشک کند اند علامت آن نخافت بدن و صف
لون و غلظت و سواد حمضی بود و بسیاری موی ز نار **علاج آن** شیر و کرم تو که یا سکنجبین یا نبات تناول کنند
و غذا خورد آب و زیر یا ج بکوشند مرغ و تیرغال حوزند و پیریط و مرغابی و کاکیان بکند زنده و صمغ بطم در آن
حل کنند و بر دارند **و اگر سبب بیوستی مفرط باشد** علامت آن تزلزل بدن و قلت منی و بیوستی فرج بود **علاج آن**
زراعت و خشکاش و عرق کل و مید و سکنجو و یار تنک تناول کنند و غذا آب بکوشند و مرغ و تیرغال و ما تا زده
حوزند و استحام معتدل و تنبیهن بر روغن بخت و کد و کنند **و اگر سبب بلوی بود** که موجب از لاق منی باشد علامت
آن سیلان رطوبت رحم باشد **علاج آن** حلائی ز دراز زانه و بالنگو و کلفند تناول کنند و غذا نخورد از خیزند
و مقید بدن کنند یعنی اسهال و بعد از مقید سعد و کد هر یک کیت در دم بپوشانند و هر روز به درم از آن در دم
حقه کنند و میو یا سب و ساقج تنه ای و زعفران بسازند و بار روغن نار دین بر دارند و شک و سبیل و حقیقه
الغلبه نشاره عاچ و بول قیل نیز مقید بود و چون مجامعت بکنند یا نکت زانی بر همان بیات مانند
تا منی در دم ستر آید و چون جدا شوند زن را نهان بر نشاند و زن که ستر بود بر بیات رگ
با و مجامعت کنند تا البتین شود و علامت منی که مولد بود است که سفید و زرج و تیراق بود و مکش آن
کشند و بوی او چون بوی طلع یا سمن بود **و علامت حمل است** که بعد از جماع منی نیاید و زن را بی
ناف و فرج و جمیع احساس کش و ز جماع متفر شود و از جماع الم نیاید و اثرالش نشود و جفتش منقطع
گردد و غشیان و کرمی کسل و نقل بدن و صداع و دور و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او
عارض شود **و اگر خرابی که او را تخریب کند** عمل آتش ندیده و آب باران نخورد و اگر جمید شکم حاد
شود و لیل آستینی باشد و سیر بر دارند اگر طعم بوزین شوند البتین نیاید **و اگر البتین** شود روی

خوبتر بود و نشاط او بیشتر بود و اشتها را صحیح با شد و در طرف راست نعل باشد و پستان راست بزرگ شود
 و الله اعلم بالصواب **کثرت استقلا** اما اگر زن آبتن شود نگاه نتواند داشت و مسقط نشود **و اگر آن**
سبب بر وجهی مثل حرکات عنقه و ضرب و مسقط از آن محترز باشد **و اگر در اسباب اصلی بود** اگر زرد طبعی باشد که
 از جای نرم رحم کند علامت آن سیکنه طوبی بود از رحم و تپید حقیق و کثرت بزاق **علاج آن** شراب بالنگو
 و ماوالاصول و شراب نیر و ترنا و الکنند و قلا یا متو ابل و برنج و زعفران و دارچینی حوتند و بقی عادت کنند
 و اگر احتیاج باشد کبیا و اریار یا مقیه کنند و دواء المسک و سنجینا تنا و الکنند و زرنباد و در و حج از هر یک یک
 لولو و کبریا و عود از هر یک یک درم داشته سنبل هر یک یک درم بگویند و با عسل شیرین و منقالی تنا و الکنند و چند
 بیدستر تدریم تخم کرفس از زیاده انیسون تا نخواره صغیره اجدان فو لنجان از هر یک یک درم بگویند و منقالی از آن
 تنا و الکنند و رحم بالعالیه و خلوق و روغن زنبق حقه کنند **و اگر اسباب** ریح غلیظ بود در رحم علامت
 آن انتفاخ عاده و زرنباد و قرقر و نعج معده و سودا القیم و نادبی از اطعمه لافاضه بود **علاج آن** حلائی از تخم
 از زیاده و انیسون و تخم کرفس و کلنگین تنا و الکنند و ماوالاصول و عده انخوداب یا شیره خشک کرده و کبک
 و تپه حوتند و زرنباد و در و حج و حلیت و چند بیدستر و ماز و و طبا شیره هر یک یک درم بگویند و در و حج
 و انکی بگویند و با عسل بیامیزند و منقالی تنا و الکنند و قطن و عانه و قیل را بر روغن خیر و زنبق و نارین
 حبس کنند و شکر و نارنجیل حوتند **و اگر اسباب** لاغر بود و خبانی از غذای و حیرت زرنباد تا آنکه غذا
 چنین شود **علاج آن** تنا و ال اغذیه سمنه بود مثل هر چه عصفه و روغن کما و و شکر و تپه حوتند و روغن سلوا
 و سفید کنند و بعد از اغذیه استیج مقید بود **و اگر اسباب** اجناس طمست بود زرنباد تا آنکه غذای چنین باشد
 چون محترز باشد غذا نشود و مسقط نشود **علاوات** سبب قریبی آن و صفر جسم
 ضعیف مسک و صغیر قوت دافع بود **علاج آن** حلائی از مشک طر اشیع و پرسیاوشان و نبات تنا و ال
 کنند و یا بونه و شنب و زرنجوش و اکلیلی الملک بچوتانند و در آن کشند و به چند بیدستر و کدش
 و شونیز عطر او را چون عطر خواهد آمد بینی و دهن بگیرد تا قوت مدود و چنین بیرون آید و کسم است

انتشارات

دکتر

واسب و خرد و کشته و اگر هوای سرد و برودتی بود که موجب تکاسف نم گردد و بجمام گرم برند و در آب
سنگ نشاندند **و اگر سبب است** هوا بود برودتی و غلبه برین و کلاش کم و نیت را باند و آت این
بانه چنین بیانشند **و اگر نفس در دست** چپ گیرد و یا سید بران است نیند آسان نیند و گویند
که چهار انتقال پوست حیوان شیر کجوشاند و بیانشان ممتد مفید بود انشاء الله تعالی **احتباس نفس و جنین است**
اگر چه در شکم گیرد یا شیر بماند سبب کشته که بیرون آید تا موجب سلامت شود **علامات** موت جنین است
که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر نشود **علاج است** که جلای از مشک طریح
و پرسیاوشان و ابله از هر یک سه درم ترس فودت هر یک درم نبات ده انتقال آنگشته یا فند و جاشیر
و چند ستر و زهره کا و مستاد و سکنجید و یک درم از آن با یک درم بیانشان ممتد و عطسه آوردند کشته نشود و شیر خور
کشته نشود و بنوعی در سینه بگیرند و ابله و تراوند و ترس حرف بگویند و یا زهره کا و بیانشان ممتد و بر نایق و عطسه
کشته یا م و حیوان شیر و سکنجید مستاد می بگویند و احتباس از آن سرد درم از آن فرو برند و پوست و سکنجید
کوبند و کشته و اگر بدین تدبیر تا بیرون نیاید باید که جنین را پاره بکنند و این عمل خطرناک بود **احتباس**
نفس اگر خون نفاس سبب شود جلای از تخم کرفس و از زیاده و پرسیاوشان و مشک طریح و نبات
تناول کنند و استعمال فرزجات کشته چنانچه در احتباس طمست ذکر شد است **رجاء** علی بیانشان شبیه جگر از
احتباس طمست حادث شود علامات آن سقوط اشتها و تعویون و احتباس و انقباض رحم بود و جگر
حرکت در شکم کند سبب انقباض یا ده غلیظ یا ریاح غلیظ و فرق میان آن و حمل بدان کشته که پیش از وقت
حرکت جنین محسوس نشود و شکم سخت باشد و بان سوراخ تصدق و قرار بود و با استفراغ طبعی نیز تشبه بود
افرق بدان کشته که در آن سوراخ الحلق و خست نفس باشد و علامات استفراغ نباشد **علاج** هر روز
جلای از زیاده و تخم کاسنی و تخم کثوث و انیسون و کافور و کشته و معجون گرم و تر یا ق ربوچه بخورند
و ناخواه در جنین و انیسون هر یک چهار درم بگویند و مثل آن بیانشان ممتد و درم تناول کنند و یا الکحول
در دست نماند **سقوط تخم کرفس** درم زهره در سر که خنیا نیده ده درم ناخواه زنجبیل انیسون

چاردم بگویند و یا مثل آن قند بیامیزند و درم تا سه درم تناول کنند و عدد از برابج و نحو ذی
 توایل حوزده **احقاق الرحم** علمی شبیه لیرج و غشی میدای آن از رحم باشد سبب آنکه منی در او عید
 خویش مجتمع و کیفیت رویه سختی که در اوزان تجارات متقاعد شود و لقیه را مانع رسد و موجب
 صرع و غشی شود و اعتیاد به و نوبت باشد و اکثر زمان غریبه را حادث شود یا سبب احتیاج قلب
 حادث شود و بعضی آن علامت آن صغرت لون و اختلاط عقده کسل خفقان و قطع ساقین
 و صغر و تفاوت نبض باشد و اعلیه احساس تجاری کند که از عانه مرفوع شود و غش حادث
 شود و فرق آن و صرع آنست که چون افتاد شود از حالتی که بر او واقعه باشد خبر دهد و عقل
 بکلی زایل نباشد و لعاب از همین روان نکند و تجلیات صرع **علاج آن** در وقت غشی دگرگشتن
 و سبب ساقین و گرفتن نخزین باشد و کلاب بر روی او زنند و آنچه در گوش افکنند چون
 اقامت نشود اشیاء طلبه از او درازند و جیر نار منقش مثل لفظ و کند شش و قند بیدستر
 و سیر و پیاز بپزند و غیره مشک با کند و روغن با سمن بیامیزند و فرج را بدان بیالانند و
 هر روز با لنگه و دراز یانه و بیج همک کلفت تناول کنند و غذا نخورند آب با شیر و خشکانه و طبیعت
 شکر و ستانرم دارند و چون لقیه ظاهر شود ایا راج فیه اثر دیر سقوط از سر یک بگذرد **السنبل**
 غار لقیون انیسون هر یک تخم شحم حنظل مقل صندلک هر یک و انگی کونده پنجه یاب را زیاد بپزند
 و حبس کنند و فرو بپزند و با یارجهها و حبسها تقیه تمام کنند و بعد از تقیه شش و دلیه و ماس الاصول
 و شراب سنبلین تناول کنند و از لقیول و فوکه و اطعمه بارده احتر از عانند و یوره و زیره بگویند
 و لعبل اسنجه لصبوت بردارند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و مزرنجوش و سبب اسفند خشکانه
 و شیخ و ورق غار لقیون بچوشانند و در آن تشنید و ناف را بر روغن زرد کس تمام تدبیر کنند **و اگر**
سبب احتیاج طمث باشد فصد با سلیق یا صافن کنند و در او را حقیص صعی نمایند و تخم کرس
 و دراز یانه و انیسون هر یک سه درم تخم بزرک و درم بچوشانند و بر روغن با بونه و شبت هر یک یک درم

انتشارات

بسم الله

بیاثرند و بدان حفته کنند و اگر علیله بک باشد بغیر از ترویج تصرفی دیگر نکنند **باب نهم در امراض**
مفقد از آنجمله بوسیر زیادتی باشد که در افتاده عسروق معقده حادث شود و آن سه تنبلی است یا
قولول بود و آنرا قولولی گویند یا شبیه بانگور شرح آنرا عینی گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا
قولی گویند و مجموع آن یا داخل شرح بود یا خارج شرح و از آن خون روان باشد و نشانیکه
علاج مجموع مفید با سلیق و صافن باشد و اگر خون از بوسیر زیادتی معقدهات مثل بخور مریم
و زهره کا و آب پیاز و مغل و روغن آشنه زرد آلو و سفقنا لوستعمال کنند تا خون بیاید و وجع
ساکن گردد و تلین طبیعت مطبوع سلید کنند و اگر سیلان دم و تلین طبیعت باشد و آنرا آب
نیاید کرد و فستیک صغیر آرد قرص کبریا و رب السوسن و رب سیب متا و کنند و غذا ساق انار
گردیا مرغ و کبک حوزنه و حسیه و کبریا و صدف سوخته و کل از منی هر یک در دم سلید سیاه و اطعمه هر یک
بندرم کنند تا دم بکوبند و ده درم مقلبات کندن تا شسته حل کنند و ادویه بدان آشنه و حب
سازند و سه درم از آن بخورند و آخر ظرفیت و کلنار و حقیق بلوط و سلید سیاه و بلبله و آنرا زهر یک
بندرم دانه مورد در دم بکوبند و مقل تجدرم با آب رقیق سرد حل کنند و ادویه بدان آشنه و دو
درم از آن تا و کنند و اطرفیل صغیر و اطرفیل مقل مفید بود **و اگر** وجع لغایت بود و اکل لک
بغضه فطریه از تخم شنبک بکوبند و بر روغن گل و منفه آشنه و بر موضع نهند یا درق کرب
بجو شانه تا مبراشود یا در غنک سفیده نخ مرغ و طسوخ انیون بهم بیا نند تا همچون مریم شود
استعمال کنند و اگر خوانند که خشک شود پوست انار و حقیق بلوط و جوز السرو کنند و کوفته مجموع
بکشاید و زیات ورق انگور بچوشاند و در باوان بسا نند و بر موضع نهند و بمقل از زق و کند
و را تیج و حر ملک و تیج کبر تجر کنند و اگر لوریق سرد و سرد باد نجان و مر و ششم حنظل و پوست انار و مقل
ایپازد و دکنند نیز مرده کرده **و بهترین علاج بوسیر است که قطع کنند** یا در اما حاده منک فلانیون
و در یک نند تا منقطع شود و بعد از آن سه پیل و سه مرغابی و مغز ساق کا و کونان شسته و روغن

و کثیرا و خطمی کوفته مرهم سازند و استعمال کنند **اورام مقعد** اگر درم خار غیر بوی اسیر مقعد را حادث شود مصلحت
 آن حرکت موضع و وضع و وضع نماید بود **علاج آن** فصد کنند و عتاب و اجاص و نبات جلاب سازند و غذا بنوش
 و جو با شیر و مغز بادام حوزند و معقبه و خطمی و حباز می و رو باه ترکیب بچو نشانند و صافی کنند و بار و عنق
 کل و معقبه بیا میرند و استعمال کنند با سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوخ انیون با هم تریبند و بجا دارند یا
 اسفیداج بجز دم کنند در می و تراطمینا فصد دو درم بسازند و بار و عنق کل و موم مرهم سازند و استعمال
 و اگر مرهم شود مرهم داخلیون نمند **ناسو مقعد** قرصه خبثینه یا سکه که در طرف اعراض استقیم حادث شود
 و از آن صدید آید اگر غیر ناف بود معینا رند تا آنچه در او باشد بیرون آید و دم الاخوین و سکه مرهم شانی
 و کلنا هر یک چهار درم صیر و کتروا تروت هر یک ستم درم ز تجار تخم انگ بیرون معقبه مرهم سازند
 و بجا دارند و اگر ناف بود قطع باید کرد یا سمن یا بدار و نای تریبند از آن مرهمها را محرمه **شقاق مقعد** سبب
 بیوستی مفرط یا کدشتن نقل یا بسین بود **علاج آن** شراب معقبه و ترنجبین یا کیم یا نشا متد و غذا بنوش
 یا کد و اسفناخ حوزند و طبیعت را نرم درازند و مرهم سازند و مرهم نقل استعمال یا بیبیط و ترنج و نبر
 و مغز ساق کا و بار و عنق معقبه بیا میرند و بجا دارند یا زده تخم مرغ و نقل رزق و روغن آشته زردالو
 تلخ و کونان شتر مرهم سازند و از محوضات احتراز کنند و اگر التفاق و وجع التهاب یا نشا اسفیداج اصل
 بکیرم کافور و انکی با سفیده تخم مرغ تریبند و طلا کنند و با آب رو باه ترکیب کاستی و سیم نورک و خطمی و حباز می
 بکیرند و موم و کتروا و روغن معقبه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن حرن بسیار آید حال بسبات دم بجا دارند
استرخای شرج شرح عضله مقعد را کوفتند که ریح و غالیطی ارادت بیرون آید و حدوث این اگر سبب
 تنگ یا قطع بوی اسیر بود **علاج** پذیر نبات و اگر سبب استرخای عصب بود بوی اسیر بود **علاج آن**
 جلابی از یا لک و راز یا نه و نبات تناو کنند و غذا بخورند یا بشیره خشکانه حوزند و قطن بیرون
 قسط و زنبق بالند و نشا سقرم و ورق غار و تخم ترب بچوستانند و در آن نشیند و معالجات تا کمال استعمال
 کنند **بروز مقعد** اگر مقعد سبب استرخای شرج بیرون آید علامت او آنست که دست بر او نهند یا بگردند

علاج

علاج اوالت که خورالسرو و آقا قبا و صفت بلوط و ماز و بچو شانه و در آن نشینند و معتد باب مورد و
لسان الحمل و ده کتند و خورالسرو و آقا قبا و مشور نار و کندر و صدف سوخته بگویند و بر آن افشانند
و غذا ساق جویند و از لبنیات و حمام احمر از نمائند **باب نوزدهم در امراض لثت جدید** اگر فقره از
فقرات لثت از موضع خود بیرون آید اگر تجاریج مایل بعد از آن احدیه گویند و اگر بداخل آنرا لغش خوانند
و اگر کجانی مایل شود التو گویند و سبب آن ورمی باشد که در غشوات فقار حادث شود و بوی اهره غلط
فقره از موضع خود زایل کند علامت آن تب و ایم و وجع شدید و نقل لثت و تشنگی و تار و روره نار و تپش
عظیم باشد **علاج** آن فصد با سلیق کتند و حلائی از عناب و رو باه ترکیب ترنجبین و نبات تنا و کتند
بین مطبوع کتند سفید درم سفینه نیلوفر تم کاستنی پنج مملک هر یک سه درم رو باه ترکیب بخردم ترند خربزه
بگویند که درم خیار شنبه ترنجبین هر یک پانزده درم و جوج و وجع ساکن شود و درم زایل کرد و کتند
بیت درم و ورق مرزنجوش بخردم بگویند و بر موضع نهند یا مقلده درم باب حل کتند و بر لبط و مرغ و غیر
ساق کاو هر یک سه درم بکند و رو باه میانه نهند و استعمال کنند و فقرات را بر و غش قسط و نار و دین بمانند
رابع همین علت باشد که سبب ریج غلیظ حادث شود علامت اوالت که با او تشنگی نباشد
و بعد از وجع شدید لثت پیدا شود **علاج** آن هر دو حلائی از انیسون و رازیانه و پنج مملک و کلنگین تناول
کنند و غذا مخلوط آب با شیره خشکدانه و زیره و در جعی خورنده و تلین طبیعت مطبوع سورنجان کتند **باب پنجم**
سورنجان ترند هر یک مثقال صیر مقوطر درم حسب السیل انیسون غار لقیون هر یک بخردم مقل مصطک
هر یک دانگی بگویند و یا آب کزرس نشیند و حسب اراده و این بکثرت باشد **صفت** ما از الاصول پنج
رازیانه پنج مملک هر یک بیت درم پنج کزرس پنج غانت هر یک ده درم تخم کزرس را زیاده
انیسون هر یک بخردم و در چهار رطل آب بچوشانند تا به نیمه آید پس صافی کنند و بعد لقیون او رند و
به درم از آن عداوت نمایند و شبت و مرزنجوش و تمام رو باه و تیره و اکلیل الملک و خروع بچوشانند
و در حمام بر لثت میریزند و روغن و در فقرات میمالند یا زنجبیل چا درم خشک ده درم بچوشانند و روغن

شیره بر آن ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و از آن روغن در پشت میمالند **و اگر سبب فربهی ساقها**
 باشد فقره بر فوق یا زرد موقع خود ریزند و وسط کبر و سنبل امروکرب و سلمه سنبل ای گویند و یا حلقه غمزه کنند
وضع نمک در پشت اگر سبب کثرت بلغم و بیروت مزاج عارض شود علامت آن سببض لئون و قاروره
 و بطبی نفس و علامات غلبه بلغم بود و بعد از خواب و استلائی و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند و در ششی
 ریاضت ساکن شود **علاج** هر روز حلابی از انیسون و بیج همک کلکبیین تناول کنند و غذا نموده است
 شیره خشکانه خورد و بعد از نسیج مطبوع سورنجان و حبیب آن و حبیب میرزا و کل کنند و بلغمی عادت کنند و از
 تناول فواکه و استلائی سبب و جماع اجتناب نمایند و روغن منط و غیره و یا بوندر پشت میمالند و احوال خوب
 تناول کنند **و اگر سبب لعین کثرت مجامعت** بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل و سبب
 بروغن سفید و کرکس **و اگر سبب امراض کلیه** باشد علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که در پشت
 سبب استلا عروق او بود علامات آن حرمت لئون پشت و حرارت و نقل آن و وضع و تشنگی بود **علاج آن**
 قصبه با سلیق باشد و تناول حلابی از قضا بیا رنگ و نبات و یا آب انارین یا ترند بر نبات و نبات
 یا شیره یا دارم و اسفهانخ حوزند و در موضع باره ساکن شوند **باب سیم در امراض تقریر و مفصل و دوا**
 دوا علی است که در عروق ساق و قدم فراح شود و بیشتر بجان و حمالان و یا استداد که از اجازت
 شود علامت آن طهور رگها سلیق باشد که در ساق قدم بر آید **علاج آن** قصبه با سلیق کنند و حلابی از
 رو باه ترکیب نبات و عناب و بیج همک حوزند و غذا بنوش و مغز بادام حوزند و بعد از نسیج مطبوع
 انیسون و حبیب آن کنند و بعد از تقیه این عروق را قصد کنند و بر فوق میالند تا باریک شوند و از آن بر آن
 بچیند و محکم بندهند و از آن بعد از غلیظ اجتناب نمایند و پارار ریاضت نفرمانند **دوا الضیق آن** باشد
 که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن متغیر باشد و شبیه بیای نیل بود و سبب آن ماده سودا بود
 که ساق و قدم ریزد و علامت آن کبودت لئون ساق و حرارت آن بود **علاج آن** قصبه با سلیق کنند
 و در تقیه نوبت می کنند و بلغم طبعیت مطبوع انیسون و حبیب آن کنند **باب چهارم** قصبه لئون باریک

انتشارات

نسخه

شخم منقل هر یک که نمی و نیم تر بدنه قال کثیرا مصطلکی هر یک که آنکی بگویند و بآب راز یا نه بشینند و حسب رتد و بعد از
تقیه فصد مالفی بیکه گفته بوره و آرد و شیم و خاکستر کرب بآب از زیر ساق طلا کنند و ساق را تا از الو ^{بعضایه}
مکرم بخند و از غدی و کثرت ششی و آویختن بای احتیاط نمایند **و اگر سبب** ماده غلیظ بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق بی حرارت و کمودت **علاج** آن جلای از پنج مہرک از یا نه و کلقتہ تا اول کنند و غذا نخورد
باینتره خشکانه خوردند و بعد از فیج تقیه بحب صبر و حسب سورنجان کنند و بلغمی بد او مت نمایند و بعد از
فی الطفل تا اول کنند و لطف از تخم بیل و کتہ هر یک در دم و گرد مانا و کروی یا از هر یک چار درم بگویند و مثال
آن قند یا نیزند و در وقتقال تا سه متقال بخورند و صبر و کتہ رو کند و آفتابا و مرو و تخم شنبک بگویند و بشینند
و بیای طلا کنند و از اطعمه غلیظ و یسقل فضا که یارده احرار کنند **عرق النساء** و جمع بود که از مفصل و گرد آفتاب
و از جانب و حش فخذ نر اول کتہ و ما آنک شنبک باری و اگر مملای شود فخذ را بار یک کنند و عروج حاش
نقد **علاج** آن جلای از انیسون و کچم کرس و راز یا نه و پنج مہرک کلکتہ بین تا اول کنند و غذا نخورد
باینتره خشکانه خوردند و بعد از فیج تقیه مطبوخ سورنجان و حسب آن و حسب صبر کنند و بعد از تقیه
از کبوش و یا بونہ و ورق قار و اکلیل الملک از هر یک درم کچم سد اب چندم بگویند و مقل چندم در اصل
کنند و او در بدان بشینند و طلا کنند و اکلیل الملک و یا بونہ و شنبک و قنطاریون و پنج کرفس حاشا و صغیر
و خند قوی بچوش تند و در آن بشینند و در حمام بدان میریزند یا پنج کرفس یا بونہ و عقر و خا هر یک درم
عصاره قنار الحار حسب العار از هر یک چندم بوره از منی قنار حسب ارشام هر یک درم بگویند و زفت ده
درم بگویند بروغن بگردانند و او در بدان بشینند و طلا کنند و بلغمی بد او مت نمایند و اگر وضع از اول شود
این حقه استعمال کنند خشک سبب خوش کلدانه سنا شنبک یا بونہ سد اب هر یک بقیه درم قنطاریون
یا ریک سد درم خیار شنبک یا نرند درم بوره از منی تیدرم انکامه روغن زیت یا سوسن هر یک یا نرند
درم و از معالجه التبرض طول نشینند و از حقه و سہیل و فی مکرر تقیه کنند و بروغن قنطاریون و قناری
ند همین کنند و اگر متاد می شود و داغ کنند **مفصل و قنرس** اما مفصل المی باشد که مفصلای دست و پا

حادث نشود و تقریب مخصوص باینستهای بای و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف معاصر بود و
القیاب مواد بدان و این ماده زود به تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظه باشد علامت ماده
دموی و جمع و قربان و حرارت ملول و تنفاح عضو بود و شدت و جمع سبب آنست که جای بر ماده مملکت
بدان سبب تمددی شد بد حادث نشود و دیگر آنکه ماده از ویه تحلیل نرود بواسطه صلابت و محاورت و کثرت آن
باشد که ماده آن مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطه آنکه صفرا احتلاطه فی مستعد القیاب گرداند **مطالع**
فقد کنند از حیات مخالف و جلابی از غناب در و باه ترک و تخم کاستنی و نبات تناو الکنند و عدو ثواب
با غیره مغربا دم جوزند و اگر بت باشد جوات یا اعتباری موضع جمع را الصبدال و کلایع لعاب بکجو و
آب کشیر و سرکه و آب کاستنی و آب سببان افزوز و تورک بوسه است خشنماش و تلین طبعیت کنند **یا این مطبوخ**
سنا تخم جبار و زعفران هر یک بقدرم و ورق کل بنجر دم رو باه ترک بوقت نیلوفر کاستنی سورنجان هر یک
درم ببلید زرد و سیاه هر یک بقدرم مغربا دم چهار شنبلیله یا ترنجبین ده درم و اگر جمع لغات بود مخدات
منزل پنج تنفاح و خشنماش سیاه و فیون و زعفران و ورق کلک موطلال کنند و آب برت بران نیزند
اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت طمیت و صفرت لون و شدت و جمع و تشنگی و اللها و سرعت
نبض و صفرت قاروره بود **علاج** آن سکنجبین یا آب کرم فی کنند یا تخم خربوزه و آب ترب فی کنند
و جلابی از تخم کاستنی و سفید و غناب تناو الکنند یا آب زارین یا ترند یا نبات و ترنجبین هر یک
تلین کنند **مطبوخ** قو که یا قرص بوقت **یا این مطبوخ** سنا بقدرم بوقت شنبلیله یا تخم کاستنی هر یک بقدرم
غناب ده عدد و سببان الوکیلی هر یک سیت عدد و ترند ترنجبین هر یک درم چهار شنبلیله یا ترند
درم آب کدوده درم و استعمال تمامات یارده کنند مثل آرد جو و سفید تخم مرغ و روغن کل و خطمی عدس
و سفید و نیلوفر و بوسه خشنماش و باید که جمع اشند و کنند نیلوفر یا سرکه و آب کد و و حیدر ستر
و سببان افزوز طلا کنند یا استخوان بوسیده سوخته یا سورنجان و عدس و تخم خشنماش و تخم کاستنی
کنند و چون جمع ساکن نشود و حرارت ملوس باقی بجا آرد جو با قلا و خطمی بوقت و اکلیدا الملک و طمطل

انتشارات

نماز اینه

نهاد سازند **و اگر داده بلوغ بود** علامت آن بیاض لون و غلظت و بیاض قاروره و قلت و جمع بود مستحیات
 تسکین باید کرد و هر روز جلای از از زیاده و بیاض و کثرت کسین تناول کنند و غذا خوردن با شیر
 خشکانه و قفل و زنجبیل و زعفران حوتد و بعد از بلوغ تمام تلین طبیعت بحسب سوره نجان یا حیثی طرح
یا این حب کنه هر سه قوطر سوره نجان تردید بر و غن بادام حب کرده از هر یک گرم بودیدان ماهی زیره هر یک
 نیم گرم شحم خنظل دو دانگ نمک بند رو و دانگ نیم بگویند و بیات کرفس شنبه و حب رند **و شنبه بلوط**
 بلیله زرد تر بد از هر یک گرم یا راج فیفا منتقالی شحم خنظل استیون تا نخواه کم کرفس کینج مقل از هر یک دانگ
 شیطرح خردل زنجبیل و ج هر یک نیم گرم مقل در آب حل کنند و ادویه بگویند و دیدان شنبه و حب رند
 و این دو شربت است و یا نیکه در ابتدای حیدر قورند نمک ماده رفیق دق مرسود و غلیظ باقی ماند
 یک بند ریج تصرف مسکنه و از فواکه آب سرد و جماع و استلا استیون احمر از نمانند و می کنند از زراوند
 صبا الغار حنیطیا نام هر یک در دم اشق زیره هر یک نیم گرم بگویند و نهاد سازند **دیگر** نیرک و مر و زنجبیل
 تخم شامسقم هر یک سه گرم سنیج مغز مسکنه هر یک گرمی زنجبیل زعفران نیم گرم بگویند و
 بروغن سوسن **شربت لطلو** شربت بیری سف در زنجوش جاشا لعل قورده تینه قوی بچوشاند
 و در آن شنبه و مشرود لطلو سس و تر یا ق کبریتا و ل کنند و تد هین بر و غنبا کرم کنند **و اگر داده سوادوی**
بود علامت آن صلابت و کمودت و قلق و متنف حلیه و قلت و جمع و صلابت و لبطی نفس **علاج**
 بر روز جلای از بیاض مسک و کازریان و بالکتور از زیاده و بیاض تناول کنند و غذا خوردن با شیر خشکانه
 حوتد و بعد از بلوغ بحسب سوره نجان یا شیطرح **یا این حب کنه** بلیله زرد و سیاه هر سه قوطر از زیاده
 هر یک گرم قفل و از قفل زنجبیل خردل از هر یک نیم گرم شیطرح نمک بند مقل هر یک دانگ بگویند و بیات
 کرفس شنبه و ایتد و شربت یا **استد یا ملین** یا **این ملبوغ** ستا شانه زهره جیر جیر هر یک صفت در دم
 بلیله زرد و سیاه و کالیلی هر یک نیم گرم قوطر یون یا یک نیم مسک و زریان هر یک سه گرم نوز طلای
 در دم بلیله آله اسطوخودوس هر یک چهار درم غار رفیون نیم گرم سوره نجان منتقالی بچوشاند و

چون وقت فروگرفتن باشد فتمیون سه درم در هر وقت که آن سید در آن اندازند تا سه چون زنده
 پس فروگردند و صاف کنند ترنجبین و خیارشتر هر یک یک درم ایارج فیه یک درم حله کرده باشند
 عرق و خا بنجد هم ورق خارده درم قطره لویه ارغنی از هر یک یک درم حرف چادر هم بگویند و یارو
 بادام یا سمن طلا کنند و روغنهای گرم و تخمها روغنهای سرد و **کرم ماده** و **مغز مرکب** باشد
 علامت آن بود که زنا نشاید بارده فقط از زحاره فقط متاخری شود و بعضی علامت ماده خارده
 بعضی علامات بارده شده باشد **علاج** کرمی بود **نقد مقدس** که مقاصد صلیب باشد
 و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلای از زبانه و پنج مکمل و کای و زبان و نبات تناول
 کنند و غذا نخورند با شیر خشک از حوزند و بعد از نضح مطلق حیات و جبارند کوره عقبه
 کنند و موضع بروغن کتجد و پسته مرغ و لبط و لعاب حلیه و زبرک قطع نمایند یا کتجد با آب زرنجوش
 سحوق کنند و طلا سارند و از نبات و فوکه و محو ضرات و امثال شب و جماع و آب سرد تناول
 اشیا بارده و استعمال آن احترار کنند و لقی مداومت نمایند و معونات و جواریشات حار تناول
 کنند و کوند که رو باه و کفتار زنده در روغن زیت بچوشانند و در آن نشیند مفید بود و استعمال
 و نهادهات از شیت در زبانه و اکلیل الکر و حاشا و تمام و ورق خار و برنجی سفید و شاسته مقوم نافع
 افند الدشانی سواد **مقاله سیوم در کرمیات** بدانکه جمیع حرارت غریبه باشد که در قلب متعل شود
 و از آنجا بواسطه شش این منبعت گردد و جمیع بدن را گرم گرداند و حور آن بافعال طبع لاحق گردد
واجب علی جمیع است جمیع **مغز** زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاص است
 پس حرارت او لا تعلق بروح کرد آنرا جمیع بوم کوند و اگر مستشیت باعضا بود آنرا جمیع بوم کوند و اگر
 لاحق اخلاص شود جمیع **مغز** و بیان هر یکی در سته باب گفته شود انشاء الله تعالی **باب اول در بوم**
 و آن تبی باشد که ارواح گرم شود پس از قلب شش این جمیع اعضا منبعت گردد و این تبی است اسباب
 مادیست حاد است شود مثل طلاقات افتراق آتش و تناول اشیا خارجه و انفعالات بدنی

انتشارات

امراتی

و در ارض لغتی و شاید که این تب از بزرگتر پیش نباشد و باشد که تا سردتر کشید و تا معتدل و از تر کف
اند **علامت** حمیوم است که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول تغییر بسیار ظاهر نباشد و حرارت آن شدید
نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر نفس و امید او انگار و ناقص نکند و با آن علامت امثالی و علامت
عیات معتدله نباشد اما آنچه از حرارت مله و شفت جلد بود **علاج** است که مساکین بارده نشیند و منبتش
کنند و همدل و کلاب بپزند و شربت آن را بر تنه رو نبات و ترنجبین هر یک که در دم یا سکنجبین بر تنه رو
یا عرق کل و بید یا آب سرد یا شامند و غذا کنکاب یا اسفناخ حورند و تقلیل کجا بود خیار کند و
اجامه انار در آن کنند و چون تب زایل شود کجا معتدل روند و تدبیر بر و غن بقیه و کد و کنند و بسیار
نشینند **و اگر بوی اسهال** تا اول ادویه حار باشد یا شرب شراب صفت بود علامت آن خشکی در مری زبان
و اشتکی و حرارت کبد باشد و سرخ رو و روزه چشم و سرعت نبض و حرمت قاروره بود **علاج** آن جلابی از
نم کاستی و عناب و اجامه نبات یا شامند یا آب انارین و نبات یا شیره تخم تورک و سکنجبین
و تین طبعیت بنفوع فدا که کنند و شراب غوره و ریاس تا اول کنند **و اگر سبب غمی مفروض باشد**
علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه بیوست و متعرق نبض از در و رو و غور چشم بود **علاج** آن
از آن که کنند بهر جلد که باشد و شربت آن شراب همدل و حماض با عرق کل و بید شرب کنند و
استعمال شکومات بارده کنند **و اگر سبب غلب بود** علامت آن برآمدگار و رو و مزج چشم و
عظیم نبض بود و باشد که با آن غش نهیر باشد **علاج** آن شراب از رشک شراب همدل و لیمون است
انارین و نبات هر کدام که خوانند تا اول کنند و غذا انار دانه یا غوره حورند و از خرا حور کنند **و اگر سبب**
بخوابی باشد علامت آن ثقل و خفقان و کد بول و متعرق نبض و صفت و جلد بود **علاج** آن شربت آن
شراب صفت و حشیش و عرق کل و بید یا شامند و غذا جو یکد و اسفناخ حورند یا شیره مغز بادام
روغن صفت و کد و در سر بالند و صفت و شاه سقم بپزند **و اگر سبب غلب بود** علامت آن سستی
ایست جلد و احسان خشکی و متعرق و صفت نبض و بول رقیق بود **علاج** آن تا اول مرطبات و استعمال

تبین و حمام **و اگر سبب سبب** سبب مفرط بود و حسب طبیعت کشته سقیف نار و نه در ب چنانچه گفته شده است
 و بعد از غش باشد علاج غش کشته و تقویت شراب صندل و حاض و سبب و بیه با عرق کل و بید
 کا و زیان و کمینقال مفرح یا قوی بخورند **و اگر حقیقت** فنت جلد و اندام مسام بود و بوسه قلقت
 استحم یا ملاقات غبار و ثور صغار یا اغتسال با آب سرد پیدا شود و موجب یقین حرارت و
 تب بود علامت آن غش و اختلاف نبض و حرمت قاروره و ششخ و اضطراب بود **علاج آن** جلابی از
 تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاض باشد و بعد از تقویت حمام و تعریق مناسب بود
و اگر طبیعت محبتش در مفرط بود که تبین کشته و اگر علامت علی خون باشد قصد کشته و اگر تب از تخم کاسنی
 شود و کشته و طبیعت مفرط بود یا حقیقت نرم در زنده بعد از تقویت استحم کشته و معده را بر وزن مصلح
 و صفت بماند **و اگر سبب خوب مفرط باشد** که موجب عدم تحمل شود علامت بطری استلاد و اختلاف
 نبض و غلظت قاروره بود **علاج آن** جلابی از تخم کاسنی و بیخ مسک نبات حوزند و غده انبو یا کشته
 و مفرط و ام حوزند و استحم و تغذیه کول و مثنوی کشته **و اگر سبب** کثرت یا حمام گرم بود مفرط
 تخم کورک باب حیار کدو یا کسجین ساه یا تر منتر نبات حوزند و غذا کسکاب یا کدو حوزند **و اگر سبب** کثرت
 باشد شراب عناب و صنف و نیلوفر و نبات جلابی زنده **و اگر علامت** غلیظ خون بود قصد کشته و اگر طبیعت
 محبتش در مفرط بود که تبین کشته یا ترنجبین و مری صفت نقل کشته **باب دوم در حرق و آن** تبی باشد که حرارت
 با عضای علی الخصوص قلب شب کرد و موجب افتراق طوی شود **و مراتب آن** تب است زیرا که حرارت غریبه
 متعلق اکثر بر طویاتی شود که در عروق صغار وجود است او را مرتبه اوکی گویند **و اگر این** رطوبات قالی کشته و استحم
 رطوباتی شود که السیام اعضای بیان باشد آنرا مرتبه ثالثه گویند **و در حرق** که از بعد از حرقی بود و جمع عرق و جمع او را م و
 اسهال و خطا طبیعت و ضربات لیس حادث شود و او را اندکتر واقع شود علامت او آنست که نبض باریک و صلیب
 و منواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون عذات او کشته حرارت اشسته نماید
 و قیض کرد و چون از ابتدا تجا و کشته نبول و کجکیت بدن و تقشف جلد و حقیقت پوست شکم و کولون

انتشارات

و اگر این رطوبات قالی کشته و استحم
 کرد و بر طویاتی که در اعضای کثیره
 مطلق است آنرا مرتبه ثانیه گویند

قلم استود

ظاهر شود تا زگی رویی اعضائی زایل شود و سره تنی و روی و گردن باریک شود و کوش کجک کرد و در بول
دینی باشد امید برین تواند داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاج او است که در باره و همیشه سال و کنه رانی
ایضا ساکن سازند و بر ورق پید و کدو و مغف بخینه ترش کشند و کلاب و کافور پیش خود زنند و در تبرید و
زطریق کشند و هر روز شرتی از شراب عناب خشنامس صندل یا شیر و تخم تورک یا آب حیا که در بیان است حوتند
و غذا جوای یا اسفناج و کدو و خر و کجک ما بهیان حوزند و بر طمان و نیز غار لغات مفید بود و در بدین بر
مغف و کدو کشند و از بقول کاسنی و تورک خیار و از قه که از غلبه تنقلا و سید و امرو و اجاص و زرد آلو
و خویزه و انکو حوزند و سیر و جگر بقول کلاب استبان او ز طلا کنند و از جماع و عورتان لغاتی و از اشیا
لغفاتی اجتر از کنند و سعی کنند به جلدی که باشد بخواب روتد و به حمام معتدل فنق و باب معش و میلو و بر کسید
اگر و بدین شستن مفید بود و او حیا که مخرج بار ز ناول کنند و اگر این آب بویله سیر غار حادث شود و شراب خشنامس
و مغف لغاب بیکو و بیانه و مرق کلک بید حوزند و استحام بدین مکر کنند و اگر کسب اسهال حادث شود
سیر طبعی بقرض طباشیر و رب بیه کشند **این قرص نیز مفید بود** کل ارغنی میو از هر یک چاردم ورق کلک تخم حمال
طباشیر صغری هر یک یک درم با خورد سه درم غرغره خیار کدو و تخم تورک بریان کرده از هر یک یک درم کافور یک درم
نشاسته دو درم مجموع بکوبند و آب بشیند و مغفالی آندا و کنند **و باید که مدقوق را از موای گرم و از موای سرد**
لغات محافظت کنند و تقویت قلب بکند و معده بکنند و براحت و سهولت و رعیت مایل گردانند و او از
مانی خوش و لغات لذت و حکایات طبع و امثال آن استعمال کنند و از خوف و غضب و جوع و عطش و خرن
کامدارند **قرص کافور** ز طباشیر ورق کل صندل سفید رب السوس از هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بیانه
مجموعه معشر هر یک یک درم صغری نشاسته تیرا هر یک یک درم تخم کافور یک درم لغاب بکوبند و در قه سازند
و کینقال بخورند و چون علامات ذلول ظاهر شود و قه ص کافور یا شیر زینان و شیر خرد بدهد و دفعات اندک
اندک غذا حوزند و اگر گوشت مرغ و کبک و دراج و سید بیه و امرو و کاسنی و تقاع و در قه اینجی نهند و
عرق آن بیکر تدریج و تربیت درم از آن **دری شمره** میوستی بود که بر مزاج غالب شود بی حرارتی

که اکثر شایخ را واقع شود و باشد که سبب استقرار بسیار و استعمال مبررات یا قراط حادث شود و علامت آن در اول
 و مشرف جلد بود و التماس استعال نباشد و مکرر بود و بود علاج آن تسخیم و ترطیب باشد منیل تراریک و تریان
 و شراب انار غریب شراب سیاهی و اغذیه نیز القدا مثل حریب و مزج و لبط و زرده تخم قرع و اسکین شست بره غزاله
 و حلاوی سکر و شیر و شکر استعمال حمام معتدل و حقیقتا ستمه مشروبات معتدله مثل متبر اولاد و یکاسمین
 و کرکس سوسن و تدبیرین بروغن بادام و پیله و مزج کنند **باب سوم در معنی** و آن عبارتی از تپی باشد که حرارت
 او لاجق اخلاط شود و اثر گرم کند و آن سخوت قلبی و روح متاذی شود پس سایر اعضا در سرد و این حرارت که
 لاجق اخلاط می شود خالی از آن نیست که آنرا متعفن کردن دانه و **اجتناب حمیات است** جمیع موم و حمی دق و جمیع طبله
باب چهارم در عروق که اول روح گرم کرد بعد از آن گرمی بدل رسد پس سایر اعضا و اخلاط و **حمی دق است** که حرارت
 غیره اول در اعضا اصلی تاثیر کند تخصیص در دل پس با روح و اخلاط و در باقی اعضای سر است که **حمی خلطی است**
 که اول اخلاط گرم کرد پس ارواح و اعضای این جنس سبب بود یا مرکب بسبب تحسب اخلاط چهار است و مرکب
 و تعفن اخلاط خارج عروق و داخل عروق میباشند پس الا خون که گرم آن نعلبان نیز بی عقوت میباشد
 و باید دانست که عظیم تقدیر بود اگر تکیه در اندازد آنرا سوزن حس گویند و آن از غلبان و سخوت خون حادث شود اگر
 متعفن میگردد بر تری که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازم
 نولد کند و آنست چهار است اگر خون متعفن شود آنرا مطلقه گویند و اگر صفرا بود مخرقه و اگر بلغم بود نغمه و اگر کول
 بود در ربع لازم و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شوند
 زیرا که چون مله در خارج عروق متعفن شود سبب حرارت تب به تحلیک و در تب زایل گردد و اما نگاه که
 ماده بار جمیع شود و آن ماده اگر صفرا بود تب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی ناید و اگر سودا بود ربع و تعفن
 در خارج عروق در او رام بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات مفروضه باشند از حمیات مرکب که تب
 یا اجتناب است عده بود همچون ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متعارف بود همچون ترکیب حمی
 صفرا و حمی بلغمی یا ترکیب آن در صفتی واحد بود همچون ترکیب غلب لازمه یا غلب دایره یا ترکیب

انتشارات

آن از اصناف نوع واحد بود همچون ترکیب در ریح و دو غنیمت بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی **بر آنکه**
 عفونت سبب غداردی الجواهر باشد مثل گوشت قدید یا غذای که سستی می رسد و چون ماست و خیار یا
 غذای که آنچه حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فوکه یا عفونت سبب کثرت لزوجت خلط حادث
 شود **حی طیفه** بی باشد که از تعفن و تقریر دم در عروق حادث شود و آنرا سه صفت است اول **ترازیده** یعنی
 بر او زک باشد زاید شود سبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید تکلیف باشد و این
 صفت بدترین اصناف او باشد و دوم **متناقضه** و او آنست که روزگانه نقصان پذیرد سبب آنکه تکلیف از
 تعفن زاید بود سیوم واقعه او بیکی حال بقیه ترزاید و نه کم سبب مساوی تعفن و تکلیف و باشد که این تب
 بخورد و سبب متناقضه دو اگر در این تب بنزالت سیاه و نیز در بدن ظاهر شود دلیل بد بود **علاء** **حی طیفه**
 حمت وجه و عین و انقاع عروق و ضیق نفس و حمت و غلظت قاروره و نظم و سرعت و استلا از نبض و این
 تب شغریه نبات و اشته او بطریق غیب **علاج** آن از روز اول با سیوم قصد کحل یا با سیون کنند
 و اخراج دم کبیرت و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و مجامعت و ترغیب نیز بود بناید و هر دو در جلای از
 غنای مینو فرسخ کاستی و نبات با ترند و ترنجبین و نبات تنا و کنند عدد انگار و غنای حوت و
 میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و کافور بکوشند و اگر سرفه باشد شراب غوره و ریاس و
 لیمون مفید بود و طبیعت را محبتش کند و زرد و بنفشه فوکه و ترنجبین تلین کنند و هر روز میان و زبان بسکند
 کلاب نشوند و لعاب بنکوبیدند بر زبان بمانند و در **بخم یا ششم** استعمال طبیعت کنند با این مطلق **صفت**
 سناکی مینو فرسخ کاستی ورق کل از هر یک چندم غنای عدد سبستان سبب عدد الوسیاه ده عدد کوی
 بانزده عدد ترنجبین هر یک بانزده درم بدتد و شیاق چهار شنبدر و **علاج** این
 صفت استعمال کنند مینو فرسخ یک سکه درم سبستان سبب عدد جو نیم کوفته کفی ورق حقیقه درسته شکر
 سرخ روغن عیش هر یک ده درم کاهه چندم و اگر با این سرفه باشد جلای از رقیق و مینو فرسخ سبستان
 و نبات تنا و کنند و تلین طبیعت بنفشه عربی و ترنجبین و خیار شنبدر هر یک ده تنقال کنند **موسوسه** از کثرت

غلبه خون حادث شود علامات این همان علامات بود از حمی بود از مصلحه صغف **علاج** آن
فصد و تیرید فقط بود و احتقار بر و رات حاصنه و اگر احتیاج به تکلیف باشد بقیع فواکه و ترنجبین کنند
حمی خرفه بی باشت صفراور که ماده آن در غرق متعفن شود و این تب لازم باشد و لطیف غیب نشند از
کند علامت آن تشنگی و اضطراب و سنجابی و خشونت و صفت زبان و صداع و نهان و فرورفتن چشم
و تبض سریع و متواتر و قاروره ناری بود **علاج** آن هر روز جلای از تخم کاستی و سفید و نیلوفر و الوسیاه
و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر خشک یا شش حوزه و اگر سرفه نباشد میانهار روز یک مرتبه
و نزاب حاضر و لمیون تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب حیثی آن سفید و تلین طبعیت بطبیع
فواکه و تقویع آن کنند و اگر تفرز باشد شراب و در مکر چهل درم با کنگبین ساده ده درم تناول کنند
با آب برف و اگر سرفه باشد سبکی بخیزم سفید نیلوفر تخم کاستی تخم خیار هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان بیت عدد شیر خشک ترنجبین هر یک پانزده درم و شحمات یازده استعمال کنند و اگر خوابی
بود وقت خواب شراب شمس لعوق کنند و به تیرید و تلین گوشند و بعد از تقیه شیره تخم تورک یا تخم
تناول کنند و تقویع زرد آلونیز مناسب بود چون تب مفارقت کند تقویت و تیرید شراب حاضر لمیون
و نند کنند و قاروره از ترند و الوکیلی و نار دانه و نارنج با فروج حوزه **علاج** بی صفراور بود که ماده آن
در خارج غرق متعفن شود و این تب روز آید و روز رناید و زمان او چهار ساعت تا دوازده ساعت
باشد و باین تب تشویه در ناقص باشد و زمان سه ما او اندک باشد و با شکر مرکب از دو غیب باشد هر روز
آید علامت آن تشنگی با قاروره و تشیمان و اضطراب فی صفراور و تبض سریع و قاروره ناری بود **علاج** آن
روز جلای از تخم کاستی و سفید و نیلوفر تناول کنند یا آب انارین یا ترنجبین و نبات غذا جو یا ترندی
الوجه حوزه و تلین طبعیت کنند **باین مصلح** در ششم یا دهم ساروقی کل هر یک بخیزم سفید نیلوفر
تخم کاستی از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیت عدد سوس و خطمی نیمه فوکه هر یک کفی لیلیا
ورق حقه رسته خیار شیر کزنج هر یک ده درم روغن سفید ده درم شراب و دریا کنگبین و شراب

انتشارات

دینار یا نرغاب مغف بود و در اسپهال و استخرانغ صفرا شرب مبرده مثل آب خیار کند و و نیز در نیم نوک نیم کاسنی
یا نرغاب جانش و میمون و صندل و سکنجبین تنا و کنند و اگر در طبیعت حس بود و متفوق نوا که در سنجبین یا قرص طباشیر
نرم و سکنجبین تلین کنند **صفت** قرص طباشیر دو درم سنجبین دو درم و نیم نخکد و مقشر درمی و نیم کیم کیم صانع عربی
فشما شش هر یک چند درم بگویند و بلعاب بنکوب بشنند و قرص سارده و متفالی بخورند و بعد از مغافرت
بیشتر آب عذره و میمون و ریبا و سکنجبین و امثال آن با بس در عرق کل و بیدنا و کنند و مفرده
ز رشک و اندوه و ترند بر آب سرد و حوزد **حمی ملعی** و اثر مواظبه نیکوند و ماده آن بلغی بود که در خارج عروق
مغف ننده باشد و آب هر روز آید و عسل بره با شسته حضور که در خلیف شسته حادث شود و اقل زمان
اوشت ساعت و اکثر آن خنده ساعت علامت آن ناقص شدت است که اکثرت بزاق و غشیا و صفت
یا بیاض لون و پیچ رو و در چشم باشد و زود گرم باشد و تشنگی و اشتها نایب **ملاع** آن هر روز حلائی از
نیم کاسنی و پنج مملک در رازیا ته و کلفند تا و کنند یا سکنجبین و کلفند و غذا جو و نمود آب با نه که رازیا ته
خورد و میانه روز شربتی از نبات و عرق کل و کازبان و تخم شمشیرم بیاشامند و سکنجبین ساده و در
اثر آب میمون و شراب کازبان و بانکو و نیل و شیر شاد و وقت نوبت لطیفه نسبت و ترب و پنج مملک
و اندک سسل و کند و چون ماده تقیه باید **با بن مطبوع تلین کنند** ستانچیدم پنج مملک و زبان یا کتو
از هر یک چهار درم رازیا ته استنین تخم کاسنی پوست پنج کبر از هر یک سه درم تریدتر کشیده دو درم نارون
درمی نیم موزر طالیغی با نرزه درم کلفند ده درم خیار شبر با نرزه درم شکر سنج ده درم اگر مزاج قوی باشد
بکینقال ایارج فیهرا بر سر این مطبوع کنند و بعد از دور و زجر یک کنند **با بن حب** تریدم کرم کرس انیسون
هر یک سه درم مک تهر در و دانگ غار لقیون تیدم بگویند و آب رازیا ته بشنند و حب خنده بلع
کنند و تقویت معده مکرر بکلفند و رازیا ته و اگر تمادی حب ایارج و قرص دروغ عافقت و امثال آن تلین
کنند **صفت عافقت** عصاره عافقت و سنجبین هر یک شش درم طباشیر و ورق کل استیل از هر یک دو درم
بگویند و آب رازیا ته بشنند و قرص سارده و کینقال یا سکنجبین زرد تر تا و کنند **صفت سکنجبین زردی**

تخم کاستی و کفوت در ازبانه هر یک سه درم انیسون یک درم مجموع مخلوط کنند و شبانه روز در رطل آب
 در ربع رطل سرکه تخمبسته پس بچرخانند تا برطل آید با رطل قند بقوام آید **در حلقه** تبی بلغمی لازم بود که ماده آن
 در عروق متعفن شود علامت آن همچون علامت دایره باشد اما باین سر ما ذرات خاص نباشد و در شبانه روزی
 شش ساعت اثر کرده و باز داشته اذکنه و تشنگی باشد و تبض سریع باشد و قاروره غلیظه و کده **در علاج** آن
 روز جمالی از تخم کاستی و پنج همک ازبانه و کلفند سنا و کفند و غذا جو و نمود آب جو و در لعید از قند تمام
 ملین طبعیت **این مصلحت کنند** سنا کی میخدرم تخم کاستی ازبانه پنج همک روک کسعت نیلوفر از هر یک
 درم موثر طایفه درم غناب ده عدد و اجلاسیت عدد در تخمبسته چهار شتر بر یک پانزده درم و لعید
 دوز بقصر صفت با ترید و سقویا کفند یا معجون خیار شتر در آب گرم حل کنند و بیانشانند باقی
 علاج همچون تاید باشد اما قرص غانت در میانها سب نینفند **در ربع** در تبی سوداوی بود که ماده آن
 در خارج عروق متعفن پذیرد و این تب
 و توبت او سبت و چهار
 ساعت باشد و باشد که دور روز آید و بیکه زنده و آنرا ربع معکوس کنند و تب ربع از سودا و طبع با اظط
 سوخت حادث شود و این قسم لعید از حمیات عقده باشد و شاید که ربع لعید از او را محال حادث شود
 و این بدترین ربع بود و علامت ربع است ابتدای ناقص کند و اکثر اعضا او را قوی و چون گرم کند
 که آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حمیت و غلظت بول و تشنگی با فراط
 و سرماندگ عرق بسیار بود لعید از حمیات مطلقه و حمیات او را حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد
 علامت آن تبض و غلظت بول بود و در او دراز تر بود و لهیه و اضطراب که در لعید از حمیات بلغمی حادث
 شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن لهیه و اضطراب تلخی در دهان و تشنگی مفرط و سرعت تو از نفس بود
 و در او دراز تر بود و آنچه از احتراق سودا طبع بود علامت آن سوختن و سلاست تبض و کده و در فراط
 بود اما **در علاج این تب** البیا تا حمید از معالجه این تب مشغول نمیشوند و عدد از تیر باج و زرشک و خورا
 یا کیک و تینو جو زرد و اشتر به کچنیدین بزوری و ساده و کلفند کشفانند و از اغذیه غلیظه و مولد است

انتشارات

مذکر لانه

منزکونست قدید و بادنجان و ماهی شوره و برنج اجتناب کنند و در این اذکار علامات غلبه خون باشد و قدرا کل با
با سلیق عقید بود و اگر خون غلیظ یا سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود کند و بعد از حدیث ز
بنفج ماده مشغول شوند و هر روز حلائی از ترنج نمک تخم کاسنی و کاوزبان و بالکنکو و رازیانه و کلفند تناوب
کنند و غذا خوردن آب و بنوماش با شیر و حنکدانه و متروخ فیر حوزید و بعد از نفیج تخم کاسنی تلخ طبعیت کنند
این مصلوح سنا سفید درم معینه چار درم بالکنکو کاوزبان تخم کاسنی رازیانه کنوت اسطوخودوس
سنبلیله نیلوفر بلبله کاسنی هر یک سه درم مونیر طایفی بانزده درم ورق کاج درم بلبله زرد کالی انجمن
هر یک هفت درم سنا سفید درم دسته و اگر تباش درم تخم آن ترید دو درم عناب ه عدد سبتان سنی
تر کینین مغز حیار شیر هر یک بانزده درم بعد از دو سه روز مصلوح انجمن یا حسب آن با معجون نجاج یا نانه
و بالکنکو سنا تناوب کنند زیرا که این ماده سبک سهل زایل شود اما آنچه از احتراق صغیر باشد حلائی از ترنج نمک
کاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات تناوب کنند و بعد از نفیج تلخ طبعیت کنند **این مصلوح** سنا
سفید درم معینه نیلوفر تخم کاسنی از هر یک چار درم بوسنت بلبله زرد تخم درم مونیر طایفی بانزده درم ترنجبین حیار
هر یک درم با سنا سفید درم بالکنکو کاوزبان هر یک چار درم بچوشا تمه و صافی کنند و معجون نجاج مجتعال در آن
حل کنند و بیاشامند **این تب یخ کنند** بوسنت بلبله کالی سنبلیله اسطوخودوس انجمن ورق کاسنی هر یک
درمی تنگ بند کثیر هر یک از مصلوحه تخم کاسنی را با آب حل کنند و او بر باقی بگویند و بدان شیرند و حسب
و علاج آنچه از احتراق بلغم باشد حلائی از ترنج نمک رازیانه و تخم کاسنی و کلفند تناوب کنند و غذا خوردن آب
با شیر و حنکدانه حوزید و تلخ طبعیت با **این مصلوح کنند** سنا سفید کالی سیاه و انجمن هر یک هفت درم
ترید دو درم رازیانه تخم کاسنی کنوت انجمن اسطوخودوس سنبلیله هر یک سه درم بالکنکو کاوزبان هر یک
چار درم مونیر طایفی چار درم حیار شیر بانزده درم شکر سرخ ده درم **در تب ریح** طریقی است که در روز نوبت
اسکات کنند و هیچ نخوردند یا جان سازند که وقت نوبت معده حالی و اسهال در روز رحمت کنند و طبعیت
را عیب کند و اگر محتسب سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و معینه و مونیر طایفی تلخ و ما الجین و کنجین

مفید بود و خروس با نخود و انکه سیفاج نجبه و مرق آن تنا و کنند و احیا تا مشرد و لطوس و تر باق کبر خورده
و این میوه مفید بود و سنبل و ج هر یک چند رم فلفل زنبیل حلتیت هر یک در می ناخواه سلیمه هر یک چهارم
کبوتر و لعل نهند و متقال تنا و کنند و رعایت حال طحال و کبد بقصر تر شک و مواد الاصول و سنگین
بزرگ کنند **و باید دانست** که این تب بخاطر است و اما خطر است از خدام و مال و حیوان و بهر جا سود و حیر
و صرع و تشنج و سکه و قلع تا این تب در از نمکند چنانچه میگویند تا دوازده سال میبایستند **رحی ربعی لازم** تبی
سودا و بود که ماه آن در عروق متعفن شده باشد و یا آن ناقص و تشنجه و عرق تب باشد و نبوت ربع
اشته که کند و در باقی زبان فایز بود **علاج** او همچون علاج ربعی دایره باشد و در وقت ضروری باشد و استعمال
مستحبات داد و در وقت در و کتر باید کرد و استعمال لازم باشد **رحی مسکین** و **رحی مسکین** تبی حسن آن باشد که
روز زاید و سه روز نماید و سدس است چهار روز و تب وسیع است که یکروز زاید و پنج روز و این تب از بود
غلظت متولد شود و شبیه بر ربع بود **علاج** تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شده و در روز
نوبت تمشیت و ترب هر یک سه درم کند و درم بزرگ پنج ترب بچونانند و یک درم مکده درم غسل در آن حل
کنند و بیانشانند و بدان می کنند و باقی علاج او همچون علاج ربع باشد **رحی انقیالوس** تبی باشد که در و حاک
بر و آبی عطیه کنند در باطن و ملس کرم و یا آن تشنگی لب باشد و ماده این بلغم قاجی بود **علاج** آن هر
جلا بی یا لنگه و رازیانه و تخم کرفس و کلقته تنا و کنند و غذا نخورد آب یا شیر خشک را نخورد و بعد از
نصف تغذیه کنند یا **رحی** هر یک قطره ترید سفید هر یک درم غار لقون نیم درم مقل دانگی کبوتر و یا زبانه
لشکر و حب زرد و بعد از روز و در هر یک در متقالی با سنگین بر زرد و متقال تنا و کنند و باقی
علاج آن همچون علاج رحی باشد **رحی لبق و ریاحی** تبی باشد که در باطن حرارت شدید محسوس شود و ظاهر
حرارتی باشد بلکه بیروت باشد و یا آن تشنگی و لب و عطش عظیم باشد و ماده این تب بلغمی ترنج
باشد **علاج** هر روز جلا بی از یا لنگه و نیلوفر و رازیانه و پنج همک کلقته تنا و کنند و بعد از نصف بلغم
طبعیت بلغمی و خیار شکر کنند **یا این بلغم** سنا سفید هر یک چهارم ورق کل بچدرم تخم کاسنی

لکه درم

سه درم تربید که در اسطوخودوس سه درم عناب و الوکیلی از هر یک ده دانه را زیاده یا نسلکو کا و زیان هر یک ده درم
شکر سنج بخیزد و بعد از تنقیح کلفتند و انیسون تنا و کتند یا از زیاده و تخم و تخم کزک و انیسون هر یک ده درم
بجوشانند و بیاورد درم کلفتند یا شامند و الدشا فی موالد **حمیات مرکه** بدانکه حمیات مرکه و فلفل ترکیب
بسیار است چنانچه ترکیب دایره بالا زمره و دایره بالا زمره و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم باشد
و بسیار باشد که او را قانونی و سگری بنامند و ترکیب بداخل باشد چنانچه سبی باشد و سبی دیگر بر سر آن آید و مبادله
باشد چنانچه سبی عصب سبی اندر منشا کت باشد چنانچه با هم آید و زایل شود اما آنچه از آن می نماید و قانونی منین
در نظر العیب است و عیب غیر خالص و ترکیب آن چهار گونه باشد زیرا که یا ترکیب از عیب دایره و بلغمی لازم
باشد یا عیب دایره یا محرق و بلغم یا محرق و بلغم دایره و عسل است او مزوج باشد از علامات صفرا و بلغم و درین
حمیات اعتقاد بر دور و نوبت نباید کرد بلکه استدلال با اعراض و علامات کنند و فرق در میان نظر العیب
و غیر خالص است که در نظر العیب صفرا و بلغم مزوج و مختلط باشد و نوبت آن مستغرق بود چنانچه فرق
و نیز میان نوبت هر یک توان کرد و در نوبت صفرا منقب سریع باشد و فلقی و انقباضاتی ناقص و شغریه
اندک در نوبت بلغم بر مایانند و حرارت و شستگی کم بود و در عیب غیر خالص صفرا و بلغم مزوج است و مختلط
فرق میان نوبت هر یک توان کرد و این تب عسل را باشد و از معالجه او ملول نباید شد و مسهل قوی به
نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود مستغرق شود و بلغم غلیظ میماند پس درین تبها اگر علامات صفرا غالب باشد
هر روز جلای از تخم کاسنی و پنج مہک و نیلوفر هر یک سه درم حاصل ده عدد نبات ده درم تنا و کتند
و غذا جو یا آنکه نخود حوزند و بعد از تصفیح **بابین مطبوع تنقیح کنند** سنا سہلید زرد و کابلی هر یک پنج درم
سفت نیلوفر تخم کاسنی را زیاده پنج مہک هر یک سه درم اسطوخودوس سفیاج هر یک چار درم موثر
طایفه ده درم اجاص و الوکیلی و عناب از هر یک ده عدد خیار سبب را بنزد ده درم ترنجبین ده درم و بعد از
دور و ترکت ده باین معنی کنند **صفت** دو درم سہلید زرد تربید از هر یک سه درم رب الوکوس
نجد درم مقونیا شونر نیمه انگ مجموعہ کوفتہ یا آب سرد کشند و یا جلای از نبات تنا و کتند **و اگر علامتا**

بلغم غالب بود هر روز حلاقی از بیخ مہک از بیات و کلفتنا و کلفتند و غذا جو و نمود خوردند پس اگر اخلاط مہک
 کثرت بود و علامات آن نقل شریف مبرود **علاج** آن مدرات مثل انیسون و سخم کرفس و نانخواه یا حلاقی فہم
 کنند و اگر مفعول کید یا بل شود علامات آن نقل معده و فی و غشیان بود پس سہل بلغم تلین طبعیت کنند
 و بعد از تنقیہ سکنجبین نر و رسادہ با کلفتنا و کلفتند و قرص رذیز نافع بود **صفت** ورق کل در دم سہل
 پنج مہک ہر یک بخوردیم تخم خیارین و کاستی ہر یک چاروم کویوندیاب رازیانہ شیرند و کینقال یا سکنجبین
 تنا و کلفتند و اگر متادرس شود بقرہ غانت سحر کنند و معالیاتی کہ در دائرہ بلغم ذکر رفت کار دارند **حسب مختلف**
 چنان باشد کہ او را دور و توبی معین باشد و علامت آن مختلفہ باشد و درین تہا طریقت است کہ چہ چہ
 حدس معرفت ترکیب خلط و غلبہ یکی بر دیگر و بعضی آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و علاج آن چنان
 کنند کہ کابی استفراغ دادہ کنند سہلانیہ و حقیقہ و کابی بسکین و تقویت منقول شوند و پیست کہ مادہ آن خلط
 بسیار شود و حرارت زیر زمین مثل عقریہ را موش بر روی زمین آند علامت آن تب کرے و توفیق
 و تشنگی و خشکی دہن و فی و سقوط اشتہا و غشیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق و میر از منتن بود **علاج**
 آن فصد کنند و ہر روز شربتہی از ترندی یا سکنجبین و کلاب باب سرد شرب کنند و شراب غورہ
 و بیات و زرشک بیاس و مندل و حاضر مفید بود و غذا زرشک و سماق و انار و فروج خوردند و نقل
 بہ محوضات و حملات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود تسکین و تیرید مفید بود و تلین طبعیت کنند
 و استفراغ اخلاطی کہ در بدن بود اما تسکین بہ حال تہ از حرکت بود و مشومات و تجربات استعمال کنند
 چنانچہ در تہ بیرون فصول گفتند **حمی عصب و جدری** بدانکہ مادہ آن ای خون است و بسبب غلبان او حادث میشود
 و تہرین آید است کہ سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین است کہ سیاہ و سیر و انبوه باشد و علامت
 طہور جدری در دہشت و خاریدن تہی و نخاعضار و حرمت عین و اضطراب و تشنگی و درد سنیہ و حلق و
 ضیق نفس بود و مادہ عہدہ سفرا باشد و او کوچک تر از جدری بود و اثر انبوه نباشد بلکہ با پوست است
 بود و اسلم او است کہ سرخ بود و آنچه نفیس سر باشد لغایت بد بود و علامت او قریب بعد از اجزای

انتشارات

علاج

نفس از بیرون آمدن عصبه و ایله که رسن متعاقباً بابت دفعه کنند اما چون ابتدا بر وز باشد نشاید حرکت و
نفس طبیعت بنا بکند و هر روز شراب غناب و میلو فریاضه کتناوا کنند و غدا جو با عدس و عتار خورند
و خود را گرم دارند و سرد نخورند مستحکم رفتارند بر تریه تا تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشته
العیاج نباشد ملک استنفاق جهت ترویج اولی باشد و اگر در بیرون آید انجیر و موثر طایف و عدس بخورند
و میاشامند و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر زدند و کنند و ایله چون تمام بیرون آید کارش فراموش
بریزند یا کزیز یک بدوزند و کارش در آن کنند و بر روی بخشد و بچوب کزیز و کنند یا چوب کزیز بخورند
و با کلاب بیامیزند و بر اعضای ریزند یا ورق ملک سخن کنند و بر اعضا مالند و عصاره شحم رمان و کشیز زرد
سماق در تخم چکانند و در عین سهره بقر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طیار شیرینب با نثار بپندل
نورند و اگر سرد آید نثار شمشاد و مفت حوزند و در عصبه قطعاً طبیعت را حرکت بنا بکند و در این طبع غدا
شیر یا مغز بادام و جوارس بر این کرده یا شمشاد بر این کرده تناوا کنند و قرص کافور یا نثار سیب
استعمال کنند یا نثار بیه و اگر سیوستی بر طبیعت غالب شود و شراب یخف و میلو فریاضه کرم حلکده بیاشامند
و سبجان و مفت در جواب اندازند و پیش ازین تصرف کنند و بیدار لطیف سعی نمایند و اگر سرد نباشد
شراب بیابان مغز و سمیون و نثار یک و زبان مفید افند و الله اعلم **تدبیر نافع** چون تقاضای حالتی است
میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر صحت و تدبیر مرض پس باید که تفحص حال تا که کند و احوال
اوضاع که او را حادث نشود متفحص باشد پس اگر در تبض او سرعت و در قاروره غلظت و منبع و صداع و
فعل بر و خفقت و قلت نشاط بود و دلالت بر آن کنند و بعضی از مواد باقی است باید که کمترین بر و معالجاتی
که تا از او تنگ نیاید مشغول باشند و به ملینات غیر قویه و نفوعات تلین کنند قرص طیار شیرینب کمانیز
مفید بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد و فوج بدند و به تدریج عادت بر آن کنند چون دو روز
ازین بگذرد و در و زمانه که مناسب مزاج بود یا کوشتهای سبک تناوا کنند و از املا و جموع و تناول
سختات اجترار نمایند و چون قوت بگردند استعمال مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محالطت با

تا از هوا سرد و در مساج فرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تباطی مسکن روند و از عوارض نفسانی
 و بدنی مانند فرج و غم و عقوبت مفرط اجتناب کنند و اگر کما یمنع نباشد و طبیعت نرم بود و معلوم شود که غده
 منجورند بقلیل غذا کنند و تقویت معده بکنجین سفید و غذا زیر باج و از اراده خوردن و کوارش مصلحت
 تا اول کنند تا بدن را قوت حاصل نشود و جماع کنند و چون قوت گیرند هر ماهی زیان ندارد و بتدریج در غذا
 تصرف کنند و الشافی هو الله **مقاوم چهارم** در امر ارض که ظاهر بدن را حادث شود مثل برهفت **باب**
اول در اورام ورم انتفاخ و غلظت باشد که سبب القاب ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده یا احتلا باشد
 یا مائیه یا ریحی **اورام ماده آن هم** یا غلظتی گوشت و آنچه صف اولی و حمره و آنچه که از صف اولی و حمره است
 غلظتی حمره گوشت و آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مختلط عضو باشد زخم گوشت و اگر متخیر بود
 سلعه ورم سوداوی و اگر داخل عضو باشد و موملم بود سرطان گوشت و اگر موملم نباشد خستار و اگر خارج عضو
 اگر ظاهر بود و صلابت گوشت و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام بود استسقاء زنی و اگر خاص
 بود قلبیه هم آنچه از ریحی بود اگر مختلط عضو بود و لیسین باشد هیچ گوشت و اگر مجتمع و صلابت نفعی گوشت و بیان
 هر یک گفته می شود ان شاء الله تعالی **فصل** در ماده ورم حادث شود علامت آن تند و فربان و امتحان
 و تب و تشنگی بود و رنگ رگ سنج بود و کمبود مایل **علاج** آن در ابتدا از غده که از غده است که مناسب بود و آنچه
 اگر ورم در اعالی بدن باشد فیقال کثرتند و اگر در اسافل بود با سلیق و شراب معف و عناب تناول کنند
 یا آب انارین و نبات یا شیره تخم تورک سکنجین و غذا جواب خوردند و نموماشند مغز بادام و تلین طبیعت
 بلبلویح فوکه یا لثویح آن کنند و اگر ورم در معاین بود یعنی مضرغذا عضاد میشتل پس کوش و تریر لعل
 بن ران و در ابتدا بود که ماده هنوز تمام نرسیده باشد استعمال مبروات و رادعات کینه مثل متل و کلان و غیره
 و افاقیا و کل ارمنی و امیت و آب کشمش و کاه و سببان از زرد و در استعمال رادعات نیز مبالغه نباشد
 از سه چهار روز که مواد بر نبرد محلات مثل یا بونه و خطمی و رویه و ترکیه و حلیه و کلید الکلی رادعات بسیارند
 و چون ماده رسیده باشد محلات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع می شود محلات یا منصفیت مثل ترکیه

انتشارات

از زنگنه

مرکز شک و جلد و انجرو شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون نفعی نماند بجز آنکه
باد ویر یا این و علامات نفع سکون وجع باشد و چون دست بر و تنه فرورود و بعد از آن نفع کرد و مال
طبی استفراغ بود و همه های مدله استعمال کنند اما اگر درم در مفرغ اعضا در سبب حادث شود یا درم بسبب
دسقط باشد بعد از نفع و تنقیح حیات مثل موم روغن یا محلات استعمال کنند و قطعاً استعمال
ببروات و رادعات نکنند و حقیقی از قلع عمومی است که آنرا شفا قلو گویند و او آنست که درم منخط
نشود تجلیات در نه جمع شود و اگر از آن مساد عضو باشد و عضو را ببرد **علاج** آن قطع عضو باشد
تا دیگر اعضا و سالم بماند و اگر تمام نباشد حجامت کنند و شترابی عمیق فروزند تا ماده استفراغ
شود بعد از آن کر سینه بکلاس طلا کنند **درم** ورمی باشد که ماده آن صفرا بود علامت او آنست که باطل
بسط جلد باشد و لون او سترج و روشن و براق بود چون دست بر و تنه سترج برود و چون
بردارند معا و دست کند و بان تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج او همچون علاج عمومی
باشد لیکن در سینه بیشتر باید کرد و در قلع عمومی تخفیف بیشتر **درم** خود او را او دیا نیز گویند و از ناله
بلغ حادث شود و آن درم سفید باشد و بان الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر و تنه فرورود و زلالی
بچنان غایب بماند **علاج** آن هر روز جلابی از بیخ مملک را از زیاده و کثرت کمین تا اوک کنند و غذا نخورد
با شیر خشک خورند و بعد از نفع بلین طبیعت کنند کجب ایاره و همچون خیار شتر و مسهل بلغم و بوره
از مویز و کزب و سرکه و درم طلا کنند و سعد و زعفران و ماز و نیز سفید بود **درم** ورمی غلیظ بود که آنرا
غلابی باشد و از عضو خارج باشد و مقدار آن تا بلغم می باشد **علاج** آن تنقیح بدن باشد کجب ایاره
ایاره لوغابا و استعمال مرهم و انجیون و اگر تجلیات در و نشکافند یا در مفرغ مثل طلا قلو بود و یک برکت
نشد و چون متعجب شود که کجی غلاف او دست بقیاره بیرون آید و مرهمها در مده بکار دارند **مرطبان** ورمی
سوداری بود علامت او آنست که او کو چک بود هر روز که نیز کمتر بود و صلب باشد از آنکه حرارتی
در لمس آن محسوس نشود و در عروق سترج و سترج مثل دست و باقی مرطبان ظاهر شود **علاج** آن در ابتدا

فصد کنند و تقیه بدن ببلوغ انقباض و غار لقیون و این **حب نیر نمقید بود** انقباض کبدرم اسلوه و وس کبدرم
 و نیم سلیک سیاه و کالی بر یک درمی نکت نطمی و انکی غار لقیون نمیدرم مجموع کوفته بآب کرفس نشیند و حسب رتبه
 و در اول حدوث این درم را حادث شود استعمال کنند و بعد از تقیه محملات مثل روغن کل خیر یا توتیا
 مغسول و مرهم داخلین و اگر درم صلب باشد و ادویه در آن اثر نکند طبع از آن قطع کنند نفع نموده توتیا نشسته
 کل نخوشم کل رزمی ورق کل متسا و رسکوتند و باروغن کل بر آن نهند یا سرطان نخر بگیرند و بشکافند و بپنند
 یا سرطان بسوزانند و باروغن کل استعمال کنند و اگر انقباض تری را حادث شود در او را طمط سعی نمایند **نماد**
 و رمی بود مشایر سلوه اما او با کوشش آئینه باشد شکافتن او معتد باشد و صلبت از سلوه بود بیشتر در کردن وقت
 واقع شود **علاج** تقیه بدن از بلغم سودا و احتیاب از اغذیه غلیظه و ادویه محله استعمال کنند مثل مرهم خلیون
 یا ارد جو در مسن یا بول کوه کان یا ارد با قلا و ارد جو از هر یک سبت درم ابرسا و زفت و شیخ و سبب از هر یک
 ده درم نهاد سازند و اگر تجلیل نرود بشکافند بعد از آن ادویه ملحه کبار در آن **نماد** داشته که ستر از هر یک سبت درم
 ق و الحار ورق غار ماز و هر یک سستی درم عسک الوطیم چار درم بکوتند و با بول کوه که استعمال نمایند **در** بیه خوک
 را تیج ضعیف کنند و **نوعی از ضایع است** که پوست تنگ ظاهر نباشد و این بدترین حتما زیر است **علاج** آن قطع
 باشد همان باید که احتیاج کنند و نرا این منقطع نشود و بعد از قطع بقیه نماید قلاقیون استعمال کنند و بعد از آن
 ادویه ملحه کبار برند **درم صلب** آنرا سق و سق خوانند از ماده سودا یا بلغم غلیظه حادث شود یا از روح حاکم که استعمال
 میرد است با فزاید کرده باشند ماده تجمی شده باشند علامت آن صلاست و عدم وجع باشد و لون همچون لون
 بدن باشد اما آنچه از ماده بول بولون از سبب باشد علاج آن تقیه بدن باشد از سودا و بلغم و استعمال
 ادویه محله را مثل پیه مرچ و بط و خروس و باه و قمر ساق کا و مقل و رشته و روغن بالویه و قری **نماد**
 بزرگ مرز رشک خطمی هر یک درم حلیه نیم درم انجیر سبت عدد بکوتند و بپنند **در** مقل اتق جا و شیر پیه شیر
 رو باه بکوتند و استعمال کنند **نماد** و آنرا شید کوند و فرق میان سلوه و او آنست که میان عضو باشد و آنرا
 غلافی نباشد علاج آن تقیه بدن از بلغم سودا و مرهم داخلین استعمال کنند و بعد از آنرا بکوتند که قطع

انتشار بول شتر

بر آل

سیر بر آن نهند و اگر کوچک باشد بقیضش زنده تا آنچه در روی باشد بیرون آید پس سیر بر آن نهند و اگر در کپش
باشد آنرا فو حسیلا گویند و آنرا کجا کستر طنز و پیوسته آنکه طلا کنند **طامنون** در می بود که در اعضا اعتدلی مثل قفسه
و شدی و لغیل و بن ران واقع شود و دست آن از ماده سمی باشد که عضور افاق سگتد و رنگ را متغیر کرده باشد
که از آن صدید و دم ترشح شود علامت آن فی و غشیا ن و غشی و خفقان بود هر چه رنگ آن سیاه و سبز شد
فقال باشد و درین ورم فصد کنند و تقویت فلک متک شراب محاض و لمجون و مندل و سیب و انار ضروری بود
و غذا سکر و عدس حوزد و در حوالی خود برت و ریخ و بر کسید و عقیقه و کل سبان افزون نهند و در موضع بارده گن
نوز و مندل و کلایه کافور بویوند و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا کنند اما اگر آن موضع را حجامت کنند و
آن خضیب کنند و بعد از آن با یکرم نشویند مناسب بود **نفر** در می ریخ بود علامت او آنست که همچون مشک می بارد
بود چون آنکشت پرو نهند فرو رود و در زمان بحال اول و دوم کوس کرد که در و درده نیست و اگر ترکت است چون
دست بر زنده او از کند **علاج** آن جلابی از کاسنی و سداب در ازبانه یا کفند و یا نبات تمام کنند و غذا نخورند
بب یا نیره خشکانه حوزده و تو ابل در آن کنند و محجمه بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب در آن مالند
یا کرم کزنس انیسون و ناخته هر یک که درم بچوشتند و صافی کنند و روغن بر سر آن کنند و می چوشتانند تا روغن
باشد استعمال کنند **دلیل خراج** و تیل در می بزک بود و لون او همچون لون بدن باشد و صلیب بود و بان و صبی باشد
در مواد خمینه غریبه جمع شده باشد و خراج است که در و درده جمع شده باشد از او رام و بان حرقت و حرارت
باشد **علاج** آن تلین طبیعت کنند مطبوع استفرغ خلطی که غالب باشد و منقبحات بر ورم نهند تا تقیح یابد و
بعد از تقیح مطبوع گردانند و مواد رویه بیرون کنند و بعد از او مرهمهای موله بکار دارند و گویند که ریخ کرس با غسل
طلا کنند یا در انیسون بلعاب خردل منفر کرده **باب دوم در نشور شیر نامی** همچون ورم بود بعضی دمو بود همچون
ماشته و دمل بعضی صفراور همچون نل و حمره و بلغمی همچون شرا بلغمی و سوداوی همچون حبس و نول اول میره
بزرگ بود و ماده آن دمو باشد که بان رطوبتی قاسد آمیخته باشد و از روات مهمم و نزلت تناول گوشت
و غیرتی تناول شود بدترین او است که در عوزر باشد **علاج** آن فصد کنند و تقیه مطبوع فو که با مطبوع مصلیه

و در بلغم تبلیس گفتا نماند و نشد بکنند و بدن را با یکوم و سبور و سرکه و کلاب بپوشند و از گوشت شیرینی
 احمر از نماند و علاج او همچون علاج او را مکنند **شده** و بنوری باشد پس که مایل بحجرت بود و حکاک و کرب باشد
 و فقط حادث شود سبب آن بخاری بود که از دم مرار را بلغم پوری بر خرد و آنچه دمور باشد سیر و حتر و کرب باشد
 و روز نماند و آنچه بلغم باشد در سبب اشته اکتد و در سبب حادث نشود و یا بن خارش نیز که نماند **علاج**
 دمور و ضد باشد و عین طبیعت مبلبوج فواکه با سفونیا یا مبلبوج سلهله زرد و در بلغم تبلیس گفتا نماند و ضد
 بکنند و بدن را با یکوم و سبور و سرکه و کلاب بپوشند **غایت اللیل** بنور چند مثل خردل باشد حوز که در سبب
 حادث نشود و یا بن خارش مظهر باشد **علاج** آن نشد بکنند و بحام روند و اندام سبور و تخم خرپوزه بشوند و اگر احتیاج
 باشد تبلیس کنند **جاری** و **علاج** بنور چند صفرا و بیهودید ریج بین شود و یکدیگر متصل کرد و مایل باشد بصفت
 و جای در بنور باشد شیبید کجا رس و اصل آن سترج و سران سفید و یا بن خارش و سوزش عظیم بود **علاج** آن
 هر روز تمهیکند از صفرا و یا به ترکیب حصفق و عدس قاقبا و مندل با آب کاستی بار و یا به ترکیب طلا کنند و اگر
 مستقر کرد و متماد نشود و قرص اندر خون طلا کنند **صفت آن** ماز و کند و شب یانی و در هر یک سکه و درم قلع پس
 در می تراوند و درم یکونید و شرب نشیند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج کلاب باشد و
 طلا کنند **صفت مری سفید** ماز و سفید و داسک زرد و چه بکلنا زرد و نطلولیک قنبل کوبند و با موم روغن
 بیامیزند و استعمال کنند **جمله** بنور چند بین باشد که لغایت سترج بود و یا سوزش و المی عظیم بود و مادد
 صفرا و حجه بر وضع تهنه یا نثره عمیق تا مواد مستقر نشود و یا بنی علاج او همچون علاج غلبه باشد **تار و فارسی**
 نیزه چند باشد که حادث نشود و زرد و خشک نشیند کرد و یا بن حکم و حرقت باشد و در اندرون آن ابی تنگ باشد
 و در امید او ظهور آن خطهای سترج و طاووس مانند زبانانش باشد **علاج** آن حصفق و کاتور یا لعاب نیکو فضا
 سازند و ماز و قوقل نیز یا سیر که سفید بود و از حلا و رو گوشت احمر از نماند **غایات** آیه چند باشد که در اندرون
 او خرن و ابی تنگ باشد و آن از غلبان دم حادث شود **علاج** آن نشد بکنند و تمهید بدن و دم را تسکین کنند
 شرب عتاب و تیلوز و اغدیر مثل عدس سرکه و ترند هر و انار حوزند نقطه را متعجر در آن تا آنچه درو باشد

انتشارات

بزرگان آید

بیرون آید و مردم سفیداج و مردار سنگ بنیته و اگر در خشک شود مردم فلقطار از استعمال کنند **عرق** در آن نبره باشد
که حادث شود و شکافته کرد و از خون همچو کی بیرون آید و گاه باشد که با او احساس حرکتی همچون حرکت کرم
کنند و بعضی گویند که آن خود کرم باشد و تدریج دراز گردد و اگر نکشند یکسره و آن لغابت بد باشد و بیشتر ساق
و ساعد پیدا شود و اگر در بدن و خراسان و مضر بسیار باشد و سبب آن فصلای باشد که در عروق جمع شود
و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آن را بدین طریق دفع کنند **علاج** فصد یا سلیق کنند یا صافح و تقیه بدن مطبوع
انیمون و حسب توقا بکنند و بعد از تقیه تناول کنند از لقا و کثرت اسحام مفید بود و در ابتدا از الصندل و کافور
در بر ملا کنند و چون بیرون آید قطع سبب بنده و هر چند دراز می شود با سستی مجدی و احتیاطا بکنند که ناقطع نشود
و در آن زمان با کرم و روغن کزک و مغز و لعاب کجک و طلا کنند تا با سانی بیرون آید و خاکستری سرد در دم و
در اسهال مجدم یا موم روغن میا میزند و مالند و اگر یکسره نکشند و آنچه باقی باشد بیرون آورند و بعد از آن
دم مدخل بکار بریند **سعفه** قرحه باشد که در روز و در هر حادث شود و در ابتدا اثرات متفرقه باشد و متفرقه باشد
و خشک ریشه شود و اگر بسیار واقع شود آنچه از و صید بد کند از شیر کبک گویند **علاج** اوسن و مزاج مفید می باشد
فصد فیقال و عرق یا فوج مناسب بود و الا حجامت کنند از پس سر و تقیه بدن مطبوع مصلیه سیاه بکنند
و اگر کونست و شیرینی احتر از کنند و یا دام تلخ و زرد چوبه از هر یک سیت درم بگویند و بچند درم مقل داخل و
خمر کنند و هم با هم میزند و قرص سازند و در وقت حاجت با یک سستی و روغن کل بکنند و طلا کنند
یا از آن در طولین و کلنار و راتنج و اقا قیا بگویند و باخل و خمر و روغن کل طلا کنند و عروق و پوست آن را در دستک
و قناریز تقیه بود و آنچه خشک باشد بد آن همچون پوستی سفید باشد و از ماده سودا بود و روغن بفت و کدو
و شیرین زمان در بنی کنند و آن را بر روغن کدو و اسفناخ مالند و اگر غلیظ و صلب باشد با فوه ستره بخراشدند
علق بر آن نهند و صبر و مردار سنگ یا روغن کجک سر کسب کنند و طلا کنند و یا قلا فیون با سر کسب طلا کنند و نوعی
از سعفه است که آثر استنهد گویند و در آن سوراخها باشد که در آن جیر بر همچون تشبه ظاهر شود **علاج**
آن تقیه بدن کشته و تبرنجار و غسل طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن رطوبتی چون عسل کونست آید **علاج**

انت که مجرب و نهند تا آنچه در او باشد بیرون آید و کل ارتمی و مرد است که رو غشکل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است
که لغبات سسج باشد یک یک سیاهی زند کاغذ سوخته و سب سوخته و اندر روت از هر یک سه درم کبریت
بگیرد م کوبند با خل و خر طلا کنند و سعه که در رموی حادث شود کل ارتمی و کاغذ روز عرفان با کلاب خل و
خر طلا کنند **نور** نیزه صغیر است که لغبات صلب باشد و سب حدوث آن غلیظ بود از بلغم با سودا
و علاج آن تقیه بدن مطبوخ انجمیون یا غار لقیون و لیشک نیز یا سرکه طلا کنند یا شیر تخمیر خام با نمک کنت
یا سرکه و آتر یا سسج قطع کنند و اگر خوانند قطع کنند و دیگر بر دیگر نهند ایشان سبز زهره کا و زنجار و زهره حنظل
و نوشادر و اسکاب نزهه سیانده و آب ایشان طلا کنند و نوعی دیگر است که آتر اعدس کوی کند و رنگا و کسج
باشد و اکثر در رویشانی ظاهر شود و آتر البورق مورد و آب کند و زهره طلا کنند یا صمغ لطم و صمغ الو کند و
کبریت و بوره با سرکه طلا کنند **نیمه** نیزه باشد که متفرج شود و خشک نشد که در و از آن صدید آید **علاج** تقیه بدن
کند و آتر اکل ارتمی و سرکه طلا کنند و یا مقل و زراوند و زنجار و خودال و مونیرج و راتج متسا و کوبند و لعیل و
زیت و سرکه طلا کنند **نور** یا نیزه باشد که در اعضای ظاهر شود و بین کرد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ نیزه
و بر بولوستی همچون فلوس می باشد **علاج** در ابتدا فصد کنند و تقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ کنند
و آتر اسپید زرد و صمغ الو و سرکه و رو غشکل طلا کنند یا علك البطم و صمغ الو و کبریت بار و عن زیت و صمغ کریم
و بالند و یا بیه متع و بیه بطبر و عن مغز بالند و یا مورد و معات یا سرکه طلا کنند در ابتدا ای جرک دندان
صایم مالند و روغن کدیم تقیه بود و چون نرسن شود در مانا و مونیرج هر یک سه درم ایر سا کبریت زرد
بجز دم کند و لیشک زیر یک شش درم کوبند و با سرکه طلا کنند و از مولد است سودا و اطعمه غلیظا حتر از آنکه
نور همین باشد که از اخلاط مجوز حادث می شود و اکثر در رویشانی است تقیه بدن کنند و از آن
حاده حرقه حتر از آنکه و مرهم زنجار طلا کنند یا همین بچشد تا از آن خون بیرون آید پس مرهم بلغم
جز بیشتر آتی بود که با او حکم و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم لطم و اخلاط مجوز حادث شود و بعضی ششک
بهر امتداد نیاید و بعضی زبانش از آن صدید آید **علاج** فصد کنند و هر روز جلابی از عنای سبتان و مغز و تخم

انتشارات

کاسی

و پوست انار متساور بگویند و بر افتاشند و بجلاب بپوشند و سبب یانی بگویند و بر آن افتاشند یا مرهم ز چوب
مانند و اگر آن خوشک شود تصفیه بدین بقرص معش کشته و ورق کلاه در دستک و حویزه سوخته با آب مورد طلا کنند
و اگر کسبب احتلاط باشد اسهال الطبعیت کنند و اگر نجارت باشد که سخت جلد متعفن شود علامت آن تعفن
را بچیدن باشد و درین نوع استحمام باب دریا و آب ستور تصفیه بود و بول کودکان در اندام مالیدن مفید
بود و مغز بادام خوشخاش بگویند و با سرکه مالند و مشایخ را بواسطه ضعف سقیم نول بلغم مالمه حادث شود
علاج آن مداومت استحمام و نه همین باشد **باب بیسوم در جراحات و قروح** جراحات تفرق الفصال بود که طمرا حاش
شود **علاج** او آنست که اثر از موی دروغن و امثال آن کاهارند تا چیزی در آن تنفید که مانع التیام باشد
و آنرا به نیند که یکدیگر متصداک در و اگر متصداک نشود بیاید و جنت و اگر جراحات غایب باشد در وقت مجلیه
و مخففه استعمال کنند مثل گندرو صبر و اندروت و زراوند و ایرسا و توتیا که در آن حشمت ریخ و خر بسیار باشد
این ادویه لیسند و استعمال کنند **مرهمی گوشت بر آب** که در اندروت ایرسا از هر یک دو درم در دستک است
درم بکوبند و با موم روغن زیت مرهم سازند **زهر خون** سیاه و نشان اندروت و زعفران متساور بگویند
و در آن ریزند و جراحات مرکب آنست که با او درم و کسر و قطع عرق و عصبی الم و امثال آن باشد **علاج**
آن ضد باسلیق باشد و تناول نثرینی از تر تهر یا آب انارین یا القوع فواکه و اگر با کثیر استخوان بود
ضماد جبر استعمال کنند و اگر با درم باشد حوالی آن با آب کشیر و رو یا به ترکیب سرکه طلا کنند و اگر گوشت ناسد
شده باشد مرهم زنجار بر آن نهند **جراحی عصب** جراحی که بر عصب واقع شود و اگر بطول باشد اسلم بود **علاج**
او آنست که از سواهی سرد کاهارند و آنرا بر روغن زیت میمالند و به نیند تا دو سه روز بگذرد و از حد
ورم امین نشود و بعد آن فرقیون زیت و شمع مرهم سازند و نیند و اگر متورم شد با باشد فلقه رسک درم
زاج نیم درم تو بال رسک درم قرقنه نیم درم شکر کندر شبت درم زفت نسلی درم با یکطل سرکه سخی کشته و نسلی
درم شمع با آن هم کنند و در دیک سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه یارده قطعاً بکارند و اگر جرات
موجب شنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ منافی نشود و بر روغن دانج کشته و فقرات را بر روغن بنفشه و

انتشارات

نیم درم

در پی مرغ و مرغساق کا و بجالتند و اگر بر سر جراحتی واقع شود و بنواج غشا و دماغ رسد **علاج** او آنست که صوف
بازت بیالانند و بر آن نهند و سه روز بکنند تا از روم ایمن شود و بعد از آن ذر و روت استعمال کنند **علاج**
جراحی که بر شریان دورید و واقع شود **علاج** آنست که خرقة بگلایک سرکه بیالانند و در جهت کتفه و اطراف
جراحت بگردانند و قویه طلا کنند و ماژ و سوزانند و بخل غزالش آنرا افشانند و بیالانند و بر شریانند یا بر سنگ
که آنرا جصل گویند و غبار در آن آسیا با سفیده بپزند و بشیرت و شیم خرگوش بدان آلوده کنند و بر آن نهند و بنهند
فوق سبب جراحت منفی حادث شود و چیزیکه از قروح آید اگر سنگ بود آنرا صدیه گویند اگر غلیظ بود آنرا
و سنج گویند **علاج** او آنست که اگر وسیع و قویع بسیار بود تلین طبعیت کنند بحب خلط و قوت و حاجت و اگر کثرت
غذا و اطعمه طلبا حذر از کتفه و او به مجاری حقیقه مندر در استسک زرد جو به و ورق همک پوست انار و کلنگار
و مرز و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا در صلب باشد در روز صبر و در کتفه خون سیاوشان
استعمال کنند و مرهم در سنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ به فیله مرهم به درستانند **سور** قرحه باشد که
کتفه نوزاد مال نه پذیرد و آنرا غوری باشد و قحان فرخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد
و در ایام طو بات از آن دوران باشد **علاج** او آنست که پنبه کتفه بشیراب تر کنند و بنزد و را صغیر بیالانند
و در آن کتفه یا بگلایک و خاکستر زین شوند و اگر مفید نبود شکر کافه و گوشت سبزه روی را از آن کتفه یا با این یا
ببار و نار کال یا داغ کتفه **باب چهارم در کتفه و قرحه و غیره کسرت فرق اتصال بود که عظم را حادث شود**
علاج او قرحه کتفه و تلین طبعیت کنند و بنهند و چون سحر روز بکنند و در روم باشد معاش مورد کل از قرحه
و اقسایا بدان طلا کنند و اعتدیه ترجمه تاج سب و یا بچ و تخم مرغ حوزند و اگر با کسورم بود همدل لایک سنج و
آب کشیر طلا کنند و بنهند و اگر از آن خون آید کتفه در خون سیاوشان بگویند و بر آن افشانند و اگر کتفه
باره شده باشد از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر مفصل بگوشت یا از بجای نهند و بنهند و معالجات
جراحت بجا آرند **طبع** آنست که مفصل از جانبی بیرون آید و علامت او آنست که مفصل از نهایت
خود بگذرد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد **علاج** که مفصل را بر فنی باز بجا خود برده و بعد زین سنگین و صغیر

و از راه ورم کنند **دانی** که مضمون از جای خود برود و بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد ملک لعین تو کند
دین المی که عارض عظیم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود **علاج** همه آنست که عضو را بر فرق باند و اگر از جای
 رفته باشد باز بجای خود نهند و مورد مغناط و خطمی صحیح کنند و باز زده تخم مفعولان کنند و با ورق کز و مورد و کبر
 و سید و کل سبک و خطمی و کل رمنی و ماش و ضدال اکلید ملک طلا کنند و اگر باق ورمی باشد فصد کنند و ماش و
 مغناط و کل را واقفان و فوغل با سفید تخم مفعولان کنند **مزیه و سقراط** اگر باق **علاج** تفرق اتصال نباشد بکسر
 و مغناط و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورم باشد فصد کنند و تخم مفعولان بکسب بخورند و ما ز و ماش و لعین مخموم
 و کل هر یک تخم مفعولان بکسب بخورند و اگر فریب و سقراط بر سر واقعه شود البتة فصد کند و لعین طبعیتا
 بکنند و کبر و کلاب و روغن کل بر سر باند یا ورق مورد و کل را پوست انار در سر کبر و کلاب بچو بمانند
 و اندک شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سر شکر واقعه شود از آن نرف دم و ورم حادث شود فصد کرد یا
 و کل را بارب بیه تناول کنند و کل رمنی و کل را و خون سیا و نشان هر کلید مفعولان بکسب بیاورد و سبب تناول کنند
 و اگر بر مضمون واقعه شود یا بوی و اکلید ملک شنب و خطمی بچو بمانند و آب نقی آن استعمال کنند و اگر بر
 واقعه شود روغن زنبق و نسرين و نار دین باند و اگر از آن السواد و عصب حادث شود مفعولان و خطمی و روغن
 یا زیت طلا کنند یا داخلیون بنهند و اگر کس را با زبانه زده باشد پوست کوسه بکشد که فی الحال باز زده باشد
 و تهور گرم باشد بر موضع فربه نهند یا خرقة کمان بکلاب یا آب سرد تر کنند و اعضا را و اینک
 دنگ کنند **نصف الشکر افضل کینه** و اگر بچکان در عضو رود و اثر الجستن بیرون آرد و صبر و اندر و ت
 کند و مردان کنند و اگر خار و اکلید در اعضا رود و بیرون نتوانند آورد ز زانو مدحج و اشقی
 و کند رو بچنی و عسل الیطیم و زنت و را سنج بعضی یا مجموع با عسل طلا کنند **علاج** اگر سبب طائفا
 چیز نامدرست و کشیدن ریمان پوست خراشیده شود مفعولان سلیق کنند و خرقة بکلاب تر زده
 بر آن نهند و مردانک و کل را بر مفعولان و روغن کل طلا کنند یا روغن کل باند و مورد و کل صحیح کنند
 و بر آن افشانند یا مرم در سنج و اسفیداج یا روغن کل و سفید و سفید تخم مفعولان و اندک کافور بر آن نهند

انتشارات

الکلب

و اگر سبب عرق حاد در جانین اعانه و اطراف انتنین سبب حاد شود بر وزن خنادران و سفیداج
 و در دستک و ورق سید و کل سفید ترا و کند و از کونشت و شیرینی احمر از مانند **حرفان** عضو که پیش
 سوزن غلجین است که در حال سفیده تخم مرغ بر آن ریزند و خرقه کتان یک کلاب تر کنند و بر آن اندازه
 اندکس بچینانند و سیانند و بدان طلا کنند یا کل رمنی یا سرکه و کلاب یا سفیداج و در دستک یا سرکه
 بالند و اگر سبب ابگرم و روغن گرم سوخته باشد پیش از آنکه آبی است که زیتون شکر کرده و خاکستر
 با کلاب سر کرده بر آن نهند و اگر ابگرمه هم سفیداج یا بوره بالند یا سبب جو یا سفیده بنفیه و اگر
 عضو لویا سطله یا در سوزن آب خیار کدو یا شیریه تخم تورک یا سنگنجین تا و کند و اغذیه حامقه و کدو و
 اسفناخ حوزده و اغذیه راجح است که سخته و مرغ حل طلا کنند و اگر سبب ملاقات افتاب بسوزد مرغ
 حل و مرغ کافور بالند **فصل در سبب برودت** که سبب برودت چون عضو سرد و پوست سخت کند و مسام
 بنید و حرارت دم و بخار است محقق کرده و موجب بعضی اعضا باشد پس اگر سرد آمد و عضو متورم
 نشود و اعضا ریوستین و ندرگرم کردند و بحام گرم روند و حوضه القیات گرم دارند و نخود آب کلاب
 و شیو و کنبشک یا توایل و شیریه خشک را که حوزده اما اگر غلجین متورم کرد و با بونه و شبت و گاه و کندم و اکلیل
 سوس و گاه جو و شلغم و کرنب و شیخ و مرزنجوش و بزرک و برنجاسف و حله بچینانند و عضو متورم
 در آن نهند و اگر سیاه یا سبز شود شتر با عمیق تر نهند و در آب گرم بتهند تا خون از آن روان
 و بعد از آن کل رمنی یا سرکه و کلاب بشویند و اگر متعفن شود چنانچه نزدیک باشد که انگشتهای بقیه
 نگاه رویه و ترک و خطمی و خبازی بگویند و بر وزن سفید بر آن نهند و بعد از آن لعلاج فرجه منغول شوند
انفاج اصابع سبب بزرگ شدن و خاریدن انگشتان احتقان و تضاد است و بخار است بود و بواسطه برودت
 هوا **اصابع** و آلت که کلقتند و سنگنجین نرود ترا و کند و نمک و سوسن سلق بچینانند و انگشتهای
 بشویند و با بونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر بچینانند و انگشتهای در آن نهند یا انجیر و
 شراب بچینانند و ضماد سازند و اگر رنگ انگشتهای تیره شود به شتر نهند تا خون بیاید و عدد از دست

بچو شانه و فماد سارند **العفن** و غباری و قادی بود اگر مانع آن باشد یا سبب سموم یا اورام رویه که او آن
 سعی باشد پس اگر مبینند که رنگ متغیر می شود و نضارت او زایل و ابتدا **العفن** باشد اثر **العقوفل** و **اقنیا**
 و **رق کل** و **کل رمعی** و **صدل** و **سرکه طلا** کنند و قصد سر و ق کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حیست و ارسال
 علق کنند و علاست **العفن** است که عضو سیاه شود و مخر کرد و آن زمان ادویه اکاله را استعمال کنند که گوشت
 مستعفن زایل گردد و پاک شود آن زمان هر یکی گوشت بروی آن استعمال کنند و اگر **العفن** زایل نشود داغ کنند
 و اگر به هیچ معالجه نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب مجرب در جندام و امراض جندام علی است**
و سیر سرایت کننده ازین جهت حضرت رسالت تپاه صلی الله علیه و سلم فرموده فیدر من المجدوم محام
فردا من الاسد و امیر من راداد الاسد گویند و آن از غلبه کثرت و احتراق سودا حادث شود و مزاج
و هیئت و شکل اعضا را متغیر کرده و آنکه متفرجه شود و انعطفت چون مستحکم شود بر آن ممکن نباشد و
سبب فاعل این علت حرارت مفرج سودا مزاج کید باشد و سبب مادر آن اغذیه سودا و بر باشد غلا
ابتداء جندام حرمت لون بدن باشد خصوص رو و مایل سیاهی و کمودت بود و تنفس و صوت
و بارک نشین مور و ریختن آن و منس حرق و خست **العفن و خوا بهای نایل و سلب برندن لبها و طه و غدد**
در اعضا و ترکیدن ناخن بود **علاج آن در ابتدا قصد و اجین و اکلین و رگ پس گوش کنند و فون**
سپار بیرون کنند چنانچه نفس انجامد و هر روز جلابی از بیله و تو تم کاستی و بالنگو هر یک سه درم و انبات
و ترنجبین هر یک درم تناول کنند و غذا نخورد و بنوماشن با شیر و مرقا بودام و اسفناخ حوزده و بعد از نفع
تام مملوچ اضمیون سلیله یا ترید یا مملوچ غار لقون یا ایا ریح و شحم خنظل قلعین کنند و بعد از نفع که نفع
کند در ماد الجین باین سفوف بیانند سلیله سیاه و کالی از هر یک پنج درم غار لقون سه درم سفیاج
اضمیون اسطوخودس کا و زبان هر یک چهار درم نمک نفعلی سنگ لاجورد هر یک درم و نیم کوبیده و سه درم
ازان شترتی باشد و بعد از نفع مکرر استحام کنند و با بونه و شیت و نغف و اکلید الملک بچو شانه
و اندام بدان نشویند و روغن نغف و کدو و بادام میمالند و پیه رویاه و خروس و لبط و مرغ و نعرسان کله

انتشارات

نیز تقدیر

بزرگ بود و اغذیه مرطوبه مثل گوشت بزغال و مرغ و باج و کشیر و ماهی تازه حوزند و حسوا نشاسته و فند و روغن
با دام نیز مناسب بود و تر باق فاروق و رابعه احمیانا تا واک کنند و گوشت اقی و خمر که در آن افغی مرده باشد
و نیز بز که جوان است و عظیم مقید بود و اقد و از بقول کاسه و کاسنی و خیار مناسب بود و در مواضع
حاره رطوبه سکه سازند و از جماع و مسکن م بارده یالب است از تا نماند اما چون علت مستحکم شود **علاج** مداومت
نفسه اسهال و قی در معده و دونوب و بین را با این ادویه طلا کنند که برست نظیر بکیده درم و ورق کنگر جری الغار
هر یک بیت درم بگویند و آب و رقیق طلا کنند **دیگر** ماز و سوخته موتیج مبلید سیاه سوخته مبلید میناوی
بگویند و با سر طلا کنند و علامت بدان که بسوزد از بدن ایشان جدا شود **برس** سفید باشد که در بدن پیدا شود
سبب ضعف فوت مغیره علیه بلغم و سوء المزاج باد که آن عضو را حادث شود و علامت آن یا شد که نرم و بر اقی
اسفید باشد و مو که بر آن رسد و گوشت آن هم سفید باشد و آن موقع از دیگر نبره فرو تر باشد و اگر سوزن
در او فرو برند بجای رطوبتی سفید باشد که بیرون آید **علاج** هر دو جلابی از انیسون و بالکنک و رازانه و تخم
گزنه و کلنگین بیخ تناول کنند و غذا محدود با تو ابل حوزند و بعد از صبح استفراغ بلغم کجج ایداج کنند **باب**
سب هر سقور که شغال بزید سفید مایه زهره ایداج قیفا از زهر بکند و هر شحم حنظل مقل مقل مقل هر یک که انگلی بلغم
نقطی دانگی و نیم حید النیل نمیدرم مجموع بگویند و آب کرفس شیرین و حب زنده و بعد از آن فرو برند شترتی گرم از
شکر یا شامند و بعد از تهیه لطفی کبیر و مشرد و لطفوس تناول کنند و زرتج و انیس و خردل و شوتیر و لوره رستی
و شیطرح و کبریت و پوست پنچ کبر و عقره حوا کنندش با سر طلا کنند و زدن و فقط سفید و خربق سیاه و بید
و موتیج و تخم ترب و لصد الغار نیز مقید بود یا ادویه مقهره ناز را بیج و عمل در دما نشینا و تخم ترب
و سر کسن کبوتر و کاذریون با سر طلا کنند و اگر سفید زفتی آب ماز و طلا کنند پس آب زجاج و بعد از صفت المکد
و در آب پوست انار بچوشانند و طلا کنند تا رنگ زایل شود و ماز و ماست و زرد صفت المکد و در آب بچوشانند
هر یک در لوره و کبریت در د خمر که در دم با سر طلا کنند **موی** سفید براند سبب لوبیتی بخورد که طبیعت آن را دفع کند و
بهر آن در زایل شود بخورد پس علامت او است که سخت سفید و بر اقی تباشند و با نام رسبت بعد چون سوزن در او

کلی برود و اگر در نخود و برنج و میوه نخی و استخوان بوسیده و قسط و تخم خربزه باب خربزه و باقی طلا کنند یا در
در سفیداج یا سرکه و زهره که طلا کنند اما حرمت و سیاهی سبب خربزه و سقط حادث شود بعد از سکون ام حیات
باقی میماند و سفید کنند و بوره از منی یا سرکه طلا کنند یا آب نشوره نشوند و عسل که با طلا کنند و اگر خون در
زیر پوست است بماند بماند بماند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما در سم که بسیل و مداد و امثال آن کرده
باشند و نخواهند که زایل شود یا بکرم و سوس و بوره بسیار یالتد و عسلک بطعم طلا کنند و مقیده را کنند
پس بکرم و نملک سرکه نشوند و باز همان طلا کنند یا سوزن در آن نزنند تا خون بیرون یا بوره و کینش
طبع آلود یا سرکه طلا کنند و بزنگه سوده بماند و بعد از آن بوره و عسلک بطعم طلا کنند یا مزه زنجار یا دیک برودیک تیند
یا لوتنج مجروح شود پس مزه های مدله بنهند **شترخ حله پس** و اگر پوست شترخ شود در آن جوید یا سپا
شود و بسبب ملاقات آفتاب یا استغراق بسیار در داغ یا غنسال آب نشوره **علاج** اغذیه بر لویه تناول
کنند در غن مغفیه و کدو و شیر زان و برنجی چکانند و بر سر مالند و مغفیه و نیلوفور و حشیش کجوشانند
در بر آن نشوند و لعاب سنبو و عظم طلا کنند و اگر آن حرمت و خارش بود و سبب آن امثال در داغ بماند
علاج آن مقیده داغ کنند کج یا ره و حسب مغفیه امثال آن و بعد از مقیده داغ او ویه مذکور استعمال کنند **نقده**
سبب اگر پوست لینه و لعاب خشک شود و از آن چیزی همچون سوس جدا شود سبب آن خلط طی و لادر
بود **علاج** آن جلای از مغفیه و نیلوفور و کافور یا ن و بیج همک ترنجبین تناول کنند و غدا بنوباشن و نمود
باشند مغز بادام حوزند و بعد از نصیح اسهال لبعیت کنند یا این مطنوح سنا مقدم هلیله زرد و سیاه هریه
بدرم لطیف تر بود و ق کل نیلوفور تخم کاستی بیج همک هر یک سکه درم اسطوخودوس چاردرم کویاه
سبستان هر یک بیت عدد و عناب ده عدد و مغز خیارشیر ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از مقیده
ترکیب بدن جای الجبن و کثرت استحماد و تدبیر بر و غن مغفیه و کدو و بیره مرغ و مغز ساق کا و کنند
از اغذیه غلیظه و مولوت سودا حمر از کنند و در معرض اسهال کنند تا مجید ام نه انجامد **باب ششم در امراض**
فوق در دراز سبب باشد که در حرمت شود و سبب نجار است که از مواد بلغمی سودا و حرمت شود

علاج آن تصفیه بدن از اخلاط کنند و بعد از تصفیه هر روز با آب خطمی سفید و برک حقیقته رودارد با قلا و و روغن
کنجد و آنکه بوره نشویند یا سر تر باشند و بر روغن کنجد و آنکه کی سرکه یا لند یا زهره کاو و طین قیو لیا یا برک
طلا کنند **در النصب علی** است که مور بر نزد اگر پوست نیز با مور جدا شود آنرا در الکلیه کوشند و حدوت
انخیز از ماده رویه باشد که در مناسبت است قرار باید و بعد از مور متع کند و این ماده اگر دم محرقه باشد
علامت آن حرمت لون و غم و غمست نض و غلظت قاروره بود علاج آن فصد کنند و خراش با آب
و آب را مین نما و کنند و موضع را با آب زوقا تر خرقه درشت یا لند یا باز عمده و شیر و خردل کوشند
و با سرکه طلا کنند و اگر بلغیم محرقه باشد علامت آن علامات غلبه بلغیم باشد علاج آن تصفیه بدن بحب
قوفا یا و مطبوخ تردید و غار لقیون کنند و غرغره بخورد و سکنجبین غصص سفید بود و موضع را بحب
و پوست فندق سوخته و باز عمده صلی و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر ماده سودا بود طین طبعیت
کنند مطبوخ انجمن و اسطرخود و س و موضع را بسیر و باز یا لند و کبریت زرد و خردل و قریون
بجای می و خاک سرسبز و برنج سف سوخته یا روغن زنبق و نارین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت
آن صفرت موضع و بیوست و شفت جلد بود و بان تلخ درین و تشکی بود علاج آن هر روز موضع را با آب
سلق و برک سیوس نشویند و تصفیه مطبوخ نو که کنند یا مسقونیا یا مطبوخ بهلیه یا شانه و شستن
و بعد از تصفیه موضع را خرقه درشت یا لند تا سرخ شود و سیر کویند یا برک طلا کنند یا شیخ سوخته و صفتش و جو
سوخته و کف دریا کویند و روغن زنبق یا لند و پیه بیشتر و خرس و کرک یا سرکه یا لند طلا کنند یا برک کس
با موضع یا لند مور بر و یاند و داء الطیه را مجتنب علاج بعد در آن تبهین بروغن سفید و کدو مناسب بود
اگر زینت مو سبب فتنه مسام باشد روغن استعمال کنند و بوره زهره کاو و عکرو شیخ سوخته و قیو لیا
یا لند یا شیخ فنی و خسته خرا و سیم مجموع سوخته یا روغن زنبق طلا کنند **رشته گاه** باشد که مور سبب قلت
غده و نقصان بخار و دغانی بریزد چنانچه قاست و سل و در علامت آن تقدم اسباب علل و مقاست
امراض **علاج** ترا و ال اغدی جبره الکیموس و کثرت غذا بود و استحام و شستن مور بحرقه و برک سید

ادامد

در وقت که بدن بر روغن معینه اگر سبب ضیق مسام بود یا بواسطه بر کثافت جلد علامت غلظت شعر بود
 موی را لغویت بر توان کرد **علاج آن** مداومت استحمام و تدبیر روغن معینه و بادام و بابونه و شیخ سوخته
 باریت بیاض نیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام سبب لوبیت بود علامت آن رقت و سحریت و انتشار بود
 چون موی بکثرت بی آنکه فوت کنند جدا شود **علاج آن** کثرت استحمام بود و لکه موضع تجر آنها در رشت و بعد از
 یک برنج سفید و شیخ و بادام تلخ بسوزند و باز هم کاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز نمایند و
 در اول در طعام کنند و اگر سبب تخمحل بین و وسعت مسام مور میزدند بر آنکه بخار یک ماده موسست متفرق
 شود **علاج آن** استعمال روغن آمله و مورد و مصلیه و ماز و یاسند تا حمله کثیف کرد آنده **صلح** است که موسس
 را از شود و آن در بریر **علاج** پذیر نباشد و گفته در او آن خویش بعد اسباب **علاج** همچنان باشد که ذکر
 شد **غیب** سفید شدن موی تصبغ حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از جهاد است
 که پیش از آن بود و مقید بدن کنند از بلغم و اغذیه بلغمی احتراز کنند و طلا یا موم یا کوهنوت نیز ترند و کنگر و بتهو
 بوز و کوشک و کوشتهای شمار می سفید بود و احمیاتا الاقل و مصلیه مری تا واک کنند که سفید تمام عمل شود
 فضیلت استعمال کنند چنانچه گفته شود **نشو و نشانی** اگر موثر شگفت شود سبب میوست کثرت استحمام
 بود و روغن معینه و کدو و لعاب سنجو و بیدانه و مرور زینک طلا کنند و اگر با مغلظ بود مقید بدن از سودا یا باد
 که **بغیر** **بیم** **را** **چون** **نیز** **از** **اد** **که** **خواهد** **که** **مورد** **در** **از** **شود** **و** **بورق** **کنند** **و** **کدو** **و** **لکه** **نشوند** **و** **روغن** **مورد** **و** **روغن**
 ناز باشد و مورد کدو و آله بکوبند و بر مور بر سردا که موریش را بروم شود و یاد بر باد حدی العاجیه الحفظ
 بعد از بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع مالند یا غایر یا پیه یک و خرگوش مغز بادام تلخ و متونیر سوخته مالند
 خواهد که مور بر عانه و لغایر بناید همچون سلخفات یا نوع یا غایه موجه طلا کنند یا انیون و تیج فی و آب
 میو مالند که خواهد که موی بی استره سترده شود و اسک سفید آب نارسیده رطل در تیج و خاکستر از
 یک است و در کل خطمی در دم بکوبند و با یکرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را بر
 طلا کنند یا اسک سترده در دم در تیج در دم بشیره چون یک سحر کرده طلا کنند بعد از آن آب با طلا نشوند

کنگر و کس را در
 سنجید از خنده جملور در انصاب
 و از زرد و صاف کوهنوت
 سبزه و دارو

مایع رویدن موی
 اضمحلال و بشوکان
 و تون کند کثرت
 موجه مایع است

با آنکه سفید و است
 موی کوهنوت یا کدو
 اعتقاد و مقید است که
 کندش را با پیه تیج
 بر جا موی برود
 چون ترا خول یا رنگ
 مورد آله مالند

چگونه با آنکه سفید
 موی طلا کنند

نوش در محلول
 در زیره کاد بعد از آن مو
 شرف الحبيب
 طلا سازند
 و قانک صفت و قانک صفت
 مخرج قاصص از او
 بپا ز با نیک سياه و کبرک
 انبره کوفته با لادن بر سياه

اگر خوابه که موی جعد شوند در دست که درم باز و آله هر یک چند درم بگویند و آب مورد طلا کنند یا خصل و آله و در
 سر و کوز تاج بگویند و موی بالند **اگر خوابه که موی بار یک شود با آرد جو یا قند و تخم خربزه نشویند** **اگر خوابه که**
 سیاه شود و همه چیده درم تمام چند درم سیاهند و بر روغن کنجد چرب کنند و با کرم کشند تا خنجر بر آید و شب در
 موی بالند و باید آب مورد نشویند **اگر خفایق و کلا یا قانک صفت کنند و روغن شیر و بر سر آن بریزند و در وقت**
 بنشیند و هر روز در موی سیاه تاده روز یکبار در عهد آن در موی بالند و باید آب مورد نشویند **اگر خنجر**
 لادن در بیت درم روغن موردانند و شبانه روزی بکند از پس آبش نرم بچویند و موی بالند **اگر خوابه که**
 خور و مقل بود میسازند و باز روغن زیت در موی بالند **اگر خور و سرور در موی بالند** و دوازده درم باز و در
 زیت جویند و بر سیاه و نشان شب یا قانک یا قانک هر یک شش درم مس سوخته پوست جو تر بکند و در
 بگویند و آب بپوشند و بالند **اگر موی خندان نماید که چرب است و دستار و کلاه همه چرب کند یعنی عادت نماید**
 کرد و بعد از آن از لادن و سولفید و سر آب دریا و آب نمک بپوشد و نشویند یا بسوس و نونشاد را مورد و در
 و جو رس و در آب جویند و سر آن نشویند **حفظ نشو** و اگر خوابه که روز یک سفید کرد و در موی بالند
 با نوزاد کیشی یا کلاب ساه که کشته و کوشته سبک یا بیاز خورند و از آن عذبه غلیظه و حلقه اجزاء نماید
 و آرد با قلی و تخم جو و سر و روغن سر یا دام تلخ هر یک درم کثیرا چند درم بگویند و بر شیر بنشیند و در روی
 یا بیج نی و تخم خربزه و پوست عدس شش درم در آن درون تخم که و بر ورده متسار بگویند و آب
 طلا کنند **اگر خوابه که رنگ رو سترج شود کوشته بره و شیر نریو بیاز و سر و جو و امثال آن تناول**
 کنند و در موی با کرم بالند و اسفنداج رصاص و لادن در موی بالند **دلون** اگر سبب در مزاج طحال
 یا کبد باشد علامت آن ضعف اعضا بود **علاج** آن تقویت بود اگر سبب غلبه فضلات بود همچون
 یرقان علاج آن کفته شد و اگر سبب کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت
 تناول بادبجان و کرب سواد لون و از اینهای بدو کله سین همچنین لون متعمر شود **علاج** او است که
 اشیا که موجب آن تغییر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا استعمال بجا کنند و او را به مجلیه نخل تخم خربزه

دلیلی

و پس از آن با قند و تخم و پنجه و کشتان در روغن مالند و اگر کبکب است صوم و جماع و مرفق و شدت کوبا
 و داغند و جمیع الکیمیوس کثیر العذات و کنگنه نماند که شدت بره و بزغاره و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ
 و کنگور و انجیر رسیده و اطرافیک هلیله پیروده نما و کنگنه و از ریاضت و تعب اجتناب کنند و فکاد
 را کبر الطیفه فعل و آن تعابیر را کبر معاین و نمن عسرق است و سبب آن حدت عفو نت لغز است
 و معین است برین حرکات مشوشه مر اعتدال را همچون جماع تا خیر غسل جنابت و تناول آن چیزیکه
 در خارج می باشد در حرکت موله و در بنظر هر بدن همچون پیاز و سیر و خردل و حلیه حلیت و حر حر و
 کبره مشابه است **علاج** آن هر روز در جلای و شترجی ترته ریاضت انارین و نبات و کنگبین و ورق
 انار و بیابان سرد نما و کنگنه و تلین بدن مبطوح فو که مالمقوع آن مناسب بود و از ریاضت
 کتیب افتاب اجتناب نمایند و مورد و کتب یانی بچوشانند و موضع بدان نشوند و در آن مالند یا
 در اسکندریه کافور یا کلاب یا ساند و طلا کنند و یا ورق کل و توتیا و سعد و سبیل یا ساند و مالند
 یا توتیا که مانی چار در دم و فلفل کدیوم بگویند و کلاب یا شترجی و قرص زنده و در وقت حاجت یا
 یا ساند و در آن مالند و کنگنه و لقیع بوزرد آلون خوش کنگنه و اگر را کبر معاین کشتان یا بی
 زنی متغیر شود و فصد با سلیق کنند و مبطوح هلیله تقیه کنند و از اطعمه حریقه و شیرینی اجتناب نمایند
 در آن سرد نشینند و اگر کس و وقت منقضی بود کل منعی و مرد مشک کنگنه و توتیا و خیار
 سوخته و پوست انار مسوا و بگویند و بر آن افشانند و اگر در آن موضع متقره شود عسرق
 بکند و کلاب نشوند و مشب یانی و کزیا ترج بگویند و بر آن افشانند یا با آب مورد طلا کنند یا هر دم
 از جو به مالند و اگر بوسر ناخن بود تعید بدن کباب یا رخ و توتیا و عرق و ورق سرد سوخته
 کنند و بگویند و با آب موه طلا کنند و الداعلم کجیح الامور **مقاله در کزیه جویا آذربایجان** و دفع
 آن مشبک جبار یا **باب اول در زهر علاج آن** میگویند همچنانکه معرفت نافع و آری است
 تا استعمال کنند معرفت فساد زهر و سبب آمازان اجتناب نمایند پس کسی خالی باشد که او را زهر

باید که طعام و شراب از دست کسی نخورد و بر تشنگی و درستی که در جاییکه محل نوسم باشد حاضر نشود چه از زهر
 در بحالت پشتر و زود تر بود و بیاید است که زهر در زهر شنبها و شیرینیا و چرنا حنظل و مال و چرنا می
 که بوسر باشد و هندو که لاکه این نوسم باشد باید که در هر روز سه دانه از خیر خشک بخورد و مشرد و لاکه
 و تریاق کبر و تریاق اربعه یا خود داشته باشد و احیانا خورد و همه مردم را باید که چیزی که نشناخته خوردند
 و بنهند و بدست نگیرند و در زهر و خندان بزک میان کبابه و زرد کباب نشیانه تعلق و کلاخ نهند و در آب
 و چیز نار روان مشد و غن و عمل و در شراب سرکه و شراب احتیاط کنند پس کوزه ویدانه تا زهر نرسد
 بود یا کال بود همچون زنجار و سخن و محلل همچون فرقیون یا محمد و میرد همچون انبوسن یا مسد و همچون
 و آنچه کبوتر تا نرسد همچون برش و مرادات بود و کله زهر داده یا شسته باید که قطعا خواب کند و قی
 کند و معده را پاک گرداند و شیر مسکه بخورد و مسکه کند معلوم شود که چه زهر بود تا علاج کند و بیوسنی
 در من و بقی است لال نواند کرد و اگر نعبته معلوم نشود اگر در معده و اما حرق و نفع و التهاب
 تشنگی و خشک در من و لید است که زهر حار بود است می کنند و روغن کله و عفت و نفع و کله و عفت
 کبکو و شیر و روغن بادام و دونه کا و دونه کافور کلام که باشد برف سرد کنند و بیاشامند و خیار
 و کاستی و خیار کد و منقلا و خورد و منقل و کافور و کلاب بر کسک لاکه کنند **صفت تریاق طبعی** حید الغالبین
 محتوم هر یک سه درم ایرسا و درم کبوتید و زیت شیریند و منقالی از آن بخورند و این حقه کار دارند
صفت صفت خیلو و از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیت عدد سیوسن جو کبوتید هر یک
 کفنی روغن عفت سه بیت درم و اگر چنانچه سبات و نفع و محمود و اخضا و زبان محسوس شود بداند
 که زهر باشد بود **علاج** شراب کعبه یا سیر و سدب بیاشامند و تریاق اربعه و مشرد و لاکه منقالی
 بخوردند یا فودنه و عفر و حاق و قردمانا و نط و سداب هر یک در حلیت چار درم کبوتید و لعسل شیریند
 و منقالی جو زرد ادویه که با سوم مقاومت کند شکوفه با تدا و ایلک و برنج مسفت و کوشک را خرد
 کرده و سر کین خرد کوشک تخم نسلغم و پرسیا و نشان و خیار و رود در حنی و مغز کوشک و آب و نفع

انتشارات

بکند

سبب اولی از متی دهند بدانکه زهر معدنی بود همچون زینق و مر و اسکناس و اسفیداج و مرکب کوشش و زنجار و براده آهن
و زنج و اسکناس و سبب یانی یا حیوانی بود همچون در ارج و وارنت کبر و زینق و نفع و در عود زهر آبی
و بلبلک سوای آن کوشتهای بر بیان کرده نیز در پوستانده شود بی آنکه نجارات از او بیرون ترفته
باشند پس همچنین کوشته سم است و معوم یا نباتی بود همچون زینق و فرقیون و سنبل و التبان و توکات
و از بلبلک و معوم نیاید و در حوز زهره و حریق و پوست مرغ و ترید زرد سیاه و غار بقون سیاه و انیون
و چخوز یا غل و شوکران و کات و کتله شمش مغز کوفته **معویات زینق** آنچه معقی باشد قابل بود و در زهر
آن در شکم معاد اسهال دم و نقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شنب و زرب بچونشانند
و با آنکه بورد و غسل بیانشانند و می کنند مکرر و اگر بیان سم بود معقی طین بار و عن کل و شیر داغ کرده
بخواند از زینق نمانند در شکم از علاج آن فی و شراب کتله باشد و اگر زینق در کوشش کسی ریزند
و آب شنب و اخلاط عقل و وجع شده باشد تدبیر آنست که بیکبار بسند و سر را مسکند و بر می چسبند
در روغن کرم در کوشش چکانند و مکتبه شمش عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میل از مصالح در کوشش کنند
و بگردانند تا بدان معلق شود و بیرون آید و در خفق و شک و مرکب کوشش باشد اعراض آن همچون اعراض
زینق معقد بود علامت آن همان **در اسکناس** از زرب آن قولنج و سر بول و نقل زبان و معده و اعراض
در دم بین حادث شود علاج آن تخم کرفس و شنب هر یک در دم بچونشانند و بورد نمیدرم و غسل ده دم
در آن صل کنند و بیانشانند و مکرر می کنند و جوارش سفر حلی و سهیل قلاقلی و همچون شهر باران و
نیمیل برورده هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیداج چسب بکوشند ترغاب خوردند و علامت آن اسهال
دارد را باشد چنین نوع از اسکناس کج باشد و از شراب خفقان و قولنج حادث شود و مار عمل
و عاب منگوبه میدانه تا اول کنند و اگر طبیعت محتسب باشد معوم نیاید درم باشد مانند
اسفیداج از زرب آن فواق و معال و الم معده و خشک دهن و تند مزاج و استرخاد اعصاب
حادث شود و نقل زبان گردد و بول سیاه گردد یا سنج علاج آن بلبلک شنب یا نباتی کتله و در اسکناس

امک

با کتبخ باره بخورد و شراب بر سر آن بخورند و اگر مفید نیفتد زنجار زرنج از خوردن آن شکم سجدن و قروح
 حادث شود و از اسهال جمع معده و خشکی دهن و سلب البول و اسهال دم و خنق و غش و سردت
 اطراف حادث شود و اگر بول کند امک یا بول بیرون آید علاج مجموع بزرک و جرحه کجی بنامند و با سل
 بیانشانند و نمی کنند و لعاب بزرک مردار سنگ خوردند و مرقها حرسر یا خنبار می بخورند **براهه اسهال**
 خوردن آن و جمع شکم و سلب و همداع و خشکی دهن حادث شود علاج او شیر و روغن خوردند و روغن کل
 سعفت یا سرکه مالند و اگر طبیعت محتبس باشد مفرقات مسهل بدیند **دفع نوبت** از نوبت آن مسهل شده
 حادث شود علاج آن نوبت شیر و مسکه و روغن و مسکه و حرسر خوردند **نوبت** بدترین نوبت است از
 نوبت آن ورم لب و زبان و دور و غش حادث شود علاج آن تخم شلغم کجی بنامند و یا روغن کتبخ
 بیانشانند و اگر نمی کنند و بعد زین تریاق کجی بشود و لطیوس خوردند و فاذا کز هر یک آید و باندک مشک بخورند
 و تریاق بیش پنج کبر است **فرون سنبلی** از نوبت این سواد زبان و اعراض اسهال و بول دم حادث
 علاج آن نمی کنند و بعد از قرض کافور یا کلاب و روغن بخورند و آب خیار که و با شیر و جو و لعاب نیکو بخورند
 و روغن بادام نیز یا برت سرکه بخورند و ماست ترش نیز مفید بود **فرون** از ان اسهال مفرط
 و کسیر و انطراب و نزع معده و نواق شود علاج آن نمی کنند و تناول روغن و مسکه استعمال کنند
 و استعمال معالجات **فرون سنبلی نواع** نوعی بیانی بود که آنرا شیر بود همچون شیر تخم چون بکنند
 شیر ظاهر شود و از نواعات آنچه مشهور است معفت است شیر ماذیون عشر و لاغبه و عطینا و ماذیون
 و محسن الاراق **زین العنان** اگر قدر ترا و ل کنند اسهال مفرط پیدا شود و تیر آن در ابتدا شیر و
 روغن و مسکه کنند و بعد از آن قاضیات مثل قرض طباشیر و سبت و قرض کبر یا بارب بیه و سبب
 بدند و درم شربت شیر **سبب** فاند ما یسد در نوبت آن آب برت برین باید ریخت و در دم
 شیر **عشر** قائل بود و اگر غایب آن بدو روغن و برت کنند و رب سبب بیه و ریاستن او کنند **ماذیون**
 در دم قائل بود و از نوبت آن می و اسهال دم و نزع احشاد و نواق و الم جمیع بدن حادث شود

علاج

علاج او آنست که شیر و روغن بسیار جویند و اگر مفید نیفتد تر باقی کبوتر شود و بطیوس یا تر باقی طین مختوم
 تا اول کنند و بعد از سکون فی و اسهال آب کاستنی یا سکنجبین جویند و غذا از زرشک باشد **وقتی خرد است**
 بسیار از آن مهلک باشد و اندک از آن موجب کرب و اندک از آن طین باشد علاج آن فی کنند و بعد
 از آن لعاب بنگو و بیدانه و سر و زرشک یا روغن کل تا اول کنند و بچکنشت بچوشانند و میانشانند و شیرینیا
 و جربیا جویند و حلوا حلیمه بپزند **بلکه اگر مردم بخورند و مفرط تر باشد لیکن بعضی را از آن التهاب**
 و حرقت فم بعد و دلخ و معاد و بنور و ابله در دهن و الحاح در شکم و کولونند فاذر آن معجز است علاج
 او آنست که بر روغن کنجد و انجم فر کنند و بعد از آن شیره جو یا روغن بادام جویند و بنوماش پاکد و
 اسفناخ و مغز بادام تا اول کنند و روغن برفه در بینی بچکانند و وقوع فوکه و آب ناز بخورش پاشانند و
 در آب سرد نشیند **کنندش** از آن موجب غشیان و خناق بود خرق سقید و غار لقیون موجب تشنج
 و عرق سرد باشد **خربزه** موجب خناق و اسهال و تشنج و خفقان و حرقت زبان و جفا و انقباض بسیار بود **ترید**
بلکه تر خجین و علاج مجموع تر باشد و تناول شیر و روغن و اسهال یا ریویات و اقراص یا رده علاج
 کنند **بوی زنجیر** از تناول مغز کوفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غشیان و غشیه حادث شود علاج آن
 فی باشد و بعد از آن تناول حموضات **فیون** موجب سبات و اگر از روده ریبه و دور و فواق و نقل یا
 و نارگیل چشم از آن حادث شود و مردم از آن قائلند **حفظ** که با شراب جویند علاج آن فی کنند و چند
 بیدستر و حلیمیت و فلفله و اسهل مسما و بکوبند و در منقار با شراب ریجانی گشته بخورند و بدین را
 بر روغن قسط و نار بدین ببالند و اگر طبیعت سببه شود حقیقا کجا ردا زنده **بیدستر** اگر گنده شود زنجیر قائل
 است و از آن امراض **سسام** حادث شود علاج آن فی کنند و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و بوی
 و سرکه بادوق کا و ویارت **زنجیره** و **مغزل** از تناول آن هردو معض و تسروج امعاء و سعال حادث
 منفه علاج آن فی کنند و بعد از آن سفید و خشتماش و لعاب بیدانه و بنگو تا اول کنند **موز مائل**
 کیدرم از آن تر باشد و اعراض آن دور است و سبب و حرمت عین و عرق سرد باشد علاج آن

فی باشد و با یکم و بوره و روغن کنجد فی کنند و بعد از آن شراب ریجانی تناول کنند و روغن زیت
 در بین بالند **بیروج** اعراج آن همچون اعراض جو زمانه باشد علاج او آنست که نکند از آنکه نجواب بود
 و موثرتر است تر می کنند تا تنبیه نشود و روغن کنجد و عسل و نمک با یکم بیانشانند تا فی کنند و روغن عسل و
 سرکه و سر بالند **شکران** از ترش آن خنای و برد اطراف و نقل بدن و تار یکی چشم حاد شود علاج
 آن فی کنند و شراب حرف یا فلفل بیانشانند و صیغه و قودمانا و آنجا که نیز با شراب مفید بود و روغن
 کاؤبا انستین تناول کنند و شکم بار کندم نهادند **من الغلب** موجب کمودت لوان و حذر و خشکی
 زبان و قنای و فی دم و سبب بود علاج آن فی کنند و بعد از آن شیر خرب یا شیر تر با عسل بیانشانند و
 بادام تلخ مفید بود و بخورد آب یا مرغ حوزند **کنشیر تر** هر که بسیار خوردا و او در رسد و اختلاط عقل
 و بخت صوت و غشیان و سر و غش حاد **بذلقونا** یعنی سیغول هر که بسیار خورده نفس و قوت او
 ساقط شود و بدن سرد کرد و وضیق النفس و خنای و حذر و غش حاد شود علاج هر دو فی کنند و طبع
 تر و نسبت با عسل و بوره و بعد از آن زرده بقیه یا فلفل و نمک مرق مرغ فریه حوزند و انستین
 و فلفل و در جیبی یا شراب مفید بود **کات** آنچه سیاه و طاموسی بود و را آن کریم باشد قاتل بود
 و اعراض آن خنای و وضیق النفس و قوت و غش و عرق سرد بود علاج آن فی و تقیه معده باشد
ما حیوان در ارج کب در و ج قاتل باشد و از آن وجع منانه و درم تنبیه و عانه و بچیدن شکم
 حاد شود و بول نیاید و اگر آید خون بود و گاه بود که سبب و غشیان و اختلاط عقل تر حاد شود
 علاج آن فی باشد و روغن کنجد و یکم و بعد از فی شیر یا لعاب بیدانه و نیکو یا آب تورک با
 تناول کنند و مرتباً سر و روغن یا دام و بیه لیل و زرده بقیه و عسل مفید بود و روغن عسل
 با سقیده تخم مرغ نهند و در احلیه بکنند **درد** یا از تناول آن فی و در دل حاد شود تیدیر آن
 فی باشد و بلغمی مثبت و روغن کنجد و استعمال معالجات **زرارچ** **صفادع** از اکل آن خنای
 و تار یکی چشم و کمودت لوان و در و حرافت سلق و اختلاط عقل و غش و تشنج حاد شود

انتشارات

علاج آن

علاج آن می کنند با گرم و زیت و بعد زان بجای گرم روند و عرق کنند و بدین بروغن مصلط و نار دین و زیتون
 باله **نار دین** چون کوشت بریان می کنند باید که سرد یک نباشد تا هموایر آن وزد و اگر سرد یک
 پوشیده دارند و اگر آن مضمیه و احتمالاً عقده اسهال و سبب حادث شود علاج آن می کنند و بعد زان
 رسیب و بی باطین مخموم بخورند و معالجات بفریجه بجا آرند و در آن روز از حمام و خوب اجتناب نمایند **مکن**
 از خوردن ماهی سرد که خصوصاً در جای شنگ نهار باشد قوی و تنبلی و غشی و عرق سرد حادث شود
 علاج آن می کنند و بعد از آن تریاق اربعه و سحرینا و قناری و شراب صدف بود **مراغه** زهر قاتل است و معالجه
 آن عقیده نینفد اما فی الجمله فرستاده نشیر و روغن و اکبرم و بعد زان تریاق کبیر و سرد و بطوس و قاقذیر
 و در اول مسک بخورند **مراغه** زهر بلیک زهر قاتل است اما اگر از تن او آن ساعت بگذرد امید تواند داشت
 و اراضی می کرانی و میرقان بود و بوی صبر از دهن و بیخ شراب آن آید علاج آن می شود از آب و بعد زان
 این مخموم بخورم و حب الفار بخورم نیز مایه آب سبب درم تخم سداب و مرهم بکیر می گویند و بعد نشیر
 رد و منقالت نماید **مراغه** عقده اربعه سی قاتل باشد علاج آن روغن کاو و در جنبی و جنبطیا ناروی
 هر یک منقالتی نیز مایه خرگوش نیز منقالتی حوت **مراغه** زهر بلیک سرد تبال کاو کوی زهر است و از آن غش و کرب
 حادث شود علاج آن می کنند و بعد زان فندق و مستق نماید **مراغه** زهر کبک خون کاو تازه بخورد و در
 خلق و غشیان و غش حادث شود علاج آن بقطره مسهل باید کرد و می کردن درین نشانه و ادویه که در
 سینه خون در عده عقیده بود نماید و کشته شدل نیز خام و تخم کرب و حلیت و بوره و خاکستر خوب نیز و شیر
 انجیر و پنجه آن و بیره مایه خرگوش با سرکه و شیر نیز عقیده بود **عرق دوا** از شراب عرق چهار پایان مخلوط
 آب خنجرم نو زرم روی و زبان و سیلان عرق متن از بغل حادث شود علاج آن می کنند با اکبرم و روغن
 کبیر و بعد زان تریاق مخموم نماید و شراب روغن کبیر عقیده بود **دین** شیر که متغیر شده باشد اگر
 کس بخورد او را دوار و مضمیه و بچیدن شکم حادث شود علاج آن می کنند و روغن نار دین گرم کنند و در
 باله و اگر شیر در عده سینه باشد علامت آن غش و عرق سرد و ناقص بعد علاج آن منقالتی نیز مایه خرگوش

انتشارات

باوقیه که گفته می‌شاند یا فودنه نجدرم یا حوت یا سکره بیانشانند **باب بیستم در کزین جنس است** اگر کسی را چیزی
 بگذرد نداند که چه بود است یا یکدیگر بالا بر موضع کزیده محکم بنزند و محل زخم را بکشد و بعد از آن مصتمقه با سکره و روغن
 کرده باشند یا به محججه بکشد و اگر وجع لغایت با شجاعت و در سال علی بکشد و سر کین باز و کوبه و فودنه و کزیده
 و خاکستر خوب یا نیر یا بول اسه که بدان موضع طلا کنند و زیت و نمک بپوشد و بره ارمنی و سیر صحرایی و لاشکیزه و خرما
 خنده بیدستر و مشک طراش و حلتیت نیز مفید بود و تر یاق کزیده و تر یاق ریحی و مشرود و لپوس تا اول کنند
 و یا اعراض که ظاهر شود اگر نتواند دست که گرم بود است استدلال کنند تا علاج خاص میان باشد استعمال
 کنند چنانچه گفته شد **مرفعه در حیات** ما را انواع است و بدترین آن اقع بود و علامت کزیدن او آنست
 که از موضع کزیده یا خفه خون بیرون می‌آید و بعد از خون متوسط و خون همدید متورم شود و در تنگی آید سیر کرد و
 خشن و مس و التهاب عرق سرد و لو از ترغیب و خش و عرق و فواق و عسر بول حادث شود علاج آنست
 که بر جراحت بیشتر فراج کنند و مجرب بر جراحت نهند و مصتمقه شیر آب ریجانی کنند و بعد از آن دو
 خیاره مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاد و شیر و فرنیون بدان موضع نهند مفید بود و اگر خروس بر
 کرده همچنانکه گفته گرم بدان موضع نهند مفید بود و اگر غلظت قطع توان کرد چنانچه گفته شد با شکر قطع کنند
 تا یکدیگر اعصار سالم بماند و تر یاق کزیده و مشرود و لپوس و تر یاق افاعم تا اول کنند و سیر و پیاز و کزیده تا اول
 یا شراب کتبه بخورند و انیسون و تخم کتوت و تخم قفل بر کیده درم از او نهند در حرح حید بیدستر هر یک یکم
 بکوبند و عسل بشیند و درم از آن با شراب تا اول کنند و روغن کتبه و کوشک کرده شور نموده
 مقدار سه درم سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا خوب تروند و در میان شیر نشیند و اگر
 جمیع متا در شده باشد و بجار دیگر است کرده باشد او را بطریقه و صند بجا دارند و کونین اگر بیمار بگری
 بخوانند و آب آن فرورند و نقل را بموضع نهند مفید است و سدایه از زنجبیل و برک سبک مخلطه و
 حلتیت یا شراب در دفع موم مفید است و بول آدمی نیز آورده اند **بمخون** حبس الغار ابرسا تحمل از او نند
 مدحج هر یک یکم سداب بر کزیده هر یک یکم جبار درم کزیده درم شراب بشیند و انتقال با شراب بخورند

الکونین

اگر کتبه ماری خود میا و نیزند و بسیارند و لعوق کنند مفید افتد **نوع عقرب** ماهی تر که زنده و کزین است
نوعی و اگر از کزین عقرب حقیقان استر خادین و بیروت اطراف حادث شود و گاهی احساس سحر کند
و گاهی احساس لیب علاج او است که یا لامی موضع بپزند و آنرا بکنند و عقرب بگویند و بر آن نهند یا حلیت
و سیر و عقرب را غرقند و بزرگ کبریت نمک عکس بطلم بر آن نهند و گویند که موش و سفیدی زنده بگیرند و بدو
نهند و بر آن موضع نهند مفید افتد و آنرا خرم و لعاب بزرگ و خطمی نمک و عصاره سداب یا دروج و بیخ خطم
و عصاره جنید فوفی تیر مفید بود و بیخ استن و کبر و زراوند و کاسنی بگویند و لعاب شسته صبی را دو دانند
و اگر از چهار دانند بپزند و با سیر و حوز هر یک در دم سداب حلیت هر یک بخورم بگویند و با آنرا شیر
در دم و فرود آتا و حلیت و سعد یا دروج و سکنج با شراب مفید بود و از او به تنقیح خصوص کزین است
نهند و گویند اگر کس کرفس خورده باشد او را عقرب بگذرد خلاص نیاید و اگر تریب و یا دروج خورده باشد
لذات با و نرسد من جریات الطرفه التوریه فی نوع عقرب و محلله در آب بچو نهند و موضع ملد و غ
در آب نهند یا ق در هر حیوانی یا فرقیون لعوق کا و ترابان بسیارند و بر آن موضع نهند و شراب حمام و حوق
کلی و حیدر و کا و زبان شیرت بخورند و عند آن خود آب و مرغ و تراباق را بعد نیم منقار فرو برند و قدری در موضع
سبح عقرب نهند و دیگر نوعی از عقرب است که آنرا اجزاز گویند و آن عقرب خود میسازند و بیال بر زمین
سکند و زمین آن گرم باشد و آن در نواحی امور و خراسان و عسکریا بسیارند و چون بگذرد بعد از یک روز اثر
کند و از آن نادر و الطبلد آنجا معالجه آن بقصد کنند و فی الحال شیر بسیار نهند و موضع را بضمیمه مصل کنند
و به جنید ستر و فرقیون طلا کنند و حوالی آنرا بکند و هر که طلا کنند و این تراباق و نهد **نوع کاسنی** بر خشک
در یک کبر و خطم یا تا و استن حاکس خردک مسناور بگویند و یا آب سبب شیر و دو درم با شراب سبب
برند و اگر از آن السباب شود و با شیر و شراب نهد و اگر حقیقان حادث شود شراب سبب
انفوس کا فور و اگر طبیعت محتسب باشد حقه کنند اگر متورم شود و فصد زبیر زبان کنند و یا کاسنی و سکنجین
نهند و عند آن حوز و **نوع تریب** رتلا نوعی از عسکونی یا شده و بر و نقطه های سیاه یا

و نزدیک دهن او در شناخ باشد و بدان بگریزد و او اصناف است که بدترین مضر باشد و آن شنبلیله است
بپزد و آنرا لعین سیخ و لعین سیاه و لعین زرد باشد علاج کزیدین رتلا است که موضع را بکشد و بحام روند
و اکبرم با آن موضع بریزند و موضع را بپزد و خاکستر خوب آنجا و آنرا بکشد و شونیز و تخم کزین بخوردند
و این تر با آن تناول کنند **مغف** فلفل را و تادیرسانا ردین مفرق حاد و قوزیره کراتی بوره از منی بپزد و آنرا
در چینی مسجوب میان سرلان نهی و چهاره خشخاش مسمتاوی بکوبند و آب کز شیرند و دو درم تناول کنند
و از کزیدین عنکبوت ریاح و قزاق و قزاقم و قشقرقه و برودت اطراف و انتا از تصحیحات شود علاج
است که بحام روند و عرق کنند و شونیز و مسداب هر یک بچندم با نزاب حرف بخورند **دیک** و نوعی از عنکبوت
است که آنرا عنب خوانند سیاه دست و پای او لغبات کوماه باشد و از کزیدین او حله موضع و سیاه شدن
آن و حمی طبعه حادث شود زهر او حار بود و بخلاف دیگر عنکب که علاج آن دهند کنند و ترند و نبات باب خیار
که در کجین تناول کنند و نین طبعیت مطبوعه فدا که یا نفعه فدا که بکشد و اگر آن موضع مفرق شود بدست
قره کنند و اگر معض شود با این جدا کنند **دیک** و نوع دیگر که آنرا مهند کوند و آن عنکبوت سفید است
و بر نقطه ها سیاه و دست و پای او لغبات کوماه باشد و ملس کبر و از کزیدین آن حاکا حادث شود
آنرا کخضیف و روغن طلا کنند و بیج کزین در سر که بچونشانند و بوره در آن ریزند و طلا کنند **دیک** و نوعی
دیگر است که توایم او بسیار دراز است و از کزیدین او وجع معده آبی و عس بول و قولنج حادث شود
علاج لدغ آن همچون علاج رتلا بود **قلعه النمر** تا دالت همچون قره و حوز و از کزیدین او رمان لغفت
الدم و بول الدم حادث شود علاج آن رب سیب و بیب آب برف تناول کنند و شیره تخم تورک آب
کاسه و کاسنی و خیار کدو بیانساند و طین مخموم و جد و در با شیر مفید بود موضع لس را با آب کاسه
و ضدل و نادر طلا کنند **زبابیر** جمع زنبور با نوعی است بعضی بزرگ باشد و سر او سیاه باشد و بعضی
شبه بلون نار باشد و این دو صفت بدترین زبابیر است و بعضی کوچک باشد علاج کزیدین
زنبور است که موضع لس را بشیرت با سوزنی فزاح بکشد و ملس کشته و نزاب عتوره در میان و ملس

بازن کلاید

باوق کل و بیدنا و کتند و آب رمانین و آب فیا که و بیامنا مند و موضع را با آب خبازی و باد روج
 در و باه ترکی طلا کنند با آب تنک یا انجیر و سرکه با غوره و کل یا سرکین کا و یا ووق کجند طلا کنند و کزیدن
 کلش در عضو طلا کنند باید که بیرون آرد **عصایه** بیارند که ما سوگو مند چون بکزد و نشا خورد بار یک سیاه
 در موضع کزیدن طلا کنند و تدبیر او است که دندانها بیرون آرد که قز یا بریشم در آن میماند دندان بد
 رسد و بیرون آید یا خاکستر و روغن کا و بر آن تمهید تا بیرون آید و موضع را مصل کنند و در آب گرم نهند
 از برای که در کزیدن رتیلاد گرفت بخورد **سهم** این نوعی از و است که او کو چکر باشد و بر و قطعها سیاه
 بود در موضع خراب باشد و او نیز چون بکزد دندانها در عضو طلا کنند علاج او است که قز یا کاردی بچند
 در آن موضع میماند یا تدبیر قطونا و وضع ضماد کنند و شبانه روزی بکزد آرد و بعد از آن بر فوق حید کنند تا دندان
 بیرون آید و باقی علاج او همچون کزیدن مار باشد **سلازند** نام است شنبیه لعصایه چهار پای دارد در نباش
 کمانه بود و گوشت در آتش افند آتش را نمی راند و نسوزد و از کزیدن حرقت شدید و وجع و التهاب ورم
 زبان حادث شود علاج او است که موضع بچکر مصل کنند و غیره با لعاب نیکو و بیدانه و شیر و تخم نوزک
 با روغن کل سعت نماید کنند و سرکه و مر قبا حریب حوتند مصل و راتیخ نیز مفید بود و گوشت صفتح و آخته
 سلطنت بر موضع نهند **العصایه** هر بار بار باشد در کزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوع از و است که آرد
 در زین باشد و چون فرو برند در عضو کید آرد و خوبه و حرقت کنند علاج او است که او را کوبند و بر آن
 موضع نهند و زراوند و جیطلیانا و پوست بیخ کبریا بنزاد بخورد **مقادیر** آنچه بر بر باشد کزیدن آن سهل
 علاج آن همچون زهر ناسر دیوه اما آنچه بجز بر باشد سرخ بود و از کزیدن آن ورم عظیم ظاهر شود
 گوشت بر جمید و بر مردم افند اگر نمواند رسید نفعه بد و مفرت رساند علاج آن تریاق کبر و شمشاد و کل
 کوزه و باقی معالجات کزیدن رتیلاد استعمال کنند **شیب** بیوم در کزیدن او و **جبار** اما اگر آدمی در
 علاج باشد و کزیدن او بدتر بود علاج او است که زیت بر آن موضع مالند و آرد با قلا و سرکه
 با بیخ از زیاده و مصل با خاکستر ز و سرکه طلا کنند و اگر منورم شود در استک فته و زیت و سید و شمع

مرهم سازند و ببالند **عقل بر کبک** کز بدین و جراحت چنگال این حیوانات عرض اولایار دو خاکستر در وام
 تلخ و سرکه طلا کنند یا در سنج و نمک پنج روز زمانه بر آن نهند و روز کز بدین و جراحت چنگال این حیوانات
 زراوند و ایرسا و عمل طلا کنند و بعد از آن لیسکه بشویند و مرهمی از ایرسا و زنجبیل و حرکت نفقه و تو بال
 مس و شمع و زیت ببالند **عقل بر کبک** در آن موضع سرکه ببالند و بپورده از منی با سرکه طلا کنند یا ورق خیار و
 فودز یا سرکه و نمک شتراب ببالند بر آن نهند **کلبه** سسک بپزند و آب آن کز بدین او فکار فاسده و اخلاط عقل
 و فواق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و در مردم و جانمایی روشن کز بدین و اعراض فصول
 و روستن شود و در روی فقره پیدا شود و او از کبک و او از تشنگی فریاد کند و چون آب بریند فریاد کند
 و تیرسد و در شود و بپزند که او از سرکه و مردم را بپزد و کلبه بپزند و کلبه بپزند و فسیک خود را در آن نهند
 بپزد که سسک است و بپزند که منی از ایشان روان شود و اگر تشنج کز عروق سرد و غشی حادث شود کسی
 که بپزد یک از فصول آب و طعام ایشان بخورد و او را همین حالات پیدا شود و بعضی را این اعراض بعد از
 شش روز و بعضی را بعد از شش ماه حادث شود و بعد از سه سال گفته اند و سسک خرق و برید و
 شود علامت سسک بپزند که کز سسک باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد
 سرخ شود و کوششها را و نجه شود و چون مستان بر او رود و او از تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد
 و مسکان از او کز تشنه و تشنه باشد که سسک بپزد باید که سسک بپزد که سسک بپزد که سسک بپزد که سسک بپزد
 که پاره نان بخونی که از آن موضع سسک آید بیالانند و پیش مسکان اندازند اگر تشنه سسک بپزد که سسک بپزد
 تشنه باشد و جوار بپزند و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد و تشنه باشد
 علاج او آنست که گذارند که مله نم شود و تفاوت جراحی که از کبک حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جرح
 فراج کنند و مجرور مص کنند تا خون بسیار بیاید و او به محرقه نم خردل و جوار شیر و جوار و فوافیون و نمک
 و بول آدمی یا خاکستر زیناد و جرحه با سرکه بر آن نهند یا حلیت و آب چقدر بر آن نهند یا نمک
 زنگار هر یک سه درم نونشاد و درم و قطع سسک درم معقل بر آن کوه شانه درم سسک چارم

انتشارات

کلمه

خاص سوخته چاروم میگویند و یا سرکه کشند و یا در آن کشته و این تدبیر را بنده ای باید کرد تا جذب سیم
 کند بجای اما چون منقعه بگذرد متعصب بدین بطیوخ سلبید و بطیوخ انقیون کنند یا با بن **حقیقت** ستاد
 بنیزم سلبید کالی سفتندرم انقیون منقالی و نیم تک بند سیدرم سبغای حجراتی هر یک منقالی میگویند و
 باب بالنگو کشند و در منقالی از آن شترتی باشد **و یک سلبید کالی** و منقال غار لقیون دو منقال و نیم
 انقیون منقالی و نیم تک بند نیم منقال سبغای کمنقال حجراتی نیم منقال حسب اند و شترتی دو منقال بود و
 بالالین بافتیون نیز منقید بود و غذای حسب کونست مرغ و کبک و دراج منقید بود و شتر و شراب کمنته
 خوردن و ابی خوردن باید که چند نوبت آسمن سنج کرد و آنند و در آن اندازند و باید که حمله کنند تا آب بخورد والا
 هم مملک باشد و گویند اگر از پوست دیوانه آب خوردن یا از پوست کفایتا قلع بود یا او نه که از در خالص
 او کمنته باشند و پوست کفایتا پیوسته و از آن آب خوردن و اگر جگر سگ بود آن بر موضع کزیده نهند یا
 بر آن کرده بخورند منقید بود و تریاق اربعه یا کبیر باد و او السرطان تمام کنند منقید بود **و در افسان**
 سرطان نیز زنده در در یک سسی نهند و به نیمم در زیر آتش کنند تا سیوزد و درم از آن باده درم خطنیا
 بنیزم کند میگویند و در روز اول منقالی و در دوم دو منقال و در سوم سه منقال یا روغن دو از ازیج
 نیز منقید بود **و در افسان** آن در ازیج کمنقال عدس منقش کمنقال زعفران سنبل قنقل در جینی هر یک
 بنیزم میگویند و باب کشنده و قرص سازند و یکدم از آن باب کرم بخورند و از سر ما و حمام احترام
 نمانند **فصل در کرم و باسیله** موضع کزیده آن لعبل و پوره از منی طلا کنند و ملک سرکه در آن مالند
 و بعد از آن که پاک شود به بیخ آبی و پیه کا و کوهی بنهند و اگر تساح بدست آفتد تهر بود و باقی علاج او
 همچون علاج کله و غیر کله بود **فصل در کزیدن کرم** و جمع حادث شود بسیار و فودنه یا شونیز و کمنته نمانند
فصل در کرم را از سوسک و سیر و بیاز بخورد و صفا کنند یا کشته و انجیر خام صفا کنند و شراب
 یا شامند و اگر پوست رسو کشند و بر آن موضع نهند و جمع ساکن شود **و با چیلارم در دفع بواسیر و در حنث**
 اگر سیر و فودنه و چکنشت در خانه و نزد یک مرد نهند بواسیر بکینند و تخمیر بخور و انار و تخم مگس و فته و

و با سیم

و فودنه و سکنج و مقل و حلتیت در البغار و آشته و اقرون و الطراف و جوافیر حیوانات همین خاصیت
دارد و تکیده شدن علق و طواسع و مرغابی و خاثر نبت و کا و کوبی و کوسفتدان کوبی و رسو کوبه در حیات
مفید بود و اگر رسیمان لبقطران الوده سارند و کردم و کبر و آند بیج کزنده بدان نزد یک نیاید و اگر
چراغی دور از برقد میزند حشرات نزدیک چراغ کردند و پیش مرقد میآند **طریحیات** و در کردن لبخاخ کوبی
و بشتم نر و مو را می و سکنج ماران بکیر نرند و اگر موضع را با آب نوشا در و خردل آسب زنده مار ببرد
و آب دهن روزه در آن خصوصاً که نوشا در در دهن کبر و چون در دهن مار زنده مار ببرد **طریحیات**
از شاخ ابله آب تریب و باد روح عقرب بکیر نرند و در کردن البقره کبریت و کس خرد نرند
و پیر نرند و نمک گاو و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و اگر معود نرند و نیشک کزنده
و پیکار و یا هم بمانیزند و در سوراخ عقرب و دو کتند عقرب بیرون میآید و اگر بیج تریب باره کتند
سوراخ عقرب بپند بیرون میآید **طریحیات** اگر فلفل ما بساب بچوشانند و در خانه بر نرند کیک
بمیزند و اگر بر چوبی بسپه خار نبت بیالانند کیک بیان حج مشوند و اگر کرب و ورق خزره و کیک
طریحیات اگر چوب و ورق سر و بیک نرند و مورد و سر کین کا و و حمله کبریت دو کتند نرند
و اگر آفتابین و حمله نرند بچوشانند و در خانه بر نرند همچنین بود و اگر دین بر و نرند تریب بالند
بر آن نشیند **طریحیات** مود از مقنا طریحیات و حلتیت و زهره کا و و در کبریت و قطران
بکیر نرند **طریحیات** اگر در بیج در شیر حرکتند و بپند تا مکس بخورد و ببرد و اگر در بیج دو کتند بچوشانند
بو کتند شش بکیر نرند **طریحیات** اگر کسیر و کبریت دو کتند زنبور بکیر نرند و اگر دین باب خطمی خیار می
و زیت بیالانند زنبور نشیند **طریحیات** اگر بر بهد و کلنگ کشر خشک فودنه مسوزانند نرند
و اگر بورق خیار دو کتند خبانتس بکیر نرند و اگر آفتابین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه زینت
در آن نیفتد **طریحیات** اگر در استک خریق و بذر البج و زیت و کبریت و البصل الغادر ک موش خب
آهن و زعفران هر کدام که باشد در چغیر کنند که موش بخورد و ببرد و آن موش را خایه کشند یا کپو

بکنند

وقال ان

کند یا گوشه دلب برزند و نگیند و یکرموشان بکیر نیند **و سهو از بوی سدا ای سو بکیر نیند و بهایه ورق**
 آرد زنت و خرزبه و جمیع بهایه را بکشند و اگر سکه کرک و خاک خرق سیاه بخوند بکیر نیند و خانی القمر
 کبابی بود که بلند را بکشند و خانی الذنب کبابی که کرک را بکشند و بادام تلخ و خرزبه و رو باه را بکشند و کرک را
 در جامه کهنه انباشند بکیر نیند و الله اعلم بالصواب تمام یافت فن اول در قسمی لب سجد الله و حسن توفیق
فصل دوم در ادویه و معجزه و مقاله اول در ذکر ادویه مفرد و اغذیه نیز مرتبه مکه سفت باب اول
در علاج اودیه تا نزل مکنه هر جنس که آنرا در همین تاثیر بر باشد اگر کیفیت چون ارد بدن شود از حرارت
 زبر او مستانگر دود و اگر بدن تاثیر نیند است اگر کیفیت که بدن را حاصل بکنند آنرا معند گویند و اگر درو کینغی
 است تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن در درجه اول باشد و اگر محسوس باشد اما سفت نباشد در
 درجه ثانیه باشد اگر سفت رساند لیکن نه بکشد در درجه ثالث بود و اگر بکشد رساند در درجه اول
 باشد و در درجه سیمیه باید دانست که تاثیر و اشتیاق که در خارج و در داخل نه مثل پیاز که تمام آن مضر است
 و در بعضی آن نه و بعکس این سفیداج که اگر آن قائل باشد و تمام آن نه و شاید که تاثیر خارجی در مضر است
 نیز داخلی او بود همچون کشنیز که در داخل تغلیظ و تبر بکند و در خارج تجلید بکند اودیه را مختلف باشد
 و شاید که آن قوت او چنان مستحکم باشد که آن اثر را تجلید نبرد همچون ذنب شاید که آن اثر را
 تجلید نبرد اما بطبیع نبرد همچون بابونه که در وقت قالیقه و محله است و بطبیع و تجلید برود و هیچ کدام
 را نماند همچون عدس که بطبیع قوت محله او تجلید برود و قالیقه باقی ماند و شاید که قوت او چنان
 سفید بود که لعیل برود همچون کاسنی که مفتح و سرد است و بنسین قوت تقطیر و لطیف او تجلید نبرد
 نیز بی باقی ماند چون اودیه مفرد بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت آنرا توانست است و ذکر آن
 بطول انجامد بکیر لعین اودیه که احتیاج با استعمال بیشتر است گفتا نماید و **یک درجه اول از حرارت اودیه**
بابونه بنسین فنذق اسفند معات ترنج زو فاتر اسطوخودوس شسته کرس نزر کرلان
 شاهره و آنچه در درجه دوم **و شکر** کند بوره از حرارت بسیار یا سمن اطفا الطیب معجزه را جان

خارج

طبعه فراسیون کند رسیده تمام صبر بر سنبه حید قوی آنچه در **دوم** **سوم** از **دو** **شکر** **کند** انقبیل شود تر بر نجاست
 ادویه که در اول از **دو** **شکر** **کند** سیر را زیاده قند را بواجب چسبلیان و نقل صغیر فودنه فلیج مشک سعد و قطره
 مزاج خوش مشک طریح انجوان سسک سارون ملج اهل کرب و یار ناخدا نسیون حمل زرد نیاد انجمنون کرف
 رومی زوق خشک مروخس حماما زراوند زیره انجیل کبیر زعفران کبریت بچکنشت حیدر بیستریج در **دو**
 دار فلفل میاز حاشا جنطیا تادروج مسقومیا و آنچه در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** حشمت کندش مویزج مایر اخول فلفل
 بری فلفل هلیله آمله بلوط خیار شیر بلید انجا صا اسقاخ سبغیت کلسنج ادویه که در **دو** **اول** **دو** **شکر** **کند**
 کلنا زرد شک مکتوبیه الوسان الحاروم الاخوین محاض امر و آنچه در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** کما گوشتیورک
 زعفران کماکات ماز و صندل کافور و آنچه در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** جوزا مثل انجمنون مشک سیاه آنچه در **دو** **اول** **دو** **شکر** **کند**
 الوکی اسقاخ کاه زبان مغانت خیار شیر ادویه که در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** مکتوبیه مکتوبیه زرد
 ذوقا تر آنچه در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** آذخر صدق حلیه عفران اشته با بونه حب الخضر اسفند پرسیاد نشان
 و آنچه در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** مر حاشا کادریوس صندل کلنا کندر حاض کلسنج زنجبیل سوسن دار فلفل
 هر از خشیان در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** ایساروم الاخوین اسارون بوره انجا نیوس بر نجاست
 انجوان جنطیا نا انجیر حب البیان بلید آمله اسفند سنبل آنچه در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** اهل مسقومیا سیر
 شونیز اما قیار اسن انجمنون و نقل انجمنون بلوط حیدر بیستریج در **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند** مسطر زغور و صرد و ما و ج سعد
 زوقا خشک فودنه زراوند ماز و فراسیون فلیج مشک سماق زرد نیاد حماما سیر زیره ناخدا سعد کبریت
 مزاج خوش کبریک مشک طریح انجوان سسک سارون ملج اهل کرب و یار ناخدا نسیون حمل زرد نیاد انجمنون کرف
 بر **مسلم** **سفر** هلیله زرد نمقندی زنجبیل هفت سنبل مسقومیا بلبلاب اجاص شاهره کلسنج
 شیر حشمت **مسلم** **بلغم** شحم قنطاریون مای زبرج غار انجمنون حب النیل تریدر حمل اسفنج **مسلم**
سودا هلیله سیاه بالکل انجمنون اسطوخودوس حجر الاثر و لیساج غار انجمنون کثوت حب النیل آمل
مقویات تخم ترب کویا برک آن کندش خرقی زرد الو مویزج تخم شبت پوست تخم حیر برک نندی

دو آنچه در **دو** **شکر** **کند**

کما هر نظر ادویه که در **دو** **اول**
از **دو** **چهارم** **دو** **شکر** **کند**

هر از خشیان
انجمنون
کلسنج

انجمنون
فودنه زراوند ماز و فراسیون
سیر اسفند سنبل
سودا هلیله سیاه بالکل انجمنون

کما

سن مرداب که و ما العسل مذربون بوجه کنجین **مفتی ادویه** که سده بکت اید تر از فرشته غار بقون
 از با زنبور قطور بون استنین معرقه دمانا اسطوخودوس عود و گانیا انجمن حیطلانا فراسیون زیره
 ابرسانا نحوه حماما سلیون در چینی زعفران مرزنجوش کرفس زرا و کتیا بکرسته حاشا کثوف حمله
طیبات ادویه که لطیف و تقطیع اخلاط غلیظه کند اهل اسقیل حاضی سرکه اسطوخودوس حبیب البان حویان
 بزرگ بوره جنید میستر خردل قرطم سیرا و فرنجکنت بابونه در چینی صندلیج زوفا خشک قسط صغره فوفنه
 زرا و نه حرف حاشا حمله کادریوس مشک طر اشع ایرسانم سداب نانخواه کسبج عاقره قرحانه که
 ادرابو کتد و حقیق اهل القوان ترس شود نیز انیسون راز زیانه انجمن قطور بون برنج صفت قدمانا
 بابونه شط کتیا یا برسیا و شان جنید میستر فراسیون عود و عود دانا حیطلانا نانخواه جاوشیر شکر کدر
 در چینی صندلیج سداب سعد میوه سایه سینه نام زوفا خشک مشک اشع کرفس مرزنجوش کادریوس حبیب
نظر منقبات ادویه که حصص را بریزند اسارون برنج صفت صمغ الوتره خریزه خشک برسیا و شان شمشیر
 جز البیود بادام تلخ سعد کسبج راز زیانه **فایده ادویه** که طبیعت بندند برنج بلوط ابان فلاخویر سر و نه کاورس
 از خرم کلم مورد غیر کتد روم الاخوبین زعفران و خور و ورق زرا و در طباشیر صمغ طلعین مخموم کتد کرویانا دین
 ساق عدس نشاسته تخم ساقم بار سنگ زنبق **مخللات ادویه** که خلط و صلاط را تحلیل برید کادریوس
 کبریا حاشا زرا و نه اکلک کک چ زهره برار چنان صندلیج سداب سداب سداب سداب سداب سداب سداب سداب
 زربک برنج صفت از خرباقلا اسارون القوان خطمی زفت صمغ بط لادن تمام سوسن ترس قنار الحار مرزنجوش
 عاقره فوفنه خردل **طیبات ادویه** که صلاط را نرم کرد و اندک صمغ بزرگ اشع مقل سعد و عن خروجه پینه
 ابر بلوط پیم مرغ معرق ساق کاکو و کوسقند زفت صمغ بطیم **منقبات ادویه** که ادرام و صلاط را تقطیع اکلک
 کک بزرگ زعفران ایرسان کرب صمغ بط لادن مرصع انجمن حیطلانا فراسیون کرفس مرزنجوش کادریوس
 کسبج عاقره فوفنه خردل کتد روم الاخوبین زعفران و خور و ورق زرا و در طباشیر صمغ طلعین مخموم کتد کرویانا دین
 زره زرا و نه نانخواه کتد راز زیانه کرفس کرویاسد اب سعد سعد فوفنه طفل زو مانا **مفحات ادویه** که عصاره زرا

کنند و بسوزانند اسفید از نریج زاج شیخ حرف حب البان تیوغات سرکین کبوتر اسفید طسبیه قرفیون
صوابون سداب فودز در اسن طلق طار سیر در ریج **ادویه** که تسکین و حج کنند فیون بر پی بطورک سفید
تخم ترنج بیج میریج که بر انفاست صمغ اسفیداج **ادویه** که سرکزان کند و خواب آورد و گاه هوشیت افغان غفلت
حمام افح و مرونغالی اهل کبیر شاه مسوم **ادویه** که گرم شکم و کوشش کند بر تکلیک علی استنشین حیدره زون خشک
که و با حرف فودز شیخ قنبل شو نیز درق شفا تو ترس **ادویه** که جمع رعاف و نفث و اسهال دم کند اند
از سنگ بادروج بلوط لب کلنا دم الاخوین تخم کل حفص کل ارمنی که با کافور کند لسان الحمل زیره کبی
نعناع تن استه ماز و قنطاریون ریوند و نه جور لسه و کشیر نذر البیج **ادویه** که قروح را مدمل کرد و اند کلنا اند
صمغ آواند زوت تراوند لسان الحمل زیره ایرسا صیر طین مخموم **ادویه** که قروح قهیرا پاک کند و اندام بیست
تک ایجا ایرسا عسل را تیج حب بلبان **ادویه** که کوشش ازید از قروح زاید کند از زوت ایشان تک
در دستک تو بال اس صدف سوخته زکار **ادویه** که قروح را خشک کند و تیا صمدت سوخته اند زوت آشنه
خرما سوخته انگه شسته **ادویه** مقویات دل مغزحات یهد یا قوت کهر بالو لولاجورد کافور کاو زبان اس
کشیر خشک لبا شیر طین مخموم زرباد رخفان در چینی کلستر در تیج بلبلیه یا لنگو بادروج ترند زانرا
مدل ریاس شفاقل قانله قرفه در چینی نسق زرقره مغز بود نعناع سوسن سنبل سوسن سوسن سوسن سوسن سوسن
فادانیا تمام میلو فمورد اسطوخودس اترج ایریشیم آله بزمین اسبقاج حید و از ناراشک نارنج پوست
ترنج **ادویه** که مقویات معدی باشد پوست ترنج آله بلبلیه یا لنگو جوز بویه در چینی بلبلیه کلستر زرباد طباشیر
کنند که و یا مسکه مشک طراشیع نعناع میوه سلیمه سماق سفوف قرفنقل قانله قرفه از قرفه سازج بندی
مقویات آشنه اطفا را الطیب حب بلبان جوز بویه در چینی حما کوشش مدکل نادین سفوف قرفنقل
قرفه عافت **ادویه** یا بیه که در جبر بلویون حب الجفر کرس کرس حب الزم که کبریا با قلا لوبیا نخود و زنجبیل
در چینی سیاسه حلجوره تندق نسق حلتیت قنطار زرباد نصیه الغلب شفاقل زنجبیل سورتجان سفوف
بریفه کبوتر کوشش ککب غرر کوشش کبیره بیره یا ریشتر زیره شیش انکوار تجر طرب نارچیل مغز بادام مغز جوز

انتشارات

بلبل اولم

باب دوم در صوابات کرم تر است بدو در اول و ثان او تیر نماند بود و غذا تمام نیکو دهن و نان خشک
 کز بد و دیگر کور و خجالت کرده و نان ناری غذا تمام دهد و دیگر کور و کلیمه نیز بکشد اما سده آرد و معده را
 سرد و خشک است بدو در اول در حرارت و برودت او خلاف است و او غذا لطیف بسیار
 زود کورد و او را باز عفران و روغن تمام نپزند با شیر و شیرینی خوردند **کاورس** در زه بار و یا بس است
 غذا اندک تند و قالض باشند و مصلح ایشان شیر و روغن **سکس** بار و یا بس است تسکین و تعلیظ دم
 کند او کور آرد و سود آرد و خوا بسیار شفته آرد و آب او مطلق حرم و قالض آنرا با جفند خوردند **باقی**
 بار و یا بس است غذا اندک بد و آب او لطیف بود و دریه و حلق و امر ارض سینه را مقید بود اما نافع نباشد
 و مصلح او نک و معتبر باشد **نخود** حار یا بس است غذا بسیار بد و لقوت باه آرد و نفع کند و صفالون
 است بین بدن بدید آرد و آنچه سیاه و سخی بود کز تر بود و او را در پیشتر **بیا قریب** است به نخود در
 او را بول قوی بود **نونا** بار و رطب است و کمیوس او محمود بود پنهان کرم و سرد را مقید بود و در آنرا
 مضر بود و مصلح آن مغز بادام است **کنجد** حار رطب است دیگر در و فساد غذا کند و معده را زیان
 دهد و مصلح آن شیرینی است **خمشاس** بار و رطب است سعال و خشونت حلق و نزل و سرد و ضعف باه را
 نافع است و آنچه سیاه بود محمد و سیات آرد **بزرگ** حار رطب است نزل و سعال را مقید بود و قوت
 باه دهن **مانه** حار یا بس است محفیف و مصلح بود شهوت جماع ضعیف کند و سلسل بول مقید
 بود و مصلح او شیرینی است **قرطم** خشک از نه باشد حار یا بس بود سهل المعوم و بادام کند **تخم**
بار حار یا بس بود مفرح و مقوی قلب بود در و رعاف باز در **بیا سیدم** **موم** و **بیا** بهترین کوشها
 کوسفند است و حفص بتر از قول تحمل بود بره به از ماده و بسیار موم بر از اندک نوز و چرا کنند به
 از مخلوق بود و گوشت کوسفند حار رطب است و گوشت بره را رطوبت پیش بود و گوشت میش را
 حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاره سرد و تر باشد و گوشت بز سرد خشک است و بهترین نزل
 او یک بود و گوشت میش لعابیت بد باشد **کوشک** کاد سرد و خشک است و غلظت بود **کوشک** کوساله

معتدل رود تر سفید شود **گوشه شتر کرم** و خشک است و بهترین آن خیز در شت **گوشه** گو سفید گو پی
کرم و خشک است لعقوه و فاج را سفید بود **گوشه** کوز خرم و تر است و غلیظ و آتر با توایل خورد **گوشه**
کا گو پی سرد و خشک است و غلیظ بود و اولی آنست که از او اجتناب نمایند و گوشت اسب کرم و
خشک است و تر شی باید بخت گوشت خرگوش سرد و خشک است و قالیق باشد و گوشت کبوتر
مغور بانه باشد و گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود **گوشه**
کبک و گنجشک و کلنگه و فاخته و دراج کرم و خشک و مغور بانه بود **مرغابی** و بط کرم و تر باشد و غلیظ **هانی تازه**
سرد و بیات بود و دیگر **رو ماهی** سوز کرم و خشک و نقل بود **بشیر** هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد
لک از او رطب بشیر کا و چرب تر و غلیظ بود و بشیر تر و اسب بعکس این بشیر تر معتدل بود و بشیر تر
تراز بود **مسک** حار رطب است تلین طبیعت کند و فربه گرداند و سعال و خشونت را سفید بود **ریش** کرم
از او باشد **بشیر** سرد تر باشد و طبیعت سرد است و درین کتب و مصلح آن بشیر تی باشد **بشیر** خشک کرم خشک
و قالیق بود و مصلح آن جوز و بادام بود **کنک** معده را قوت دهد و قالیق بود **سرد** و تر باشد لیکن
حرارت کند و معده و دماغ را خمر بود و مصلح آن نک و لغواء اما آنچه بشیرین بود سینه و ریه را سفید بود و تر
بدن کند **دانه** شیر بد کند و قالیق باشد و غذا تکیه به **بشیر** هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین حایه
مرغ حاکمی است مخصوص نیمه چتر که غذا تمام دهد و لغویت بانه دهد و سفید برقیه غلیظ و مولد اخلاط باشد
و بشیر گنجشک کبوتر مغور بانه باشد و الداعلم بالله **الصواب** **بشیر** **جهانم** **دوقه** **بشیر** **گور** حار رطب است
خون نیک از او حاصل شود و تن خفته کند و قوت بانه دهد و بهترین انکو سفید است که پوست او
نیک باشد و آنچه در سه روز از چیدن او گذشته باشد نفع آن کمتر بود و دانه انکو کرم و خشک است
و پوست انکو سرد و تر بود **بشیر** پوست مایل بود و معده و جگر را سفید بود **گوشه** از او لطیف
تر بود **فندک** سرد و خشک است تسکین صفرا کند و طبیعت نماید **بشیر** کرم و تر بود و غذا بسیار بد
و مجاری را کند و تلطیف بلغم و تقطیح اخلاط و ادرار را بول کند و سپس بیدارد در و مصلح آن جوز

یادام

بادام بود آنچه خشک را طویلت کمتر بود نمره نخل **ترتیب** گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قاعده است
ب گرم تر بود و تقویت معده و دماغ و تسکین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلحت آن خشنی است بادام
 باشد **ز** گرم و خشک باشد و مقطوع بلغم باشد و مقوی ریه و مانع بیروقت بود و از اسهال و اسهال کتد و مصلحت
 آن سکین **ترتیب** سرد و خشک است و تسکین صفرا و دفع خمار و صداع و تشنگی کند **انار** شیرین که تر بود
 مقوی و معسر قلب بود و دفع معال کند و مجاری پاکیزد **انار** ترش سرد و خشک است و مقوی معده
 تسکین صفرا و دفع عطش بود و اگر تشنگی ممتد باشد سهل صفرا بود **بید** ترش باره و یا لیس است مفرح
 مقوی معده و دافع خمار و قاعده بود و تولد قوچ کند و آنچه شیرین باشد با اعتدال عقرب باشد **لب**
 شیرین معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود با سموم مقاوم است و آنچه ترش
 باشد دفع تشنگی کند و قاعده سرد و خشک بود **درد** باره و یا لیس است و از سبب بی غذا بیشتر دهد
 و در رگه و تقویت دل و معده و تسکین غشیا و عطش کند **نقار** باره و یا لیس است دافع حرارت بزرگ
 مفرح است اما در معده قاسم شود و خون بد از حاصل کرد **دو** باره و یا لیس است و تلین کند و معده را تقویت
راس آبی باقی را گویند باره و یا لیس باشد آنچه شیرین بود تلین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را **مغذ**
بود باره و یا لیس است تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده قاسم شود و معده را مفرح بود **ترنج**
 مفرح است و پوست آن حار و یا لیس و مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت آن حار و یا
 و غذا بسیار دهد و در کبود و حاض آن باره و یا لیس بود و تقویت دل و دافع خفقان و غش و غلبان
 مفرح بود و ترنج آن حار و یا لیس است مقاوم است و بوی ترنج دفع مفرح و با کتد و پوست در پشانی
 باله و دفع خمار کند **تارنج** لطیف تر بود و خواص همین باشد **لبون** در طبیعت و خاصیت چون ترنج بود **زرد**
 آنچه نارسیده باشد باره و یا لیس بود مقوی معده و آنچه رسیده باشد حرارت مایل باشد و اعصاب و اجاع
 مفاصل را مفید بود **جوز** گرم و خشک و مقوی ریه و مصلح و مولد اخلاط و مفید معده بود **جوز** **بندی** تا حیل
 حار و یا لیس است لیکن حرارت او بیشتر از پوست بود آنچه تر باشد حار و یا لیس است غذا از کبد و تقویت

زرد و سفید و خنک است

باه و دفع برودت باشد و آنچه گفته باشد گرم شکم بکشد **فندق** حار و طبع است غذا اندک در دفع و تقویت باه
 و دفع مغزت زهر نکند **بادام** حار و طبع است غذا اندک در دفع و تقویت باه و منی بفرزند و سینه و مجاری پاک کند
 و مصلح آن شیرینی باشد و آنچه بکشد بی پوست مایل بود و مفتوح و منقطع و دافع فضول **فستق** گرم و
 خشک و مقوی باه بود و معال بلغمی و کزین سوام را مفید بود و پوست آن مقوی باه بود و معده و طحال
 را مضر باشد و مجاری **خبره** سفید باشد یار و یالین و فایده تیرید و تقوی باشد و مانع اسهال و آبی **نخود** است
 و طبع او بار و یالین **لقوی** معتدل است در کیفیات در بعد و بقول یار در دست بدرجه اول معتدل در
 رطوبت و بیوست و غلیظ است و سینه و ریه و غلبان دم را مفید بود و حین دم کند **سبزان** یار و طبع است
 تلخین حلق و سینه و سبزه و دا بود **زنگ** یار و یالین است تقویت کبد و قلب و معده کند و سنگین غلظت و مانع
 آبی و اسهال کند و سده بکشد **زرد** یار و یالین است تقویت کبد و قلب و معده و مسکن صفرا بود **خربزه** آنچه شیرین
 بود گرم و تر باشد و در ریه و سینه و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد یار و طبع است و تولد
 رطوبات و فضلات کند و مصلح او سنگین است **خار و خار** یار و طبع است بوسیدن او تقویت قلب و مانع
 کند و تخم آن در باشد و معده را مضر بود **تهانه** یار و طبع است تب محرکه و حلگرم را نافع بود و معده را مضر
 و مصلح آن شیرینی بود **نیکر** حار و طبع است سینه و معال را مفید بود و در ریه و تقوی بلغم کند و اگر در آن آبی کند
 دفع بلغم کند **فندق** حار و طبع است تقویالات سینه و منانه و مجاری کند و موم صفر بود و شکمی آورد **فانید** مقوی
 باه و باد و بلغم را مفید **بیت** از همه لطیف تر باشد **زنجبین** معتدل بود در حرارت و رطوبت و طبیعت در
 دوام معال و خشونت حلق را اولات ریه و تقوی را مفید بود و مسهل صفرا و دافع غلظت باشد **زنجبیر** در
 حرارت از زنجبین کمتر است و در تلخین است **ککببین** حار و طبع است و مقوی معده و منقطع بلغم و مفتوح
 مجاری کند و یادناشکته **عسل** طبع او حار و یالین است بهترین آن عسل سفید و خوشبوی و فایده آن جلا و تقوی
 بلغم و وضع برودت و مغزت آن احداث و سخونت و تولد صفرا و مصلح آن جمود است بود **خسک** تلخین حار
 یالین است و فایده او همچون فایده عسل بود ککب قوی و در کسر ریاح و انقباض قولنج نافع بود **یار و یالین**

انتشارات

کامور طبع

و سوزش است و تشنگی نباشد و زود میخورد و خون از سوراخ شود حرارت آرد و دفع نرگ کند و چشم را
 سرد کند و **کاسنی** بار و بود مایل به سبوست دفع تشنگی و تشنگی صفا و کسر حرارت بجز کند و دفع غشیا
 بود داشته مفتوح بود **سفاغ** بار و طلب است غذا نمک بود و زود خورد و خوشتر حلقی و سرفه را مفید بود
کبر حار یا بس است آب آن مسهل و سرد بود و تیسر لالت صدر و مائع خمار و جرم آن قابض و مفید
 بود خون بد و مصلح آن گوشت فریب باشد **سرس** بار و طلب است تقویت سده و تیسر طبیعت و منع برقان کند
بله الحقا تور که باشد و اثر بقلة المساک نیز گویند بار و طلب دفع تشنگی و حرارت و التیاب است مجزرا
 مفید بود و معده و باه را مفرود **مزجوش** حار یا بس است محلا و مفتوح سده بود و زنده او که در حین عقر را مفید
 بود **بکوه** مقور قلب و مائع خفقان و التیویا و دفع سودا بود و بوی و من خوش کند و معده را پاک کند **تره**
نوعی نوعی از پوست که مقوی معده و دفع بلغم بود **بغنی** حار یا بس است بادمانکند و او را بول و تیسر طبیعت
 کند و قطع بلغم و عس لون بود و مقاومت با نرگ سموم کند و چشم را مفرود **کبر** حار طلب است تقویت باه
 و مفید بدن و مجاری آلات صدر و آلات بول و تقطیع بلغم کند و بوی و من خوش کرد و زنده **بکوه** بار و یا بس است
 و تشنگی و صفرا و حرارت و منع غشیا و بخار است و اسهال و مقور معده و قلب باشد **کدو** بار و طلب است
 از طلب بدن و دفع و طبیعت نرم کند و معده را زیان در **باد زنجی** مخلط الاثر است آب آن حار یا بس
 مطلق است و جرم آن بار و یا بس است و قابض و مقور معده باشد و صفت آن است دلون واحد است اثرش
 سوداوی حکو و طحال را زیان دارد **کبر** حار یا بس است محلا و عرق است او و طحال را مفید بود و او را طمیت
 کند و گرم شکم کند و تریاق سموم باشد و آنچه محلا باشد طحال کشاید و بلغم را از معده زایل کند
 و اشتها آورد **بیشتم در تو ابل** نمک حار یا بس است تخلیک و تحفیف بطوبات و مائع عفونت و
 تقویت مفرود و کثرت استعمال آن منعق باه و بلغم بود **کبر** بار و یا بس بود دفع صفرا و مائع عفونت و لطفیه
 حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و اعصاب مبرود را مفرود **نقل** حار یا بس است حکو و معده را تقویت
 دهد و باد شکند **نجیل** حار یا بس است بادمانکند بلغم و طوبت را زایل کند و معده را مفید بود و دفع نرگ

حار یا بس است و دفع غشیا
 مائع و در رسال بود در کتب
 و تقویت باه و زنده

سیموم کند **در بزمی** حار یا بس بود تخفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند **تیره کرمانی**
 حار یا بس بود یاد دیش کند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد **ناروا** حار یا بس بود طویات معده را
 کم کند و حیکه کرده و مجاری بول را مفید بود و در رابول کند **غفران** حار یا بس است قاطع بلغم و کسر راج کند
 و حصصات را زایل کرد **کنشیر** حار یا بس بود قالمین و مانع بخار و صداع بود و فی وجت و حاض را
 مفید بود **رازانه** حار یا بس است یاد دیش کند و سده بکتاید و مقور بر بود **بایستیم** **در بایستیم**
 کلستر و در خشک مقور اعضا و باطن و بوی آن مقور دل و دماغ بود **سوسن** حار یا بس بود
 و قاطع را مفید بود **شامه** گرم و خشک باشد و بول را خوب خوش آورد و دماغ را قوت دهد **سوسن**
 مایل بجزارت صداع یار دوسده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کرد **مقنبه** **نور** یار دوسده و در طریقه صداع
 گرم را مفید بود **مورد** یار دیا بود سیاه کند **افزود** یار دیا بس بود صداع را مفید و صدقات کشند
 و کزیدن سنگبوت را مفید بود **مشک** حار یا بس بود مقوی دماغ سرد و مفرح قلبی تریاق زهر بود **سوسن**
 سخته و خفقیان یار دارد **غالبه** مفرح است بوئیدان او مسکوت و مصروع و صداع یار دیا مفید بود **سوسن**
 یار دیا بس است خفقیان و حمیات حاره و حیکه گرم و صداع گرم را مفید بود **غیر** گرم بود در رطوبت و سوسن
 معتدل و مقور حواس و مفرح بود **عود** حار یا بس است و مفتح سده و مقوی قلبی دماغ و مفرح بود **سوسن**
 بوی دهن خوش کند و خورون آن رطوبت معده کم کند و قالمین بود **سوسن** حار یا بس بود و مقوی
 و دماغ و مفتح سده و اوجاع برقان و طحال را مفید بود **لادن** حار یا بس بود موی پرویاند و چون نخوتند
 در رابول کند و جنین صیت را بیرون آورد و بلغم زایل کند **زبار** گرم است بدرجه سیموم و در رطوبت است
 معتدل **مقاله** **دوم** **داده** **مرکه** و کیفیت آن و کرکراتی است **باب اول** در کیفیت ترکیب
 ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیکانانه پیدا کند و آن را
 از خاشاک و غبار پاک کند و باید که ادویه جدا جدا بکشد تا قوت آن ضعیف نشود چون بکشد بر چند
 و اوزان سه دست کرد و اندوهمه با هم در ناو سحی کنند تا با هم آمیخته شود و اگر با غسل معجون کنند

انتشارات

عل

من خوش طعم و خوشبوی بایستاده رکف بر درتد و ادویه بدان میان ریزند و نیک بسهم نریزند
و در ظرف مخلو نباشد و هر طرف نبوشند تا سرد شود تا سفته بر روز یکبار هر طرف بر میدارند تا بخار آن
برود و از باد غلبان امین شود و اگر ترس سازند و اگر در میان صمغ باشد بکوشانند و ادویه بدان نشیند
و در صمغ سازند و خشک کنند تا خشک شدن آنرا هر روز یا از میکا دانند تا که نگیرد و اگر مطبوعی نریزند بستند
مثل مغز آلو نشیند و گیاه و تخمها را بکنند و ال و جو بهای و بیج بکوفند در رو یک نریزند و بعد از آن
کتهها و بعد از آن فو که در عقب آن گیاهها ریزند و منقبه و میلو فرو بر سیاه نشان و بش کوفند و در آخر
هم باید ریخت و اگر انجیر در مطبوع کتند آنرا در خسته کتان نیند و در وقت فرو گرفتن در کتان نیند
پس بپاشند و ترنجبین و شیر خشک و خیارشیر بپوشانند و با یکم حل کنند و بعد از آن که مطبوع را
فرو نریزند صافی کنند و بر سر آن ریزند و اگر مطبوع سرد در روچ بود مثل ایاره و جرو ترید و سورجبان
و سقونیا را بکوبند و نشیند و حساب رند و فرو برند و عقب آن مطبوع بپاشانند یا کغیر از آن
مطبوع بر دارند و سرد در روچ کوفند و در آن ریزند و بپاشانند پس در عقب آن مطبوع بپاشانند
و اگر تخم چند بریان کنند در ظرف سفال نوع بریان کنند یا تا بنیران نیک گرم کنند و از آتش فرود
و تخمها در آن ریزند و بر سه مرتبه چند آنکه بومی آن پدید آید پس فرو کرده و ادویه جری مثل نونیا
و کل و حجر لاجورد و نونیا در او و امثال آن در آن بکوبند و بایست سخن کنند پس با کتند تا فرو
پس از روز نریزند و خشک کنند و بعد از آن بسانند و عمل ادویه جری مثل نونیا و اقلیمیا و خمش
المدید برین طریق بشنوند و ادویه که بیاید سوخت مثل سرطان زلسه و کبریا در کوزه آن رسیده کند
و کل گیرند و در نونیا بپزند و سرطان را اول است و بانی جدا کنند و شکم نشینانند و بایست نکند تا کستر
بشوند و بعد از آن بایست خالص بشوند و اماه استعمال کنند و اگر در آب جوی نریزند بکوبند و در کتان
و اگر خواسته که آبکینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چند آنکه نزدیک یک خست باشد پس بر دارند و در آب
تیل اندازند و بعد از آن بسانند و صدف و شیخ چون سوزانند در کل گیرند و در نونیا نهند و عقرب را که بسوزانند

فقدان از جوارشات است
و بعد از آنست و پنج روز
در آب است
نیز از آنکه او بعد از آن
بسیار است
که در جوارشات است
نیز از آنکه او بعد از آن
بسیار است
که در جوارشات است
نیز از آنکه او بعد از آن
بسیار است
که در جوارشات است

زنده بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر آن خمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آنرا بکنند
و هلیله و بلیله و لاله بچوشند و آن صفای مس را گرم کنند و درین آب اندازند تا بپزد یکبار دیگر
صفای مس را گرم کنند و در آن اندازند و در سوب این را باب سوب گرم کرده باشند و فولاد را نیز
بمچینند بسوزانند اما سوختن لقره چنان باشد که لقره را سیو مان لبانند و بعد از آن در آب
مک بچوشند و کفر اینهمه نیزند تا محرق شود و اگر کرسوز داند که کبریت زر و در آن اندازند که
سوخته شود و سبر بمچینند بسوزانند و اگر زر بسوزانند آنرا سیو مان لبانند و پاره سبر را نیز
بان لبانند و باب مک و کفر اینهمه بچوشند تا آب نسبت شود پس پاک کنند و لبانند
اما مقدم زمان بقای قوت ادویه وقت استعمال است بدانکه تریاق کبر بعد از پنج سال بافت
سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این مرکب بلامقوت بعد ازین مدت بطور رسید و
اوراسن طفولیت و ترغیح و شیار و شیخوخت و موت اعتبار کنند تا ششماه کود که طفل
بعد از آن در ترغیح باشد تا شش سال قوت او در زاید و بعد از آن قوت او باشد اما ن نقصان پذیرد
تا به شصت سال رسد و گناه همچون معاجین کبار باشد اما تریاق نوبغای قوی باشد و استعمال
آن در سموم ادویه قائل و نهش هموم واقعا کنند و تریاق عرو مشرد و لیلوس بعد از ششماه استعمال
آن کنند و قوت آن در هفت سال باقی باشد و قرص فاعی و اند خون و قرص فصل بعد از دو ماه استعمال
کنند و تا نیر آن تا شش سال موثر باشد و دوا المسک و فنجوش و ماده الحیوه و الطرطرات از دو ماه تا
سه ماه نیکو بود و جوهری معاجین و جوارشات مثل معجون خیانت و معجون شهریاران و سفر صلی
فی الحال که ترکیب کنند استعمال کنند تا دو ماه نیکو بود و قوت سفوف تا دو ماه نیکو بود و قوت قرصها
تا ششماه و مرهم سمچین و روغنهای متغیر شده باشد استعمال توان کرد لیکن چون بوی آن
متغیر شود هیچ کار نیاید الا روغن این **و موم با رنگ که چند گشته تر شود و تر بود اما شرب در روز یکبار**
استعمال توان کرد و قوت او تا چهار سال باقی بود و فی الحال که بچوشانند استعمال کنند و چون ده

ساعت بگذرد ضعیف شود **امتحان تریاق** بدان کنند که کسی که دروای سبیل قوی مثل
سفویا و شحم حنظل بخورد و بعد زان نیدرم تریاق بخورد اگر اسهال العید زانکه ابتدا کرده باشد منقطع
نشد تریاق نیک است و با نیدرم بخوردن خردس بد بگردد و سبب میرد تریاق بقوت است و الا
ضعیف بقوت و ضعف آن ندانند استعمال آن نباید کرد اما مقدار تناول آن در کزبیدن مار افعی
و کلب کینف و در کزبیدن عقرب نیدرم و کزبیدن **مخرب** دانگی و نیم با سرکه و کنگره و اسهال خورده باشد
بیشتر استعمال تا کینف حال بخورد و در استسقاء منقار و در اسهال اجلاب امعاء نیدرم بآب سماق و در
سین النفس دانگی و نیم با کینف منقار و در جذام منقار بآب فیتون و کافور زبان در حصص کلید و
شانه منقار بآب کزبیدن و در برصه دانگی و نیم با شرب و در ضعف شهوت و شهوت کلی کینف استعمال
با شرب و در احتیاس طمیت و جنبین سمیت کینف استعمال با شکر طراشیم و کزبیدن که در دسته و معال
زین باشد با در معده و امعاء و حشا و شهوت کلی و نافض بی تب بود دانگی بخورد و کزبیدن که در
دسته و فالج و لغوه بود نیدرم تا کیدرم و کزبیدن که قولنج بود نیدرم در آب سداب **باب دوم در تریاق**
زبان کزبیدن تریاق فاروق نیز گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و معادمت با زهر تا و
ادویه قائل کنند و مقهور دل و دماغ و کبد بود و قروح امعاء و اسهال و لغت الدم و بواسیر و تعفن و قولنج
در معده و استسقاء و کرم شکم و صراع و ادرار بول و طمیت کند و برشمس موام طلائع کشته معقید بود
و نیم و ضعف کبد و بصر و حیدام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جميع امراض سوداوی و بلغمی را معقید
نصف آن اقراض متصل چهل و هشتاد و منقار قرص افاعی و قرص اندر خون هر یک سیت و چهار منقار
ایون در فلفل هر یک سیت منقار تخم شلغم و سیربری در جینی و رن کلایر ساغارا لیون از کزبیدن
روغن بلیان هر یک و از دره منقار زعفران ریزوندر تجلیل قنار سیون قنطاریون فودنه
چهار اسیرون منقار و مرو اسطوخودوس فلفل سفید فلفل سود کند و مشک طراشیم فقاغ اذخر
صنغع بلغم سلیمه سنبل الطیب هر یک شش منقار حیدره معیه سالیله تخم کزبیدن سبب الیوس حرف

با قلی کمدار بوسن ناخوزه کما فی طوس عصاره طیبه التیمس روین سنبلی اقلیط شیخ حبلی ورق مسافح
 نمود جنبطبا تا تخم رازیانه طبلن مخموم تراج محرق حماما و ج حب لبان فوه صمغ عربی قد مانا التیسوان
 اقا قیاس هر یک چهار مثقال دو قوتنه مقل البیهود جا و شیر کبکچ منید بیدستر بار آورده قشوطیون با یک
 زراوند طویل هر یک دو مثقال مسکک کرنته دو رطل شراب ریجانی غسوق سه رطل و نیم آنجه کوفتن
 باشد بکوبند و صمغ و عصارات بچوشانند و او یک کوفتن بروغن لبسان ملوث گردانند و در غسل
 و شراب بشنند و در ظرفی نقره یا چینی ظرفت حملت سازند و در هر روز سر آن بر میدارند و بعد از آن
 استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته و بعضی بعد از دوازده سال **فصل سقیل** و آنرا غنصل میگویند
 طریق او آنست که غنصل تازه در خمیر کزبره بریان کنند و پس از خمیرد بکنند و آب آنرا سقیم کنند و با
 همچندان دقیق کرسته بیامیزند و شراب بشنند و دست بروغن کل مالند و آنرا **فصل سارند** **فصل سارند**
 مصطکی در شینغان نصب الزریره سنگین فوه آسارون عود لبان هر یک شش مثقال ففاح اذخر
 زعفران هر یک دوازده مثقال فحوان سبت مثقال در پی چنی حماما هر یک سبت و چهار مثقال بکوبند و آنرا
 بجزیره بریزند و شیراب ریجانی یا مونیری بشنند و دست بروغن بلن یا بروغن حبیب و آنرا **فصل سارند**
سارند فصل نعی افعی جوان ماده استقر سربین حاصل کنند و ماده بدان بداند که او را چهار شیش
 و ترادونیش و جوانزادان بدانند که لغایت متحرک باشد و سر برداشته و چشم او سنج بود و باید که
 در بیمار صدی کنند از موضع که از آب کنار جویمهای زمین نشود و بر باشد و از سر و دنبال او مقدار
 چهار انگشت جدا کنند و یک ریغ بریندارند و باقی را پوست بکشند و بشکافند و پاک بشویند و در
 دیگی گوازه سنگین نهند و آب درونیزند و نکند و شاخها سربین را ناندازند و میجوشانند تا محلا
 شود و گوشت و استخوان هم جدا کنند و گوشت خالص در باون سنگین نمیک بکوبند و باربع آن
 کعب یا میزند و با بسیم نند و باقی مرق بشنند و دست بروغن بلن حبیب کنند و **فصل سارند**
 و در سارخ شکسته باید که شعاع آفتاب بر او رسد و چون در آوند اولی نمانند و در ظرف یکینه کنند

انتشارات

و نگه دارند

وکندارند **تریاق معونه** قایم مقام تریاق گیر باشد حاما سنبیل مندی سا ذبح لک کامیسا قر نفل دار جز قیویا
 نطفه جنطیا نام هر یک دوازده مثقال فغاق از قر بود عصاره طینه التیس مقل از رزق هر یک شت مثقال
 عطر قر حار از یازده کبریت خام تخم شنبت اسارون فرومانا فرضیون انیون تار دین شکوفه از کل
 با فلان تخم کزنس کوهی دو قوا نمون سنبیل الطیب هر یک سه مثقال کبر خشک اس سفید فلفل هر یک سی
 مثقال بذرا نیج مسیت و شت مثقال سلیمه ورق کل اند خون هر یک نه مثقال تخم سداب کینقال دانه
 زنج سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلبک سبت چهار مثقال فغاق مر هر یک چهار مثقال عصاره قاصص
 بنت مثقال ورق ترنج سترده مثقال آنچه کوفتی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با
 چندان ادویه غسل بکشند و بعد از شستن ماه نیم مثقال استعمال کنند **تریاق ربع** زهر با و با و با
 غلیظ و صغ و لغوه و میرقان و خفقان را مقید بود جنطیا نام حسب الغار زراوند مرکی مستسا و کوبند
 و با چندان غسل بشیند شربتی کینقال **تریاق و الا نفع** فلفل ارضی فرنج مشک قانرا هر یک درم فرضیون
 سیالغار از هر یک مغبت درم چند بیدستر بکوبند و با سده چندان غسل بشیند و بعد از شستن
 استعمال کنند **شرو و لیس** از تریاق چهار بزرگ است و منافع بسیار دارد و سلیمه قر نفل فلفل سبزه
 سوراخ حبه سیر بر در و قوا کلید الملک جنطیا نار و عن بلبک اقراص فرضیون مقل از هر یک مغبت
 درم اسارون سفوف از هر یک چار درم و نیم کندر خردل سفید خود بلبک اسطوخودوس فسطا از هر یک سی
 کا فیلوس قنده در فلفل عصاره طینه التیس چند بیدستر جاویشیر باج معونه هر یک شت درم زعفران
 خالقیون تخم سداب زنجبیل در جنی عکک البکم از هر یک درم فستق نار دین مهدکلی صغ عربی فرومانا قیون
 بذرا نیج ورق کل مشک طر اشیر از زیاده هر یک تخم درم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با چندان
 غسل بشیند و مثقالی بعد برور شستن ماه **تجوزند بزرگ** و شنبه است تریاق و منافع بسیار دارد زعفران
 بذرا نیج سفید هر یک چار درم فلفل سفید درم انیون فرضیون هر یک بیت درم سنبیل معونه سالیون هر یک
 درم سا ذبح قر نفل هر یک چار درم لولوناسفته نون او تخم سداب بری مشک کافور قاطله از جنی سبزه هر یک

تخم سبیدان عقرقره حاد از نقل هر یک چهار درم سکنج جدید سترها و شیر هر یک و درم زرین باد در روغ
روغن مستطیم هر یک شبت درم چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از سنشماه استعمال کنند شترتی مقده ارد
یکم انتقال **ترمانی** که واقع هر زهر پاکت اخیر خشک نچاه دوم ورق سداب خشک ششی درم سیر بر سفید
کنده درم سهر را بکوبند و با انجیر سیاه میزند و انتقال نماید و کند بی تاخیر **دیگر** از او نه طولی در صبح هر یک درم
انسون مرستیدان زیره هر یک درم شوتیز پنجم درم خطیبان است درم سداب دو درم بکوبند و لعیل در آب جوی
بیشند و انتقال نماید و کند **سوم** درم **مفرح** لولونا سفید بعود خام کاو زبان هر یک درم کبریا کماستی
کثیر هر یک پنجم درم صدلین طباشیر هر یک شبت درم فرخمشک انسون ورق کل هر یک شبت درم در روغ و
زعفران غنبر هر یک درم سافج مندی زرین باد بالکون خشی سفت کل از منی هر یک چهار درم کافور یک درم
مشک یک درم بکوبند و شیراب سبب ایشانند و انتقال نماید و کند **مفرح** با قوی لولونا سفید شبت درم سداب
درم یا قوت رمانی دو درم بالکون سفید سترج همین سفید کل ختموم بکوبند چینی هر یک و درم ورق زرینقالی حجر
لا جوهر و انتقالی و نیم لعیل عقیق کبریا میوز در خشک کثیر تخم کل عود پوست ترنج کاو زبان همین سترج کماستی
کافور غنبر استیب هر یک درم طباشیر سفید ورق کل هر یک پنجم درم سافج زرین باد در روغ هر یک درم نیم
مشک نیم انتقال بر شتم سوخته یک درم آمله هلیله کابلی هر یک بیت درم کلاک قند هر یک منی شتراب سبب
و انارین هر یک بیت درم **مفرح** قرقره نقل در صبی سنبیل فرخمشک در روغ هر یک درم زرین باد کبریا کماستی
هر یک پنجم درم نارمشک عود داشته سافج هر یک شبت درم زعفران مصطکی هر یک انتقالی علی استیب درم
مشک نیم انتقال ورق زرین درم ابلج در آب مو ترنج جو شانه خند کرده پانزده درم مجموع کوفه پنجم
لعیل ایشانند **مفرح** با در ورق کلاک شیر همین سفید کاو زبان هر یک درم کثیر خشک سفید هر یک پنجم درم تخم
لوک مرغیای معرکه و هر یک درم زرینقالی بیرون کرده سه درم لولونا سفید کبریا سبب هر یک انکی بکوبند و
بشیره قند ایشانند **آخر** حققان گرم را سفید بود لوک کبریا کاو زبان کل از منی هر یک و درم سبک یک درم
کنده درم بکوبند و شیراب سبب ایشانند **آخر** صغف قلب و حققان و غش را سفید بود مصطکی نقل عام

انتشارات

فرمان

از خشک و درونج ساج هر یک پنجم کشته خشک سنبل هر یک سه درم کبر با لولو طبا شیر هر یک درم
این با لنگوشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم کوبند و لعبل نشینند **والمسک حله** خفقان و امراض
سوداوی و ضعف قلب و معده را مقید بود زرباد درونج بهمن ساج سنبل قره قاقله قرنفل حیدر بیستر
نشیند هر یک درم لولو ناسفته با بر شیم خام مفرقش هر یک درم نیم زنجبیل در قرنفل هر یک نیم درم مشک
دو کوبند و لعبل با شیر و قند نشینند **والمسک حله** خفقان سوداوی و سود المزاج و ضعف قلب را مقید بود
در طوبت معده و اناج افند و صبح بسیار مقید بود سنبل مشک ساج هر یک درم زعفران نانخواه نیم
درم ساج هر یک چهار درم بر مفرقش سنبل رومی هر یک نیم درم لوزنجبی نشیند درم حیدر بیستر درم نیم
نوشادر و مقوق قلب و معده و کبد باشد و مفرقش و مقوق قلب و بدن بود و لوزنجبی درم کوبند و روغن کل
درم معده بخورد زعفران قره زرب کوبند و به پیرنه و آله یک درم راد درم رطل آب بجز غایت تا به نعلی آید پس
ساخت کنند و بار و رطل فندق بجام آورند و ادویه کوفته در آن ریزند و بچوب مید تیرند **فلو نارومی** قونج و
خفقان را و اوجاع کبد و معال را مقید بود زعفران بخردم فلفل سفید بذر الیچ هر یک سیست درم انبوس
درم قطر السایون سنبل هر یک چهار درم تخم کزک سه درم ساج سینه عرق قره حارک سیان فرقیون
هر یک درم کوبند و بر روغن بلبل طوط کردارند و لعبل سه حیدان ادویه نشیند و بعد از شش ماه درم بخورد
فلو نارومی خفقان قونج و اوجاع رحم را مقید بود و کثرت اسقاط را نافع اند فلفل سفید بذر الیچ
هر یک سیست درم انبوس درم زعفران بخردم سنبل عرق قره حارک فرقیون هر یک درم حیدر بیستر زرباد
درونج هر یک نیم درم لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی کوبند و لعبل سه وزن ادویه نشیند و درم
بعد از شش ماه تا اول کشتن **چهارم در معال امراض** مسهل سودا و اخلاط غلیظه باشد بلسله اطهر کوه
درم سفید کچ انبوس اسطوخودوس هر یک نیم درم کوبند و لعبل نشیند شربت نیم مثقال باشد
چهارم قونج کیت اید کیت اید و در روغن و باد را مقید بود سقوتیا کیتقال خیر لوباقاقله زنجبیل
در جنسی قره نار مشک قرنفل کبر درمی شکرده متعال مجموع کوبند و لعبل نشیند شربت نیم درم باشد

معجون خیارشیر درم معقب درم مک تدر معقب درم اب السوس سفید درم از زیاده امینون
 مصلط هر یک درم و نیم عمل خیارشیر نجا درم روغن بادام سبب درم ادویه را کوبند و لعبل
 قانده بشینند **معجون حجر البیهود** کلید منقار را پاک کرده اند و او را در لک تخم خربزه خیارشیر کدو و مجموع
 حب کاکنج هر یک یک درم حجر البیهود نجا درم کوبند و لعبل بشینند شترتی کنینقال **معجون مغرب** کلید منقار
 را از حصوات و مل پاک کند مغرب سوخته درم و نیم خیطیا ناکید درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل در نقل
 هر یک درم سبب کاکنج یک درم خند بیدستر جارد درم لعبل بشینند شترتی دانگی **معجون حلتیت** تب راج و غیر
 مغرب و تیلارامقید و حلتیت مرارق سد اب مستساو کوبند و بشینند لعبل شترتی کنینقال **معجون کاکنج**
 کلید منقار را مقید بود در البیج کرم از زیاده هر یک یک درم حب کاکنج سبب و نیم عدد کزبراجا درم کوبند
 و لعبل بجز بشینند شترتی کنینقال **معجون قویج** نفخ معده و امعاء را مقید بود زنجبیل قره در جنبی جوزیوا
 مصلط و نقل سبب سنبل قانده هر یک جارد درم و نیم سفوف نیاسه درم تر جرب السبل هر یک یک
 درم شکر سفید مقید درم کوبند و با حلتیت ان ادویه عمل بیامیزند شترتی و منتقال **معجون طلا سفد** و انرا
 ماده الحیوه کوند مقوف قلبک و لالت منی بود و بلغم و راج و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع
 کند و رنگ او رو بود در من خوش کند و عقل بقدر اید و شتهار در نقل زنجبیل در جنبی و
 پوست بلبید و اطه شیطرح تراوند در حرج اصل با بونه طبعه حوزده خربزه خربزه الغلب هر یک درم مؤثر طابعی
 است درم مجموع کوفت لعبل سه جند ان ادویه **معجون برنفت** اوجاع قویج و درد و استانه مقید
 بود فلفل سفید و سیاه هر یک سبب درم بذرا البیج امینون مهر هر یک درم زعفران یک درم قویج سنبل
 عفره قره هر یک کنینقال کوبند و یا صند و نجا درم عمل بشینند و در ظرفی آبکی کنند و بعد از چهار ماه استعمال
 کنند و منقالی حوزده **معجون سبک** وجع و برورت کبیرا مقید بود و صده بکت یک سبب سبب سبب سبب سبب
 لک بود خیطیا نام هر یک درم زعفران نامخواه کرم مصلط هر یک یک درم و عود و نقل هر یک یک درم
 کوبند و یا سه جند ان ادویه عمل بشینند شترتی کبیرا باشد **معجون ورد** او را مصلط کبیرا مقید بود

انتشارات

در حکم بابونه

در نظر

درین کل چار درم کوسن آسمان جوئی مفهدهم دیو ند جنجی لک مغسول هر یک سده درم نیم مرز غران هر یک بندرم
 کونیه عسل شیره شربی کمنقال بود **معجون ازج** در دینت و ریاح را مفید بود و قولنج کیت ایده صطکی
 در لفل نقل زنجبیل جوزیو استخوان کون سداب خربان قره سادی کونید و عسل یا شیره قند شیره
 شربی کمنقال بود **معجون میج** دمه و سیمان اشکام مفید بود و ج حلتیت زنجبیل از یانه مستادی کونید
 و عسل شیره و کمنقال تناو کمنده **معجون سوب** موی مغز اید و قوت یاه و بد و کله و مثنان و دماغ را تقویت
 اید و در کور و رانی کورانه مغز با دام جوزیو اجلیوزه حسب از لم فندق فستق نار جیل حشمتی رتوری
 سنج و سفید کجید تخم جبر جبر تخم پیاز و شمع کمنبت زنجبیل در لفل قره کبار و ارجینی شقال کمل خولنجان تخم
 بلون مستادی با عسل سه چندان ادویه بیامیزد و متقالی تناو کمنده **معجون کادریوس** مزاج سرد
 و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال در حرم را مفید بود و قولنج و حقیق کیت ایده و تقویه من کته و اخلاط غلیظ
 و بادان کمنده و سده کیت ایده و ضیق النفس و اوجاع سینه و سداغ و صرع و جنابام را مفید بود و سقره طری
 بانزده درم غار لقیون کیت درم زعفران در حینی اوج کمنده کلبان روغن بلک زنبون
 لفل حبیبیا نام فجاج از خر حاما هر یک درم مستط کا در یوس استخوان هر یک چار درم اسارون
 سینه سفید نیاه هر یک ششدرم سنبلیله درم نیم مجموع کونید و عسل حنبلان ادویه شیره و لعبد
 ششماه چهار درم تناو کمنده **معجون نقرس** و مفاسل و عرق النسا را مفید بود سورنجان سفید
 ششدرم بوزیدان ماهی زربج پوست کینگزیره کرمانی شیطرح هر یک درم پوست بلبلیله زربفت
 درم کمر کرس از یانه ورق حنظل سفید مکندر صعفرین کیدرم و نیم ورق کاک شیره خشک محموده
 زنجبیل هر یک سده درم نرید بجز درم روغن بادام مفهدهم عمل سده و پنجاه درم شربی کیدرم تا تجردم
معجون بلادی رخت و فجاج و سکره و جمیع امراض یاره را مفید بود زنجبیل عرق و حاشو شیره و لفل
 اوج هر یک درم مروری سداب حلتیت حبیبیا نازراوند حسب الغار حنبلید ستر شیطرح خول هر یک
 بجز درم عمل بلا در حنقال ادویه کونید و بر روغن جوز بلوت سارند و عسل شیره شربی کمنقال

بموجب تجویز جمیع امراض بارده و ریاح غلیظ و سودا و القوم سودا و الاستمرار و توجع و سوزش و اوجاع
 استان را مقید بود چند سینه استر افیون در صحنی اسارون هر یک در می فلفل در فلفل نظیر یک شندم
 زعفران تیدرم کونید و لعبل شسته و بعد از ششماه استعمال نمیشد کنته **اطریق کبیر** ریاح و بواسیر
 و بیروت معده را مقید بود و رنگ او سرخ و زرد و دانه و باده بقیه از این سیه سیاه و کاملی بلبله اطله فلفل
 و از فلفل زرد هر یک درم زنجبیل بوزیدان بسیار شیره خند شکر قند و در سترج و سفید العصار
 کبیر خشنی اسس همین هر یک درم کونید و بر و عنق بادام طوط کوانند و لعبل شسته شری دورم
اطریق مغز بلبله زرد و سیاه و کاملی و بلبله آمله متب در کونید و بر و عنق بادام طوط سارند و لعبل
 و منقالی کونید **اطریق کبیر** صمغ و نجارات معده را مقید بود بلبله کاملی و بلبله آمله و کتیر خشک
 مستاد و کونید و لعبل شسته **اطریق افیون** امراض سودا و اسهال را مقید بود و مو سیاه دار و در
 سفید شوند بلبله کاملی بلبله آمله هر یک درم سماکی افیون ترید هر یک نیم درم شیره سس درم
 سفیاج درمی افیون تک تدر هر یک درم کونید و لعبل شسته شری منقالی با **اطریق مقل**
 بو اسیر را مقید بود بلبله کاملی سیت درم بلبله آمله هر یک درم کونید و مقل شندم در اب سلی
 و با عمل بیامیزد و او در بیان شسته **اطریق کبیر** که بر روی امراض لغوی را مقید بود بلبله کاملی سیت درم
 بلبله آمله هر یک درم برنج کاملی با توده درم شیره سس ازج زنجبیل هر یک نیم درم سفیاج اسطوخودوس
 هر یک نصف درم قسط سس درم غار یقون شندم مصلحی افیون قر فلفل جوز بودا خیر بودا هر یک درم
 فلفل در فلفل نامشک هر یک چهار درم کونید و لعبل شسته و چار درم تنا و کنته **اسهال کبیر** دراز
 و کد و دانه بکتد بر حج کاملی مفسره درم ترید سبب النیل هر یک نیم درم قنبیل رسک شیره افیون
 افیون مله لفظی خردل سفید شحم خنظل سحر اسن هر یک درم کونید و لعبل شسته شری دورم
 درم **اسهال کبیر** که عرق سنی را مقید بود بلبله بلبله آمله ترید زنجبیل قنبیل مستاد و کونید و لعبل شسته
 شربت سینه منقالی **باب تجویز شربت لعوقات و کنجیات و مریات** شربت بقیه سبب سفا و اسهال

انتشارات

ذات الطین

ذات الحین ذات الصدر را مفید بود و تین طبعیت و در ایوب کندی دستبردار نرم کندی بقیه تازه کین و جبار
 رطل آب بچوشانند و صاف کنند و یک من آب در دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آورند **غریب نملو قند**
 بر دو ملوب بود و صداع و سعال کرم و حمیات صفراوی را مفید بود و صفت آن همچون شراب غریب است
غریب غلبه در مامش و حله و جداری را نافع بود و غناب بزرگانی در یک رطل آب بچوشانند و صاف کنند
 و باقی بقوام آورند **غریب بی معده** و قلب و فالص بود و تشنگی ناشناخته ترش رسیده باره کندی
 و باقی بقوام آورند **غریب سبب** معوق قلب معده و مفرح بود و قوی و اسهال باز دارد و آنرا همچنین ترش
 کندی **غریب انار** صداع و تشنگی و صفراوی را مفید بود و معوی معده باشد آب انارین بکیرد و باقی بقوام
 مذاق را خوش آید بقوام آورند **غریب در** حمیات صفراوی را مفید بود و تشنگی و عطش و تین طبع کندی
 و در کلسنج تازه چارمن در خم کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و بچوشانند تا طعم و بو بر کلی آب
 در پس صاف کنند و هر یک نرادر دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آورند اگر بعد از آنکه صاف کنند چارمن
 دیگر ورق کل در آن ریزند و بچوشانند و صاف کنند پس باقی بقوام آورند آنرا شراب دیگر گویند
 و در اسهال فایده او بیشتر بود **غریب فوکه** معوق قلب معده و حشا بود و قوی صفراوی را مفید بود و سبب
 ترش سماق امر و در آن ترش در تشنگی و در رزق متساوی بگویند و آن آب بکیرد و باقی بقوام
 آورند **غریب لیمو** معوق معده و قلب بود و صفرا و تشنگی نشانه قند را حلا سبب ازند و بقوام آورند و زمان
 فروز تین آب لیمون چند آنکه احتیاج باشد بدان ریزند پس فرو کیرند و شراب حاض و تا ریج همچنین
غریب قشاس سعال و زرد و قروح سینه و رید و سهر را مفید بود و خستخاش بگویند و در غرقه و در در یک
 سنگین بچوشانند و هر دو من بیرون آورند و بدست بمالند و شیره آورند پس باقی بقوام آورند
غریب مندل مندل سویان سبب است و پنجاه درم از آن در یک من کلاب شبانروز بچوشانند پس
 باقی نرم بچوشانند و بدست می آید تا به نیمه آید پس آب کندی و با کین قند بقوام آورند **غریب نعناع**
 غشیان قوی و فواق را مفید بود و دیگر طبع نعناع تازه در سه رطل آب بچوشانند **غریب زعفران** نفس

غریب زرد
 در علاج امفیه
 در اسهال سبب

در یبو و سعال مزمن را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند انجیر سفید سبب عدد و موثر طالعی بجا عدد
 نیش چار درم بر سیاوشان سفید درم تخم قطعی بجز درم پنج مملک نفا خشک هر یک مفید درم
 مجموع در دوسن آب بچوشانند تا به نیمه آید صفا کنند و با کیمین قند لقوام آورند **غریب دربار**
 بسیار مفید است سده بکتید و برقان و حرارت کبد را مفید بود و او را در بول و تلبین طبیعت
 کند پوست بیخ کاستی بانزده درم پوست بیخ کرفس بجز درم پوست بیخ رازیانه ده درم ورق
 گلسترده درم ریوند چینی سه درم تخم کاستی بجز درم سه تخم بانزده درم مجموعه نمکوفته در دوسن آب
 بچوشانند و ریوند کوفته در خرقه میزند و در دکانه ازند تا چهار درم آید پس با دوسن قند لقوام
 آورند و اگر بعد از آنکه لقوام آید ریوند کوفته بر آن ریزند و نیز قند او بود **غریب تری در پوست بیخ**
 کاستی سبب درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس بجز درم تخم کاستی سفید درم تخم رازیانه
 بجز درم سه تخم درم مجموع کوفته در دوسن آب بچوشانند تا به یکم آید با کیمین قند لقوام آورند
غریب قند ما بخوره بکیرند و بچوشانند تا بچهارم آید و درم قند نخل در آن اندازند و با قند لقوام آورند
غریب انجیر اسهال سود و لغت الدم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد انجیر سفید منتقال
 قرطی منتقال مندل سفید و سبب هر یک چار منتقال مندل سویان لبانند و باقی کوبند و بچوشانند و با
 کیمین قند لقوام آورند **غریب اسهال** در اسهال بلغمی و سوداوی را مفید بود و اسهال و سوس بر سیاوشان
 هر یک درم عدد و صلیب بیخ مملک و تلبین رازیانه یکم کرفس تخم قطعی هر یک بجز درم سپستان سبب عدد
 موثر طالعی سبب عدد و نیش و ورق کل هر یک مفید درم در شش رطل آب بچوشانند تا به تلبینی
 آید یا سه رطل قند لقوام آورند **سوز آقر** صمغ سده و مانع را مفید بود اسهال و سوس درم بصلیح
 بجز درم بالنگو کا و زبان همچنین قند یا غسل رطل لقوام آورند **غریب نستین** سقوط استهنا و ضعف
 معده را مفید بود نستین عدد درم در کبر رطل آب بچوشانند تا به نیمه رطل آید یا قند کنند و در خمیر
 کیرند و بریان کنند و آری آن بکیرند ثلث رطل و شراب و غسل هر یک نصف رطل مجموعا هم بکنند و لقوام

آوردن **بجوس** جهت ضعف کبد و باده و در وقت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر باج و ادرار
بود آب صندل کوشن فریه چینه هشت من در دیکه کنند و بجوشانند و غوره درم زعفران مصطکی
خونجان جوزیو هر یک پنج درم قرنفل سبب باشد زرباد سعد هر یک سه درم سینه زنجبیل در چینی
عقرون حاسنبل هر یک درم محمود نیمه کوفته رگینه و در دیکه اند و می جوشانند تا کوشنت بخرا
شود و بعضی با کنگر و لغغاع نیز بریزند و طوطه بظن آن کبریا میالند و می افشانند و بعد از آن
نیز و کزنده و صاف کنند مشک و دانه کزنده بکنند قال در طلای کلاب حل کنند و بر سر آن ریزند
و با پنج من قند یا غسل بقوام آوردن **قرن** بر ضعف کبد و معده و فی و تشنگی را مفید بود بیهوده
بار کرده دانه بیرون آورده در گاون جوین یا سنگین بگویند و میت من آب از آن
بگیرند و ده من شراب صاف کنند و آن نقاشی را نروزی در آن بجوشانند و صاف کنند
و آن نقل باب نشویند چنانچه در هیچ طعم نماند و بر نرند آن آب با سبب دیکه در دیکه سنگین
می جوشانند تا به نیمه آید پس دیکه میالند و با پنج من قند یا غسل در دیکه کنند و درم قاقله
سنا و کبار و زعفران داشته و در چینی هر یک سه درم مصطکی زنجبیل هر یک درم و نیم مغز در
کنند و در دیکه اند و هر دم بدست میالند تا قوت باب دهد پس بیرون آرد و بقوام
آورند و دیکه درم مشک در کلاب حل کنند و در آن ریزند **باب** فو که چنان باشد که آب آن بکشد
و بی شیرینی بقوام آرد **باب اجاص** البهار و حمیات و بی بوست طبع و عطش را مفید بود و آب سیاه
در آب جوش آورند و صاف کنند و آب صاف جوشانند تا بقوام آید و بیشتر بوب بدین طریق
میگرداند **سکنجین** سادح حمیات حاده و تشنگی رسده را مفید بود و قطع منقار و بلغم کند
سکه سفید طلای نیم رطل یا کیمین یا غسل بقوام آرد **سکنجین** بزوری **بارد** استسقاء و
سوزا فنیه و حمیات حاده را مفید بود تخم کاسنی پنج درم تخم پانزده درم پوست تخم کاسنی ده درم
پوست تخم رازیانه پنج درم نیم کوفته در سه رطل آب نجیب اند شیار نوز بعد از آن بجوشانند

و نقل را بدست میمالند و صاف کنند و با کیمین قند و رطلی سرکه بقوام آردند **سکنجبین بزود در حار**
 سده بکتاید و در ریه و معدده را از قضاوت پاک کند تخم کرفس را زیاده و کاستی و خشونت و کسالت
 هر یک بنجدرم پوست پنج از زیاده و کرفس و بیج کبر هر یک سه رفته درم غافلت و ریونند جنین هر یک سه
 درم خبثا کچک گفته شد با رند **سکنجبین بزودی معتدل** تخم کرفس را زیاده کسالتی هر یک سه درم
 تخم بانزده درم پوست پنج کاستی سفید درم پوست پنج از زیاده تیدرم **سکنجبین سفحلی نفوت**
 معدده و کبکند و اشتها آورد و سده بکتاید و نافه را مفید بود و کیمین آب و کیمین قند و سرکه رطلی
 پاک تر کبکب ارباب بقوام آردند **سکنجبین منفصلی** ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و قاع و لوقه
 و غشش و امراض بلغمی را مفید بود سرکه منفصلی ده من شراب صاف و من غسل بدن در وقت
 کتند و زنجبیل و رازیانه و اسهول و حلتیه و عرقه حار و فودنه و سداری و فلفل هر یک درم تخم کرفس
 کبکون تو دمانا هر یک بنجدرم نیکو فودنه در میان آب ریزند و منقه در آب تمند و بعد زان صاف کنند
 و بکار درند **سرکه منفصل** کاله جو بین لیشکا فند و خارج و داخل آن پاک کنند و کیمین از
 یاده من سرکه شصت روز در آب تمند **سکنجبین رمانی** حیات محرقه و معدده و کبد را مفید
 بود آب انار میخوش سنجبین آب زرشک یا عوره یا ریا یا سبب سرکه کبکب ارباب کیمین کلاب سبب
 درم با هم پیامیزند و هر یک من آب از آن کیمین قند بجا نشنی تمند و بقوام آردند **سکنجبین**
ریونند اوجاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریونند چار درم غار لوقون ترید بقا بیج
 تخم کاستی هر یک سفید درم زنجبیل کیدرم و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید
 باقی بقوام آردند **لعوق سبستان** سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کنند
 و سیت عد و منویر طالعی دانه بیرون کرده چیل درم مغز خیار شتر با نرزه درم در سه من آب بجوشانند
 تا یک رطل آید بشکر توام آردند **لعوق زوقار** ربو و سعال مزمن را مفید بود و سینه و ریه پاک کند اسیر
 زوقار هر یک سیت درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و بیک رطل شکر بقوام آردند **لعوق**

کسند

سینه سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حسب الریشا و ده درم پنجم مکهک چهار درم رازیانه انیسون
 هر یک سه درم نیم کوفته در و در رطل آب بچوشانند تا بر رطل آید بر رطل غسل لقوام آورند **لعوق طباشیر**
 سل و خورید را مفید بود و صمغ عربی قاقله هر یک شش درم نشاسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر چار درم
 لغزبیار و حلغوزه هر یک مفید درم فندک شست درم بکوبند و با رطل غسل بپسند درم روغن بادام
 بامیزند **لعوق حلیه** سعال و خشونت حلق و خنجره را مفید بود و صمغ عربی کثیرا نشاسته پنجم مکهک یک
 ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هر یک پنج درم حلیه چار درم در فندک بیت درم بکوبند و در میان
 رطل نریه فندک کنند **لعوق غصلی** سعال رطب و روبرا مفید بود و غنصل بریان کرده سه درم ایرسار
 دو درم قراسون زوقا هر یک درم بکوبند و در میان رطل غسل کنند **لعوق طبعیه** قروح ریه و نفث
 الدم و سعال بلغمی را مفید بود و حلغوزه مقشر کثیرا ایرسار صمغ عربی هر یک ده درم بزرک بریان کرده قرما
 دانه بیرون کرده هر یک مقفاد درم با هم بسازند و بر روغن کاه چسب کنند و در میان غسل گرم بزنند
لعوق ماب السوس سعال مزمن را مفید بود در السوس کثیرا فندک مقفاد درم تخم رازیانه مستسا و بکوبند
 و در میان غسل بزنند **ماد الاصول** قالج و لقمه و صمغ و استقار و اوجاع معاضل را مفید بود و پوست
 پنجم کزنس و رازیانه هر یک ده درم پنجم او خمر پنجاه درم تخم کزنس رازیانه انیسون هر یک چار درم مضمحل
 سنبل نقاح او خمر حلیه اناسارون جنطیانا هر یک چار درم سلتجه سبندان هر یک سه درم
 موثر طالیغی دانه بیرون کرده مسبت درم در سه من آب بچوشانند تا بکین آید بکین فندک لقوام
 آورند **آخ** احتناق رحم را مفید بود و طمک بکشاید پوست پنجم کزنس کبر هر یک سه درم پوست
 پنجم رازیانه ده درم تخم کزنس رازیانه زاونه قنطاریون و قنق عود فادانیا حسب الریشا و هر یک سه درم
 موثر طالیغی یا بنزده درم **آخ** حصص کلید و مثانه را مفید بود پوست پنجم کزنس و کبر هر یک پنج درم ماش
 نهی تخم خیار هر یک سه درم بر سیاهوشان پیاز دشتی هر یک سه درم موثر طالیغی ده درم پنجم
 ده عدد در رطل آب بچوشانند تا به تلخی آید و با رطل فندک لقوام آورند پنجم درم مجرب الهی و بکوبند و با آن

بیامیزند **آفرنده** و برودت کبد و طحال و برودت معده و استفراغ و حمیات بلغمی را مفید بود پوست
 بیخ کرفس در ازمانه هر یک سیفت درم پنج از خرفصاح از خرم یک بخندرم مصدکلی سبتل هر یک درمی
 و نیم لک نمودن باک هر یک درم با او در وقت پوست بیخ کبر استنین و رقی کل هر یک سه دم مویز
 طالیقی سبت درم آنچه در دروسن استی بچو نشانند تا بکین آید بکین قند لقوام آوزند **کلفه**
 مقور معده و دافع بلغم بود ورق گلستر کین در دست بالند تا نپز مرده شود و کین قند جلا سبزند
 و بر سر آن ریزند و در افتاب نهند و هر گاه که کم مرده باز قند می ریزند تا جمل روز یکد روز کین
 نیز چنین سازند **نیز مشک** سیفت شکر کاند و نیم از آن کین شیر قند کبر کشته و در افتاب نهند
مری سب موز قند معده کسید شیرین چاه عدل پوست بازن کنند و در دیک سنگین با شیر کینند
 و با شش گرم بچو نشانند و مری ای نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون او با کین **مری ادا**
 سر قند نقصان باه را مفید بود با دم معشر در دو شب بخبباند و سر روز را کیند پس بیرون آوزد
 در غسل خبباند و در ظرف کیند **هلید بر** در معده لاقوت و بدو وقع بخار و ریاح بود کسیر و تقویت
 بکرتند و زمین نیز کیند و امرافض سودا و میرا مفید بود هلید کابلی صد عدد در ظرفی کینند و آنرا خاکستر
 بر سر آن ریزند و هر سه روز آنرا و خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشنوند و دیک سنگین
 با کف جو نیگوشه میخوشاند تا جو نیگوشه شود و نگاه هلید بیرون آزد و در و نمیکه سوراخها کینند
 و در ظرفی جنبی یا کاسی بنهند و غسل کفت گرفته با شیر قند بر سر آن ریزند و بعد از سبت روز
 باز غسل و آن ریزند و یکبار دیگر بچو نشانند تا آنرا منقطع شود و در ظرفی کینند و غسل بر آن ریزند
 تا بر روزه شود **مری تغافل** باه میفرایند و کلیه و مثانه را مفید بود و شفا قلده روز در آب خبباند
 پس بیرون آزد و غسل بچو نشانند و در ظرفی ریزند **مری ترنج** مقور معده و مفرج شد ترنج را باه
 کیند و ترنج از بیرون کیند و بعضی پوست او پاره کنند اما اگر باشد بهتر باشد در دیک سنگین
 با آب و غسل بچو نشانند تا آنرا و سبت شود و در ظرفی کینند و غسل بر آن ریزند **مری جوز** مقور باه با

انتشارات

جو ز باره که هنوز خشک نشده باشد بسنند و پوست خارج و داخل آن پاک کنند و در غسل بچوبانند
 در نظری کنند **بیشتر در جوارش** جوارش غرض خفقان و سودا و اندام و او جاع رحم با مفید بود قاقله صغار
 را که بسیار در جنبی هر یک جواردم زنجبیل فلفل قرمز قرقند زعفران هر یک درم شسته غیر مصلک
 هر یک درم جو زبوا بچرم مشک یک درم کوبند و پیوند و عسل شسته شترتی بکنند **جوارش** باشد
 مسهل و مفور بود فو لنج نکند و باد و مالش کند بیدار سیده بگرطل باره کنند و در دوسن حل یا شتر
 بچوبانند و بعد زان کوبند و سفارند و صافی کنند و باد و رطل عسل بقوام آورده نگاه زنجبیل
 در جنبی و در فلفل هر یک درم سهیل قاقله زعفران هر یک درم مصلک کلی بچرم سفونیا درم تریه
 درم کوبند و در میان آن ریزند تا با هم آمیخته شود و نگاه فرو کنید بر سر شکاب کنده که برای
 این کار باشد همین کنند بعد زانکه او را چسبیده باشد و مکنه ازند تا خشک شود پس بکار دپاه
 کنند شترتی بچمنقال باشد **آخر** پیرا در خمیر کردند در میان آتش نهند تا بریان شود نگاه جواردم
 از آن پاک درم سفونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل کوبند و عسل شسته و شترتی از آن یک درم
 باشد **سفر حیات الفی** ضعف معده و فی و اسهال را مفید بود بیدار سیده دوسن کوفت در رطل خمیر چوبانند
 چنانچه می شود بصفت کنند و با کینند بقوام آورده زنجبیل و فلفل و در فلفل هر یک جواردم
 نیم کرفس نانخو هر یک درم زعفران ده درم کوبند و با آن بیازند چنانچه کوفت شده شترتی بکنند
جوارش ترندی فو لنج و او جاع معده را مفید بود بیدار سیده در دوسن زیره کرمانی فطر اسالیون زنجبیل
 فلفل از هر یک درم و نیم سفونیا بریان کرده بچرم مغز بادام برک سداب هر یک درم کوبند و
 خرما نیک اند بریان کرده بپزد درم شبانوز در رطل بچسباند تا حل شود پس بیالانند و عسل بیازند
 او و بیان شسته شترتی بچمنقال **جوارش کافور** ضعف معده و سودا استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود
 فلفل جو زبوا زنجبیل در جنبی بسیار قرقند زانکه فو لنج کافور زعفران مساوی کوبند
 و عسل شسته **جوارش** در لغویت معده و از ازاله رطوبت بکند قاقله صغار و کباب قرقند در جنبی زنجبیل

در فلفل زعفران هر یک در موعده فلفل هر یک نگیرد مگویند و با شیره قند با غسل بسیار ترند شترتی
کمینقال **جوارش عودش** زعفران قاقذ صغار و کبار قرفل مصطکی در جنی هر یک در موعده قند با غسل بسیار
سنبل الطیب هر یک و نور سبب ترش پوست ترنج کلاب سمون قند سفید چنانچه رسم است جوارش
سازند **آخر** سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک در موعده قند سفید کبابی قرفل فرخ خشک هر یک در موعده
و نیم جوز بوا بکند در موعده در موعده ورق کل صغیر نر در هر یک در موعده **جوارش سیاس** برودت معده و سرد
الدهقم و ریاح غلیظ و بوسیرا مقید بود بسیار قاقذ صغار و کبار زنجبیل در جنی در فلفل اسرارون
هر یک بخندرم فلفل قرفل هر یک در موعده **جوارش مصطکا** برودت معده و کید و ریاح و سیلا لعاب مقید بود
مصطکا سفید در موعده مگویند و با رطلی قند لغو ام آوزند **جوارش کونی** حمیت بلغمی و سودا و برودت معده
و فواق بلغمی را مقید بود زیره کرمانی شیانر و زرد سرکه خندان و خشک کرده بریان کنند و جمل در موعده
یا ورق سداب و فلفل و زنجبیل هر یک در موعده پوره از موعده در موعده مگویند و با غسل چندان غسل با قند شیر
شترتی کمینقال **جوارش ملا در** فم و فک صاف کند و رنگ رو زرد مگویند و با غسل چندان غسل با قند شیر
بلبلید آبله جنید بیدستر هر یک جوار در موعده قسط سعید العار هر یک بخندرم غسل بیلا در روغن بادام با زرده
در موعده و بعضی بخندرم با هم بیا میند و غسل بشیند و لعید از ششماه دو در موعده **جوارش آریج** هر یک
وزنگ و زرد سن خوشش کند پوست ترنج سیخ در موعده قرفل جوز بوا فلفل در فلفل خریوادار جنی و
خولجان زنجبیل هر یک در موعده خشک کبابی مگویند و لعیل بشیند **جوارش مغلیا تا** بوسیرا و معوض و زهر
مقید بود حرف بریان کرده زیره در سرکه خندان هر یک در موعده در موعده مگویند کبابی بر روغن
کاو بریان کرده نگیرد مگویند و کلاب بشیند **جوارش سماق** اسهال یا زرد و سماق ده در موعده
بخندرم انار دانه شیرین ترش هر یک در موعده صمغ عربی کبابی هر یک در موعده کلاب بشیند
شترتی کمینقال باشد **جوارش خشک** خفقان و ضعف معده را مقید بود خشک تیم انتقال قاقذ
خریوادار فلفل زنجبیل و فلفل عود هر یک در موعده در جنی در موعده زعفران در موعده مثل او مگویند

انتشارات

لعیل

و عسل شیریند **جوارش سفید** مقور یا به و کلیه بود تخم سیلیون و پياز و شلغم و شنب و کتد تاجر جوی و غیر
 و ترب هر یک سه درم حسب اطفال اسان العصاره کبرخیزه حلغوزه حسب الرشا و عسل بریان هر یک سه
 درم کبیل شقال خونجان و در فلفل در جینی هر یک دو درم سفید و زنجبر درم فانیه بوزن جمیع ادویه بگویند
 و عسل شیریند شربی دو درم باشد **جوارش من** بوسیر و زعفران عام را مفید بود و قوت یاه و در کبیل
 فلفل هر یک دو درم و در فلفل سه درم فانیه کیمین و نیم جوز کوبیده شربت هر یک نجاه درم بگویند و عسل
 شیریند شربی کبیل باشد **جوارش نبریان** برودت معده و کبیر را مفید بود و قوت کبیل و طبع گرم
 کتد شیطیح زنجبیل فلفل در فلفل قره قاده صغار و کبار تا مرشک و زعفران سادج بسیار مفید است و در
 سلیخه تخم کزفس از زیاده انیسون هر یک شش درم انیسون چند بیدستر بر هر یک از زده درم سفید و
 ده درم قند شصت درم بگویند و عسل شیریند شربی همچنان **جوارش کندر** و صج و صغف معده و زرد
 را مفید بود فلفل در فلفل جوز بوا هر یک درم زنجبیل خونجان هر یک از زده درم شکر سفید مثل
 جمیع ادویه بگویند و عسل شیریند **آخر** کندر شند درم فلفل در فلفل هر یک دو درم خونجان زنجبیل هر یک
 دو از زده درم جوز بوا و فلفل هر یک یک درم شکر **جوارش قانلی** برودت و اوجاع معده و
 سوز سردی و حشا حاض و شتهوت کلی و ریاح غلیظ را مفید بود فلفل سفید و سیاه در فلفل هر یک
 بر شش درم عود بلیک ده درم حاما سنبل هر یک چار درم زنجبیل تخم کزفس سلیخه اسارون مسک بوس
 هر یک دو درم بگویند و عسل شیریند شربی دو درم **بایغنیتم** از **عصاره سبله** و **لبان شیرین** که طبعیت از گرم کند و حشا
 حرقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر ده درم ترنجبین معر تخم خیارین و کدو هر یک درم و نیم است
 صغف عربی حشاش مس سفید کتد هر یک یک درم بگویند و بلعاب بکوبد شیریند شربی منقال باشد **آخر** و ق
 کلنج ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کتد هر یک دو درم شناسه سه درم بگویند و بلعاب ترنجبین
 شیریند **قرطی** بایغنیتم حشا چاره و لیب و عطرش را مفید بود طباشیر زرشک هر یک درم و نیم خیارین
 و کدو و کاه و کاستی و نور و هندل هر یک یک درم کافور تمه کند بگویند و بلعاب کوبد شیریند و قور کند

انتشارات

قرص طباشیر با سبب در آن کل بجدرم تخم حاض نشندم طباشیر جاردرم نشا سه صمغ عربی هر یک یک
 درم بگویند و بجواب ایشانه شترتی کمنقال **قرص صمغ عربی تخم حاض** بریان کرده نشا سه هر یک درم و ورق
 کل سه درم طباشیر سماق زر شک کل از می هر یک درمی و نیم **قرص زر شک** بر حنیاطلعی و اورام کبد و معده را مفید
 بود عصاره زر شک مقوسه تخم هر یک سه درم ورق کل ترنجبین هر یک شش درم تخم کفوت رب السوس
 طباشیر تخم کاسنی مهلک سنبلی غافرت رو ناسک رپوند جیتی هر یک درم زعفران بکیرم بگویند و آب
 ترنجبین شیرند و قرص **قرص زر شک** زرشک انه بیرون کرده بانزده درم تخم کاسنی تخم حیدرین
 هر یک سه درم ورق کل بجدرم رپوند جیتی سنبلی هر یک درمی بگویند و بکنجبین شیرند **قرص کبر** لغت
 الدم و زرق را مفید بود جشخاس نفید مهلک کبر یا هر یک ده درم زعفران دو درم بگویند و آب شیرند
قرص کلنا اسهال و زرق را مفید بود سیخ طین محمود صمغ عربی مستا و بر بگویند و آب کلنا شیرند **قرص سنبلی**
 کبد و معده را مفید بود قحاح اذخر سلجی رپوند مقرب الزریر هر یک سه درم زعفران انیسون قط
 فلفل هر یک درم مهلک کندر دو درم **قرص فنجکنت** سده کبد و طحال را نافع بود فنجکنت تخم کاسنی و
 نوزک مغز تخم کدو مستا و بگویند و بکنجبین شیرند **قرص انستین** سده طحال و کبد را مفید بود و عسر
 بول و امراض بلغمی را دفع کند انستین کرم کزاس انیسون اسارون یادام تلخ مستا و می بگویند و آب فراج
قرص سارند قرص ورد حنیاطلعی و سودا و سیرا مفید بود و ورق کل مقبت درم عصاره غافرت طباشیر سنبلی
 رب السوس هر یک درمی باب ایشانه **قرص اوجاع** معده و حمیات بلغمی را مفید بود و ورق کل نشندم رب سبج
 مهک جاردرم سنبلی بکیرم **قرص رپوند** حمیات خرمند و امراض و طحال را مفید بود رپوند جیتی نشندم رو ناسک
 لک هر یک سه درم تخم کزاس انیسون عصاره غافرت هر یک درم بگویند و آب ایشانه **قرص کافور** حمیات
 حاره و ذرق را مفید بود و ورق کل نشندم صمغ عربی طباشیر هر یک جاردرم مغز تخم کدو تخم نوزک و
 سبج مهک هر یک سه درم نشا سه درم زعفران دو درم کافور تخم کدو بگویند و بلعاب بگویند
قرص سفید مسهل سفید و بلغم بود و صداع و درد را مفید بود و غایت درم ترید بکیرم سبج مهک یک درم

مسلک

بلبله زرد و تخم درم سقمو نیان بریان کرده نیمه آنک بکوبند و بایا بشیند شربتی سه درم **آفر** مفیده
 درم نرید پنج همک هر یک سه درم بکوبند و بایا بشیند شربتی سه درم **نور کاسج** قروح کلید مغز را
 مفید بود که شش شده اند هر یک شش درم رازیا نه دو درم زعفران حسب الصواب تخم حافض مغز بادام انبوس
 هر یک سه درم تخم کاکج سیب پنج عدد تخم خیارین مقشر مسیت درم بکوبند و بایا رازیا نه بشیند شربتی
 مفالی باشد **فروش حاشی** قرحه و رید و در دستیره امفید بود ورق کل صمغ عربی هر یک چار درم نشاسته
 نیز پنج همک هر یک درم زعفران دو درم حشماش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر نجر درم
سیرطان مسهل و لغت الدم را نافع بود کل ارته نشاسته کلستر هر یک شش درم سرطان سوخته ده
 درم کثیرا طباشیر شادنج هر یک پنج درم پنج همک سه درم بکوبند و بایا کاز زبان بشیند شربتی سه درم
آفر خیارین مقشر نجر درم تخم تورک پنج همک هر یک چار درم طباشیر سرطان هر یک ده درم نشاسته
 کثیرا هر یک درم **باب مضمون در حیوانات** حسب ایارج تقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکند و سیل
 شتر را مفید بود ایارج فیقرا نیز بر سفید حسب السیل هر یک درم غار لیقون انبوس هر یک نیم درم تخم حنظل ننگ
 نرید هر یک درم و نیم بکوبند و بایا رازیا نه بشیند و این شربتی باشد **در نوب** اوجاع معده و امراض
 دماغ و ظمئت عین را نافع بود صبر سقو طر حسیب درم زرده درم کلستر نجر درم کثیرا مصلک سقو نیان زعفران
 هر یک سه درم بکوبند و بایا سراج بشیند شربتی دو درم باشد **حشبیاری** صبر سقو طر سه درم مصلک
 نرید پوست بلبله زرد و ورق کلستر هر یک درم بکوبند و بایا بشیند شربتی مفالی وقت خواب بخورند
در نوب صبر سقو طر مصلک عصاره انستین هر یک درم سقو نیان ششم حنظل هر یک درم بکوبند و بایا
 کثیرا بشیند شربتی کثیرا باشد **حب مر** اوجاع نفوس و مفاصل و تالچ و لقمه را مفید بود و تقیه
 دماغ و معده کند از بلغم صبر سقو طر منقال نرید هر یک درم حسب السیل غار لیقون انبوس هر یک درم و نیم ششم
 حنظل ننگ نرید هر یک کثیرا هر یک درم بکوبند و بایا کثیرا **حب سونجان** مفاصل عرق الت و را
 مفید بود صبر سقو طر نرید سفید مایه تره هر یک درم سونجان کثیرا کثیرا ششم حنظل هر یک کثیرا حسب السیل

ششم

غار لقون هر یک نیم درم بلخ مندی دانکی ونیم کوبند و باب کترس نشیند و این شرتی باشد **حب**
سفره اول صرع و مالحو لیا و امراض بلغمی و سودا ویرامفید بود و مله لیه زرد و کابلی هر یک نیم درم تربعت
 درم هر سه سقو طرشش درم انتمون سفایح غار لقون هر یک سه درم شرم منقل کیدرم قر نقل فودنه
 هر یک درمی کوبند و باب بیشتر و حبس زرد شرتی سه درم باشد **حب نقل** بوسیر و اوجاع معده را
 مبله سیاه بلیله آله هر یک درم کوبند و نقل شش درم در آب حل کنند و اوویه بدان بیشتر شرتی
 دو درم باشد **حب غایت** حمیا بلغمی و سودا ویرامفید بود و هر سه سقو طرشش زرد و عصاره غایت مستوی
 کوبند و باب بیشتر شرتی کنتقال **حب کنبج** قویج و اوجاع امعار و بوسیرامفید بود و حنظل کنبج
 تخم کزنس اندوت مبله زرد هر یک نیم درم تربعت درم شرم منقل سه درم کوبند و باب بیشتر
 شرتی سه درم **حب صحن** کبر صداع بارورامفید بود و تقیه و داغ از بلغم کند مبله کابلی شش درم
 آله شستین غار لقون سقو نیا هر یک سه درم انتمون نیم درم ابارج فیفا تربت هر یک سعت درم
 قر نقل کیدرم تخم کزنس اسارون انیمون هر یک درم کوبند و عمل بیشتر شرتی کنتقال **حب انیمون**
 مسهل سودا و اوجاع انتمون دو درم غار لقون تربت خراشیده و بروغن بادام حبس کرده اسطوخودس
 سفایح هر یک درمی کوبند و باب رازبان بیشتر شرتی کنتقال **حب ابارج** سفایح هر یک درم انتمون
 سه درم غار لقون نیم درم اسطوخودس سعت درم نمک تندر سه درم شرتی سه درم **حب افادیه**
 قویج کتید و باد ما نیکند و طبیعت نرم کند و تجبیل خردل سفید شیطرح و ج هر یک درم قر نقل
 در چینی فلفل نار شک مصلک هر یک درمی ونیم سقو نیا مجموع کوبند و بشکر بیشتر و حبس از مقدار
 نخود رو هر صبی از آن نوبنی باشد **حب شیطرح** اوجاع مفاصل و لقوقه و قالج رامفید بود و طمست
 کتید تربت درم هر سه سقو طرشش درم و تجبیل خردل سفید شیطرح هر یک درم فلفل در نقل
 عقرق حاکم کیدرمی فانیج درم نمک تندر دو درم ونیم کوبند و باب کنت نای بیشتر شرتی سه
 درم **حب ابارج احمر** اعلال سبز و معده رامفید بود ابارج فیفا شش درم مبله جارد درم

انتشارات

نکته

کام نهدی دو درم و نیم بکوبند و آب کز کشند شربت دو درم و نیم باشد **آفر** تریب سفید ایارج فیهرا
هر یک درمی تک نهدی نیم درم معنونیا دانگی و نیم بکوبند و آب کشند و این شربت باشد **حب السعال** معال
که از حرارت باشد مفید بود و مغز بادام قشر تخم خیار بن مغز تناسله صمغ عربی خشک اس هر یک درمی
رب السوسن دو درم با قلی سه درم بکوبند و بلعاب بکنند و بشینند و حسب زنده بقدر خود در زیر زبان
نهند **آفر** معال که از سردت بود مفید بود و مغز بادام تلخ بر سبب اسان رب السوسن تخم کزفسنج
را زیاده مستاد بکوبند و بلعاب بکنند **آفر** که بوی دهن خوش کند جوز بوا قاقله و نقل کا نورو
در اجنبی خونچکان هر یک درم مشک انگی بکوبند و بگللاب حمل کنند و او به بدان بشینند و حسب زنده **آفر** پوست
ترنج و ورق ترنج فرخ مشک جوز بونا مشک قر نقل سلیل زنجبیل سبب سبب هر یک درم مشک یک درم
باب نهم در ایارج ایارج فیهرا امراتس سرد و قوی و اوجاع معالسل و قاقه و القوار مفید بود
مصطکی زعفران سبیل اسارون سلینو از نقل و اجنبی خود بکشد هر یک درم بر سقوط طرح محمود
بکوبند و با هم بیا میرند و یک منقال از آن استعمال کنند **ایارج جالینوس** جمیع امراتس باده را مفید بود تخم
نقل غار لیمون لصل الفار بریان کرده سقوطیام هر یک شانزده درم سبب اجنبی منقول خربق سیاه
کما در یوس سلینو فراسیون هر یک سه درم بکنند زراوند طولی نقل در نقل و اجنبی جاوشه خرد ستر
فطر السالیون هر یک چار درم بکوبند و دو منقال از آن شربت می مانند **ایارج لوغار** متفیه بدن از زنده است
خلیقه از خرد کند و قاقه و قوه و عرت و صرع و حیدام و دار الشعلا و االصیل را مفید بود و اوجاع
مفاصل و برص و سق و صدم و تغیر فضل و امراتس منانه را نافع است تخم منقل تخم لصل الفار
بریان کرده غار لیمون سقوطیام شکاف خربق سیاه در نقل زعفران و اجنبی سبب اجنبی
خرد ستر افیمون کا در یوس منقل بر سقوط طرح هر یک سه درم فطر السالیون از راوند عصاره نشتین
زنبون سبیل حما از زنجبیل خنبلیا تا اسطوخودوس سبب اجنبی زونا پوست سلیل کا بلکا و زبان **ایارج**
برقیس دار الشعلا مفید بود و متفیه بدن از سودا و بلغم کند تخم منقل کا در یوس هر یک سبت درم

در سقوط پر خندرم قو لنجان ده درم سکنج جاوشنیر هر یک ششدرم فطر اسالیون زراوند مدراج فلفل
 اینها سکنج در فلفل در چینی زعفران زنجبیل حبه هر یک درم چنانچه بالا گفته شد با زرد قندی در قندی در قندی
ایاره از غایب امراض مزمنه و دور و صداع و اوجاع معاصر و جرب و کلبه شنج و قویج را مفید بود در شنج
 فلفل مسیت دو درم فراسیون اسطوخودوس سعنونیا فلفل در فلفل خرق سیاه کما در یوسس یک
 سیت درم لصل الفاریر بیان کرده میر فرنیون زعفران خیطیا تا فطر اسالیون اشق جاوشنیر یک
 دو درم حبه در چینی سکنج سستیل از خرفودنه جیلی زراوند مدراج هر یک درم کبوتد و عمل شیندر خرب
 شربتی چار منقال **بارج سنج در ریس** خرق سیاه یکدرم شنج فلفل منقال صیر مجدرم ملج مندی در می نیم
 غار لبقون منقالی حجر ایتنی نیم منقال ورق کل در می فلفل سفید منقالی زنجبیل دو منقال و چ حاک
 اسارون حاشا حبیبک صغیر شکر کرس و قویج یکدرم یک سدرم کما و زبان دو درم شمشاد
 سفیر شکر قو شمشاد کما لکونیم از میج لغتاع هر یک درم کفنیون در می نیم کبوتد و عمل شیندر خرب
 یک منقال بوشمشاد کما بر تدا **بارج** که مقور لبر باشد صداع و عمل معده و کبوتد و طحال را مفید بود
 شنج فلفل درم کما در یوسس سکنج فلفل سپید و سیاه هر یک درم صیر سقوط پر زعفران هر یک
 دو درم سعنونیا ششدرم عصاره نستین دو درم کبوتد و عمل شیندر خربتی چار درم **باب دهم**
سقوفها سقوف را زیاده ضعف کبوتد معده و امعاء و تشنگی و فی و اسهال را مفید بود انار دانه بر بیان
 کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه حسیانیده بر بیان کرده پانزده درم خرنوب سماق دانه مورد کبوتد
 کنار آرد سجد شاه بلوط کشیر بر بیان کرده فطر هر یک پنجدرم کبوتد و با هم بیا منزند **آمر** انار دانه
 درم بلوط سماق مورد زیره موصوف سیسالیوس کنار کتر بر بیان کرده خرنوب هر یک پنجدرم سکنج
 دو نیم درم **سقوف قطیان** اسهال و معض و زجر و ضعف معده حرف بر بیان کرده سنی درم زیره موصوف
 ده درم بزرگ تخم کند نامیلید سیاه در زیت جو شانیده هر یک پنجدرم مصلطی دو درم محمود کبوتد
 و منقال آب سرد کبوتد **سقوف سینه** اسهال سحر را مفید بود نیکو روز رنگ تخم شمشاد سقوف محمود خرب

انتشارات

کرده نشسته صبح عربی کل از منی هر یک درم بکوبند و بنجد درم با کلاب بخورند **سوفی** یا سبب
 تشنگی یا مفید بود سماق انار دراز زرشک هر سه بریان کرده هر یک درم دان مورد بنجد درم صبح عربی
 کلاب هر یک ربع خرنوب بنجد درم بکوبند و منقالی بخورند **سوفی** زرشک مقوم معده و حالب بود زرشک
 انار دراز سماق بریان کرده ناخته از بنجیل آرد بنجد هر یک درم بکوبند **سوفی** زرد بادا بشکند
 ناخته کرد یا انیسون تخم کزکس هر یک درم و نقل قاقق صغار زنجبیل دار قفل هر یک درم قند
 بیت منقالی **آخر** شتهار آرد و روغن کزکس و زانان البستن را مفید بود زرد بنجد کزکس
 درمی ناخته کند هر یک سه درم چند بیستر بنجد درم زیره کرمانی دو درم کجده درم قند کیت درم **آخر**
 زرشک شسروچ منی که از حرارت بود مفید بود و بنجد درم تخم کزکس درم شتر بکوبند و منقالی
 بخورند **آخر** لع عقرب یا مفید بود یونجه زراوند طویل پنج کبر عرق حار بکوبند و درم بکوبند شتر منی
 باشد **آخر** نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان ده درم قندهار درم زعفران واکمی کوفته خوراک
 بکوبند **آخر** اوجاع و ضعف معده را نافع بود نعناع قاقق سنبل ما جو سعد هر یک سه درم مهد کلک تخم
 کزکس و روق کل کبریا هر یک سه درم بخورند **آخر** سنبل درم بکوبند و درم خوراک بخورند **آخر**
 فواق که از امشلائی بود را بکند نظر سالسیون سعد کون هر یک سه درم **آخر** سده و صلابت طحال یا
 مفید بود تخم کاسنی که از مزاج هر یک بنجد درم تخم کجکست بکوبند و نیم بکوبند و سه درم بخورند **بار** **آخر**
در مطبوعات و نقوعات نوع فواکه مسهل صغرا و اخلاط دقیقه و حمیات حاره را مفید بود سماکی
 مفید درم نعش بنجد درم کاسنی تلخ و فر هر یک سه درم غناریه عدد سپستان الو اکلیل اللک بکوبند
 عدد و کزکس درم و روق کل چار درم تر بنجین و خیار شتر بکوبند درم **مطبوع** **مهل** مسهل صغرا
 بود سماکی درم پنج مسهل درم مله زرد کالی هر یک بنجد درم تخم کاسنی تلخ و فر بنجد هر یک سه درم
 موثر طایفی درم غناریه عدد سپستان الو سیاه هر یک بیت عدد خیار شتر تر بنجین هر یک یا زده
 درم **مطبوع** **غنیون** مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی یا نافع است ستاد بکوبند

بلبله کالی زرد و سفید کل اقیقون هر یک سفید دم معقت نیلوفر کرم کاسنی هر یک جاردوم بالنگو کا و زبان
بلبله آمله اسطوخودوس سیب جیج پنج مملک کرم کثوت مشا هره هر یک سته دم تریده دم موتیر طالیغی
ده دم مجموع غیر از اقیقون در سبج طالیغی کجوت شاند تا بد و رطل آید و در وقت فرو گرفتن در خرق
کتن بندند و در آن اندازند تا سه جوش برزند پس ترنجبین پانزده دم خیار شنبه سبت دم در آن
حل کنند **مطبوع غار لقیون** مسهل لغیم غلیظ باشد پوست بلبله زرده دم پوست بلبله کالی و سیاه
بلبله و آمله هر یک جاردوم موتیر طالیغی ده دم الوسیاه ده عدد کا و زبان بالنگو غانت اسطوخودوس
هر یک سته دم سیب جیج یک کوفته دو دم غار لقیون یک دم اقیقون ده دم **آقر** پوست بلبله کالی و سیاه
ترنده هر یک ده دم بلبله آمله غانت نخستین کا و زبان بالنگو هر یک جاردوم الو سبت عد موتیر طالیغی
سبت دم در از یانه قرقفل انیسون مساج هر یک در می تخم قرنجشک دو دم اقیقون سفید دم شجونه
و صاف کنند غار لقیون هر سه قطر هر یک در می و نیم ملخ قطعی حجر البیود هر یک ده دانگ ششم حنظل دانه
و نیم شکوده دم بر سر آن ریزند و با شامند **مطبوع خیار شنبه** اخلاط رقیق و صفرا و طارده را معقت
بود پوست بلبله زرد معقت دم ترنده موتیر طالیغی هر یک پانزده دم **مطبوع زودا** ذات الحیت
و اوجاع صدر و سعال را معقت بود ستا معقت دم عناب ده عدد انجوده عدد سپستان سبت عد
موتیر طالیغی پانزده دم پنج مملک سته دم برسیا و نشان تخم خملی زودا خیار زی هر یک جاردوم
جوهشتر یک کوفته ششند دم شکوده دم **مطبوع سورنجان** اخلاط محرقه و بلغم تریج دفع کند و اطواع
مقادیر معقت بود ستا معقت دم پنج مملک سورنجان رو باه ترکیب هر یک پنج دم ترنده را زودا تخم
کاسنی معقت هر یک سته دم انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان سبت عد کله قند خیار شنبه نخستین
هر یک ده دم **مطبوع** که حبابات محرقه و ذات الحین را معقت بود ستا کی معقت هر یک پنج دم نیلوفر چهار دم
عناب ده عدد سپستان سبت عد و تخم کاسنی و خیار هر یک سته دم شنبه ترشت ترنجبین هر یک پانزده
دم **نقوع مر** صداع صفراوی را معقت بود نخستین ده دم هر سه قطر ششند دم کوبند و با رطل انجم در

انتشارات

ملنی

زردی کنند و زرد آفتاب نهند و شب جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند سبت درم اومیده درم روغن
 بادام بیاض مانند **نفوق** **ملید** مسهل سفر بود و صداع گرم را مفید پوست بملیده زرد درم الوسیاه عمد
 سبت عدد و سبستان سبب عدد و ترند سبت درم معقبه تخم کاستی تخم کاموهر یک سبت درم خیارشیر درم
 ترنجبین درم درسته رطل اکبوم شبانروزی بچینند و رطل از آن بیاض مانند **نفوق** **ملید** مسهل سفر بود
 الوسیاه الوکیلی هر یک سبت عدد و عناب دره عدد و ترند سبت درم زرد الو خشک سببی درم ترنجبین و بیاض
 هر یک درم درم یکین آب بچینند **نفوق** که در رطل و طمشت کند تخم خربزه کوفته سفند درم کزاس سیون
 از زیاده هر یک درم درم و نیم بکوبند و با رطل آب در نظر کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن
 بیاض مانند **آخر** بقایا امراض حاده را مفید بود و عروق را از فتول پاک کند الوسیاه سبستان هر یک سبت
 دانه نو نیز طالیقی سبت درم ترند سبت درم تخم کاستی کفایت کشیر هر یک سبت درم همه بکوبند و در نظر کنند
 و آب بدان ریزند و در آفتاب نهند و شب جای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات
 یا ترنجبین بیاض مانند **بار** **وز** **درم** **مغنی** که در امراض حاده استعمال کنند آنچه دره عدد و عناب سبت عدد و سبب
 سبستان سبت عدد و سبب درم جو بکوبند درم سوخته خشک کفی معقبه بچند درم بچینند و صافی کنند
 شکر سرخ درم در آن حل کنند و ایامه در روغن معقبه یا کچید بر سر آن ریزند و استعمال کنند **حقیقه** که در سبت
 و قوی لجز را مفید بود حلیه نریک هر یک درم عناب انجیر هر یک درم عدد و سبستان سبت عدد و خشمی خشک یا کوفته سبت
 هر یک کفی تا بخواد از زیاده هر یک سبت درم در چهار رطل آب بچینند تا به نلغنی آید صاف کنند بوره تید درم
 یک درم فلفل تید درم غسل و روغن کچید هر یک درم با آن کف کنند **حقیقه** که بیروست افضا را اسهال را مفید بود
 مقل اشق سبب سبت هر یک بچند درم جاوشیر چند بید سبب هر یک درم تا بخواد از زیاده تخم کزاس سبستان سیساک
 هر یک درم حلیه خشک سبت با بونه هر یک سبت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بچینند تا بخلغنی آید
 صاف کنند و با روغن کچید و با روغن کاه و غسل هر یک درم بیاض نهند و استعمال کنند **حقیقه** که حمایت حاده را مفید
 بود جو بکوبند خشمی سبب هر یک کفی عناب دره عدد و سبستان مونیز طالیقی هر یک سبت عدد و روغن کچید و معقبه و

وترنجبین هر یک درم نمک بوره هر یک نیم درم **حقه** که قوچ بلغم را مفید بود خستک یا بونه اکلیل الک
نفس هر یک کفی حله حرمل هر یک مفید رم کندم بید انجیر خستکانه مجموع نمکونه هر یک درم رازیانه
خم زنیس هر یک در سیوس خطمی قنطاریون هر یک نیم درم انجیره عدد سداب لقی غسل روغن زیتون
وقیر رو اجمامه هر یک درم بوره ارمنی کینقال سکنج بکدرم جاوشیر نیم درم **حقه** که سبج و قروح امعاء
مفید بود شنبک کنار بلوط هر یک درم کلتار دانه مورد دانه ورق کل هر یک نیم درم ورق مورد دانه درم
بجوشانند و آب سان الحبل بانزده درم زره بقیه بریان که ده درم بریند و اقا قیا بکدرم لبه کاغذ سفته
هر یک درم نشاسته بریان کرده دم الاغونین هر یک نیم درم عصاره طینه التیجین درم بان نکند **حقه** که
قوچ ریج را مفید بود شحم حنظل قنطاریون بارکک هر یک نیم درم ورق سداب فودته هر یک شش درم
بجوشانند و صاف کنند و غسل ده درم جنید بیدستر سکنج جاوشیر هر یک نیم درم بان نکند **حقه**
با بونه شنبک هر یک درم سداب کلسه زره بید انجیر هر یک مفید درم سکنج سردم مقل ازرق
جا درم شحم حنظل بکدرم بوره نیم درم اجمامه درم روغن زیت بانزده درم **حقه** که امراض حاده استعمال
کنند غناب ده عدد سپستان سبت عدد منقشه جا درم انجیره عدد خطمی کوسن هر یک کفی بجوشانند
و آب حقن زنیس درم روغن سبت درم اجمامه درم بان نکند **باب شیر درم در شیان و زرنجیا**
سیاقی که قوچ بکشد بیدستر زره کا و بوره قنار الحارمت و برکونید و شیانف سازند **حقه** بود
از منی نمک تندر شحم حنظل مسدا و برکونید **حقه** راج غلیظ را مفید بود زهر کا و قنار الحارمت هر یک درم کونید
و بشکر سرخ **حقه** محو در مزاج را مفید بود و در عقب سهیل تقهیر کند کار دانه ترنجبین نیم درم
بوره ارمنی صابون خطمی نمک مندی هر یک درم کونید و بشکر معقود **حقه** قوچ بلغم را مفید بود
سکنج مقل بوره شحم حنظل مسدا و برکونید و بشکر سرخ **حقه** در حمیات و امراض حاده بکار دانه
نمک بندر بوره و خطمی مسدا و برکونید **حقه** زجر و رنق خون از معقود یا در دم اقیون کند زعفران
کونید و آب کثیر **حقه** مرا قنایه بلغم صمغ عربی بر بریان که آب مویز باشد **حقه** زهره

انتشارات

بکشد

بکتابه او اوجاع رحم که از برودت یا شد نافع بود کند رقیق کند هر یک در دم جاوشیر اشق زعفران حبه بیدستر
هر یک در می مصطکی مسعودی روغن سوسن با بونه غار بیه مزج و بطبر هر یک سه درم بچوشانند و بیه بکند از نه و باقی
بکوبند و با هم بیاثرند و بصیوف بردارند **فرزیه** که احتساق رحم را مفید بود بیه مزج و بطبر زعفران سنبل حماما
مصطکی هر یک در می روغن بلک و سوسن هر یک در می ضمیم شفت درم **فرزیه** که رفتن خون را مفید بود مرا قاقیا هر یک
درم کلنا رصفت سوخته نشاسته قرطه سوخته سنبل یاقانی زعفران هر یک افیون تیدرم بکوبند و با آب
بیشینه بردارند **فرزیه** مرا قاقیا بونه لادن زعفران کافور کل ارمنی مستاوی بکوبند و با آب لک الملل بیاثرند
فرزیه که دم طمط را باز دارد و روق کلاست انار مورد و عود شیخ پوست طلع بچوشانند با عصاره الحبه التیس
استعمال کنند **فرزیه** که صعقت جسم را مفید بود حبیب بلک روغن نار دین هر یک سه درم فرفعل جزوا
کشان سوخته هر یک در می زیره دو درم حبه بیدستر تیدرم **فرزیه** که ریاح را مفید بود تخم نیت کر نس سدا
قند بکینج مصطکی زیره حماما قاطم مسعودی سنبل عک انبلا اشق حبه بیدستر مستاوی بکوبند و با روغن
شیت و با بونه استعمال کنند **فرزیه** که دم طمط را باز دارد و شب یاقانی تیدرم افیون تیدر التیج هر یک اگلی
فرزیه مردار سنگ زایج کلنا رطین مخموم کل ارمنی سرد بکوبند و شبات بردارند **فرزیه** که قروح را کم دارد
کمردانه بکوبند و برون روغن زنبق بیاثرند **فرزیه** که فرج را تنگ و خوشبو کند سگ زعفران در شراب بچوشانند
و خرقة کتان در آن اندازند تا آب آن بر چیدن و خشک شود آنرا پاره پاره کرده بکنند و بوقت حاجت پاره
از آن بردارند پیش از جماع **فرزیه** که فرج را تنگ کند قفاح اذخر بکند مازو دو درم و خرقة شیراز بکنند
و در آن بیالانند و خشک کنند و پاره از آن بکار میدارند **فرزیه** که رطوبت مسیح را باز دارد مازو و حمان
هر یک دو درم سرد حبت الحدید هر یک تیدرم بکوبند و حقیق و کلنا ر بچوشانند و خرقة بدیان را در بیاثرند و
استعمال کنند **باب چهاردهم در روغنبا** روغن نار دین منافق بسیار در رو جمع اوجاع و امراض باریه
مفید بود و شراب نهاد آن اوجاع اندوتی را مفید بود و احتساق و اوجاع رحم را و در احلیل چکانند
کلید و مثانه را نافع بود و قصب الزیره روق غار سعد عود بلک مساجح اذخر اسن ابل مورد و قودمانا

مرزنجوش هر یک سیت درم بکوبند و دردی که گشتند یا شراب و آب چند آنکه بر سر آن بپاشند و پنج
 رطل روغن کنجد بر آن ریزند و با آتش میجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن نسط** معوقه عصب است
 و اوجاع بارده را مفید بود نسط اشنة ایرسا میوه ساقج هر یک درم مرچندم مجموعاً میگویند شنبلیله درم که
 خوب است و در نخل طلای بجز شانه قایم نیمه آید و نخل طلای روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا روغن
 بماند **آخر نسط** درم قنده سلیقه شندرم ورق مرچ و حیدم صد درم میگویند شنبلیله در شراب رطل و نیم
 بجای آنند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا شراب برود و روغن بماند **اصناف کنند**
روغن کدو کدو بپزند و باند و تقویت کند ورق مورد تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند
 و روغن کنجد بر آن اندازند و میجوشانند تا روغن بماند **روغن بابونه** بابونه تازه بشویند و در سایه
 خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نمند و روغن استنبد میچینند
 کیزند **آخر بابونه** تر خشک میکنم در چهار من آب جوشانند تا بکیم آب صاف کنند و با کیمین روغن کنجد
 بجوشانند **و شکل** ورق کل تازه کیمین بادام معشر جازمن در گریخته و در زیر ترش اش تهته تا ورق کل
 خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن کل بادام معشر با کیمین بکوبند و بعضی رطل کل
 بدست بالند و با کیمین روغن کنجد در شینه کنند و با آفتاب تهته **روغن نغمة** نغمة تازه کیمین بادام
 بادام چنانچه گفته شد سارند و روغن میلو فروز ^{و حقایق} کیمین کیزند **روغن کدو** کدو را پوست بپراشند و
 مغز آن بید کنند و آب آن کیزند و چارمن از آن در کیمین روغن بجوشانند **روغن مصطکی** مصطکی صغف
 او را م معده را مفید بود و صلاحیت نرم کند رطلی مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند و بهترین است که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا کدو آفته شود **روغن**
رله تقویت تسویه شو کند آمله پوست پنج صنوبر مستامی بکوبند و در آب بجوشانند و صاف کنند
 آنگاه روغن کنجد بجوشانند **روغن غار** دارالتعلیق و اوجاع بارده را مفید بود ورق حنظل در روغن
 شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و نمفته در آفتاب تهته **روغن خشک** عسریول و در کرده را مفید بود

انتشارات

آب کیمین

زنجبیل چار درم خشک درم در رطل آب بچوشانند تا نیمه آید بکامل روغن بر آن ریزند و میپوشانند **روغن**
بن امراض بارده را مفید بود کل از تنق بار و روغن کچد در شیشه کنند و در آفتاب نهند **روغن** یا سمن و
 زعفران از خرمچین کزنده **روغن** ادرار بکشد دو صلاحت را نرم کند سستی مستطاب البیان
 صفا هر یک درم قر قفل قره هر یک بیدرم زعفران سه درم بکوفند یا سه عدد کل سوس سماجونی
 درق کرده و روغن کچد رطل بچوشانند و در نظر می کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند **روغن**
سدا برو دت کلیه منانه و رحم و استرخاد عصاره ریاح را مفید بود نیم من ورق سدا فی چار من
 روغن کچد و چار من آب بچوشانند تا روغن باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین کزنده **روغن** که
 مو سر دراز کند سادج حماما ماز و قطره هر یک سه درم لادن بیدرم زعفران بیدرم نیم کوفند در رطل
 آب بچوشانند تا نیمه آید صاف کنند و نیم من روغن زیت بچوشانند **روغن** مورد داده مورد کزنده
 مورد تخم چقدر کل شغالیق پوست لادن پرسیاوشان منسا و کوبند چنانچه کشته **روغن** کوبیده
 و امراض بارده را مفید بود مقل ده درم اشق جاوشیر مسقاچ حب بلک مغز بادام تلخ هر یک نیم
 و نیم کوفند و چهار رطل آب بچوشانند تا بکامل آید و با رطل روغن کچد بچوشانند **باب** چار درم **روغن**
و عطرها و غرغره ها سه درم کرم سرد ماغ کرم را مفید بود آب کاسه و روغن بنفشه یا نیلوفر و شیر
 زمان منسا و می با هم میزنند و در نیم چکانند **آخر** صداع کرم را مفید بود طباشیر و درم منسا
 کافور هر یک نیم درم بکوفند و با روغن معفش بکشند **آخر** صداع باره را مفید بود حیدرید ستر جاوشیر
 زهره کرک منسا و کوبند **آخر** قبالج و لقوه را مفید بود در قفل ما میران شیطرح هر یک درم مشک اشع
 فنجکنت هر یک سه درم بکوفند و با روغن کچد بکشند **عطرس** که لقوه و قبالج را مفید بود شحم مقل
 قفل اسطوخودس حیدرید ستر منسا و می بکوفند و در خرده میک بندند و بپوشند **آخر** شوتیز لوره کینه
 بیدستر شحم مقل قفل زنجبیل هر یک درم کندش صبر هر یک درم مرزنجوش سه درم **آخر** کندش
 قفل زنجبیل عطره جاویره نوشاد در در جینی مرزنجوش خرق سباه و سفید حیدرید ستر منسا

انتشارات

بگویند **آفر سبب** و صداع را مفید بود خرق سبب از زنجبیل هر یک درم اشنان خرد کنندش منو نیز تخم
 کل هر یک بچند درم مشک انگی فلفل و در فلفل هر یک سه درم **غراغره** که فلفلات از دماغ فرو آورد عرق و حا
 زنجبیل در فلفل هر یک درم خردل فلفل هر یک چهار درم انار دانه بچند درم بگویند و مسکن نجیبین عسل یا بیزه
 و بدان غرغره کنند **غراغره** که خنق و زنجبیل را مفید بود عدد س قفی عناب ده عدد رو باده ترکیبم بچونشانند
 و باده درم آب کشیر بیامیزند و رب نوت ده درم داخل کنند **غره** که ذبک و خنق را التیج دهد و منفجر کرده
 سیر سنگی درم خمیر ترش ده درم مرز رشک بچند درم **مصنفه** که سقوط دمان و اوجاع حلق را مفید بود
 شیت ورق کل عصاره طیبه التیس و ماو العسل بچونشانند و بدان غرغره کنند **مصنفه** که قلاع را مفید بود
 کشیر خشک عرس هر یک درم طباشیر بکدرم بگویند و بابت کشیر بیامیزند و بدان **مصنفه** کنند
 که مضمون نزدین را مفید بود شب یمانی مر هر یک درم تخم کل چهار درم بگویند و با ماو العسل بیامیزند
مصنفه که نقل زیاده را مفید بود زنجبیل عرق و حلق خردل استوار بگویند و با بکدرم در سر که بچونشانند
 و بدان **مصنفه** کنند **سنونی** که دندان از جگر پاک کند شاخ کاو کوبی سوخته یا الجرم هر یک بچند درم
 از خر مصلی هر یک درم و نیم شادونه بکدرم عرق و جاستم درم بگویند و مسبوک و دندان بماند **سنونی**
 که دندان سیاه شده با پاک کند فلفل چهار درم حمامه درم سادج دو درم بازو سوخته سینه
 درم **سنونی** هدف شاخ کاو کوبی سلطان مجرب سوخته تراوند مدحج هر یک چهار درم مگ از انی سوخته
 درم **سنونی** که لته سخت کرده و رطوبت آن زایل کند کلنا فودنه تک سوخته هر یک درم نونشاد
 دو درم مویزج سه درم بازو بکدرم **سنونی** که بوردین خوش کند و لته سخت کرده و دندان از پاک کند
 پنج چوب زر نیم سوخته مگ از انی زبالجرم هر یک درم قر نقل بکدرم سماق چهار درم **سنونی** که قروح لته
 و سیلان خون از ان باز دارد خره کز مسک هر یک سه درم طیبه التیس طین مختوم ابل هر یک درم
 دار چینی نیم درم **سنونی** فودنه درم شب یمانی بچند درم سنبل **سنونی** که مگر دندان سخت کند شاخ کاو
 کوبی سوخته ده درم مگ سوخته بچند درم زعفران مر سنبل مصلی سداس هر یک درم سماق کلنا هر یک درم

کونی

سنونی که بین دندان سخت گشته تخم عود که مزاج بوره از منی زید البحر است و بی **سنونی** و نه از آنکه از دردی برآید
بود مفید است فلفل ده ورم بوره از منی شش درم عقرقره خامو تریج زخمییل هر یک چهار درم **آفر** سیر شونیز هر یک
درم کلک درم بکوبند و بر دندان **آفر** مونیج نسبت **آفر** که قلع است آن کند شب بانی مرستای می بکوبند و بر
دندان نهند چنانچه بر دندانها بگذرد و زمانی که بگردد که بر آید **آفر** شتر در اطراف دندان فرو برند و از اج
راز و مونیج و مشب بانی و در فلفل باند و بیشع و تظران البشند و باند آن **آفر** عقرقره حاد و سرکه
خیابان جبهل بر زعبه زان لسانند و شتر حوالی دندان فرو برند و در او و سگوار بر آن **بایست از درم در اطراف**
صناد طلائی که کلف و منش را مفید پوست بقیه اشنان بابت خرنزه بر ورده آرد جو بیج فی پوست عدس
آرد با قفا فلفل زید البحر مایرا نمود با دام عقرقره مسای می بکوبند و بابت ترب و شیر و خمران البشند
و طلا کنند **دکتر مس** با طلا جو جو و کرسنه تخم خرنزه هر یک چهار درم قسط با دام تلخ ایرسا حبیبان زید البحر
زراوند حرج هر یک درم فلفل تخم ترب کدش هر یک درم سکر کین کجاند روت هر یک درم و نیم بکوبند و
بابت **سوسن البشند طلائی** که بهق سفید را مفید بود در تیج ده درم کندش شیطرح هر یک پنجم بکوبند
بر وقت زیت **البشند طلائی** که برص را ببرد شیطرح خرق سیاه پوست کج کبر تخم ترب حور و ناس خردل
مستای می بکوبند و با سکر در آب مورد طلا کنند **طلائی** بهق سیاه و سفید را مفید بود کندش خرق سیاه
مونیج سخته تیا هر یک درم شقایق مسیت درم و ناس شیطرح خردل مادریون تخم ترب شمشخ حنظل هر یک
مشبت درم بکوبند و **البشند طلائی** که حبس را مفید بود کبریت فلفل در استک چک نقره زراوند خرنزه
مستای می بکوبند و در سبوق در زیت کشند و هم با سیم یا نرید و طلا کنند و در آفتاب نشین ساعت رها
کنند پس بابت اشنان **البشند طلائی** که حبس و قویا را مفید بود در تیج الکلیسیا از صیر افاقیا حنظل
سعد شیانف مایرا زعفران کل از منی بکوبند و بابت کشنیر **صنادی** که اورام حاره کبد را مفید بود
صندلین یا بونه اکلیل الملک هر یک نیم درم ورق کل قوفا منفیه آرد با قلی جو هر یک جمید درم بکوبند و بر وقت
کل بشند و بدان **صنادی** که تعف کبد است سفار مفید بود و سنبل صندل کشنیر حنظل حنظل فیله

لادن هر یک درم عود چار درم بگویند و شمع درم بگردانند و ادویه بدان **بیشتر نهاد** که حرارت قلب کید با
 ساکن کند شمع سفید سنگی درم روغن گل سفت سبب درم با هم بگردانند و در ناوان کنند و با کلاب
 و الوتریک و آب کاستی و کشیدارستان افزودن و خمر نیک بسازند و بدان موضع نهند **نهادی** که صلابت
 طحال را سفید بود مقل رزق سبب درم اشق ده درم یا قلاتر کسسته بخود اکلیل الملک طبع نزرک با بویه
 سنبل هر یک بچند درم بگویند و طلا بخورد در سر که بچو شناخته تا حل شود و این ادویه بدان **بیشتر اندکی** روغن
 بابونر با آن نهند اگر اشق در خمر بگردانند و طلا کنند سفید بود **آخر** انجیر سیاه پنجاه عدد در سر که چو شناخته
 و قسط چار درم بادام تلخ ده درم بیخ کبریا درم بگویند و باروغن خیر و بان و سرکه و انجیر نهند و در حال
 خلط معده طلا کنند و دو ساعت بگذرانند **نهادی** که نفوس را و اجاع مفاصل را سفید بود و مفت سمنل
 سفید معانت خطمی بگوید و جو سوزنجان مستاد بگویند و باروغن کتجد و سفید بر سفید در سر که **بیشتر نهادی**
 که برادر را ببول و بی مد کند اگر بغم نهند فراد و اگر زیادت نهند اسهال و اگر بی موز نماند نهند او را ببول کند
 برنج کبابی قناد اطهار هر یک یک درم خربق سفید بر در استک هر یک چار درم بیدر بچند درم و در زیت ده
 درم شمع بچند درم بیا نهند **نهادی** که کسرت خلج را سفید بود و معانت کل از منی هر یک سبب درم خطمی ده درم افاقیا
 بچند درم بگویند و با سفید بر سفید **بیشتر** **آخر** ماش معانت خطمی کل از منی هر یک یک درم سبب یا نانی را سبب کنند
 سکن عفران هر یک بچند درم بگویند و بابت مورد **بیشتر نهادی** که پستان را بر حال بگذارد که تر که نشود جو
 و در سوخته مستاد بگویند و لیکه بر نهند و هر ماه روز بیای طلا کنند **نهادی** که کشیدارستان کم کند
 در سر که اکلیل الملک را در باقی بابت فوذه **بیشتر** **آخر** که درم پستان را سفید بود با قلی جو یک یک هر یک ده
 درم زعفران بیدر بگویند یا سفید تخم مرغ **بیشتر** **نهادی** که سعفه را سفید بود در بخار اشق ترا و در مقل
 خردل زاج مستاد بگویند و باروغن کنند و سرکه و عمل **بیشتر** **نهادی** که سعفه زنده را سفید بود لیکه
 زاج سوخته کبریت باز و ز جوید در استک ناوند **نهادی** که صراع بارور را سفید بود با بویه اکلیل الملک
 مرزنجوش شبت هر یک سبب درم تمام و در بخار شمع هر یک چار درم **آخر** مالنجو لیا را سفید بود و در زیت

انتشارات

خطمی و زیت

قطعی ورق میدورق کاسه خنمازی رو باه تر یک تخم خشکاش کل سفید با بونه هر یک تجردم سبنا سبت
 عدد بجز شانه و سربه بخاران فرود آوند آب صاف آن بده درم روغن مغز بر سر ریخته **نظول**
 که صداع ریچی را مفید بود با بونه اکلیل الملک تخم کرفس زیاده تیره و سقر مرزنجوش شنب سدایتاوی
 بکوبند و بجز شانه **آب زرنج** که قوی و مسهل و اول و ریاح بارده را مفید بود خشک با بونه اکلیل الملک شنب حلیه
 رو باه تر یک قطعی از زیاده سوسن مغز پوست خشکی اس هر یک کفر بجز شانه و در آن نشیند **با معقیم**
در اسهال و یه طینه ابتدا از نرول و انتر و صنف لیمو و سیلان و غشا را مفید بود و مقور لیمو باشد
 و رطوبت عین را از یک کتد تو تیا هر تو بال مس سوخته لاونو مسقه لید سادج اقلیمیا صبر مقو طر سر سلطان
 بجز زعفران سنبیل هر یک درم شادنج مقول کتد لرم فلفل سفید در فلفل نوشاد هر یک درم و نیم تنگ تم
 دانگ کافور تیا تک **سفر** اقلیمیا از تو تیا هر مس سوخته تو بال نشاندن معقول هر یک درم و نیم مشکد انکی
با سیفون که حبیب و سبل و ظفوه و دمه و حکم عین را مفید بود اقلیمیا از اقلیمیا انقره زید البحر هر یک درم
 درم تک سفید سبت و در فلفل صبر مقو طر سر سدرم اشته تک سدر هر یک درم صبر انوشاد در زرنجویه
 هر یک سه درم پوست بلید زرد چار درم قر فلفل کتد درم عصاره ما سبت سجد درم حیک سق کتد تا بجز
 عیار شود **با سیفون** سفر اقلیمیا از زید البحر هر یک درم مس سوخته تید درم اسفیداج تک ان را نی نوشاد
 حیدره فلفل هر یک درم قر فلفل اشته هر یک درم **کل** **روشنای** سبل و ظفوه و حبیب و سبل و ظفوه و دمه
 و غشا را مفید بود شادنج مقول مس سوخته اقلیمیا فقه تک سدر بوره ارتمی زنجار در فلفل هر یک
 چار درم فلفل سپید و سیاه زید البحر هر یک سبت درم صبر سنبیل قر فلفل هر یک چار درم زنجیل بلید هر یک
 دو درم زعفران نوشاد درم کتد درم **آخ** مس سوخته شادنج هر یک بجز درم فلفل در فلفل زعفران تخم
 حنظل هر یک تجردم زنجار صبر بوره ارتمی هر یک درم اقلیمیا زرد درم **کل زعفران** تارکی و خاریدن
 و آب ریخین چشم را مفید بود زعفران سنبیل هر یک درم فلفل دانگی و نیم درم فلفل کتد درم نوشاد
 تجردم مازو سوخته سدر درم کافور دانگ **کل الحوادیر** مقور لیمو اشته مقصد درم ما رشینا و سبب تجردم

شدیم

اقلیمیا دسب مغنول سید لولو ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شادانه دو درم **کحل ساج** تقویت عین
 کند و زهره بر ویاند سر شش درم مار تیشا چار درم اقلیمیا دسب دو درم زعفران سب هر یک نیم درم ساج
 یک درم زخم شیکا چار درم لولو داکلی **کحل ساج** ظلمت و حکو و معده را مفید بود شادانه دو درم خون شیا و شنان
 قاقله مشک هر یک داکلی مس سوخته مازو هر یک ربعی ساج دو درم آنک سبل در فلفل در فلفل کافور نیم درم آنک
کحل تو تیا بیاض را از ایل کند زهر العجز اقلیمیا دسب سکرین سو سما در جان مار تیشا ساسان بجز هر یک چار
 داکلی آنک نیم درم شادانه لولو ناسفته هر یک نیم درم تو تیا ندر سه درم زنجار نوش در فلفل در فلفل سبل در فلفل
 هر یک داکلی و نیم ما بران نکند هر یک دو درم آنک **کحل آخر** حبیر و قروح را مفید بود تو تیا سه درم آنک سه درم
 تو یال مس یک درم و نیم شیخ سوخته لولو اقلیمیا از و نقره هر یک ربعی **کحل مانی** مقوی لبر یا نطف و لطوت بود سه درم
 و سبل را مفید بود تو تیا ندر تو یال مس سوخته هر یک چار درم ما بران یک درم **کحل** که سبل را مفید بود پوست
 ملبیل زرد نیمیل هر یک نیم درم فلفل سفید دو درم تو تیا در یک درم شادانه مغنول ده درم **بره زهر** حبیر و سبل
 و اسلاق و در معده مفید بود تو تیا کرمانی پوست ملبیل زرد هر یک نیم درم زخمیل در فلفل اطلس ما بران هر یک دو درم
 یکویند و باب عموه مغت روزی بر روزند و بعد از آن خنک کنند و بسازند **آخر** تو تیا زرد جو به هر یک دو درم
 ملبیل زرد زخمیل هر یک و نیم نکند هر یک دو درم **زوری** که حرارت عین را کم کند اقلیمیا دسب چار درم تو تیا
 ندر سه درم نیم درم بسازند و یکلاب و خل و خمیر نشیند و در خرد می شوند و میمالند و بعد از آن خنک کنند
 و یا در آنک کافور سخی کنند **زوری** که در را مفید بود ساج ندر مس سوخته اقیون تشاسته هر یک سب
 درم صمغ عربی سسی اقلیمیا جمل درم سفید ساج ندر سه درم **درد** اسود او جاع چشم را مفید بود اقیون دو درم
 مشک یک درم زعفران دو درم آنک هر یک درم مس سوخته درم اقلیمیا دسب نیم درم صمغ عربی جمل درم تو تیا ندر
 زخم شیا هر یک درم سره سبب درم نبات دو درم آنک حلقص صمغ کلار ساج هر یک داکلی **دراگون** تو تیا کرمانی
 مغنول نیم درم کافور دو درم **زور** که بیاض و در را مفید بود اقلیمیا شادانه درم اقلیمیا ساج دو درم در زده درم
 اقیون کثیر صمغ عربی تشاسته هر یک دو درم اندر زوت مغنول درم **درد** اسود او جاع عین را که از لولو

انتشارات

مفید بود

ایندو اندر زوت نشیر خربز پرورده نچدرم مامیت و دردم هر یک کل از عرفان هر یک نیمه دم انیون چار دانگ
در زور صفیر را مفید بود اندر زوت نچدرم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هر یک درم **ذره زور صفیر**
 در میان و در ریج را مفید بود اندر زوت پرورده درم نشایف مامیت دو درم نشاسته چار درم نوز
 صفیر درم با هم باشد **ذره زور صفیر** که در مد را مفید بود اسفید لاج اقلیمیا نند هر یک درم نشاد زه مس سخته
 هر یک درم و نیم کتیرا نشند درم سید درونج هر یک درم صمغ عربی چار درم **ذره زور** که معده و ظلمت و حوله را
 مفید بود آب راز زانه بچاه درم قبل زهره کلنگ و خروس و کبک هر یک درم درم نشاد زه مس هر یک
 کتیرا لب است و در آب راز زانه پرورده کتند نشاسته نبات متساوی تا خشک شود پس سحر کنند **ذره زور**
 که در مد را مفید بود اندر زوت پرورده نشاسته نبات متساوی است **ذره زور** قروح عین را مفید بود
 نشاد زه مس سخته پوکت بقیه مرغ نشسته نچدرم **ذره زور** که میاض را مفید بود مسرطان بحر اقلیمیا
 و نیم سکر کین کوسا رخ سخته زید البحر متساوی الاجزای است **نشایف قفر** ظفوه را مفید بود
 نشاد زه در زده درم صمغ عربی مس کوه خمر هر یک نشند درم قلفظا سخته زنجار هر یک سیت درم انیون و
 درم و نیم کوه خمر و آب راز زانه بیشتر و نشایف مسازند و در سایه خشک کنند بوقت حاجت سبکی
 یا تند و در کتیرا نشد **نشایف تیار** خون و جوع و ظفوه را مفید بود اقلیمیا و مهاب اسفید لاج هر یک درم
 کتیرا هر یک درم در جوهر بکیر درم در ریج سخته نبات انیون اتفاقا هر یک نیمه درم کوه خمر و آب راز زانه
 و نشایف مسازند **نشایف مراره** و ظلمت و ضعف عین را مفید بود اندر زوت صبر ز عرفان هر یک درم زهره
 کفتار زهره کبک و روغن بلبل هر یک درم آب مسازنشایف مسازند **آفر** زهره عقاق و بارش
 و خروس سباط متساوی کوه خمر و آب راز زانه بیشتر **نشایف سنج** ظفوه و وسیل و میاض را مفید بود کل
 زنجار مسازد هر یک درم و نیم اقلیمیا و درم اشق سکنج در زلفعل هر یک نیمه درم اشق سکنج کوه خمر
 و آب کوه خمر و آب ان بیشتر **نشایف سرد** و جوع و وسیل را مفید بود اسفید لاج چار درم صمغ عربی تیرا هر یک درم
 اتفاقا معسول نچدرم سستیل انیون هر یک چار دانگ هر نیمه درم **نشایف** که درم عین و در مد را مفید بود و در

ارت

۱۲۲

و سبل را نافع بود اقلیمها از سبب سفیداج انقیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم کوبیده و یاقوت رو با یک
 شنبه **شنبه نیل** هر وقت و ابتدا در درام سفید بود صمغ عربی نشاسته کزهر هر یک درم اقلیمها فلفله درم سفید لاج
 شنبه درم کوبیده با سفیده تخم مرغ **شنبه نیل** در درام سفید بود از آن معقول شنبه درم مس سوخته چهار
 درم بسیارند لوبو کوبیده یا سبب هر یک درم صمغ عربی کزهر هر یک پنج درم خون سیا و عثمان زعفران هر یک
 درم صمغ عربی بچوشانند باقی بسیارند و بدان **شنبه آقر** حبیره و مسلاق و سبب استر خله جنین را سفید بود
 شاد رخ شاد زده درم زنجار دوازده درم فلفله سوخته شنبه شنبه یاقوت ده درم مس سوخته چهار درم بسیارند و
 شیراب **شنبه نیل** یا قش زایل کند زنجار درم و نیم سفیداج انقیون نشاسته صمغ هر یک درم کوبیده با
 سداب **شنبه آقر** حبیره و سبب و انار قروح و عشا درام سفید بود اقلیمها انقیون هر یک درم سفیداج صمغ
 عربی زنجار انقیون بچوشانند و او هر یک درم بدان **شنبه آقر** عشا را ابتدا از نزول را سفید بود و آنده روت شنبه یاقوت
 هر یک شنبه درم بوره از منی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنجه و درم زعفران درم نیم **شنبه آقر** مسلاق را سفید بود
 و غزه بر ویانند و مقولر باشد اقلیمها از سبب افاقا هر یک پنج درم درونچ و درم زعفران درم نیم **شنبه آقر** کدو را
 در سفید بود و وجع ساکن کند شنبه یاقوت یا منشا سفید درم زعفران انقیون صمغ عربی هر یک درم کزهر از آن
 هر یک چهار درم حبیره یک درم بسیارند و یاقوت شنبه و شنبه یاقوت **شنبه آقر** درم نیم بسیارند از آن درم مس سوخته
 و او را مصلک یا بخیلید بر درم استخدره درم بسیارند و یا سبب درم روغن زیت بچوشانند لیل صاب جلا بزرگ
 و خطمی هر یک سبب درم بر سر آن ریزند و می جویند تا غلیظ گردد دست و کیرند و بر هم نشیند تا آنرا خطمی
 حاصل شود **درم نیم کدو** گوشت بر ویانند و دلش خشک کند صمغ سفید سفید لوبو هر یک درم روغن کاج درم
 کافور و انگی سفیده تخم مرغ درمی بیا میرند **درم نیم سبب** گوشت بر ویانند زفت را صمغ هر یک پنج درم
 قند چهار درم با زیت یکدازند **شنبه آقر** در دستک خون سیا و عثمان از دوت درازند درم هر یک پنج درم **درم**
شنبه آقر خنایر و سلطان را سفید بود در استخدره نیم درم قند انقیون هر یک درم عک الطیم شنبه درم زنجار درم
 با زیت یا روغن کزهر **درم نیم خل و زهر قروح** را خشک کند و گوشت بر ویانند در دستک درم نیم

انتشارات

را تین قسم کند

در سر

در که هر یک چهار درم بساوند و درم زرد چوبه یا سبانه و بان قلم کنند و نیز تند **مرهم زنجار** که گوشت کنده را از آن کنند
و از قند خشک کنده عسلک العظم را پنج هر یک پنج درم زنجار و درم باروغن زیت بیا نیزند **مرهم زرد** که در حرفه الترش را
مفید بود و آنکه بشویند و باروغن زیت بیا نیزند اما گشتند چه درم تخم حنظل که بریت و شمع هر یک سه درم
روغن کل تند **مرهم سبیل** او را هم صلبیه و خنایر و سلطان و طاعون را مفید بود و شمع را پنج مقل از رزق
در استک هر یک چهار درم جاوشنیر زنجار کنده هر یک درم شوق سفید درم زرد او تلویح موی هر یک سه درم آنچه
کوفتن باشد بگویند و باقی زیت بگذارند و اسفنداج ده درم بان بیا نیزند **مرهم قلع** قرحه زرد و سلطان او را هم
حالبه را مفید بود و بر خوک زیت هر یک یک درم در استک نیم رطل قلع طار حیدر درم با هم بساوند **مرهم زنجار**
تیزخ و سفقاق و ستر و فرج و مقصیب مفید بود و روغن کل مغز هر یک بیت درم شمع سفید درم سفیداج
عصاره طینه السبیل و در معقول کل از اینی هر یک درم انیسون مصلح بر خند **مرهم** که گوشت بر دیانند و قروح
طیاره را خشک کند در استک سفید درم کل زرد و درم شمع سر زرد چوبه خون سیا و نشان شمع سوخته شبت
یا فی اقلیمیا فقه هر یک درم با شمع و زیت مرهم بساوند **مرهم** مرد استخ و درم بساوند با شمع درم زیت بیا نشانند
بسیار کند و رفته و اندر روت و خون سیا و نشان زیت هر یک درم بساوند و بان بیا نیزند **مرهم** که قروح
و قروح محده و کتریدین دو را با مفید بود و در استک بگذرد اسفنداج چند درم بساوند و با شمع در روغن کل بیا نیزند
و چون از الترش نرسد و گیرند سفید تخم مرغ بان بیا نیزند **مرهم** که بواسیر را مفید بود و شمع سفید و کوبان شتر
که اختمه هر یک چند درم زیت رومی دو درم فطره السالیون درم آب کندر سفید درم **مرهم** که حرفه الترش را
مفید بود و خبث لفره اسفنداج قیسو لیا پوره معقول روغن کل سفید و بقیه با هم بیا نیزند **مرهم** که گوشت
زاید ببرد و او را هم منفر کرده اند زیت در آب جوشانند و با هم چند آن صابون در بان بساوند و با رابع آن
زرد چوبه بیا نیزند **مرهم** که نیزه و کیک و ار لکال بود و عقون و اکله گوشت زائده را از آن کند زنجار و زرد چوبه
شش درم مرد و درم استک آب نروده پانزده درم زنجار بگذرد بساوند و تجل خمر شسته و قرص زرد چوبه
کنند **زوری** که گوشت زاید بخورد اما استک آب نروده پانزده درم زنجار ستر و زرد قلع طار هر یک درم
بگذرد اقلیمیا فقه خرق سفید هر یک سه درم بساوند و مکه دارند **زوری** استک چند درم زنجار دو درم **قلق**

انتشارات

تو بال مس در اسکت خست رصاص هر یک متعال **دزوری** که بواسیر و قرحه خشک را معقید بود اندر دوت
 دم الاخوین مستاوی **دزوری** که گوشت بر و باند و قرحه خشک گرداند مبرده در دم کند رگنار هر یک پنج درم **دزوری**
 که خون باز دارد و جراحات را خشک کند اندر دوت دم الاخوین کلنا کند **دزوری** که زخم نمشیر و کار را معقید بود
 مرصوم الاخوین اندر دوت زنجار را تاج اشق مستاوی **دزوری** که قرحه منک گرداند صبر کلنا شمع معقید و ال قلبیما
 مستاوی **دزوری** که کلنا هر روز در چوب **بانی** در **درم حلاوی** که قنوت و باغ کند و قرحه گرداند و ناله و
 معقید اندک کین قند جبار یکی که در یکی گشتند و بچوشت اند تا منعند شود پس بروردند و کیک قیه یادام معقید
 که قند در آن دیر ندر و نیرند و بر سر خسته پهن کنند تا خشک شود **حلاوی** که کرده و باه و القوت و بدر لطل
 ارد سفید با یکین روغن کابو بریان کنند و بر سر لطل و سیت درم کلاب و یک درم زعفران و رطلی آب با هم
 بیامیزند و بر آن ریزند پس خشک شمس و معقید در لطل ریزند و فرود کردند **حلاوی** ارد شسته یکین در سه
 رطلی آب و ده درم کلاب و یک رطل روغن کجید بچوشت اند پس دوسن قند بر سر آن ریزند و بیامیزند **عصاره**
 مقوی باه بود و خراب دانه بیرون کرده دوسن بادوسن آب بچوشت اند تا حل شود پس فرو کردند و بدست
 بالند و با رطل قند و رطل عسل و یک درم زعفران بچوشت اند و کک ح ز کرده نیمه القند که باید در آن ریزند
 و با یکین روغن کجید بریان کرده باشند و جو زردی یادام و فسق مجموع شتر و انجیران کنند **مسمن** معقید یادام
 قند و فسق نامدین حلغوزه و شمهانه بکوبند و عسل بشینند و هر روز معقید سیت درم تا سه درم کجید
سفوفی که قرحه کند یادام قند مغزین کجید خشک شمس هر یک سیت درم کنبیلاده درم فایند نخل مجموع
 و سیت درم متاول تا **مسمنه** که محمود را معقید بود خود شبانه روزین در شیر جوشانند و سبب درم
 ازان یا برنج سفید شسته و خشک شمس و کندم و جو شتر و کیت تا دانه هر یک سبب درم یادام معقید ششاه درم
 بکوبند و هر روز سبب درم تا چهل درم ازان در کجیوت اند و بخوردند و حمام روند **آخر** نخود با قلی هر یک درم کجید
 و بان مثل ارد سفید بشینند و با نبات و شیر قند حسا **آخر** معقات جو زردی هم زردیاد کبیرا
 خشک شمس که با هر یک سبب درم بکوبند و با رگندم و شکر بیامیزند هر روز سبب درم ازان یا بشیر و شکر
 و روغن حسا زند **مسمن** تهرال که از کل طین حادث شود باز در خشک شمس کتیرا هم زردیاد بکوبند

و با شتر
برود

با بنوش حرم سوزانند و بعد از آن کجام رونه **حفظه** که فریب کند که شیش منسبه بسنانند و بگویند و بنیر طل
زنده و در طل شیر نخود و برنج شسته کنند هم هر یک در طل نیکو نیت کنند و بچوشانند تا مجرب شود و بچاه
درم از آن آب صاف کرده بار و عنق بادام و جوتر هر یک درم میانبرند و استعمال کنند و بعد از آنکه دفع ببرد
کرده باشند و نجواب روند و در ماه پنج نوبت چندان کنند که فریبی باشد **باب سیم در تفصیلات حایات**
کافور سوخته و مشک کافور کوبیده سوخته اندودت کلنار خون سیاوشان کنده زنج قلع طار صبراق قناری
سوخته شب یانی هر یک درم کافور در آن کوبیده و در پیچ دمنده **آقر** پوست برقیض سوخته اقا قناری پوست انار
کافور سوخته هر یک درم کوبیده و آب بیشتر و فستق سازند و در پیچ منته **آقر** کافور سوخته اقا قناری کالی
کافور هر یک چند درم زنج را مکسان الحار از سوخته لبر که باز نماند هر یک درم عصاره طلیه التیس سباح
سوخته هر یک درم کافور خشک شست درم کوبیده و آب لسان الحمل شسته **حایات** ادویه که فی
صغری با زردار و زرشک نار دانه سماق کلنار طبا شیر و روغن کلانته غوره هر یک درم پوست فستق نیم درم
کوبیده و منقالی از آن آب سبب و بیه بخورند **آقر** که فی بلغمی سودا و سیراب از دار و روغن کلنار درم زرشک
شده درم لغت با پوست مصطکی عود خام سنبل سعد قنقل قرنجشک زیره کرمانی در سرکه خوب خراب شده
هر یک درم کوبیده و درم از آن با می بخورند **آقر** که فی مفرجه را باز دارد و نار دانه ترش شده درم مصطکی
لغت با هر یک درم در طل آب بچوشانند تا نیمه آید بصفت کنند و مشک عود هر یک اند و بر سر آن
دیرند و بخورند **آقر** سبک قنقل سعد هر یک درم کرمانی ماز و پوست انار که درم هر یک چند درم کوبیده
و منقالی بخورند **آقر** قانده صغار و کبار قنقل هر یک چند درم انیسون و آن کوبیده و آب بپوشند
شرابی کیدرم باشد **آقر** که اشتها را کل خوردن قطع کند زیره کرمانی در سرکه خوب خراب شده هر یک درم
تا نخواه انیسون نیم گرم کرفس هر یک درم غلغل و درم و نیم قنقل زیره کرمانی چند سنت درم کوبیده و
چهار درم پنجه درم بخورند **آقر** مصطکی و درم عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم کوبیده و با ده درم کلنگین
بپاشند و بید و نوبت بخورند **ادویه عرق** اگر بوره از می بار و عنق با بونه جاکتسه در بدن عرق نماید و آب
شیرین کزنبق بود عرق حار در روغن کلنار خاشاکند و با لند **آقر** زنجبیل آب سیر و بیاز و کرمانی و کوفته بار و

کل در بدن بالند عرق بند و آخر کل از تنی در استخ بر روغن کل پرورده بساوند و در بدن بالند عرق با دارد
آخر کلنا رموردماز و مستاد و مکتوبند و بابت غوره بالند کل از منعی و رقی که مکتوبند و بارو عن موارد
بالند **دوباب عمل زن** همین سرخ کثیر استفقور زهر و کاو زرباد و روغن هر یک منقال لولونا سفید خردل
سفید فلفل هر یک تخم منقال بکوبند و لعیل بشینند و سه روز پیاپی هر روز منقال بخورند و بعد از آن
مجامعت کنند که موجب حمل باشد **فرضه** مقل چار درم روغن بلبک دو درم جاوشنیر قندم تر کس
در می بکوبند عمل سه درم با هم بیا میرند و لصبوف بردارند **آخر** نیزه یا خرگوش و سر کین او سماق خرگوش
عود هر یک در می بکوبند و لعیل بشینند و بردارند **آخر** زعفران حماما سنبل کمیل الگ هر یک سه درم
سازج ده درم با سفید ه بقیه بیا میرند و بعد از ظهر بردارند **بخوری** که نافع بود و خرگوش سداب
در ششمان مستاد و مکتوبند و بر روغن کاو بشینند و در مجراتش نهند و زیر کبرند **آخر** زنج جوهر سرد
میوه مروج ماز و هر یک بچند درم حسب الغار شست درم بکوبند و آب کته بشینند و حسب ازند و بعد از ظهر
تخم **دوای** که بر حفظ جنین که چون استعمال کنند سقط لا نشود زرباد و روغن ماز و چند بیدستر حلت
طیاس شیرم بکوبند و زنجبیل ده درم قند و وازده درم مشک نیم منقال بساوند و لعیل بشینند و دو درم تا
و منقال بخورند **فرضه** که درین باب نافع بود فیطالیون شیح هر یک دو درم اقیون نیم درم فلفل هر یک
درم بکوبند و لعیل بشینند و پیش از مجامعت بردارند **بخوری** که در استعمال آن استلال جویند
بدانکه زن التبتن شود یا نه کند حسب ایسان هر یک دو درم و نیم میوه قمر نفل در جنینی هر یک در می
سنبل چار درم ساج نیم درم بکوبند و لعیل بشینند و حسب ازند و در مجراتش نهند و زیر کبرند اگر بوی و بخار
آن از دمان و بینی بیرون خواهد شد التبتن مر شود **ادویه** که سبک باشد و گاه باشد که جنبه اخراج
بیکانی یا دانی یا شقی که در حالت هشیار می طاقت نمند از بدن محتاج میشوند اقیون بچند درم خشک
سیاه و عودم تخم کامبوسیت درم در سه رطل آب بچشانند تا بر طلال آید تا نیم رطل کندم پاک بچشانند تا آب
تمام نیست شود پس کندم خشک کنند و بکوبند و منقالی از آن هر که از بند پیچند شود **آخر** منقاش
سیاه تخم کامبوسیت بچند درم بذر التبع دو منقال بچشانند و صافی کنند و لقیام آورند و منقال از

انتشارات

سکینه

سکه باشد و اگر کشته در شراب بچوشاند بخواهند که افاقی شود و نسبت بچوشاند
دیده یار از زیاده در شراب بچوشاند و بدیند و اگر از آن مماندی شود و تریاق اربعه یا تریاق کبری باشد
و اگر خوانند که مست زد و در شیا شود سر که تبه با کلاب بدیند یا دوغ یا برف یا شیرینی از شراب غوره
ببرق سرد کرده **و اگر** چهار روز زمان در شراب بچوشاند و از آن شراب غوره که را بدیند
و شمن شراب کرده **و اگر** بکس خشک کرده و انگلی باشد و در میان شراب کشته همین عمل کند **و اگر**
سکینج و مقل هر یک بکینتقال شب یا نانی و شیخ کعبی خورک را از زیاده هر یک مثقال سوخته با هم باشد
و با آب را از زیاده بشنند و با حلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و با هر که مجامعت کند موجب درستی
گردد و اگر غسل از نجیب بر قضیب باشد همین عمل کند **و اگر** اسفنداج و امیران و دندان بپنک سوخته و کلان
گوبتر و زهره خروس استخوان سوخته هر کدام که باشد و انگلی باشد و زن بخورد بر دار و موجب درستی گردد
و اگر بالنگو و کاذبان و امیرا و مباح و زرد و زنجوش و سقر فارسی و عود و خام و لید هر یک مثقال
بکوبند و از شراب سیبامی برینند و مثقالی تا ششاک را که عاشق باشد بدیند عشق او زایل گردد
و اگر همین سسج و طالع و سیستان از روز تخم تمام کثوت و نجاست فراسبون و خادانیا و قصبوم
و کتدش هر یک مثقال بکوبند و با آب جبارزی بشنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تیدم آنرا
بببند و کس را که عاشق نباشد بدیند عاشق و مجنون گردد **و اگر** علق و خرطوبه بکوبند و با روغن کبج
بر ذر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده شود تیرک شود **و اگر** بر قضیب چربی درشت باشد و بعد از آن
زفت روغن یا روغن یا همین طلا کنند بچین بود **و اگر** عقده حاد و درم با ده درم آب عنصل
بببند و بر ذر طلا کنند همین عمل کند **و اگر** سرکه ترش در آفتاب بنهند تا گرم شود و خرقه حبه در آن
اندازند و بر میکنند و بر ذر بنهند چون خشک شود و یک میدانند و مکررا بچین کنند که ذر تیرک شود
و اگر عود و سعد و ریش و مورد و قرفل و راکم هر یک درمی و مشک و انگلی باشد و بخورد و در اند فرج
خنگ گردد **و اگر** مشک و کس از عقربان در شراب ریجانی بچوشاند و خرقه بر آن تر کنند و بریند

فنج کرم کرد و در کباب یا حلزنی در دهن گرفته و آب آن در قصبه باله موجب لذت و شهنوت
 کرد و در کفلفل قرمز نیمیل یا سه مونا یا عمل بر تو طلا کنند همین عمل کند و اندک علم حقایق الامور و اطمینان
 لیسما لحو و صحت کربنجاب ایند متعال در نسخه شریفه کفایه مجیدیه در تصنیف علی حکما قره در حکیم
 مسعودی جعل الله تعالی کل علمه الی الخ سیما غفر الله له و والديه از دست خطا عفو العاصم

درد از جنس او سرگشته مع و با آن کس بر یافتند
 مسموم و کرمه

نسخات متفرقه نوشته شد

نسخه مسکریه عده حقیق حریب و کلان اثر از دست درد زخم تبویخ خاردار بکاه سورخ کوه کبابه
 و به بند بعد از شست روز بر آوردن قدر در آب سوه که فایف طلا تا نزد جوشک نفع حجاج منفعول
 و هر گاه خوانند نزال شوق نافه با یکدم نوبند به آنوقت اتزال شوق **نسخه** نسخه قصبه با جویست در در مریضه
 جیاد عده آنه کال کفایت و فلفل چمنقال بلبلد از چمنقال بلبل که در موصیای سیاه و سفید هر یک چمنقال جوی
 بویه مصری که روز هر یک چمنقال قند سفید که چندان هم ادویه را کوفت چمنقه موعده در زرد بر سینه بکوه
 کرده غلوه بقدر جو ز پارسیه بنید یکی صبح و یکی بوقت شام خورده باشد **نسخه** الرضا قصابان سنج حصار
 درم تال بکمانا در درم شکر سفید و وزده درم خوراک نهار یک کف دست **نسخه** طلا را به بر موی
 عقرقره با پوست کبر سفید که کبکی سفید در جوی که خوب است با شست پوست نار شیر خرمه را در جوی
 خرمه بار یک نوحه سر خنوخه کباب داشته اند کرم کرده و وقت شب سه روز سهوا از طلا را نماید و
 بالای آن برک بان بنید کرده اند شسته خام بنید در روز چهارم غسل کرده باشد و روز پنجم حجاج
 نماید **نسخه** اگر پیه موشش بر حید یا در قصبه طلا کنند سطر و در از تو در دست کرد و باه بمقوله
 مجرب است **نسخه** علاج مرد که ناموشش با شست با باه پنج عدد بقیع ترخ و سه نیمه درم سینه خوب

نسخه
 جو کند و بی آنکه جیادین است سوسکه
 اندر جو بود و فلفل سیاه و بن سکره را
 بنید از دست درد زخم تبویخ خاردار بکاه سورخ کوه کبابه
 و به بند بعد از شست روز بر آوردن قدر در آب سوه که فایف طلا تا نزد جوشک نفع حجاج منفعول
 و هر گاه خوانند نزال شوق نافه با یکدم نوبند به آنوقت اتزال شوق **نسخه** نسخه قصبه با جویست در در مریضه
 جیاد عده آنه کال کفایت و فلفل چمنقال بلبلد از چمنقال بلبل که در موصیای سیاه و سفید هر یک چمنقال جوی
 بویه مصری که روز هر یک چمنقال قند سفید که چندان هم ادویه را کوفت چمنقه موعده در زرد بر سینه بکوه
 کرده غلوه بقدر جو ز پارسیه بنید یکی صبح و یکی بوقت شام خورده باشد **نسخه** الرضا قصابان سنج حصار
 درم تال بکمانا در درم شکر سفید و وزده درم خوراک نهار یک کف دست **نسخه** طلا را به بر موی
 عقرقره با پوست کبر سفید که کبکی سفید در جوی که خوب است با شست پوست نار شیر خرمه را در جوی
 خرمه بار یک نوحه سر خنوخه کباب داشته اند کرم کرده و وقت شب سه روز سهوا از طلا را نماید و
 بالای آن برک بان بنید کرده اند شسته خام بنید در روز چهارم غسل کرده باشد و روز پنجم حجاج
 نماید **نسخه** اگر پیه موشش بر حید یا در قصبه طلا کنند سطر و در از تو در دست کرد و باه بمقوله
 مجرب است **نسخه** علاج مرد که ناموشش با شست با باه پنج عدد بقیع ترخ و سه نیمه درم سینه خوب

آسکانه در سر میخالی که سینه نه که در میان بیغیا نه انفتد آتش نهد ما
 کرم شود بعد از آن نهار تا بوقت روز هفتاد و نه کرمه و در جوی کف دست

۱۵۰۰
کتابت در سنه روز تکرار کتابت سید ابوالفضل بر سر خند و کلمه سید و عطا سلطنت کند
کتابت به کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب
ان مال بهت ازین کوراکت صاحب که کار او شان در موقع ترس ازین کوراکت صاحب
کتابت ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب
کتابت ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب



انتشارات الکترونیک اشاعت

